



تفسیر هدایت

سید محمد تقی مدرسی



ترجمه احمد آرام



بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
تفسیر هدایت جلد ۱۱ ----- ۱۶
مشخصات کتاب ----- ۱۶
اشاره ----- ۱۷
سورهٔ فاطر ----- ۲۱
اشاره ----- ۲۱
فضیلت سوره: ----- ۲۳
زمینهٔ کلّی سوره ----- ۲۳
اشاره ----- ۲۳
نام این سوره: ----- ۲۳
[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱ تا ۸] ----- ۳۱
اشاره ----- ۳۱
معنای واژه ها ----- ۳۲
فرشتگان فرستادگان خدایند ----- ۳۲
اشاره ----- ۳۲
رهنمودهایی از آیات: ----- ۳۲
شرح آیات: ----- ۳۳
[سوره فاطر (۳۵): آیات ۹ تا ۱۲] ----- ۴۴
اشاره ----- ۴۴
معنای واژه ها ----- ۴۵
عزّت،همگی از آن خداست ----- ۴۶
اشاره ----- ۴۶
رهنمودهایی از آیات: ----- ۴۶
شرح آیات: ----- ۴۷

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۳ تا ۲۳] ----- ۵۳
اشاره ----- ۵۳
معنای واژه ها ----- ۵۳
شما همه به خدا نیازمندید ----- ۵۴
اشاره ----- ۵۴
رهنمودهایی از آیات: ----- ۵۴
شرح آیات: ----- ۵۵
[سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۴ تا ۳۲] ----- ۶۲
اشاره ----- ۶۲
معنای واژه ها ----- ۶۳
هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می ترسند ----- ۶۳
اشاره ----- ۶۳
رهنمودهایی از آیات: ----- ۶۳
شرح آیات: ----- ۶۴
[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۳ تا ۴۱] ----- ۷۵
اشاره ----- ۷۵
معنای واژه ها ----- ۷۶
دسته ای در بهشت و دسته ای در دوزخ ----- ۷۶
اشاره ----- ۷۶
رهنمودهایی از آیات: ----- ۷۶
شرح آیات: ----- ۷۷
[سوره فاطر (۳۵): آیات ۴۲ تا ۴۵] ----- ۸۶
اشاره ----- ۸۶
این نیرنگهای بد جز نیرنگبازان را در برنگیرد ----- ۸۶
اشاره ----- ۸۶
رهنمودهایی از آیات: ----- ۸۶

شرح آیات: ۸۷
سورهٔ یس ۹۳
اشاره ۹۳
فضیلت سوره: ۹۵
زمینهٔ کلّی سوره ۹۶
اشاره ۹۶
نام: ۹۶
چارچوب کلّی: ۹۷
[سوره یس (۳۶): آیات ۱ تا ۱۲] ۱۰۲
اشاره ۱۰۲
معنای واژه ها ۱۰۲
همانا تو از پیامبران مرسل هستی ۱۰۳
اشاره ۱۰۳
رهنمودهایی از آیات: ۱۰۳
شرح آیات: ۱۰۴
[سوره یس (۳۶): آیات ۱۳ تا ۳۲] ۱۱۶
اشاره ۱۱۶
معنای واژه ها ۱۱۷
گفتند:شومی شما با خود شماست ۱۱۸
اشاره ۱۱۸
رهنمودهایی از آیات: ۱۱۸
شرح آیات: ۱۱۹
[سوره یس (۳۶): آیات ۳۳ تا ۴۴] ۱۳۵
اشاره ۱۳۵
معنای واژه ها ۱۳۶
این فرمان خدای پیروزمند و تواناست ۱۳۶

اشاره ----- ۱۳۶
رهنمودهایی از آیات: ----- ۱۳۶
شرح آیات: ----- ۱۳۸
[سوره یس (۳۶): آیات ۴۵ تا ۵۹] ----- ۱۴۹
اشاره ----- ۱۴۹
معنای واژه ها ----- ۱۵۰
این همان وعدهٔ خدای رحمان است و پیامبران راست گفته بودند ----- ۱۵۰
اشاره ----- ۱۵۰
رهنمودهایی از آیات: ----- ۱۵۰
شرح آیات: ----- ۱۵۱
[سوره یس (۳۶): آیات ۶۰ تا ۷۰] ----- ۱۶۴
اشاره ----- ۱۶۴
معنای واژه ها ----- ۱۶۴
مرا بپرستید که راه راست این است ----- ۱۶۵
اشاره ----- ۱۶۵
رهنمودهایی از آیات: ----- ۱۶۵
شرح آیات: ----- ۱۶۶
[سوره یس (۳۶): آیات ۷۱ تا ۸۳] ----- ۱۷۹
اشاره ----- ۱۷۹
معنای واژه ها ----- ۱۷۹
می گوید چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می کند ----- ۱۸۰
اشاره ----- ۱۸۰
رهنمودهایی از آیات: ----- ۱۸۰
شرح آیات: ----- ۱۸۰
سورهٔ صافّات ----- ۱۹۹
اشاره ----- ۱۹۹

فضیلت سوره: ---------- ۲۰۱
زمینهٔ کلّی سوره ---------- ۲۰۱
[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱ تا ۱۸] ---------- ۲۰۴
اشاره ---------- ۲۰۴
معنای واژه ها ---------- ۲۰۴
بگو:بلی،و شما خوار و بیچاره می شوید ---------- ۲۰۶
اشاره ---------- ۲۰۶
رهنمودهایی از آیات: ---------- ۲۰۶
شرح آیات: ---------- ۲۰۷
[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۹ تا ۳۹] ---------- ۲۱۶
اشاره ---------- ۲۱۶
نگه داریدشان باید بازخواست شوند ---------- ۲۱۶
اشاره ---------- ۲۱۶
رهنمودهایی از آیات: ---------- ۲۱۶
شرح آیات: ---------- ۲۱۷
[سوره الصافات (۳۷): آیات ۴۰ تا ۷۰] ---------- ۲۳۳
اشاره ---------- ۲۳۳
معنای واژه ها ---------- ۲۳۴
مگر بندگان مخلص خدا ---------- ۲۳۴
اشاره ---------- ۲۳۴
رهنمودهایی از آیات: ---------- ۲۳۴
شرح آیات: ---------- ۲۳۶
[سوره الصافات (۳۷): آیات ۷۱ تا ۱۰۵] ---------- ۲۵۲
اشاره ---------- ۲۵۲
معنای واژه ها ---------- ۲۵۳
ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم ---------- ۲۵۳

اشاره ----- ۲۵۳
رهنمودهایی از آیات: ----- ۲۵۳
شرح آیات: ----- ۲۵۵
[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۰۶ تا ۱۳۸] ----- ۲۷۳
اشاره ----- ۲۷۳
معنای واژه ها ----- ۲۷۵
این آزمایشی آشکار کننده بود ----- ۲۷۶
اشاره ----- ۲۷۶
رهنمودهایی از آیات: ----- ۲۷۶
شرح آیات: ----- ۲۷۷
[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۳۹ تا ۱۶۰] ----- ۲۹۰
اشاره ----- ۲۹۰
معنای واژه ها ----- ۲۹۱
خدا از آن وصفی که می آورند منزّه است ----- ۲۹۱
اشاره ----- ۲۹۱
رهنمودهایی از آیات: ----- ۲۹۱
شرح آیات: ----- ۲۹۴
[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۶۱ تا ۱۸۲] ----- ۳۰۰
اشاره ----- ۳۰۰
معنای واژه ها ----- ۳۰۱
منزّه است پروردگار تو،پروردگار پیروزمند،از آنچه به وصف او می گویند ----- ۳۰۱
اشاره ----- ۳۰۱
رهنمودهایی از آیات: ----- ۳۰۱
شرح آیات: ----- ۳۰۲
سورهٔ ص ----- ۳۱۴
اشاره ----- ۳۱۴

فضیلت سوره: -- ۳۱۶
زمینۀ کلّی سوره -- ۳۱۶
[سوره ص (۳۸): آیات ۱ تا ۱۵] -- ۳۱۹
اشاره -- ۳۱۹
معنای واژه ها -- ۳۲۰
آنان که کفر ورزیدند در سرکشی و خلافند -- ۳۲۱
اشاره -- ۳۲۱
رهنمودهایی از آیات: -- ۳۲۱
شرح آیات: -- ۳۲۲
[سوره ص (۳۸): آیات ۱۶ تا ۲۶] -- ۳۳۸
اشاره -- ۳۳۸
ای داود!ما تو را جانشین گردانیدیم -- ۳۳۹
اشاره -- ۳۳۹
رهنمودهایی از آیات: -- ۳۳۹
شرح آیات: -- ۳۴۰
اشاره -- ۳۴۰
داستان دو مدّعی با داود(ع): -- ۳۴۵
معنای فتنه -- ۳۴۹
خطاهای انبیاء -- ۳۵۷
[سوره ص (۳۸): آیات ۲۷ تا ۴۰] -- ۳۵۸
اشاره -- ۳۵۸
معنای واژه ها -- ۳۵۹
آیا پرهیزگاران را چون گناهکاران قرار می دهیم؟ -- ۳۶۰
اشاره -- ۳۶۰
رهنمودهایی از آیات: -- ۳۶۰
شرح آیات: -- ۳۶۱

[سوره ص (۳۸): آیات ۴۱ تا ۵۴] ---- ۳۷۲
اشاره ---- ۳۷۲
معنای واژه ها ---- ۳۷۳
شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است ---- ۳۷۴
اشاره ---- ۳۷۴
رهنمودهایی از آیات: ---- ۳۷۴
شرح آیات: ---- ۳۷۶
[سوره ص (۳۸): آیات ۵۵ تا ۷۰] ---- ۳۹۴
اشاره ---- ۳۹۴
معنای واژه ها ---- ۳۹۵
جدال اهل جهنّم با یکدیگر چیزی است که به حقیقت واقع شود ---- ۳۹۵
اشاره ---- ۳۹۵
رهنمودهایی از آیات: ---- ۳۹۵
شرح آیات: ---- ۳۹۷
[سوره ص (۳۸): آیات ۷۱ تا ۸۸] ---- ۴۰۸
اشاره ---- ۴۰۸
معنای واژه ها ---- ۴۰۹
همهٔ فرشتگان سجده کردند ---- ۴۰۹
اشاره ---- ۴۰۹
رهنمودهایی از آیات: ---- ۴۰۹
شرح آیات: ---- ۴۱۰
سورهٔ زمر ---- ۴۲۸
اشاره ---- ۴۲۸
فضیلت سوره: ---- ۴۳۰
زمینهٔ کلّی سوره ---- ۴۳۱
[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱ تا ۶] ---- ۴۳۱

اشاره ----- ۴۳۱
معنای واژه ها ----- ۴۳۲
آگاه باش که دین خالص از آن خداست ----- ۴۳۲
اشاره ----- ۴۳۲
رهنمودهایی از آیات: ----- ۴۳۲
شرح آیات: ----- ۴۳۳
[سوره الزمر (۳۹): آیات ۷ تا ۱۶] ----- ۴۴۶
اشاره ----- ۴۴۶
کفر را بر بندگانش نمی پسندد ----- ۴۴۷
اشاره ----- ۴۴۷
رهنمودهایی از آیات: ----- ۴۴۷
شرح آیات: ----- ۴۴۸
[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱۷ تا ۲۱] ----- ۴۶۱
اشاره ----- ۴۶۱
معنای واژه ها ----- ۴۶۲
بندگانم را بشارت ده ----- ۴۶۲
اشاره ----- ۴۶۲
رهنمودهایی از آیات: ----- ۴۶۲
شرح آیات: ----- ۴۶۳
[سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۲ تا ۲۹] ----- ۴۷۱
اشاره ----- ۴۷۱
معنای واژه ها ----- ۴۷۲
خدا بهترین سخن را نازل کرده است ----- ۴۷۲
اشاره ----- ۴۷۲
رهنمودهایی از آیات: ----- ۴۷۲
شرح آیات: ----- ۴۷۳

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۳۰ تا ۴۱] ----- ۴۸۵
اشاره ----- ۴۸۵
آیا خدا برای نگهداری بنده اش کافی نیست؟ ----- ۴۸۷
اشاره ----- ۴۸۷
رهنمودهایی از آیات: ----- ۴۸۷
شرح آیات: ----- ۴۸۸
[سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۲ تا ۵۲] ----- ۵۰۰
اشاره ----- ۵۰۰
شفاعت سراسر از آن خداست ----- ۵۰۱
اشاره ----- ۵۰۱
رهنمودهایی از آیات: ----- ۵۰۱
شرح آیات: ----- ۵۰۱
[سوره الزمر (۳۹): آیات ۵۳ تا ۶۰] ----- ۵۱۶
اشاره ----- ۵۱۶
همانا خدا همهٔ گناهان را می آمرزد ----- ۵۱۷
اشاره ----- ۵۱۷
رهنمودهایی از آیات: ----- ۵۱۷
شرح آیات: ----- ۵۱۷
[سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۱ تا ۷۰] ----- ۵۳۱
اشاره ----- ۵۳۱
و زمین به نور پروردگارش روشن شود ----- ۵۳۲
اشاره ----- ۵۳۲
رهنمودهایی از آیات: ----- ۵۳۲
شرح آیات: ----- ۵۳۲
[سوره الزمر (۳۹): آیات ۷۱ تا ۷۵] ----- ۵۴۲
اشاره ----- ۵۴۲

معنای واژه ها ---------- ۵۴۳
گویند ستایش از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است ---------- ۵۴۳
اشاره ---------- ۵۴۳
رهنمودهایی از آیات: ---------- ۵۴۳
شرح آیات: ---------- ۵۴۵
درباره مرکز ---------- ۵۵۴

تفسیر هدایت جلد ۱۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۱۸

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۴۲۵۰۰۰۰ریال:(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴(ج.۳) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰(ج.۵) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹(ج.۶) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷(ج.۷) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵(ج.۸) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳(ج.۹) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱(ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلدهای مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت : عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : (ج. ۱۲) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۱-۳ج. ۱۳) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۲-۱ج. ۱۴) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۳-xج. ۱۵) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۴-۸ج. ۱۶) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۵-۶ج. ۱۷) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۶-۴ج. ۱۸) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۸/م ۴م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص :۱

اشاره

سورهٔ فاطر

اشاره

ص :۵

فضیلت سوره:

در حدیث از امام صادق(ع)آمده است که گفت:

«هر کس دو سورهٔ حمد:حمد سبأ و حمد فاطر را به هنگام شب بخواند تمام آن شب در پناه و مراقبت خداست و چون روز آن دو را بخواند در سراسر روز با گزندی روبرو نمی شود و خیر دنیا و آخرت را چندان که هرگز به خاطرش خطور نکرده و غایت آرزویش نیز بدان نرسیده باشد،بدو ارزانی دارند».

نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۴۵ /۱۱

زمینهٔ کلّی سوره

اشاره

نام این سوره:

نام این سوره از آغاز آن گرفته شده که خدا را به سبب آفرینش آسمانها و زمین ستوده است.

سورهٔ فاطر ستودگیهای پروردگار کریم ما را که آسمانها و زمین را آفریده،

و فرشتگان را پیام آورانی قرار داده،و کمال دقّت و استواری را در آفرینش به کار برده،و بهترین تدبیر را به انجام رسانده،و خود توانمندی است حکیم،به ما یادآور می شود.

و از آن جا که پروردگار منشأ تمام نیکوییها و مبدء خیر و اصل هر فضیلت و خلق نیکوست،قرآن با بیان نامهای خدا و افعال کریمانه و رحمت گسترده دامان او،دلهای مؤمنان را از پلیدیهای غفلت و ناآگاهی می زداید.

او صاحب ملک و دارندۀ تدبیر است،پس در رحمتی را که او گشاید کس نتواند بست و چون ببندد هیچ کس نتواند گشود.

گمراهی و بی خبری بشر نسبت بدین حقیقت او را به شرک نسبت به خدای بزرگ می خواند و می کشاند،و قرآن به همۀ مردم یادآور می شود که او آفریننده آسمانها و زمین و پدید آورندۀ آن دو از عدم محض است و اوست که از آن دو به آدمی روزی می رساند /۱۱ و از این رو تنها اوست که شایستۀ پرستش و بندگی است و هیچ خدایی جز او نیست(پس بنگر که)چگونه از حق منحرفتان می کنند؟ برای آن که بشر پروردگار خود را بشناسد نیاز بدان دارد که تمام موانع و پرده ها نظیر:دنیا دوستی و فریفتگی بدان،و پیروی از گمراهان و فریفتگان به آن، و دنباله روی از شیطان یا ناپرهیزی کافی از او را از میان ببرد.قرآن به ما یادآوری می کند که وعدۀ خدا دربارۀ(پاداش)حق است،و در این صورت بر ما واجب است که از این موانع بگذریم،و نیز برای ما پاداش بد کافران و پاداش نیک نکوکاران و صالحان را آشکار می سازد.

پس از آن که سیاق آیات ما را نسبت به آراستن اعمال(که عادتی است نکوهیده)بینا می کند،دیگر بار بر سر این مطلب باز می گردد که ما را به عنوان زمینه چینی برای بیان محوری مهم(و شاید اساسی)در این سوره به یاد پروردگار خویش افکند.آن محور مهمّ کدامست؟ آدمی به سوی عزّت و توانگری پیش می رود و بر آن اشراف می یابد،ولی -به عادت-راه را گم می کند و به جای آن که به وسیله آن دو مزیّت ایمان به خدا و

عمل صالح را به دست آورد،می بینی که به شریکانی ساختگی و پنداری ایمان می آورد و به تدبیر بدیها می گراید،قرآن ما را یادآور می شود که این شریکان و اشباه ذرّه ای از خود ندارند و تدبیر و مکر بد جز گریبان اهل خود و بد اندیشان را نمی گیرد، و راه استوار رسیدن به آرزوهای مشروع در زمینهٔ کسب عزّت و سلطه و توانگری همانا راه خداست،و شناخت این حقیقت که بیگمان او رازق چیره دست توانگر،و مالک بر حقّ است،و اوست حکیمی که هر کس را به عمل خود پاداش می دهد،و اوست که صالحان و نکوکاران را دوست می دارد...و خلاصهٔ آن محور،آگاه سازی بشر به راه راست و استوار برای وصول به خواستها و آرزوهای مشروع اوست.

سیاق آیات بدین گونه یادآور می شود که براستی خداست که بادها را می انگیزد تا ابرها را به حرکت درآرند و هر کجا ذات او بخواهد باران می باراند و به اذن و فرمان خود زمین را زنده می کند،پس او رزّاق و روزی رسان است.مگر نه این که کشت و زرع و باروری و شیردهی پستانداران،همه بر اثر باران است؟ همین گونه نیز در روز رستاخیز مردم برای پس دادن حساب،زنده و برانگیخته می شوند.

هر کس عزّت و چیرگی بخواهد عزت و چیرگی به تمامی از آن خداست(و دستیابی بر عزّت تنها بدین سان شایسته است،و عزّت و تسلّط بزرگترین مراد و غایت آرزوی بشر است،زیرا داشتن عزّت به معنی داشتن امنیت و سلامت و یاد کردن نیک نزد پروردگار است،نه نزد طاغوتان و شریکان برساخته و مجعول).

اما چگونه؟و آن کس که خدا او را عزیز و مسلط می کند کیست؟ پاسخ:صاحب سخن پسندیدهٔ پاکیزهٔ خوش و کردار نیک،امّا بد اندیشی و مکر برای بدی و تباهی آدمی را نابود می کند و از آن ثمره ای جز بدبختی و تیره روزی به دست نمی آید! از آن زمان که ما نطفه یا جنینی بودیم،تا زاده شدن،و نیز فزونی و کاستی عمر،این همه به دست خداست،و در کتابی ثبت و ضبط شده،و نزد خدا بسی آسان است(پس چرا توانگری را از غیر او بطلبیم؟مگر نه آن که آفرینش و مهلت و

مرگ ما به دست اوست،اگر او عمر ما را كوتاه و قطع كند تسلّط و توانگرى ما را چه سودى دارد؟!).

ملك و دارايى به دست اوست،بدين دو دريا بنگر!يكى شورابه اى تلخ است و ديگرى آبى شيرين و گوارا.اين دو آب با يكديگر برابر نيستند(پس نكوكار و بدكار نيز برابر نباشند)اما با وجود اين خداوند از آن دو آب،گوشتى تازه روزى ما مى كند،و جامه اى كه آن را بپوشيم،و پشت آن هر دو دريا را براى عبور كشتيهاى موج شكاف خم و هموار مى سازد،تا كالاها را جابجا كنند،و ما را به نعمتهاى الهى رهنمون شوند تا او را بدان سبب سپاس داريم و شكر گزاريم.

اوست كه شب را از پس روز مى آورد،و روز را به شب مى پيوندد،و خورشيد و ماه را تسخير و رام كرده،و مسير آن دو را معيّن نموده است،پس مالك و دارندۀ واقعى اوست،در حالى كه آن شريكان ساختگى و پندارى ذرّه اى را به قدر پوست ميان هستۀ خرمايى مالك نيستند(پس ناگزير بايد توانگرى را نزد پروردگار مالك و دارنده خود جستجو كنيم،نه نزد طاغوتان و آسايش طلبان).

اينان بلا و رنج را به هنگام سختيها برطرف نمى كنند،و دعا را نمى شنوند،و اگر بشنوند پاسخى نمى دهند،و روز قيامت سودى ندارند،و هيچ كس بهتر از آشناى كار و آگاه به اسرار براى نقل اخبار نيست.

سياق سوره بر فقر و نيازمندى بشر-تمام بشر-به درگاه پروردگارش تأكيد مى كند،و تأكيد دارد كه همانا خداست كه بى نياز است(پس فروتنى و سرسپردن به درگاه اين و آن در جستجوى توانگرى و آب و نان روا نيست).

آيا در اين مورد نيازمندى و فقرى بزرگتر از اين يافت تواند شد كه خدا اگر بخواهد و اراده كند تمام نسلى را از ميان مى برد و به سادگى نسلى ديگر را به جاى آنها مى آورد؟ /١١ (به نظر مى رسد محور دوم كه قرآن به تفصيل از آن گفتگو مى كند،يعنى محور مسئوليت،به محور نخستين مربوط مى شود،زيرا وقتى انسان بداند كه در برابر عمل خود پاداش مناسب با آن مى بيند اين شناخت او را از بد انديشى و مكر بد دور

می کند و به سوی کردار نیک می راند،و او را به کوشش و مجاهدت از راههای درست،به هدفهایش می رساند).

هیچ کس حتی اگر از خویشان آدمی باشد بار اعمال و سنگینی گناهان دیگری را بر دوش نمی کشد(این حقیقت را کسی درک نمی کند و از گناه خویش نمی هراسد مگر آن که نادیده از پروردگار خود پروا کند و نماز گزارد(و با دادن زکات)پاکیزه شود)پیامبر تنها کسانی را بیم می دهد که از خدا می ترسند و نماز می گزارند و تزکیه می کنند و هر که پاک شود برای خود پاک شده است.

(واجب است که این امر را به روشنی بفهمیم و دریابیم که کافر با مؤمن نیکوکار صالح برابر نیست،زیرا چنین دریافت و شناختی در گزینش راه درست برای رسیدن به هدفها سهمی بسزا دارد).

نابینا و بینا برابر نیستند(پس کافر و مؤمن نیز برابر نباشند)و تاریکی و روشنی برابر نیستند(پس گمراهی کجا و رهیابی کجا؟)و سایه و گرمای آفتاب یکسان نیست(صلح و امنیت و عافیت بهتر از جنگ و ترس و بیماری است)و نیز زندگان(یعنی آنان که سخن خدا را می شنوند و بدان زنده می شوند)با مردگان(که دلهایشان مرده است)برابر نباشند.

همانا خداوند پیامبر را فرستاد تا مردم را از عذابی سخت که به ناباوران تکذیب کننده(حق)وارد می شود،بیم دهد،هم چنان که به میان هر امّتی بیم دهنده ای فرستاد و به نیکوکاران مژده داد که آنان را پاداشی است نیکو.

(محور سوّم در این سوره،چنان که پیداست،همان اشاره به اختلاف رنگ کوه ها،و رنگ افراد بشر و چارپایان و دامهاست،و هشیاری و آگاهی عالمان نسبت به اشاره های این اختلاف.آنان برگزیدگانی هستند که خدا بر پایه اختلاف درجاتشان کتاب خود را به میراث آنان داد و پاداش نیکویشان نزد پروردگارشان است،و شاید این محور،در بیان نمونه ای زنده از کسی که به دنبال خشنودی پروردگار خود بوده و خدا او را به راه درست عزّت و توانگری و پاداش نیک رهنمون شده،به محور اوّل بپیوندد).

آیـا به باران نمی نگری،بـدان گاه که از آسـمان فرو می بارد و خداونـد به وسـیلهٔ آن میوه های رنگارنگ را بیرون می آورد؟ (براستی که این امر نشانه و آیتی است بر تـدبیر و حسن تقـدیر و انـدازه زنی و دقّت نظم،و براستی که خـدا بر سراسـر آفرینش مسلّط و چیره است).

چون به کوه ها بنگری در آنها راههای سفید و سرخ و رنگارنگ و بسیار سیاه بینی(و این گواه بر طبقات صخره ها در زمینی با طبیعتهای گوناگون و نیز گواه بر تسلّط و چیرگی تامّ و تمام است).

همچنین است وضع مردم و چارپایان و دامها که هر یک را رنگهایی گوناگون است(و گوناگونی رنگ با وحدت خصوصیات گواه بر حسن تـدبیر است، هم چنـان که این امر گواه بر تفـاوت و گونـاگونی آفرینش است،مردم نیز در درجات خویش برابر نیسـتند،پس دانا و نادان یکسان نباشند).همانا از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او پروا دارند،و بیگمان آنان که با خواندن قرآن،و برپـا داشـتن نمـاز و انفاق پنهان و آشـکار در راه خـدا با او سودا می کننـد،تجارتی می کننـد که زیان نـدارد،و براستی خداوند از فضل خود بر آن می افزاید،و او بسیار آمرزنده و سپاس پذیر است.

کتابی که بر پیامبر نازل شده حق است و کتابهای(الهی)پیش از خود را تصدیق می کند،و خداوند آن را به بندگان خویش که آنـان برگزیـده است به میراث داده(و آنـان عالمـانی از اهـل بیت پیـامبر(ص)هسـتند)که وارث پیامبراننـد.در میان آنان کسانی هسـتند که بر خود ستم کردند(چه دانش این کتاب را چنان که باید فرانگرفتند بلکه کردار نیک و کردار ناپسند را به یکدیگر آمیختند)و نیز کسانی میانه رو باشـند(که این کتاب را به اندازهٔ مناسب فرا گرفتند و آنها عالمان ربّانی باشـند که روز روزه می دارند و شب به نماز می ایستند)و در میان ایشان کسی باشد که در کارهای نیک پیشی گیرد(و او امامی است که به درجهٔ حق الیقین رسیده است).

پاداش همهٔ آنان بهشتهای جاودانه است که ایشان بدان جا درآورند و به

دستبندهایی از زر و مروارید بیارایند،و ایشان خدا را سپاس می گزارند که غم و اندوه را از دلهایشان زدوده است.در حالی که کافران جاودانه گرفتار عذاب سخت باشند،و فریادشان به جایی نمی رسد،و به آنها گویند:آیا ما به شما چندان عمر نداده بودیم که پند گیرید و حق را به یاد آورید؟و آیا بیم دهنده را نزد شما نفرستادیم؟ /۱۱ (آن گاه سیاق آیه به بیان نامهای نیکوی خدا می پردازد که ایجاب می کند ما نسبت بدو پرهیزگار باشیم و از مجازات او بر حذر مانیم).

خدا دانای نهان آسمانها و زمین است و از آنچه در دلها می گذرد آگاه است(پس بر انسان واجب است که در آشکار و نهان او را حاضر و ناظر داند)و اوست که قومی را جایگزین قومی دیگر می کند،و به راستی سرانجام کفر زشتنامی و زیان است.اما شریکان پنداری و ساختگی(هرگز توانایی نجات کسان را از عذاب خدا ندارند،زیرا مالک چیزی و صاحب اختیاری نیستند)این شریکان چیزی در زمین نیافریده اند،و در تدبیر و ادارهٔ امور آسمانها اندک تأثیری ندارند،و از جانب خدا رخصتی برای ادارهٔ امور آفریدگان به دست نیاورده اند،بلکه با خود فریفتگی به خویش وعده می دهند،در حالی که خداست که آسمانها و زمین را(به قدرت خود) نگهداشته و مانع زوال و نابودی آنهاست(پس چه کاری است که طاغوتان و گردنکشان و ناز پروردگان انجام دهند؟).

(شاید آیات پایانی این سوره بازگشت به تأکید بر همان محورها باشد)با بیان این نکته که این گروه ها سوگند می خورند که به پذیرفتن بیم دهنده،و حتی بیش از دیگران،مبادرت کرده اند،ولی جدایی و فاصله شان پس از آن که آن بیم دهنده آمده است،بیشتر شده(و سبب این است که آنها عزّت و تسلّط را با کفر و خویشتن بزرگی و استکبار می خواستند،و مال و دارایی را از طریق مکر می طلبیدند،اما کفر خردی و زشتنامی را برای آنها به بار آورد و مکر فقر و حاجتمندی را برای آنها به میراث نهاد و گرفتار خسارت و زیانشان کرد)و مکر و نیرنگ بد جز نیرنگ بازان و مکّاران را در برنگیرد.

ص:۱۳

(سیاق آیات آنها را بیم می دهد که به سرنوشت کافران پیش از خود دچار شوند)آیا منتظر چنان سرنوشت تغییر ناپذیری که سنّتهای الهی بر آن جاری است می شوند؟بگذار در زمین به گردش پردازند تا سرانجام ستمکارانی را که پیش از آنها بوده اند ببینند.

(این سوره که بر بیان تدبیر خدا در آفرینش متمرکز است با بیان این نکته به پایان می رسد که اگر مردم را به سبب آنچه کرده اند مؤاخذه کنند و برگیرند هیچ جانداری بر روی زمین باقی نماند،امّا به آنان تا زمانی معین مهلت می دهند و آن گاه که مهلتشان منقضی شود و اجلشان برسد خداوند به بندگان خود آگاه و بیناست (برخی را عذاب می دهد و برخی را می آمرزد). /۱۱

کوتاه سخن در چارچوب این سوره آن که:این سوره پیرامون اندیشه ای اساسی و مؤثّر در پرورش و پاکیزه سازی انسان دور می زند،و آن این است که خدا بر او مسلّط و فرمانروای مطلق است و اوست که امور و شؤون هستی را تدبیر و اداره می کند،و انسانی که شاهد این امر باشد نه فقط در قرارگاه امن پروردگار خود به اطمینان پناه می جوید بلکه این احساس و ادراک او را بر آن می دارد که حرکات و رفتار خود را مطابق با راهها و روشهای خدای سبحان متعال معیّن و محدود سازد.

این جا الهامی دیگر از این اندیشه استنباط می شود،و آن این که بشر به هنگام آسایش اطمینان و آرامش نیابد و به هنگام سختی مأیوس و نا‌امید نشود.

ص:۱۴

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فٰاطِرِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ جٰاعِلِ اَلْمَلاٰئِكَةِ رُسُلاً أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنىٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ يَزِيدُ فِي اَلْخَلْقِ مٰا يَشٰاءُ إِنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) مٰا يَفْتَحِ اَللّٰهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلاٰ مُمْسِكَ لَهٰا وَ مٰا يُمْسِكْ فَلاٰ مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۲) يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ اُذْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خٰالِقٍ غَيْرُ اَللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ (۳) وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَى اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ (۴) يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ إِنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ فَلاٰ تَغُرَّنَّكُمُ اَلْحَيٰاةُ اَلدُّنْيٰا وَ لاٰ يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ اَلْغَرُورُ (۵) إِنَّ اَلشَّيْطٰانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمٰا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحٰابِ اَلسَّعِيرِ (۶) اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اَللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ فَلاٰ تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرٰاتٍ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ (۸)

معنای واژه ها

۱[فاطر]

:فَطْر به معنی شکافتن و جدا کردن بخشی از چیزی است به نحو محسوس،و فاطر السّماوات به معنی آفرینندۀ آنهاست.(این سوره دو نام دارد و نام دیگر آن الملائکه فرشتگان است و هر دو نام برگرفته از آیه اوّل این سوره است.-م).

۳[فأنی تؤفکون]

:یعنی چگونه از راه حق به گمراهی می گرایید،از افک به معنی انصراف،و از آن رو افک را دروغ نامیده اند که انصراف کلام است از حقیقت به خلاف واقع.

فرشتگان فرستادگان خدایند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هنگامی که به ما یادآوری می شود که پروردگار ما ستوده است-ستوده به تمام ستودگیهای گرامی و ارجمند-و گفته می شود که مگر نه او آسمانها و زمین را آفریده و بر عرش قدرت قرار گرفته،آن جا که فرشتگان را رسولان و فرستادگانی (برای تدبیر امور)ساخته است،در این هنگام پروردگار ما را بدین حقیقت رهنمون می شود که زمام همۀ کارها به دست اوست،پس اگر در رحمتی را بر مردم بگشاید

هیچ کس نمی تواند آن را ببندد و اگر از چیزی دریغ ورزد و خودداری کند هیچ کس نمی تواند آن را بفرستد و روان سازد،پس او مسلّط و حکیم است،و اوست که مردم را از آسمانها و زمین روزی می دهد،و از نعمتهای آشکار او رسالتهای اوست که مردم به عادت آنها را تکذیب می کنند،اما امور به خدای سبحان باز می گردد و روا نیست که ما به زیب و زیور دنیا یا گمراه سازی غرور فریفته شویم.خدا ما را از شیطان پرهیز می دهد و بر حذر می دارد و ما را به دشمنی ورزی با او فرا می خواند،زیرا او حزب خود را به عذاب دوزخ دعوت می کند.

بدین سان در درس اوّل سورۀ فاطر یادآوری سه اصل را می خوانیم و فرامی گیریم:توحید،رسالت و روز قیامت.

شرح آیات:

« بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ -به نام خدای بخشندۀ مهربان.» بسمله (۱) نیز همانند تمام سوره به وسیلۀ جبریل نازل شده است،و هنگامی که بسمله نازل می شد،اصحاب پیامبر در می یافتند که نزول سورۀ پیشین تمام شده و سوره ای دیگر می آید.

پیش از این تأکید کردیم که«اسم اللّه»یعنی صفات جلالیّه و جمالیّه که خدا را بدانها یاد می کنند،مانند صفت عزّت(چیرگی)و قدرت(توانمندی)و عظمت(بزرگی)از صفات جلالی و صفت رحمت(مهربانی)و غفران(آمرزش)و خلق(آفرینش)و رزق(روزی رسانی)از صفات جمالی.پروردگار ما با یان و آن صفات آفریدگان را آفریده است.پس اگر رحمت و قدرت و علم خدا در کار نبود هستی پدید نمی آمد.

اگر پروردگار ما مقتدر و توانمند بود ولی رحیم و مهربان نبود،آفرینش را نمی آفرید،و برای چه آن را بیافریند؟آری،او ما را به رحمت خود آفریده است و

۱- ۱) -بسمله یعنی گفتن و آوردن عبارت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ .-م.

ذات متعالش گویـد:« وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّٰاسَ أُمَّهً وٰاحِدَهً وَ لاٰ یَزٰالُونَ مُخْتَلِفِینَ* إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذٰلِکَ خَلَقَهُمْ -و اگر پروردگار تو خواسته بود، همـهٔ مردم را یک امّت کرده بود،ولی همواره گونه گون خواهند بود*مگر آنهایی که پروردگارت بر آنها رحمت آورده و آنها را برای همین آفریده است». (۱)

در حدیث از ابی بصیر از ابی عبد اللّه(ع)آمده است که گوید از آن حضرت دربارهٔ این آیه پرسیدم.گفت:

«آنها را آفریـد تا کاری کنند که به سبب آن مستوجب رحمت خدا شوند،و از آن رو آنها را رحمت کند»، (۲) و همچنین بر بشـر واجب است که با نامهای نیکوی الهی به خدا متوسّل شود،و بزرگترین آنها بسـمله است،پس ما به رحمت او که همه چیز را در برگرفته (الرّحمن)و به رحمت جاودانهٔ او که هرگز از بین نمی رود(الرّحیم)در کارهای خود از خدا مدد می جوییم.

[۱]

« اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ -ستایش از آن خداوند است.» /۱۱ ستایش برای هیچ کس نیست،مگر به مجاز،اما حمد و ستایش واقعی، به حقّ از آن خداست که آفریننده و روزی رسان است.

انسـان بـه سـتایش غیر از خـدا مفتـون و فریفته می شـود،زیرا آن غیر سـبب رسـیدن نعمـتی بـدو می گردد،و آدمی از سـتایش پروردگـار خـود که هسـتی نخسـتین را بـدو بخشـیده و او را به وجود آورده و نعمتهـایی که هم چنـان پیـاپی،-به گونه ای که شمارندگان شمارش آن نتوانند-فرو می بارد،غافل می ماند.

امّا کسانی که خـدا را همواره به یاد دارنـد می گوینـد:سـتایش از آن خداوند است.برای تمام سـتودگیهایش یکسـره و بر تمام نعمتهایش به جمله،و ستایش از آن خداوند است چنان که او شایسته و سزاوار آن است،ستایشی بسیار،چنان که

۱- ۲) -هود۱۱۸/-۱۱۹.

۲- ۳) -نور الثقلین،ج ۲،ص ۴۰۴.

پروردگار ما دوست دارد و از آن خشنود می شود.

نخستین چیزی که ما پروردگارمان را بر آن می ستاییم این است که براستی او ما را آفریده و آسمانها و زمین را خلق کرده است.

« فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ -آفریننده آسمانها و زمین.» الفطر در لغت به معنی شکافتن و از هم جدا شدن است،و پروردگار ما در سورة(الملک)گوید:« اَلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً ما تَرىٰ فِی خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرىٰ مِنْ فُطُورٍ - آن که هفت آسمان طبقه طبقه را بیافرید.در آفرینش خدای رحمان هیچ خلل و بی نظمی نمی بینی.

پس بار دیگر نظر کن،آیا در آسمان شکافی می بینی؟».

خدا آسمانها و زمین را از هیچ آفرید و آن دو را بی نمونه و الگویی که از آن پیروی کند یا آفرینشی که این را به شکل آن در آورد بساخت.دیوارۀ تیرگی محض و عدم مطلق ابدی به اذن خدا از برابر این آفریدگان بی حدّ و بی شمار شکافت(و این همه از نیستی به هستی آمد).چنان که یکی از مفسران گوید شاید این کلمۀ (فطر)به معنی ابداع و نوآفرینی و انشاء و به وجود آوردن بدون پیشینه یا ماده ای قدیم باشد.

در این معنی از امیر مؤمنان(ع)آمده است که گفت:

«آفرینش را آغاز کرد و آفریدگان را بیکبار پدید آورد،بی آن که اندیشه ای به کار برد،یا از آزمایشی سودی بردارد،یا جنبشی پدید آرد یا(همامه)پتیاره ای (1) را

۱- ۴) -نهج البلاغه،ترجمۀ دکتر شهیدی خ ۱،ص ۳-مترجم فاضل در تعلیقات آورده اند:«همامه که آن را پتیاره معنی کرده ام واژه ای است آرامی،و با ریشۀ«همّ»عربی ارتباطی ندارد.همامه در باور مانویان روح شرّ است.ابو القاسم بلخی در کتاب«المقالات»از ثنویان چنین حکایت کند:نور اعظم در جنگ با تاریکی مضطرب شد،پس از ذات خود پاره ای بیرون آورد که آن را همامه نام است و آن در نفس خود مضطرب است؛پس برای جنگ،با تاریکی در آمیخت..تاریکی نیز همامه ای بیرون کرد و به جنگ او فرستاد».پس بیان امیر مؤمنان(ع)«و لا همامه نفس اضطرب فیها»ناظر بر ردّ باور خطای ثنویان است. - م.

به خدمت گمارد.از هر چیز به هنگام پرداخت،و اجزای مخالف را با هم سازوار ساخت،و هر طبیعت را اثری بداد و آن اثر را در ذات آن نهاد.از آن پیش که بیافریند به آفریدگان دانا بود،و بر آغاز و انجامشان بینا، ۱۱/ و با سرشت و چگونگی آن آشنا.سپس خدای پاک فضاهای شکافته و کرانه های کافته (۱) و هوای به آسمان و زمین راه یافته را پدید آورد».

و شاید این کلمه این معنی را نیز برساند که خداوند آسمانها را که به هم پیوسته بود از هم شکافت،یعنی آسمانها مجموعه ای پیوسته بود،آن گاه از هیبت خدا انفجاری بزرگ در آن روی داد که خدای سبحان به گفتهٔ خود از آن چنین تعبیر می کند:« ثُمَّ اسْتَویٰ إِلَی السَّمٰاءِ وَ هِیَ دُخٰانٌ فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیٰا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قٰالَتٰا أَتَیْنٰا طٰائِعِینَ -سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود.پس به آسمان و زمین گفت:خواه یا ناخواه بیایید.گفتند:فرمانبردار آمدیم» (۲) پس آسمانها و زمین به وجود آمد.و شاید آیهٔ آتی بدین امر اشاره می کند که:« أَ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ کٰانَتٰا رَتْقاً فَفَتَقْنٰاهُمٰا -آیا کافران نمی دانند که آسمانها و زمین بسته بودند،ما آنها را گشودیم؟». (۳)

برخی از نظریّات علمی جدید می گوید که کائنات غباری فشرده بود،و از آنها بی نهایت خورشید به وجود آمد.

« جٰاعِلِ الْمَلاٰئِکَهِ رُسُلاً -آن که فرشتگان را رسولان گردانید.» فرشتگان:همان نیروهای عمل کننده،با شعور و فرمانبردار خدایند که برخی از آنها بر آفریدگان گماشته شده اند.پس آسمان را فرشته ایست،و خورشید را فرشته ای،و دریا را فرشته ای،و باد را فرشته ای و باران را فرشته ای،و برای انسان نیز فرشتگان نگهبان و گزارشگر باشند.

از آن جا که این سوره ما را یادآور تدبیر خدا-سبحانه و تعالی-برای

۱- ۵) -شکافته.

۲- ۶) -فصّلت ۱۱/.

۳- ۷) -الانبیاء ۳۰/.

آسـمانها و زمین است،مناسب است به فرشـتگان گماشـته بر آنها نیز اشاره شود تا پاره ای نپندارند که فرشـتگان خود نیروهایی مسـتقلّ اند و غیر از خدا آنها را به پرسـتش گیرند،چنان که برخی مردم خورشـید،و برخی ماه و بعضـی ستارگان و...و...را می پرستند.

از کلمهٔ«رسـلا رسولان»در می یابیم که فرشـتگان فقط حاملان فرمان به مقصدی هسـتند که به اذن و حول و قوهٔ الهی به مرحلهٔ اجرا در می آید.

کلمـهٔ«رسـلا رسولاـنی»اختصاص به رسالت تشـریعی نـدارد که(تورات و انجیل و زبور و صـحف ابراهیم و قرآن محمـد)از آن جمله اند،بلکه فرشتگان نیز به اذن پروردگار خود در دیگر شؤون آفرینش در هر مورد نازل می شوند.

« أُولِی أَجْنِحَهٍ مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ -فرشـتگانی که بالهایی دارنـد،دو دو و سه سه و چهار چهار،» در حـدیثی پشت در پشت از طلحه که به اسناد خود به پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-می رسد آمده است که گفت:

«فرشـتگان بر سه قسمند،بخشی دارای دو بال و بخشی دارای سه بال و بخشی دارای چهار بال هستند»، (1) و برخی از فرشتگان را بالهایی بیش از این باشد:امیر المؤمنین-علیه السّلام-در وصف فرشتگان گوید:

«خدای تبارک و تعالی را فرشـتگانی هسـتند که اگر یکی از آنها بر زمین فرود آید به سبب بزرگی آفرینش و فزونی پرهای بر زمین نگنجـد،و از آن جمله فرشـته ای باشـد که اگر جنّ و انس مکلّف شونـد او را وصف کننـد به سـبب دوری مفاصـل او از یکدیگر و نیکویی ترکیبش وصف او نتوانند،و چگونه فرشـته ای از فرشـتگان او به وصف در گنجد که فاصـلهٔ میان سـرشانه و پرّهٔ گوشش هفتصد سال راه باشد و از جمله آنان فرشته ای باشد که با یکی از بالهای خود بدون استخوان پیکرش

1- 8) -تفسیر نور الثقلین،ج 4،ص 346.

سراسر افق را فرا گیرد». (۱)

« یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مٰا یَشٰاءُ -هر چه خواهد در آفرینش می افزاید،» /۱۱ این سخن را در سورهٔ پیشین تأکید کردیم که هستی در حالت توسعه و گسترش دائم و پیاپی است،و این آیه می رساند که دست خدا کاملا باز است و نوآفرینی به دست اوست.

« إِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ -همانا خدا بر هر چیزی تواناست.» [۲]

و آنچه از آفریدگان گوناگون،و صنع شگفت انگیز آنها و اندازه زینهای بزرگ آن،و تدبیر شؤون آفرینش می بینیم،ما را بدین امر رهنمون می شود که آفریننده آن توانمندی است که هیچ چیز او را ناتوان نمی سازد،و این اعتماد ما را بدو و اطمینان به تدبیر او،و آرامش در دل می افزاید که در دگرگونیهای زندگی به ما مساعدت می کند،و بدین سان در بلا نومید نمی شویم و هنگام آسایش کاملا سست و آسوده نمی گردیم و به دنیا و اسباب آن که هموار به یک حال نمی ماند پشتگرم و مطمئن نمی شویم.

« مٰا یَفْتَحِ اللّٰهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلاٰ مُمْسِکَ لَهٰا -رحمتی که خدا بر مردم بگشاید کس نتواند که بازش دارد.» براستی چون رحمت خدا برای تو مقدّر شود هیچ کس نمی تواند آن را از تو باز دارد.

« وَ مٰا یُمْسِکْ فَلاٰ مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ -و چون چیزی را دریغ دارد کس نتواند جز او که روانش دارد و اوست پیروزمند و حکیم.» پیروزمند و مسلّط است،زیرا تواناست،و حکیم است که به هر کس بخواهد می رساند و از هر کس بخواهد دریغ می دارد،هر گونه بخواهد به حکمت نه بیهوده و بی جهت.

[۳]

« یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ هَلْ مِنْ خٰالِقٍ غَیْرُ اللّٰهِ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ

۱- ۹) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۴۶.

-ای مردم،نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید.آیا جز خدا آفریننده ای دیگر هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟» اوست که ما را آفرید،و اوست که به ما روزی می دهد،و خدای سبحانه و تعالی در آیات قرآنی گوید:که او هستی را در دو روز آفرید،و ارزاق را در چهار روز مقدّر ساخت،و این رهنمون بر این امر است که آن که ما را در دو روز آفرید، دو برابر آن مدّت برای رزق و روزی بخشید،پس در این صورت بیم از توقّف رزق او برای چیست؟ آیا آفریننده جز خدا هست که به ما روزی دهد؟کیست که ثروتها را در زمین توزیع کرد؟و کیست که /۱۱ به منطقه ای زمین کشاورزی داد،و به منطقه ای دیگر معادنی داد که از میلیونها سال پیش در دل زمین به ودیعه نهاده تا انسان امروز و فردا از آنها بهره جوید؟ اعتماد بشر به روزی پروردگار خود ضامن بستن درهایی است که شیطان از آنها وارد می شود تا او را گمراه کند و به دیدهٔ او چنان نماید که دیگران بدو روزی می دهند.

شاید همین اعتماد است که او را وامی دارد در پهنه های طبیعت به جستجوی روزی پردازد و در کرانه های زمین شخم زند و اندوخته های آن را بیرون کشد،و نیروهای طبیعی را برای مصالح خود به کار گیرد و مسخّر کند،و در انتظار دیگران ننشیند که بدو روزی یا خوراک دهند.

این چنین است که اندیشهٔ الهام شده از این آیه اوّلا در پاکیزه ساختن و تزکیهٔ نفس سهیم است و اندیشهٔ دوم در ساختن تمدن با پشتگرمی به روزی خدا،و شکافتن نیروهایی که برای انسان مهیّاست سهم دارد.

« لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ -خدایی جز او نیست،پس چگونه از حق منحرفتان می کنند؟» به کجا می روید؟و به جانب چه کجراهه و دروغی شیطانهای جنّ و انس

شما را می رانند که در گوشتان می دمند که آنها روزی شما را می دهند؟ [۴]

« وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ -اگر تو را تکذیب کرده اند،پیامبرانی را هم که پیش از تو بوده اند تکذیب کرده اند.» در آیات قرآنی تأکیدهایی بسیار بر این اندیشه وجود دارد:و ما از آن در می یابیم:که به راستی آراء مردم مقیاسی درست و سالم برای شناخت حق نیست،زیرا انسان-بنا به عادت-آراء دیگران را مقیاس قرار می دهد و می گوید:

ما دام که مردم می گویند:این دروغ است،پس چنین است.و از این جا است که پروردگار ما تأکید می کند:« وَ مٰا أَكْثَرُ النّٰاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ -بیشتر مردم ایمان نمی آورند،هر چند تو به ایمانشان حریص باشی»، (۱) و به واقع بیشتر مردم در برابر رسالتهای خدا مقاومت کرده اند ولی با وجود این خداوند رسالت خود را پیروز ساخته است.

« وَ إِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ -و همهٔ کارها به خدا بازگردانده شود.» سیاق آیات این چنین تأکید می کند که همانا روزی رسان خداست،و آراء مردم مقیاس و ملاک اعتبار نیست،و کارها به این و آن،که مردم ایشان را شریک و نظیر خدا انگاشته اند،باز نمی گردد،بلکه همهٔ کارها به خدا برمی گردد،و در آن جا حسابرسی عادلانه ای در جریان است که پاداش نیکوکار را دو چندان دهند و بدکار را جز به همانند عملش مجازات نکنند.

[۵]

سپس خدا این حقیقت را تأکید می کند و می گوید:

« يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ -ای مردم،به راستی وعدهٔ خدا حق است.» مردم از آن رو رسالت الهی را تکذیب می کنند که دنیا و چیزهایی را که دو آن است از دلخوش کننده ها و زرق و برقها می پرستند،برخی همچون طاغوتان و پادشاهان و بسیاری از مردم را دنیا مستقیما فریفته است و برخی دیگر را این

۱- ۱۰) -یوسف۱۰۳/.

شیفتگـان به دنیا فریفته انـد،و این گروه پیروان ساده لوح خود را بـدون آن که آنها لـذّتی برده یا شـهوتی رانـده باشـند هلاک کرده اند.

پس می بینی که پادشاهـان مـدّعیان دین و دانش را به خـدمت می گیرنـد تـا مردم ساده لوح را بفریبنـد و دین و دنیاشان را از آنـان بسـتانند،این گروه مـدّعیان از نعمتهـای طاغوتـان و همدسـتانشان بهره می برنـد و برای ناتوانان و ضـعیفان جز گمراهی و فریفتگی چیزی باقی نمی ماند.

« فَلاَ تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لاَ يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ -پس زندگی دنیا هرگز شـما را نفریبد و آن شیطان فریبنده به خدا مغرورتان نگرداند.» گفته اند«الغرور»همان شیطان است.

[۶]

انسان دو دشـمن دارد:دشـمنی درونی که همان نفس است،و دشـمنی بیرونی که همان شیطان باشد.و بر انسان واجب است که موضعی روشن نسبت به شیطان اتّخاذ کند تا آوای گمراه کنندهٔ او را از ندای دعوت کنندهٔ به خدا بازشناسد و تمیز و تشخیص دهد،زیرا انسان در نفس خود و نیروی متضاد دارد:

عقل و هوی(خرد و آرزومندی). /۱۱ عقل را فرشتگان پشتیبانند و هوی را شیطان،و در حدیث آمده است که بر هر کس سه و سی فرشته و هم چند آنها شیطان گماشته اند.

از مکر و نیرنـگ شـیطان با انسان یکی آمیختن برگها بر اوست،چنـدان که این را از آن بازنشـناسد و تشـخیص ندهـد،پس می بینی که شـیطان باطل را به گونـهٔ حق در می آورد و چنان در دلها وسوسه می کنـد که حق شبیه باطل می نمایـد.امّا اگر انسان بدانـد که در دل او شـیطانی است که برای فریفتن او می کوشـد،و آن شـیطان را دشـمن بدارد،عقل از هوی در نفس او متمایز می شود،و امکان می یابد که طبیعت انگیزه های نفسانی خود را بشناسد و بداند که از عقل یا از هوای اوست.

در روایتها آمـده است:«بنگر کدام یک به نفس تو نزدیکتر است،آن گاه با آن مخالفت کن»،زیرا آن مراد که به نفس نزدیکتر باشد به شیطان نزدیکتر است.

« إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا -همانا شیطان دشمن شماست،

ص :۲۵

او را دشـمن گیریـد،» با علم به این که پاره ای اوقات او به صورت ناصـحان و خیرانـدیشان درآید، به راستی او دشـمنی اسـت آشـکار،از نـود و نه در خیر بر تو وارد می شود تـا تو را به در صـدم(که شـرّ است)بیفکنـد.او به راسـتی دشـمن است و بر خود فرض و واجب ساخته که بنی آدم را گمراه کند و آنها را با خود به دوزخ برد.

صالحـان بـدین گونه آدمیزاده را نصـیحت می کننـد که از دشـمن خطرنـاک خود،شـیطان غافـل نمانـد،و امام جعفر بن محمد صادق-علیه السّلام-هنگامی که شخصی نزد او می آید و می گوید:پدر و مادرم به فدایت مرا اندرزی گوی،بدو می گوید:

«در حالی که شیطان دشمن ماست،غفلت برای چیست؟!». (۱)

در حدیث آمده است که خداوند به کلیم خود موسی بن عمران-علیه السلام-وحی فرمود و این از سفارشهای اوست که:

«تا وقتی شیطان را مرده نیافته ای از مکر او ایمن مباش». (۲)

خطر این دشمن سرسخت در آن است که تا شکار خود را مستقیما به آتش دوزخ نیفکند خرسند نمی شود.

« إِنَّمٰا یَدْعُوا حِزْبَهُ -او فرمانبران و حزب خویش را فرا می خواند.» کسانی را که از او فرمان می برند.

« لِیَکُونُوا مِنْ أَصْحٰابِ السَّعِیرِ -تا همه از دوزخیان باشند.» [۷]

« اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِیدٌ -و کافران را عذابی است سـخت،» و عذاب دنیا هر چه باشد به شدّت و سـختی عذاب آخرت نمی رسد،پس بر خردمند واجب است که دشواریهای دنیا را تحمّل کند تا از عذاب آخرت دور

ص: ۲۶

۱- ۱۱) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۵۱.

۲- ۱۲) -همان مأخذ.

بماند،همچون کسی که برای گریز از آتش از راه تیغستانی می گریزد که پای او را خونین می کند.آری،این که به بهای رنجه شدن پای خود نجات یابد بسی بهتر از آن است که آتش او را فراگیرد و بسوزاند.

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ -و برای کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند آمرزش و اجری بزرگ است.» چرا قرآن بر آمرزش برای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند تأکید می کند؟ شاید برای آن که آمرزش به گناهکار تعلّق می گیرد،و آدمیزادگان-به عادت-گناه می کنند،پس چون از آمرزش الهی آگاه شوند،این امید در دلشان بارور و سرشار می شود که پروردگار به آنان می گوید:ما دام که کارهای شایسته می کنید گناهانتان را بر شما می بخشایند.

[۸]

آن گاه قرآن تأکید می کند که شیطان کارهای بد را بر انسان چنان می آراید که وی آنها را نیک می پندارد.

« أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً -آیا آن که کردار بدش در نظرش آراسته شده،چنان که نیکویش پنداشت(همانند کسی است که چنین نیست؟)» شیطان آن را در نظر او می آراید،و بنا بر این وی آن را نیک می پندارد،و این از آن روست که انسان خود را دوست می دارد و نمی پسندد که دربارهٔ کار او بگویند که کاری بد است،و این چنین خطاها نزد او گرد می آید و مقیاسها و ارزشهایش دگرگون می شود و پس از آن که مدّتی از آنها اجتناب می ورزید اکنون به گونه ای می شود که آنها را نیک می بیند و خوب می انگارد.

در مورد چنین شخصی گسیختن از گناهان بسیار دشوار می شود و بنا بر این خدا او را گمراه می کند.حدیث پشت در پشت از پیامبر خدا-صلی اللّه علیه و آله- گوید:

«در آن حال که موسی نشسته بود،ناگهان ابلیس که کلاه رنگارنگ برکی بر سرداشت به جانب او آمد،چون به موسی نزدیک شد آن کلاه را از سر برگرفت و در برابر موسی ایستاد و بر او سلام کرد.موسی بدو گفت:تو کیستی؟ گفت:من ابلیسم،گفت:تو!خدا سرایت را نزدیک نکناد،گفت:من فقط به سبب مکانتی که تو نزد خدا داری آمدم تا تو را سلام گویم،موسی بدو گفت:این کلاه چیست؟گفت:با آن دلهای آدمیزادگان را می ربایم.آن گاه موسی بدو گفت:به من بگو کدام گناه از گناهان آدمیزاد است که تو بدان وسیله بر او چیره می شوی؟گفت:هر گاه دچار خودپرستی شود،و کردار خود را بزرگ و افزون انگارد و گناهش در نظرش خرد و ناچیز آید». (۱)

« فَإِنَّ اللّهَ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ -پس خدا هر که را خواهد گمراه می کند و هر که را خواهد هدایت می کند.» پس خدا چنین انسانی را که کارهای تباه خود را خوب می انگارد و توجیه می کند،گمراه می سازد،و عقلش را از او می گیرد،و او را در تیرگیها بی بصیرتی رها می کند،و کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده باشند به سبب شکیبایی و فرمانبرداریشان هدایت می کند.

« فَلا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَراتٍ -(پس ای پیامبر)نباید که جان تو به خاطر آنها دچار اندوه شود،» /۱۱ وقتی آنها به تو ایمان نمی آورند و باورت ندارند.

« إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِما یَصْنَعُونَ -زیرا خدا به کارهایی که می کنند آگاه است.» /۱۱

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۹ تا ۱۲]

اشاره

وَ اَللّهُ اَلَّذِی أَرْسَلَ اَلرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَسُقْناهُ إِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَحْیَیْنا بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها کَذلِکَ اَلنُّشُورُ (۹) مَنْ کانَ یُرِیدُ اَلْعِزَّةَ فَلِلّهِ اَلْعِزَّةُ جَمِیعاً إِلَیْهِ یَصْعَدُ اَلْکَلِمُ اَلطَّیِّبُ وَ اَلْعَمَلُ اَلصّالِحُ یَرْفَعُهُ وَ اَلَّذِینَ یَمْکُرُونَ اَلسَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ (۱۰) وَ اَللّهُ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَکُمْ أَزْواجاً وَ ما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثی وَ لا تَضَعُ إِلاّ بِعِلْمِهِ وَ ما یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّ فِی کِتابٍ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اَللّهِ یَسِیرٌ (۱۱) وَ ما یَسْتَوِی اَلْبَحْرانِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْماً طَرِیًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْیَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَی اَلْفُلْکَ فِیهِ مَواخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۱۲)

۱- ۱۳) -همان مأخذ،ص ۳۵۲.

معنای واژه ها

۱۰[یبور]

:از«بار»آن گاه که تباه و فاسد شود،یعنی مکر و نیرنگشان تباه می شود و اثر نمی کند.

۱۲[مواخر]

:جمع ماخره،کشتیهایی که امواج دریا را می شکافند و پیش می روند،و گویند«مخرت السّفینه الماء»یعنی کشتی با صدا آب را شکافت تا بگذرد و پیش رود.

ص: ۲۹

عزّت،همگی از آن خداست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در چارچوب بیان تدبیر خدا در امور آسـمانها و زمین،و جایگزین ساختن حالت آرامش و اسـتقرار در نفوس مؤمنان بدو،روند آیات در این جا میان سنّتها و قوانین خداوند در آفرینش و سنّتهای او در زندگی بشر پیوندی برقرار می کند.

و ما را فرا می خوانـد تا نظری پژوهشـگر به ابر بیفکنیم که بادها آن را می رانند و به سـرزمینی مرده می فرسـتند و آن زمین را زنـده می کنـد،سپس نظری به زنـدگی انسان و انگیزه ها و آرمانهایی که در دلش خلجان می کنـد بینـدازیم.هر شخصـی می خواهـد که عزیز و دارای مقـام و پایگاهی منیع باشـد،امّا برخی راه را به خطا می رونـد،و نمی داننـد که عزّت و تسلّط حقیقی بیگمـان نزد خـدای عزّ و جلّ است،و بالا رفتن و معراج به سوی او و همان ایمان و کردار نیک است.این خطا انسان را به نیرنگ سـازی و مکر می کشانـد،و نیرنـگ و مکر بـد جز صاحب خود را فرا نمی گیرد، پس وی به هیـچ عزّت و توانگری دست نمی یابد.

پروردگار ما،سبحانه و تعالی،ما را یادآور روزگار ناتوانی و ضعفمان می شود:کیست که ما را توانا کرد؟آیا ما نطفه ای از منی نبودیم؟ /۱۱ کیست که ما را بـدین تناسب انـدام و اعتـدال درآورد؟ براستی پروردگاری که از نطفه ای ناچیز انسانی متناسب انـدام برآورد، هموست که به هر کس بخواهـد عزّت می دهـد و هر کس را بخواهـد خوار و ذلیـل می کنـد.گفتگو از عزّت و چیرگی به گفتگو دربارهٔ دو دریا می پیوندد که یکی شیرین و گواراست و آن دیگری شور و تلخ،و با آن که آن دو(از لحاظ کیفیّت)با یکدیگر

برابر نیستند،خداوند از هر دو دریا بندگان خود را روزی می دهد،چنان که از آنها گوشت تازه(ماهی آب شیرین و ماهی آب شور)بیرون می آورند و نیز به وسیلهٔ کشتیها از آنها برای حمل و نقل بهره می برند.

مجموع این سخن را خدای سبحان به موضوع شب و روز مربوط می سازد:

کیست که روز را وارد شب و شب را داخل روز می کند؟آیا او خدا نیست؟پس چرا ما عزّت را از دیگری جز او می جوییم؟

شرح آیات:

[۹]

مؤمن به راستی زندگی را مدرسه ای می سازد،و با بصیرت و دیدهٔ حق بین خود به اطراف و زوایای آن نظر می افکند تا هشیاری و هدایتش بیفزاید،و از بزرگترین و دل انگیزترین جلوه نماییهای زندگی لحظهٔ شکفتن آن است،آن گاه که خدا به بادها فرمان می دهد ابرهای سنگین و پربار برکات را به زمینهای مرده ببرند، بدان جا که سکون همه چیز را در برگرفته است،و پروردگار بدان ابرها آن زمین را زنده می کند.

« وَ اللّٰهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیٰاحَ فَتُثِیرُ سَحٰاباً -خداست که بادها را فرستاد تا ابر را برانگیزند.» بادها ابر را برمی انگیزند،هم چنان که کشاورز زمین را برای کشاورزی برمی انگیزد(و آماده می سازد)،پس بادها ابر را هر گونه خدا بخواهد،می رانند و می فرستند.

« فَسُقْنٰاهُ إِلیٰ بَلَدٍ مَیِّتٍ -پس ما آن را به سرزمینی مرده می رانیم.» کلمهٔ«می رانیم»دلالت بر آن دارد که پروردگار ماست که تدبیر باران می کند و آن را به سرزمینی مرده می فرستد و آن سرزمین را زنده می کند،و آبیاری باران بی نظم نیست بلکه تابع کردار آدمیزاد است.پس باران یک سال در یک سرزمینی کمتر از باران سالی دیگر نیست،ولی کردار بشر است که آن را می افزاید یا به کلّی می کاهد، ۱۱/ و بادها جز وسیله ای نیستند زیر خدا کارها را به وسیلهٔ اسباب

آنها می گذراند.

« فَأَحْيَيْنا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها -پس زمین مرده را به آن زنـده می کنیم،» بیا،به سوی زمینی مرده که ببینی مردم از گرسـنگی به خاک هلاک افتاده و جانداران زار و نزار شده اند و پهنهٔ زمین از تشـنگی به شکایت می نالد،و چون پروردگار بر آن آبی فرو بارد به جنبش درآید و زندگی به آدمی روی آورد و جانداران جانی تازه گیرند،این نموداری از مظاهر شکفتن زندگی است.

« كَذٰلِكَ النُّشُورُ -رستاخیز قیامت نیز چنین است.» [۱۰]

همان گونه که پروردگار زمین را به وسـیلهٔ باران زنـده می کنـد،و همان سان که مردگان را هر گونه بخواهد به روز رسـتاخیز برمی انگیزد،همین طور پروردگـار مـا جامعـهٔ عقب نگاهداشـته ای را که سـکون گورسـتان بر آن احـاطه یافته است به عزّت و چیرگی خود زنده می کند،پس اگر مجتمعی اسـتقلال و پیشـرفت و عزّت و در نتیجه زندگی بخواهد بر عهدهٔ آن مجتمع است که با کردار نیک و سخن پاکیزه و خوش به جانب خداوند عروج کند و خود را فرا برد.

این قدرت خداست که این سرزمینی را که همه چیز در آن مرده است به جنبش و زندگی باز می آورد،پس چگونه رستاخیز و قیامت را انکار می کنند؟آیا باور ندارند که پروردگار ما قادر باشد نظر چنین بارانی را بر گورهای آنان ببارد،و زندگی در آن گورهـا ببالـد،همـان گونه که کشتزار می رویـد و می بالـد،و مردم از گورهـای خود بیرون آینـد،همان سان که گیاهان سـر از خاک برمی آورند؟برخی روایات بر این اندیشه دلالت دارد که خداوند چهل صـبحگاه از آسـمان باران می فرسـتد و جسـمها می رویند،و زمین مانند زهدان مادر می شود.

« مَنْ كٰانَ يُرِيـدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً -هر که خواهان عزّت است بدانـد که عزّت،همگی از آن خداست.» نه نزد شـریکانی(که برای او تراشیده اند)،مگر نه این که(هر کس به غیر خدا عزّت جوید ذلیل و خوار شود)؟

ص :۳۲

« إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ -سخن خوش و پاک به سوی او بالا می رود و کردار نیک است که آن را بالا می برد،» /۱۱ سخن خوش و پاک همان عقیدهٔ شایسته و درست است،زیرا کلمه در قرآن بر لفظ دلالت ندارد بلکه بر معنایی فراتر از آن دلالت می کند،چنان که پروردگار سبحان ما(بدین مفهوم)گوید:« مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ -کلمهٔ طیّبه به درختی پاک می ماند که ریشه اش در زمین استوار است و شاخه هایش در آسمان». (۱) این آیه را به رهبری مکتبی تفسیر کرده اند،و شک نیست که قلّه و اوج عقیدهٔ شایسته و مظهر راستین بودن انسان در ایمان خود همان تسلیم به رهبری الهی(ولایت)است و کلمهٔ پاکیزه به جانب پروردگار فرا می رود و صاحب خود را از لحاظ معنوی با خود به بالا می کشاند.آیا ایمان سنگین ترین چیزی نیست که در ترازوی بنده وجود دارد؟و خدا را به چیزی همتای توحید بندگی نکنند؟ شک نیست که سخن خوش و پاک-همانند درخت پاک-شاخه هایش در هر افقی پراکنده می شود،و تسامح و دوستی و ترک تعصّب ها و افکار یأس آمیز و منفی همه از عقیدهٔ درست حاصل می شود،و این همه بنده را بخوبی به پروردگارش نزدیک می کند.

هم چنان که کردار نیک به سوی خدا فرا می رود و صاحب خود را بالا می برد و به خدا نزدیک می سازد،سخن پاکیزه و کردار نیک جامعه را نیز به عزّت الهی می پیوندد.

برای کردار نیک دو تفسیر یاد شده است:

تفسیر نخست:این که کردار نیک سخن پاکیزه ای را فرا می برد، (۲) پس عقیدهٔ نیکوکردار نیک را بالا می برد زیرا از نیکوکار بی ایمان کرداری پذیرفته

ص:۳۳

۱- ۱۴) -مأخوذ از آیه ۲۴،سوره ابراهیم ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ... -م.

۲- ۱۵) -التفسیر الکبیر،امام فخر رازی،ج ۲۶،ص ۸.

نمی شود« إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ -خدا از پرهيزگاران می پذيرد». (۱)

تفسير دوم:اين كه عقيدۀ راستين و سخن پاكيزه را كردار نيك بالا می برد، پس كردار نيك به منزلۀ بالهای پرنده است.

اين حقيقت در زنـدگی اجتماعی بـدين سان جلوه گر می شود كه سـخن پاكيزه و كردار نيك /۱۱ همواره اجتماع را بدان جا كه عزّت الهی وجود دارد فرا می برنـد.امّا اين امر چگونه صورت می پـذيرد؟ همـان گونه كه قـايق بـا جريـان آب حركت می كنـد،زندگی نيز با قوانين و سنّتهايی كه حاكم بر آن است حركت می كند،پس زندگی هر كسـی را كه با اين سنّتها همراه و هماهنگ باشد به بالا می برد،و هر كس با آنها مخالفت ورزد كوشش بی حاصل و ناكام و طرحهايش نقش بر آب می شود.

رشك و كين و تهمت و دشـمنی پيونـدهای اجتماع را از هم می گسـلد،در حالی كه خداونـد زنـدگی را بر پايۀ وحدت نهاده است نه پراكنـدگی،پس جريـان زنـدگی در جهت گردهم آمـدن و پيوسـتن حركت می كنـد،آيا آن چنان حركت قهقرايی به سوی خدای سبحان فرا می رود؟هرگز بلكه آنچه به سوی خدا بالا می رود دوستی و همكاری و از خود گذشتگی است.

براستی كه هستی بر پايۀ سازندگی قرار دارد نه ويرانی و نابودی،و كسی كه سازنده است بر كسی كه ويرانگر باشد تقدّم دارد زيرا سـنّتهای الهی سازنـدگان را تأييد می كند،و آنان كه بد انديشـی می كنند و برای بديها مكر می ورزند،و معتقدند كه می تواننـد بـدين وسـيله پيشـرفت كننـد در اشـتباهند،اين گروه نه تنها به سوی خـدا فرا نمی رونـد و چيزی از عزّت او را بهره نمی برند،بلكه عذابی سخت نيز دارند.

« وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ -و برای آنان كه از روی مكر به تبهكاری می پردازند عذابی است سـخت،» مكر همان حيله است،و كسی كه بر اساس حيله زندگی كند رستگار

۱- ۱۶) -المائده۲۷/.

نمی شود.

« وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ -و مكر آنان از ميان برود.» كردار نيك تو را پروردگار فرا می برد،و مكر آنان را فرود می آورد و«يبور» يعنی تباه می كند.بسياری از كسان مردم را چپاول می كنند،مانند قاچاقچيان و نيرنگبازان،گاه می بينيم كه يك بار سودی خيالی می برند ولی سرانجام زيان می بينند.

و عزّت يعنی اين كه راه درست و استوار را بيابی،و در آن راهسپار شوی، در آن هنگام می بينی كه تمام قوانين و سنّتهای زندگی به تو خدمت می كنند.

[۱۱]

سياق آيات شمول و فراگيری تدبير خدا را در شؤون انسان تأكيد می كند و روشن می سازد كه چگونه دگرگونيهای زندگی بشر به دست تقدير خدای سبحان جريان می يابد،نخست او ما را از خاك آفريده و سپس نطفه و سپس برای ما همسرانی آفريده است و فرزندانی را نصيب ما كرده كه ما خود جنس جنين و مقدّرات او را نمی دانيم.

« وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْواجاً -خدا شما را از خاك و سپس از نطفه بيافريد.آن گاه جفتهای يكديگرتان قرار داد،» تا با يكديگر انس و الفت پيدا كنند.

« وَ ما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثىٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ -هيچ زنی باردار نمی شود و نمی زايد مگر به علم او،» زيرا تو در خصوص جنس جنين هيچ انديشه ای نداری،ولی خدا می داند كه هر زنی چه چيزی را باردار شده،آيا نر است يا ماده،هم چنان می داند كه سرنوشت او چه خواهد شد.

« وَ ما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لاٰ يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّٰ فِی كِتابٍ -و عمر هيچ سالمندی به درازا نكشد و از عمر كسی كاسته نگردد،جز آن كه همه در كتابی نوشته شده است،» عمر اين نوزاد چه قدر خواهد بود،و آيا عمری دراز خواهد داشت؟يا اجل

در اوان کودکی یا در عنفوان جوانی او را در خواهد ربود؟تمام این پرسشها در کتابی که نزد خداست موجود است«و پروردگار من نه خطا می کند و نه فراموش». (۱)

« إِنَّ ذٰلِکَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ -و این کارها بر خدا آسان است.» این کارها آن گونه که نزد تو دشوار است نزد خدا دشوار نیست.

[۱۲]

« وَ مٰا يَسْتَوِی الْبَحْرٰانِ هٰذٰا عَذْبٌ فُرٰاتٌ سٰائِغٌ شَرٰابُهُ وَ هٰذٰا مِلْحٌ أُجٰاجٌ -این دو دریا یکسان نیستند:یکی آبش شیرین و گواراست و یکی شور و تلخ،» شیرین و تلخ تأکید شدّت گوارایی و شدّت شوری است.

« وَ مِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهٰا -از هر دو گوشت تازه می خورید،و از آنها زیورهایی برای آرایش پیکر خویش بیرون می کشید،» /۱۱ از آب شیرین و شور گوشت(ماهی و انواع آبزیان)می خورید و زیور (مروارید و مرجان و صدف)بیرون می آورید.دیر زمانی مفسّران در حیرت بودند که چگونه از آب شیرین گوارا زیور بیرون می آید؟تا آن که دانش به میان آمد و امکان پرورش مروارید را در رودها و آب شیرین ثابت کرد.

« وَ تَرَى الْفُلْکَ فِيهِ مَوٰاخِرَ -و می بینی کشتیها را که آب را می شکافند.» در همهٔ آبها،از شیرین و شور،برای دو امر:

نخست:

« لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ -تا شما از فضل خدا روزی طلبید،» زیرا کشتی بهترین وسیلهٔ حمل و نقل کالا میان ملتهاست.

دوم:

« وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ -و باشد که سپاس گزارید،» چون نعمتها وسیله ای است برای کمال معنوی که سپاسگزاری از خداوند نمایانگر آن می باشد.

۱- ۱۷) -تعبیری است قرآنی لاٰ يَضِلُّ رَبِّي وَ لاٰ يَنْسىٰ طه۵۲/.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۳ تا ۲۳]

اشاره

يُولِجُ اَللَّيْلَ فِى اَلنَّهٰارِ وَ يُولِجُ اَلنَّهٰارَ فِى اَللَّيْلِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ اَلْمُلْكُ وَ اَلَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مٰا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) إِنْ تَدْعُوهُمْ لاٰ يَسْمَعُوا دُعٰاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اِسْتَجٰابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ اَلْقِيٰامَهِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لاٰ يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴) يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ أَنْتُمُ اَلْفُقَرٰاءُ إِلَى اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ هُوَ اَلْغَنِيُّ اَلْحَمِيدُ (۱۵) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) وَ مٰا ذٰلِكَ عَلَى اَللّٰهِ بِعَزِيزٍ (۱۷) وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرىٰ وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَهٌ إِلىٰ حِمْلِهٰا لاٰ يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبىٰ إِنَّمٰا تُنْذِرُ اَلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰهَ وَ مَنْ تَزَكّٰى فَإِنَّمٰا يَتَزَكّٰى لِنَفْسِهِ وَ إِلَى اَللّٰهِ اَلْمَصِيرُ (۱۸) وَ مٰا يَسْتَوِى اَلْأَعْمىٰ وَ اَلْبَصِيرُ (۱۹) وَ لاَ اَلظُّلُمٰاتُ وَ لاَ اَلنُّورُ (۲۰) وَ لاَ اَلظِّلُّ وَ لاَ اَلْحَرُورُ (۲۱) وَ مٰا يَسْتَوِى اَلْأَحْيٰاءُ وَ لاَ اَلْأَمْوٰاتُ إِنَّ اَللّٰهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشٰاءُ وَ مٰا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِى اَلْقُبُورِ (۲۲) إِنْ أَنْتَ إِلاّٰ نَذِيرٌ (۲۳)

معنای واژه ها

۱۳[قطمیر]

:پوستهٔ نازک هستهٔ خرما،یعنی پرده ای که روی هسته را گرفته است.

ص :۳۷

شما همه به خدا نیازمندید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

انسان به برخی نخهای واهی(تار عنکبوتی)چنگ در می زند،و آن ریسمان محکمی را که ناگزیر باید بدان دست در زند رها می کند.آیات قرآن به ما یادآوری می کند که مدبّر آسمانها و زمین همانا خداوند است،پس اوست که از شب می کاهد و به روز می افزاید و از روز می کاهد و به شب می افزاید،و خورشید و ماه را رام کرده است،و به راستی ملك و دارندگی از آن اوست،پس چرا ما او را نخوانیم،در حالی که کسانی که آنها را شریکان(خدا)می خوانند حتی به اندازۀ پوستۀ نازک رویۀ هستۀ خرما چیزی ندارند.

به طبع به هنگام سختی،آن جا که بشر ناتوانی حقیقی خود را احساس می کند،این شریکان ساختگی ذرّه ای نمی ارزند و ندای کسی را نمی شنوند،و اگر هم بشنوند پاسخی نمی دهند.

امّا روز قیامت اینان شفاعت کسی را نمی کنند،زیرا منکر آنند که مشرکان آنان را شریک خدا پنداشته بودند.

آن گاه پروردگار ما این حقیقت را تأکید می کند و می گوید:«یَا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ إِلَی اللّٰهِ وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ /۱۱ - ای مردم همۀ شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستودنی است»، (۱) زیرا می تواند در مدّتی کمتر از چشم برهم زدنی همۀ شما را نابود کند و به جای شما مجموعۀ بشری تازه ای

ص: ۳۸

۱- ۱۸) -همین سورۀ فاطر/۱۵.

به وجود آورد.آیا هیچ نیازمندیی بزرگتر از این نیازمندی وجود دارد؟انسان در هستی خود و در ارائه بقای خویش به پروردگار خود نیازمند است،و آیا توانگری و بی نیازیی بزرگتر از بی نیازی پروردگار وجود دارد،که اگر بخواهد شما را از میان می برد و مردمی تازه می آورد؟و این کار بر او بسیار سبک و آسان است.

سپس سیاق آیات از مسئولیّت انسان نسبت به تمام کارهای خود در برابر پروردگارش سخن می گوید و این که نزد خدا نیکوکار و کافر یکسان نیستند، هم چنان که نابینا و بینا،و تاریکی و روشنایی،و سایه و گرمای آفتاب و زندگان و مردگان یکسان نیستند.

پس برای گریختن از مسئولیّت روا نیست که به شریکان ساختگی(برای خدا)اعتماد کرد،زیرا امکان افکندن مسئولیت بر عهدهٔ دیگران وجود ندارد.

و همانا پیامبر برای بیم دادن آمده است(چه تبهکاریها و بدیها مجازاتی به دنبال دارد)و در نتیجه او متحمّل هیچ یک از عواقب و پیامدهای اعمال امّت خود نیست.

شرح آیات:

[۱۳]

« يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهٰارِ وَ يُولِجُ النَّهٰارَ فِي اللَّيْلِ -شب را داخل روز می کند و روز را وارد شب می سازد.» شب و روز به سبب حرکت خورشید،به صورتی پیگیر از پس یکدیگر می رسند و درهم وارد می شوند.

یکی از مفسّران گوید:کلمهٔ«یولج»دلالت بر استمرار دارد زیرا «ایلاج»و ورود در هر لحظه صورت می گیرد،چنان که در این ساعت در یکی از شهرها شب حکمفرماست،و پس از دو دقیقه شب به شهری دیگری در می آید،و در برابر همان هنگام روز در شهری دیگر فرا می رسد و ۱۱/ در شهر سوم ظهر است.

تفسیری دیگر این است که شب و روز در فصلهای سال پاره ای از یکدیگر را می گیرند،پس یک بار شب درازتر است و یک بار روز.

« وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی –و آفتاب و ماه را رام کرد.هر یک تا زمانی معیّن در حرکت اند،» خورشید و ماه می گردنـد،ولی نه تا بی نهایت،و آن که گوید خورشـید و ماه ابدی و جاودانه اند دروغ گوید،هرگز چنین نیست.مثلا این خورشـید ما اکنون دوران پیری را می گذرانـد،و آنچه در جهان هستی وجود دارد بر این پایان دلالت می کنـد.این انفجارهای عظیـم کـه در خورشـید روی می دهـد گـواه کـاهش دائـم آن اسـت،و انفجارهـایی کـه گـاه گـاه دربـارهٔ بعضـی خورشیدهای(کهکشان خود یا کهکشانهای دیگر)می شنویم برای ما مؤکّد می سازد که خورشید ما را نیز ناگزیر پایانی است.

« ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ –این است خـدا پروردگـار شـما.» کیست که شب را در روز و روز را در شب وارد می کنـد؟و کیست که خورشید و ماه را رام ساخته است که هر یک تا زمانی معیّن و مهلتی معلوم جریان دارند؟بیگمان او خداوند پروردگار شماست و هموست که به حقّ مالک و دارندهٔ همه چیز است.

« وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مٰا یَمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیرٍ –چیزهـایی را که سوای او به خـدایی می خوانیـد مالـک پوسـتهٔ هسـتهٔ میـان خرمایی هم نیسـتند.» قطمیر پوستهٔ نازک روی هسـتهٔ خرماست،و کسان و چیزهایی که سوای پروردگار به خـدایی خوانده می شوند حتی به اندازه آن پوستهٔ نازک نیز مالکیّتی ندارند.

[۱۴]

« إِنْ تَدْعُوهُمْ لاٰ یَسْمَعُوا دُعٰاءَکُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجٰابُوا لَکُمْ –اگر آنهـا را بخوانیـد صـدایتان را نمی شـنوند و اگر بشـنوند،پاسـختان نگوینـد،» پس چگونه سـخن در گوشـی یـا پنهـانی شـما را بشـنوند،یـا هنگامی که در ظلمات آنها را فرا می خوانیـد،صـدایتان به آنهـا برسـد،و به فرض که صـدایتان را بشـنوند،پاسـخی به شـما نمی دهنـد،زیرا آنها خود اراده و اختیاری ندارند و نمی توانند زیانی را از خود دور سازند،پس چگونه می توانند سودی را برای شما جلب کنند؟

« ۱۱/ وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکَمْ –و در روز قیامت شرک آوردنتان را انکار کنند.» فرشتگان و پیامبرانی همچون عیسی و اولیاء صالح همه شرک آوردن شما را ناستوده و زشت می شمارند و از شما و عبادتی که نسبت به ایشان معمول داشته اید بیزاری و دوری می جویند،هم چنان که نظایر و همانندانتان نیز شما و شرکتان را تکفیر می کنند و زشت و ناروا می شمرند.

« وَ لا یُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِیرٍ –و کس همانند(خدای)آگاه خبر دارت نکند.» خبیر کسی است که از چیزی خبر می دهد،و ابعاد آن را می شناسد،و چه کسی آگاهتر از پروردگار که خود آفریننده است و علم او بر همه چیز احاطه دارد؟ [۱۵]

احساس بی نیازی که قرآن آن را استغنا نامیده است،و همان است که صاحب خود را به خودپرستی و سرکشی فرا می خواند،به راستی بیماری خطرناکی است،زیرا انسان را در وضعی قرار می دهد که در حالت وهم و پندار به سر می برد و با حقایق همزیستی ندارد،از این رو پروردگار ناتوانی و عجزی را که بر ما احاطه دارد به ما یادآور می شود.

« یا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللّهِ –ای مردم همهٔ شما به خدا نیازمندید.» چه کس از ما نیازمندتر،که پروردگار ما را در محور عجز و ناتوانی و مسکنت قرار داده،زیرا هر چه داریم از ذات سبحان او داریم.امام حسین(علیه السلام)در تضرّع خود مخصوص به روز عرفه گوید:

«الهی!من در توانگری خویش نیازمند و فقیرم،پس چگونه در نیازمندی و فقر خویش نیازمند نباشم».

« وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ –و خداست که بی نیاز ستودنی است.» توانگری عادتا همراه با پستی و لئیمی است،امّا خداوند توانگری است ستوده،پس او توانگر است و از توانگری خود به دیگران می بخشد،و توانگری است

که بر دیگران بخل نمی ورزد،بلکه« لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزٰائِنَ رَحْمَهِ رَبِّی إِذاً لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَهَ الْإِنْفٰاقِ -اگر شما مالک همهٔ خزاین پروردگار من بودید،از بیم درویشی امساک پیشه می کردید» (۱) ،و او ستوده ای است که او را بر توانگریش می ستایند.

[۱۶]

از نشانه های نیازمندی ما افراد بشر قدرت خداست که بر ما تسلّط و احاطه دارد و هر گاه بخواهد ما را نابود می کند و کسانی دیگر را به جای ما می آورد.

« إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ -اگر بخواهد شما را از میان می برد و آفریدگانی تازه می آورد.» [۱۷]

می تواند همهٔ شما را از میان ببرد،و با دیگران عوض کند،آنها را به آسانی می آفریند،زیرا او در آفرینش خود به چاره گری نمی پردازد و به دشواری نمی افتد،تنها چون چیزی را اراده کند بدان می گوید:باش و می شود.

در حدیث از امام صادق-علیه السلام-آمده است که گفت:

«خداوند مشیّت را پیش از چیزها آفرید،سپس چیزها را بدان مشیّت بیافرید»، (۲) پس هنگامی که چیزی را بخواهد آن چیز به وجود می آید،و در حدیث مأثور آمده است:«(تحقّق)فرمان او در میان کاف و نون است». (۳)

« وَ مٰا ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَزِيزٍ -و این کار بر خدا دشوار نیست.» فرض کنیم که مشیّت مطلق خدای سبحانه و تعالی-که هیچ چیزی آن را محدود نمی سازد-اقتضا کند که وجود تمام هستی پایان یابد.آیا کسی در این باره از او پرسشی می کند؟هرگز.

خدا نور هستی را لحظه به لحظه از سرچشمهٔ رحمت خود می پراکند،پس

۱- ۱۹) -الاسراء ۱۰۰/.

۲- ۲۰) -توحید صدوق،ص ۳۳۹.

۳- ۲۱) -یعنی بین حرف اوّل و آخر کلمهٔ کن،به معنی«شو».به تعبیر دیگر هنوز کلمهٔ«شو»تمام نشده امر او تحقّق می یابد-م.)

اگر این پرتوفشانی یک لحظه متوقّف شود همه چیز متوقّف می شود و باز می ایستد، بنا بر این آیا ما توانگریم یا پروردگار ستودهٔ ما؟! از این حقایق چه الهام می گیریم،و این حقایق چگونه باید بر ما و رفتارمان انعکاس یابد؟ /۱۱ پاسخ:

۱-از آن جا که خداوند بی نیاز ستوده است نعمت و فیض خود را بر آفریدگان می پراکند،مگر آن که نافرمانی کنند و خود با سرکشی و ستم وضع خویش را دگرگون سازند،آن جاست که ستمکاران به جزائی مناسب رفتار خود می رسند و هیچ کس سنگینی بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد،پس در دادگاه عدل الهی افکندن مسئولیت بر گردن دیگران سودی ندارد.

۲-بیگمان خداوند به هر کسی که کارهای نیک کند پاداش می دهد، پس بنا بر این آن کس هر کار نیکی بکند برای خود می کند.

[۱۸]

« وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ -هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نکشد،» وزر:بار سنگین است،و وازره:نفس بشری است که بار را می برد.

و معنی این آیه این است که هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی کشد.

چرا؟ زیرا هر کسی بار و محمولهٔ خود را دارد،و بنا بر این نمی تواند بار دیگری را نیز بر دوش کشد.

« وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلىٰ حِمْلِهٰا لاٰ يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبىٰ -و اگر گرانباری کسی را به حمل کردن بار خود فراخواند،هر چند خویشاوند او باشد، از حمل آن سرباز زند،» خداوند از زبان کافران گوید:« وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنٰا وَ لْنَحْمِلْ خَطٰايٰاكُمْ وَ مٰا هُمْ بِحٰامِلِينَ مِنْ خَطٰايٰاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ -کافران به مؤمنان گفتند:به راه ما بیایید،بار گناهتان بر گردن ما.حال

ص: ۴۳

آن که اینان بار گناه کسی را بر گردن نخواهند گرفت و دروغ می گویند». (۱)

به راستی اگر تو دیگری را بخوانی که بار مسئولیت تو را حمل کند،ذرّه ای از آن را حمل نخواهد کرد،زیرا هر کسی به دنیا می آید و به اندازه ای که او را کفایت می کند مسئولیّت دارد،و واجب است که در برابر فشارها و خواهشهای نفسانی مقاومت و مبارزه کند.

تو خود مسئول عمر و جوانی و بیداری و خواب،و کوشش و افسردگی،و ایمان و کفر خویشتنی.پس بر ما واجب است که برکشیدن بار مسئولیتهای خود با نیرومندی عزم جزم کنیم تا به یقین دست یابیم.

اما چگونه این حقیقت بزرگ را درمی یابیم؟ بدین سان:

۱-از پروردگار خود،نادیده و در غیب بیم و پروا داریم.

« إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ -تو فقط کسانی را بیم می دهی که(خود)از پروردگارشان نادیده پروا دارند،» زیرا تا وقتی ما به عالم غیب ایمان نیاوریم حقایق را در نمی یابیم و فهم نمی کنیم.

۲-نماز می گزاریم.

« وَ أَقَامُوا الصَّلاَةَ -و نماز می گزارند.» ۳-خویشتن خود را تزکیه و پاک می سازیم.

« وَ مَنْ تَزَکّی فَإِنَّمَا یَتَزَکّی لِنَفْسِهِ وَ إِلَی اللّٰهِ الْمَصِیرُ -و هر که پاک شود برای خود پاک شده و سرانجام همه به سوی خداست.» پس اگر به غیب ایمان آوری،و نماز بگزاری و خویشتن را به پرورش الهی پرورش دهی،تو خود استفاده کرده و سود برده ای.

[۱۹-۲۲]

در دنیا مردم را به یک چشم و یکسان می بینیم،آن که پاک و

۱- ۲۲) -العنکبوت۱۲/.

تزکیه شده و آن که نشده،آن که شب بیدار مانده یا شب خفته،تو همه را یکسان می بینی،امّا نزد پروردگارشان تفاوت دارند.

قرآن این حقیقت را در بسیاری از آیات خود تأکید می کند،آن کسی که خداوند توشهٔ بصیرت و بینش بدو داده و بر اثر هدایت پروردگار حقایق را می بیند با آن کس که آنها را نمی بیند و بینش خود را به خاطر هوایش رها کرده و هدایت الهی را به گمراهی ابلیس وانهاده،تفاوت دارد.

« وَ مٰا یَسْتَوِی الْأَعْمیٰ وَ الْبَصِیرُ -نابینا و بینا برابر نیستند.» پس کسی که از نور عقل خود بهره می گیرد در پرتو وحی زندگی می کند، مگر نه آن که شرط دیدن وجود چشم در انسان و وجود نور در طبیعت است؟ همچنین است مؤمنی که از نور عقل توشه برگرفته و در جهان نور،نور رسالت الهی، زندگی می کند.در حالی که دیگری را ظلمات جاهلیّت تلف می سازد.

« وَ لاَ الظُّلُمٰاتُ وَ لاَ النُّورُ -و نه تاریکی و روشنی(برابر باشد).» کسی که در نور با بینایی زندگی می کند،اطمینان نفس دارد،و خدا او را از حوادث و مصیبتها نگاه می دارد،و او در سایهٔ خدا به سلامت متنعّم می شود،در حالی که دیگری را حرور که همان گرمای سخت باشد می سوزاند.

« وَ لاَ الظِّلُّ وَ لاَ الْحَرُورُ -و نه سایه و گرمای سخت آفتاب.» مؤمن زنده است زیرا از آژیرها و اعلام خطرها استفاده می کند و از خطرگاهها می پرهیزد،در حالی که کافر مرده است و با محیط خود سازگاری و هماهنگی نمی کند.

« وَ مٰا یَسْتَوِی الْأَحْیٰاءُ وَ لاَ الْأَمْوٰاتُ إِنَّ اللّٰهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشٰاءُ -و زندگان و مردگان برابر نیستند.خدا هر که را خواهد می شنواند.» دل زنده سخن خدا را می شنود.

« وَ مٰا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ -و تو(ای پیامبر)نمی توانی سخن خود را به مردگانی که در گور خفته اند بشنوانی.» اما دل مرده ای که گناهان بر او انبوه شده،و در گور گناهان پنهان گشته

است،تو نمی توانی به چنان دلی سخنی بشنوانی.

[۲۳]

« إِنْ أَنْتَ إِلاّٰ نَذِيرٌ -تو(ای پیامبر)جز بیم دهنده ای نیستی،» زیرا هدف رسالت بیش از بیم دادن و اعلام خطر نیست،امّا این که تو(ای آدمی)این اعلام خطر را بشنوی یا نشنوی، /۱۱ این مسئولیّت خود تو و بر عهدۀ شخص توست.

انتظار نداشته باش که کسی تو را مجبور به ایمان کند،بلکه این تو خود هستی که باید به سوی آن هدایت و رهنمود بدوی و بکوشی.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۴ تا ۳۲]

اشاره

إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّٰ خَلاٰ فِيهٰا نَذِيرٌ (۲۴) وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتٰابِ اَلْمُنِيرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذْتُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كٰانَ نَكِيرِ (۲۶) أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجْنٰا بِهِ ثَمَرٰاتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهٰا وَ مِنَ اَلْجِبٰالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهٰا وَ غَرٰابِيبُ سُودٌ (۲۷) وَ مِنَ اَلنّٰاسِ وَ اَلدَّوَابِّ وَ اَلْأَنْعٰامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهُ كَذٰلِكَ إِنَّمٰا يَخْشَى اَللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْعُلَمٰاءُ إِنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸) إِنَّ اَلَّذِينَ يَتْلُونَ كِتٰابَ اَللّٰهِ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ سِرًّا وَ عَلاٰنِيَةً يَرْجُونَ تِجٰارَةً لَنْ تَبُورَ (۲۹) لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰) وَ اَلَّذِي أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ مِنَ اَلْكِتٰابِ هُوَ اَلْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اَللّٰهَ بِعِبٰادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳۱) ثُمَّ أَوْرَثْنَا اَلْكِتٰابَ اَلَّذِينَ اِصْطَفَيْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا فَمِنْهُمْ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سٰابِقٌ بِالْخَيْرٰاتِ بِإِذْنِ اَللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَضْلُ اَلْكَبِيرُ (۳۲)

ص: ۴۶

معنای واژه ها

۲۷[جدد بیض و حمر]

:مفردش جده،و مراد از آن راهها و جادّه هاست.

[و غرابیب سود]

:غربیب سیاهی بسیار باشد.و غراب (زاغ سیاه)را به سبب سیاهی بسیارش غراب خوانده اند.

هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می ترسند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

فرستادن پیامبران،و تکذیب کافران نسبت به ایشان،و فرود آمدن عذاب بر کافران به سبب این تکذیب از سنّتهای خداوند در خصوص آفریدگان است،و با وجود این که این سنّتها بمانند دیگر قوانین و سنّتها و نظامها روشن نیست امّا از لحاظ تکرار خود بر همان سبک و سیاق تفاوتی ندارد.برخی از سنّتها روزانه روی می دهد و پاره ای از آنها مثلا قرنی یک بار صورت می پذیرد و بعضی هنگام بروز حوادثی معیّن واقع می شود.

رسالت از این نوع سنّتهاست،زیرا خداوند در میان فترتی تا فاصله ای دیگر بر حسب نیازمندی بشر پیامبری را می فرستد.

با این سنّت،حقیقتی تاریخی تکرار می شود که تقریبا خود سنّت و قاعده ای است.بدین معنی که رسالت جدید با مشکلاتی نفسانی و اجتماعی از سوی قومی که پیامبر به میان آنان فرستاده شده روبرو می شود و می بینی که بی درنگ این رسالت را رد می کنند.

امّا سنّت دیگر این است که خداوند انتقام رسالت خود را از کسانی که با آن مخالفت ورزیده اند می گیرد،و عذابی بر سر آنها می فرستد که آنها را به کلّی نیست و نابود می کند.

این اندیشه ای است که آیات این درس پیرامون آن دور می زند،امّا اندیشهٔ دوم در این آیات این است که دانش حقیقی ما را به ایمان واقعی فرامی خواند.

شرح آیات:

[۲۴]

غرابتی ندارد که خداوند پیامبری به حق بفرستد،زیرا خداوند پایهٔ هستی و وجود را بر اساس حق نهاده است،پس سنّتها و نظامهای طبیعی حق است،و حالات تغییر یابنده ای که تابع این نظامهاست نیز حق است،و شهوتها و خرد انسان نیز حق است،و خداوند پیامبر خود را به حق فرستاده تا حق را آشکار سازد و مردم به سوی آن رهنمون شوند،پس رسالت امری است که با انسان و طبیعت هماهنگی دارد و بر همان راه و روش جریان می یابد.

« إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّٰ خَلاٰ فِیهٰا نَذِیرٌ -ما تو را به حق به رسالت فرستادیم تا مژده دهی و بیم دهی و هیچ امّتی نیست مگر آن که به میان ایشان بیم دهنده ای بوده است.» این سنّت است،زیرا خدا هیچ امّتی را وانهاده که برای آنها از میان خودشان بیم دهنده ای نفرستاده باشد.

[۲۵]

و از حقایقی که تقریبا به صورت سنّت درآمده است،تکذیب امّتها

نسبت به پیامبران خویش است.

« وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ -اگر تو را تکذیب می کنند،کسانی هم که پیش از اینان بوده اند پیامبرانشان را که با شواهد و دلایل روشنگر به میانشان آمده بودند،تکذیب کرده اند.» و بیّنات همان شواهد و حجتهایی است که از شدّت وضوح و روشنی شکّی در آنها نیست.

« وَ بِالزُّبُرِ -و با کتابهای زبور.» که همان کتابهایی است که بر پیامبران فرستاده شده و محتوی بر مجموعه معارف الهی،هدایت و دلایل آشکار و روشنگریهاست.

« وَ بِالْکِتٰابِ الْمُنِیرِ -و کتاب روشنی بخش.» یعنی بصیرتها و بینشهای روشن.و شاید فرق آن با«زبر-زبورها»این باشد که«کتاب المنیر»به خصوص بیّنات محکمات کتابهای(آسمانی) است،در حالی که«زبر»همان متشابهات و مجملات است.

با آن که پیامبران با این رسالتها و پیام گزاریهای سه گانه آمده اند،امتها ایشان را تکذیب کرده و دروغگو شمرده اند.

بنا بر این ای مبلّغان رسالتهای خداوند!از تکذیب مردم پروا نکنید،زیرا تکذیب آنها عادتی است که پیش از آن که شما رسالت خود را بیاورید نیز جریان داشته،و باید بدانید که آنچه بر شما می گذرد این است که قوم شما همان گونه که رسولان پیشین را تکذیب کرده اند شما را نیز تکذیب کنند،اما خداوند خواه و ناخواه این رسالت را بر آنها آشکار و مسلّط خواهد کرد.

[۲۶]

« ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَکَیْفَ کٰانَ نَکِیرِ -سپس آنهایی را که کفر می ورزیدند فرو گرفتم.عقوبت من چگونه بود؟» و این نیز سنّتی است.

عقوبت خدا نسبت به آنها:یعنی عذابی سخت که آنها را بدان عذاب

ریشه کن می کند.آیا از تاریخ خود عبرت نمی گیرند،و شدّت عذاب خدا را نسبت به روش تکذیبی که در پیش گرفته اند نمی دانند؟ [۲۷]

از بارزترین چیزهایی که خرد آدمی را برمی انگیزد،و او را بر آن می دارد که به ژرفای حقایق فرو رود،تفاوتها و جریانهایی است که در طبیعت بروز می کند و آگاهی ما را نسبت به تدبیر خداوند،و قرار داشتن او بر عرش قدرت می افزاید،زیرا ادارهٔ امور گوناگون که هر یک از آنها به انجام وظیفه ای معیّن می پردازند و هماهنگی میان آنها و دیگر امور،بزرگترین گواه خبرگی و قدرتمندی است.

به نظر می رسد سیاق آیات در این جا ما را بدین جریانها و تفاوتها یادآور می شود و سپس بیان می کند که کسانی که از پروردگار خود بیم و پروا دارند همان عالمان اند.

« أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً -آیا ندیده ای که خدا از آسمان باران فرستاد؟» /۱۱ آب باران یکی است امّا خداوند به وسیلهٔ آن میوه هایی گوناگون و رنگارنگ می رویاند.

« فَأَخْرَجْنٰا بِهِ ثَمَرٰاتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهٰا -و بدان میوه های گوناگون رویانیدیم؟» «ألوان»یعنی رنگها جانب ظاهر و آشکار اختلاف و تنوّع هستند،ولی جوانب دیگر را نیز نشان می دهند و منعکس می سازند که عبارت است از:اختلاف در مزه،و شکل و فایده،و میل مردم بدانها.

کشتزارها و دشتها را رها می کنیم و به کوه ها می پردازیم که خداوند دربارهٔ آنها می گوید.

« وَ مِنَ الْجِبٰالِ جُدَدٌ بِيضٌ -و از کوه ها راهها پدید آوردیم،سفید.» جدّد از جادّه و همان راه یا طریق است.

« وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهٰا وَ غَرٰابِيبُ سُودٌ -و سرخ و رنگارنگ و به غایت

سیاه.» کوه ها از لحاظ رنگ از سفید تا سیاه با یکدیگر تفاوت دارند،و حتی در یک کوه نیز رنگهای گوناگون است و بالا و پایین و بدنه های آن به رنگهای متفاوت است.

شاید این آیه دلالت بر طبقات مختلف زمین دارد که در کوه ها نمایان می شود.

«غربیب»رنگ بسیار سیاه است و از این رو زاغ را به سبب سیاهی غراب خوانده اند.

[۲۸]

« وَ مِنَ النّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ -همچنین از مردم و جنبندگان و چهار پایان رنگارنگ.» همان گونه که کوه ها به رنگهای متفاوت اند انسان و جانوران نیز رنگارنگند،رنگهای آدمیان به صورتی روشن و آشکار با یکدیگر متفاوت است و جانوران نیز چنین هستند،مثلا بز از سیاه تا سفید رنگهای گوناگون دارد.

« کَذٰلِکَ -همچنین،» /۱۱ این اختلاف و گوناگونی دلالت بر دقّت و حکمت دارد.پس پروردگارت که جانوران را به شکلهای گوناگون آفریده دستگاهها و اندامهایی در وجود آنها نهاده که با تفاوتهایشان سازگار است،وقتی گربه را می نگری می بینی که تمام چیزهایش با یکدیگر متناسب و سازگار است.در چشم گربه دستگاهی آفریده است که بر حسب شدت و ضعف نور بزرگ و کوچک می شود و می بینی که مردمک چشمش هنگام صبح کاملا گرد است تا آن که رفته رفته به شکل هلال درمی آید و سپس به شکل نخی می شود که در تاریکی از آن نور ساطع می گردد،تا آن جا که می توانی از شکل چشم گربه وقت را تعیین کنی.

همان ذاتی که مردمک چشم گربه را چنین آفریده در سر شترمرغ نیز دستگاهی آفریده که فشار خون آن حیوان را تنظیم می کند و اگر آن دستگاه نمی بود چون جانور سر خود را به زیر می آورد بیگمان مغزش متلاشی می شد،زیرا فشار خون

مغزش در آن حال به سیصد درجه می رسید،ولی وجود این دستگاه فشارش را متناسب و سازگار می کند،پس هر چه سر خود را پـایین تر می آورد به سـبب وجود همـان دسـتگاه دقیق فشار کاسـته می شود و فشار خون مغزش به درجه ای ثابت و یکسان باقی می ماند،خواه سرش نزدیک به شش متر از زمین بالاتر یا مستقیما هم سطح زمین باشد.

بـدین سـان اگر ما در آفریـدگان به ژرفی بنگریم بیگمان وحـدت تـدبیر را در اختلاف آفرینش درمی یابیم،امّا چه کسانی این حقیقت را می فهمند تا از پروردگار خود بترسند و پروا کنند؟این کسان عالمان اند.

« إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ -هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشـمندان از او می ترسند.» این ترس و پروا همان میراث دانشمندان است.در حدیث آمده است:

از ابی عبد اللّه-علیه السلام-:

«شـدّت ترس و پروا داشـتن از خـدای عزّ و جلّ از آثار ایمان است،خـدای عزّ و جلّ گویـد:«هر آینه از میان بنـدگان خـدا تنها دانشمندان از او می ترسند». (۱)

در حدیثی دیگر از امیر المؤمنین(ع)آمده است:

«...تو را همین بس که از خدا بترسی و پروا داری». (۲)

« إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ غَفُورٌ -همانا خدا پیروزمند و آمرزنده است.» پیروزمند و مسلّط به قدرت خود،و آمرزنده نسبت به نادانان.

[۲۹]

ضمن گفتگو دربارهٔ دانشمندان خداوند از این نکته سخن می گوید که دانشمند کیست؟ ۱-« إِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ کِتابَ اللّهِ -آنان که کتاب خدا را می خوانند.» یعنی دانش خود را از کتاب خدا فرا می گیرند،یا علم خود را بر حسب

۱- ۲۳) -تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۵۹.

۲- ۲۴) -بحار الانوار،ج ۱،ص ۴۸.

برنامه و راه کتاب خدا تنظیم می کنند و بر آن تطبیق می دهند.

۲- وَ أَقامُوا الصَّلاهَ -و نماز می گذارند.» یعنی نماز را با شرایط و در اوقات خود می گزارند،چنان که نماز مانع فحشاء و کارهای ناشایست می شود.

۳-« وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَهً -و از آنچه به آنها داده ایم پنهانی و آشکار انفاق می کنند.» پنهانی،از آن رو که دور از ریا و هر گونه بت(و جانشینی مفروض برای خدا)است،و آشکار از آن رو که با طاغوت می ستیزند،بدین معنی که به وسیلۀ انفاق با بت نفس خود و نیز با طاغوت زمان خویش مبارزه می کنند و می ستیزند.

هر چیزی را انفاق و زکاتی است،زکات دانش نیز انتشار آن،و زکات جاه و منزلت بذل آن،و زکات مال بخشیدن آن است.

۴-« یَرْجُونَ تِجارَهً لَنْ تَبُورَ -امیدوار به تجارتی هستند که هرگز زیان نمی کنند.» از خدا امید دارند که گردنشان را از آتش برهاند،و آیا تجارت کسی با خدای پیروزمند آمرزنده زیان می بخشد؟ از مجموع آیات در این سیاق و بویژه این آیه و آیه ای که پیشتر در بیان سرانجام مکر گذشت و بیان کرد که مکر به نابودی منجر می شود« وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ -و مکرشان نیز از میان برود» (۱) درمی یابیم که بر انسان واجب است برای رسیدن به هدفهای مشروع خود راهی درست را برگزینند تا کامیاب شود،زیرا « إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ -سخن خوش و پاک به سوی خدا بالا می رود و کردار نیک است که آن را بالا می برد» (۲) امّا کسانی که راههای پیچ در پیچ را برمی گزینند و می خواهند با مکر و نیرنگ به هدفهای خود

۱- ۲۵) -همین سورۀ آیۀ ۱۰.

۲- ۲۶) -مأخوذ از همین سوره،آیۀ ۱۰.

برسند کوششان تباه می شود و سرانجامشان نابودی است.

شاید سیاق آیات در این جا به درمان وسوسه ای شیطانی می پردازد که همواره بشر را به گزینش راه آسانتر و نزدیکتر به کسب منفعت فرا می خواند گر چه این کسب منفعت به حساب تباه کردن ارزشها یا حقوق دیگران باشد و به آدمی تلقین می کند که کردار نیک سودی ندارد یا سودش اندک است،در حالی که قرآن تأکید می کند که خداوند به کردار نیک و نیّت راستین برکت می بخشد.

[۳۰]

« لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ -زیرا خدا پاداششان را به تمامی می دهد،» و بلکه:

« وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ -و از فضل خود چیزی بر آن می افزاید،زیرا آمرزنده و سپاس دارنده است.» آمرزنده ای است که لغزشهای آنها را می آمرزد،و سپاس دارنده است نسبت به کاری که صالحان انجام داده و خرسندی خدا را در آن کار خواسته و به تقدیم رسانده اند و می دانند که خداوند پاداشی بهتر از آنچه انفاق کرده اند،آن گاه که آنان را به مهمانسرای خود بهشت وارد می کند،به ایشان خواهد داد.

[۳۱]

از صفات مؤمنان تصدیق و راست شمردن تمام کتابها(ی آسمانی) است.

« وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ - هر چه از این کتاب به تو وحی کرده ایم حق است،که کتابهای پیش از خود را تصدیق می کند،» یعنی دیگر کتابها(ی آسمانی)را.

« إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ -همانا خدا بر بندگانش آگاه و بیناست.» [۳۲]

ولی نسلهایی از دانشمندان هستند که ایشان را عالمان وارث می خوانند و از طریق آزمایش و رنج کشیدن بدین مقام نرسیده اند.

« ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا -سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم.»

این کسان که پروردگار ایشان را برای حمل کتاب خود برگزیده است چه کسانی هستند؟از سیاق آیه پیداست که ایشان دانشمندانند،و از این رو در حدیث آمده است:

«دانشمندان وارثان پیامبران اند».

بنا بر این،برگزیدگان طبقه ای از دانشمندان امّت محمد-صلّی اللّه علیه و آله-هستند و گزینش در این مورد شخصی نیست که همانند برگزیدن پیامبران و امامان-علیهم السلام-باشد،بلکه به صورت حمل کردن رسالت به گروهی از امّت به سبب خصلتهایی است که در آنان وجود دارد و جایگاه وجود سابقان و پیشگامان خیرات،یعنی امامان هدایتگر-علیهم السلام-در میان ایشان.

در خبر پشت در پشت از امام صادق-علیه السلام-آمده است:

«در میان ما کسی که به خود ستم می کند آن کسی است که حقّ امام را نمی شناسد،و میانه رو در زمین ما کسی است که حق امام را می داند،و پیشگام در خیرات همان امام است،و اینان همه مورد آمرزش قرار می گیرند». (۱)

از این گفته در می یابیم که کسی که در این مورد به خود ستم می کند آمرزیده می شود زیرا ستم به خویشتن به پایه دعوت مردم به گمراهی نمی رسد،بلکه در او نیز همان لغزشهایی که در دیگر مردم موجود است وجود دارد که با حسنات و نیکیهای خود آن لغزشها را پاک می سازد،وی در حالی که با میانه رو مقایسه شود ستمگر نسبت به خود محسوب می گردد،و پیشگام در خیرات آن کسی است که از آن جا که وارث دانش کتاب(خدا)ست تکلیف واجب خود را می داند.از امام باقر-علیه السلام-مروی است که چون دربارۀ این آیه و معنی عبارت«ستمگر نسبت به خود»از حضرتش پرسیدند،گفت:

«کسی از ما-اهل بیت-که نیکیها و بدیهایش برابر باشد،ستمگر نسبت به خود محسوب می شود.(راوی گوید):آن گاه پرسیدم میانه رو از بین شما

۱- ۲۷) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۵۶.

کیست؟گفت:آن کس که در هر دو حال به عبادت و بندگی خدا می پردازد تا سرانجام دانش یقینی پیدا کند.آن گاه گفتم،پیشگام در خیرات از میان شما کیست؟گفت:به خدا سوگند،کسی که مردم را به راه پروردگارش بخواند،و امر به معروف و نهی از منکر کند،و یار و یاور گمراهان نباشد،و به سود خائنان نستیزد،و به حکومت فاسقان راضی نشود مگر در صورتی که بر خود یا دین خویش بیم داشته باشد و یاوران و همدستانی نیابد». (۱)

از این نص در می یابیم که ذریّهٔ پیامبر خدا(ص)برای رهبری مسئولیّتهای بزرگ برگزیده شده اند،و کسی از آنان که به خود ستم می کند آن است که نیکیها و بدیهایش برابر است،ولی کسی را به گمراهی فرا نمی خواند،چنان که در حدیثی دیگر آمده است:

«ستم کنندهٔ به خود کسی است که مردم را نه به گمراهی و نه به رهیابی و هدایت فرا نمی خواند».

شاید کلمهٔ«به خود»ناظر بر ستمی باشد که از خود انسان تجاوز نکند و به دیگری نرسد.

اما گواه این که آیه ناظر بر چنان کسانی است آیهٔ بعد است که دلالت بر این دارد که تمام ایشان در بهشت هستند.امام رضا-علیه السلام-هنگامی که مأمون عباسی دربارهٔ این آیه از حضرتش پرسید همچنین استدلال کرد.به گفت و گوی آن دو گوش کنیم:

امام رضا(ع)در مجلس مأمون در مرو حضور به هم رساند،در حالی که گروهی از دانشمندان اهل ۱۱/ عراق و خراسان در مجلس او حضور داشتند.مأمون گفت:دربارهٔ معنی این آیه مرا آگاه کنید:« ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا -سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم».دانشمندان گفتند:مراد خدا از این امر تمام امّت هستند،آن گاه

۱- ۲۸) -همان مأخذ،ص ۳۹۴.

مأمون گفت:ای ابا الحسن تو چه می گویی؟امام رضا(ع)گفت:

«من آن چیزی که ایشان می گویند نمی گویم،بلکه می گویم:مراد خدای عزّ و جلّ از این تعبیر عترت پاک(پیامبر)هستند.مأمون گفت:چگونه فقط عترت را بدون امّت اراده کرده است؟امام رضا(ع)گفت:اگر امّت را اراده کرده بود بایستی تمام امّت در بهشت باشند،به دلیل این گفتهٔ خدای عزّ و جلّ که« فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللّهِ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ -بعضی بر خود ستم کردند و بعضی راه میانه را برگزیدند و بعضی به فرمان خدا در کارهای نیک پیشی گرفتند.و این است بخشایش بزرگ»،سپس همه را در بهشت گرد می آورد و گوید:« جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ -به بهشتهایی که جایگاه جاودانهٔ آنهاست داخل می شوند.در آن جا به دستبندهای زر...می آرایندشان»تا پایان آیه،پس وراثت از آن عترت پاک (پیامبر)شد نه جز ایشان (۱) ». (۲)

« فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ -بعضی از ایشان بر خود ستم کردند،» یعنی نیکها و بدیهایشان برابر بود،و در حدیثی پشت در پشت از ابی درداء از پیامبر خدا-صلّی اللّه علیه و آله-نقل است که دربارهٔ این آیه راجع به سرنوشت آن که به خود ستم می کند،گفت:

«پیشگام بدون حسابرسی وارد بهشت می شود،امّا میانه رو به پای حسابی آسان کشیده می شود،و امّا آن که بر خود ستم کرده مدتی در بازداشت می ماند و سپس به بهشت می رود،پس ایشان همان کسانند که« قالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ -می گویند:سپاس خدایی را که اندوه از ما دور کرد» (۳) ». (۴)

۱- (۲۹) -همین سوره،۳۳.

۲- (۳۰) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۶۵.

۳- (۳۱) -همین سوره،۳۴.

۴- (۳۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۶۵.

« وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ -و بعضی راه میانه را بر گزیدند،» آنان کسانی هستند که روز روزه گرفتند و شب به عبادت گذراندند -چنان که در حدیث پیش گفته گذشت.

« وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللّهِ -و از ایشان کسی است که به فرمان خدا در کارهای نیک پیشی گرفت،» /۱۱ و او امام است.

« ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ -و این بخشایش بزرگ است.» یعنی توفیق پیشی گرفتن در کارهای نیک.

این تفسیر آیه با سیاق مطلب مناسب است و احادیثی بسیار از پیامبر(ص) و اصحابش آن را تأیید می کند،تا آن جا که شوکانی پس از آوردن این حدیث گوید:این احادیث یکدیگر را تقویت می کنند و رهسپاری بر اساس آنها واجب است،و گفتهٔ کسی که تعبیر«ظالم لنفسه-ستم کنندهٔ به خود»را بر کافر حمل می نماید بدین احادیث رد می شود و آنچه طبرانی و ابن مردویه و بیهقی دربارهٔ رستاخیز از اسامه بن زید آورده اند این تفسیر را تأیید می کند.اسامه گوید:در مورد «فمنهم ظالم لنفسه...یعنی بر خود ستم کردند...تا پایان آیه»پیامبر خدا -صلّی اللّه علیه و آله-گفت:

«ایشان همه در بین این امّتند و همه در بهشت اند». (۱)

دو تفسیر دیگر نیز آمده است:

نخستین تفسیر می گوید:مراد از ستم کننده همان کافر است.

و دوّمین تفسیر گوید:مراد همهٔ امّت هستند.

ولی این اطلاق مخالف با گرد آمدن همهٔ افراد امّت در بهشت است،زیرا برخی از آنها گناهانی بزرگ مرتکب شده اند و از کسانی هستند که خدا آنان را به دوزخ تهدید کرده است.

۱- ۳۳) -تفسیر فتح القدیر،ج ۴،ص ۳۵۲.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۳ تا ۴۱]

اشاره

جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ (۳۳) وَ قالُوا اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَلَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا اَلْحَزَنَ
إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ (۳۴) اَلَّذِی أَحَلَّنا دارَ اَلْمُقامَهِ مِنْ فَضْلِهِ لا یَمَسُّنا فِیها نَصَبٌ وَ لا یَمَسُّنا فِیها لُغُوبٌ (۳۵) وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ
نارُ جَهَنَّمَ لا یُقْضی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَ لا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها کَذلِکَ نَجْزِی کُلَّ کَفُورٍ (۳۶) وَ هُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیها رَبَّنا أَخْرِجْنا
نَعْمَلْ صالِحاً غَیْرَ اَلَّذِی کُنّا نَعْمَلُ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ ما یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَنْ تَذَکَّرَ وَ جاءَکُمُ اَلنَّذِیرُ فَذُوقُوا فَما لِلظّالِمِینَ مِنْ نَصِیرٍ (۳۷) إِنَّ
اَللّهَ عالِمُ غَیْبِ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ اَلصُّدُورِ (۳۸) هُوَ اَلَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ فِی اَلْأَرْضِ فَمَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَ لا
یَزِیدُ اَلْکافِرِینَ کُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلاّ مَقْتاً وَ لا یَزِیدُ اَلْکافِرِینَ کُفْرُهُمْ إِلاّ خَساراً (۳۹) قُلْ أَ رَأَیْتُمْ شُرَکاءَکُمُ اَلَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ
اَللّهِ أَرُونِی ما ذا خَلَقُوا مِنَ اَلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی اَلسَّماواتِ أَمْ آتَیْناهُمْ کِتاباً فَهُمْ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ یَعِدُ اَلظّالِمُونَ بَعْضُهُمْ
بَعْضاً إِلاّ غُرُوراً (۴۰) إِنَّ اَللّهَ یُمْسِکُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَکَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ کانَ حَلِیماً
غَفُوراً (۴۱)

معنای واژه ها

۳۵[لغوب]

:رنج بردن در طلب روزی و امثال آن است.

دسته ای در بهشت و دسته ای در دوزخ

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

میان بشر و احساس کردن آخرت به وسیلهٔ او حجاب و پردهٔ غرور قرار گرفته،تا آن جا که این حجاب مانع آن می شود که ایمان به آخرت به صورت بخشی از معادلهٔ وجدانی و نفسانی بشر درآید.

انسان در ضمیر و و جدان خود ضرورت رهایی از عذاب و ایجاد حالتی از آرامش و ایمنی آینده را برای خویش احساس می کند.

امّا این خطر با کار و کوشش جدّی مرتفع می شود،و نیز(احساس)این خطر با آرزومندی و رؤیاها نیز برطرف می شود بدین معنی که انسان برای خود حالتی نفسانی و پنداری به جای حقیقت واقع می سازد.ولی قرآن این آرزومندیها و امیدهای واهی را می زداید و صورتی حقیقی از آن روز هولناک را که در برابر پروردگار با جبروت خود می ایستیم به دست ما می دهد،و مناظر آخرت را چنان برای ما ترسیم و تصویر می کند که گویی ما بدانها می نگریم،آن گاه انسان را برابر وجدانش قرار می دهد.

در این آیات از عمر انسان در زندگی دنیا یاد شده که این مهلت برای امتحان او کافی است.

ص :۶۰

شرح آیات:

[۳۳]

پاداش بنـدگان برگزیـدهٔ خدا که کتاب را به میراث برده اند چیست؟ « جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ -به بهشتهایی که جایگاه جاودانهٔ آنهاست داخل می شوند.

در آن جـا به دسـتبندهای زر و مرواریـدشان می آراینـد و در آن جـا جـامه هایشـان از حریر است.» یحلّون:یعنی آنان را بـدان چیزها می آرایند.خدا طلا و ابریشم را در دنیا برایشان حرام کرده،ولی در آخرت آن را به ایشان عوض می دهد.

در حدیث از امام باقر(ع)از پیامبر خدا(ص)آمده است:

«چون مؤمن به منـازل خود در بهشت درآیـد،بر سـرش افسـر دارایی و بزرگواری نهنـد،و زیورهـای زر و سـیم بر او بپوشانـد،و یاقوت و درّ به رشته کشیده را در سر بند زیر افسر آویزند،و هفتاد جامه حریر به رنگهای گوناگون بافته از رشته های زر و سیم و دانه هـای مرواریـد و یاقوت سـرخ بر او پوشاننـد،و این گفتـهٔ اوست(عزّ و جلّ)که:« یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ -در آن جا به دستبندهای زر و مرواریدشان می آرایند،و در آن جا جامه هایشان از حریر است»». (۱)

[۳۴]

افزون بر این نعمتهـای مـادّی در آن جـا نعمتهـای معنوی دیگری است که از جملـهٔ آنهـا نعمت احسـاس خرسـندی است که با گفتهٔ«الحمد للّه-سپاس خدای را»از آن تعبیر می کنند.

« وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ -و می گویند:سپاس خدایی را که اندوه از ما دور کرد.» اندوه چیست؟

۱- ۳۴) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۶۶.

اندوه بسته به تعدّد ظروف و شرایط متعدّد است.نوعی از اندوه نگرانی و اندیشناکی است،مانند این گفتهٔ خدای تعالی به مادر موسی(ع):« وَ لاـ تَخافِي وَ لاـ تَحْزَنِي -و مترس و اندوهگین مشو»، (۱) و نوعی از اندوه نگرانی از وحشت بزرگ است،چون این گفتهٔ خدای تعالی:« لاـ يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ -آن وحشت بزرگ اندوهگینشان نکند»، (۲) و نوعی از اندوه نگرانی از شکست است، مانند این گفتهٔ خدای تعالی:« وَ لاـ تَهِنُوا وَ لاـ تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ -سستی مکنید و اندوهگین مباشید،شما برتری خواهید جست». (۳) خدا تمام این غمها را از آنان دور می کند زیرا ایشان بر گناهان خود در دنیا اندوهگین شده اند،و در حدیث آمده است که«براستی مؤمن در دنیا اندوهگین است»یعنی از گناه خود نگران است.

« إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ -زیرا پروردگار ما آمرزنده و سپاس دارنده است.» آمرزش در برابر ارتکاب گناه است و سپاس داشتن برای نعمت،پس پروردگار سبحان ما گناهانی را که مرتکب شده اند می آمرزد و ایشان را به سبب کارهای نیکی که کرده اند سپاس می دارد.

[۳۵]

« اَلَّذِي أَحَلَّنا دارَ الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ -آن خدایی که ما را از فضل خویش بدین سرای درنگ درآورد» یعنی سرایی که انسان در آن استقرار و آرامش می یابد،و شاید این آیه معنی جاودانگی را افاده کند،زیرا دنیا سرای درنگ نیست بلکه سرای انتقال و جابجایی است.

« لا يَمَسُّنا فِيها نَصَبٌ وَ لا يَمَسُّنا فِيها لُغُوبٌ -که در آن جا نه رنجی به ما می رسد و نه خستگی.» در تفسیری از علی بن ابراهیم آمده است:«نصب»همان رنج است و

۱- (۳۵) -القصص/۷.

۲- (۳۶) -الانبیاء/۱۰۳.

۳- (۳۷) -آل عمران/۱۳۹.

«لغوب»خستگی و دلتنگی است.

و در نهج البلاغه آمده است:

«...و گوشهاشان را حرمت نهاده است تا هرگز بانگ آتش را نشنود،و تنهاشان را نگاهداشته است،از این که رنجی یا سختیی بدان رسد». (۱)

نصوص ما را با بیان برخی از نعمتهای مهمانسرای پروردگارمان مشتاق آن می سازد،در حدیثی مفصّل از پیامبر خدا(ص)آمده است:

«آن گاه همسر سپید اندام او(یعنی همسر مؤمن)از خیمهٔ خود روی به سوی او می آورد در حالی که جنبش و صفای وی هفتاد جامهٔ بافته با یاقوت و مروارید و زبرجد بر او پوشانیده و به مشک و عنبر آمیخته است.بر سر وی افسر بزرگواری است و در پاهایش جفتی کفش زرّین آراسته به یاقوت و مروارید که سگگ آنها یاقوت سرخ است،آن گاه وی به دوستدار خدا نزدیک می شود،و مؤمن می کوشد که از شوق وی برپای خیزد،(و همسر حوریّه اش)بدو می گوید:ای دوستدار خدا امروز روز رنج و سختی نیست،برنخیز،که من از آن توام و تو از آن منی». (۲)

بدین سان رنج و سختی از انسان مؤمن ساقط می شود که حتی به اندازه برخاستن برای استقبال همسر خود که از حور عین است رنج نمی برد.

[۳۶]

این از کسانی است که ایمان آورده اند،امّا سزای آنان که کافر شدند چیست؟ « وَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ نٰارُ جَهَنَّمَ لاٰ یُقْضیٰ عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا -و کافران را آتش جهنّم است نه قضا بر آنها رود که بمیرند،» در نصوص آمده است که در روز قیامت مرگ را همچون گوسفندی میان بهشت و دوزخ سر می برند،پس نه بهشتیان می میرند و نه دوزخیان،بلکه همه

۱- ۳۸) -نهج البلاغه/خطبهٔ ۱۸۳.
۲- ۳۹) -نور الثّقلین،ج ۴،ص ۳۶۷.

جاودانه انـد.پس بیندیش به عظمت عذابی عادی که جاودانه باشد،عذابی که اندکش بسـیار و ضـعیفش شدید است،پس بنگر عـذاب آتشـی که شـدّت و حرارتش را حدّ و پایانی نباشد چگونه است؟! سنّت الهی در جهان ما امروز بر آن جاری است که جسم بـا دشواریهـا سازگاری می کنـد،و هر چیزی را مهلت و حـدّی است،و هر چه به پایان خود نزدیک می شود تخفیف می یابـد و می کاهد،ولی عذاب خدا را مهلتی نباشد و هرگز تخفیف و کاهش نیابد،و جسم با آن سازگار نشود،بلکه همواره باقی می ماند و همیشه همراه آن رنج و عذاب می کشد(پناه می بریم به خدای بزرگ از چنان کیفری).

« وَ لاٰ یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذٰابِهٰا کَذٰلِکَ نَجْزِی کُلَّ کَفُورٍ -و نه از عذابشان کاسته گردد ناسپاسان را چنین کیفر می دهیم.» سیاق آیه در این جا دو صفت از دوزخ را یادآور می شود و آن دو را برابر دو صفت بهشت می نهد:

نخست:جـاودانگی« لاٰ یُقْضـیٰ عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا -نه قضا بر آنها رود که بمیرنـد»،و دوم:شـدّت و سـختی« لاٰ یُخَفَّفُ عَنْهُمْ -و نه از عذابشان کاسته گردد»،این دو در برابر دو صفت بهشت یاد شده است:آسایش و جاودانگی.

[۳۷]

از آن جا که این عذاب سخت و همیشگی است،دوزخیان همواره برای رهایی خود می کوشند و تلاش می کنند.از این رو می بینی که بانگ برمی آورند و می خواهند به دنیا بازگردند تا کرداری نیک کنند.

« وَ هُمْ یَصْـطَرِخُونَ فِیهٰـا رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحاً غَیْرَ الَّذِی کُنّٰا نَعْمَلُ -و از درون آتش فریاد زننـد:ای پروردگار ما،ما را بیرون آر تا کارهایی شایسـته کنیم،غیر از آنچه می کردیم،» هر کسی در دنیا ادّعا می کند که کار نیک انجام می دهد،ولی هنگامی که با عذاب سخت آخرت روبرو می شود می فهمد و اعتراف می کند که کارهای او ناشایست بوده است.

آنها به راستی بانگ برمی آورند و«اصطراخ بانگ برآوردن»کشیدن

بزرگترین و بلندترین«صراخ فریاد»است که:پروردگارا،ما را بیرون آر تا کاری شایسته کنیم،غیر از آنچه می کردیم،و خدا به آنها پاسخ می دهد:

« أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ مٰا یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَنْ تَذَکَّرَ -آیا آن قدر شما را عمر نداده بودیم که پند گیرندگان پند گیرند؟» یعنی در دنیا به اندازه ای که برای پند گرفتن کافی است به شما دادیم، ولی شما پند نگرفتید،و بیم دهنده هم نزدتان آمد ولی فراياد نیاوردید و متوجّه نشدید.

گفتهٔ مفسّران دربارهٔ«النّذیر بیم دهنده»مختلف است.آیا بیم دهنده پیامبر و قرآن است؟یا پیری و مرگ خویشان و پیش رفتن سنّ و سال یا کمال عقل و بلوغ؟ پیداست که این کلمه اطلاق دارد،و از آن برمی آید که انسان را بدین یا بدان راه و وسیله بیم می دهند، /۱۱ و در واقع تا خداوند آزمون کسی را به کمال و تمامی نرساند او را دستخوش مرگ نمی کند.

« فَذُوقُوا فَمٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ نَصِیرٍ -پس بچشید،که گناهکاران را یاوری نیست.» اختلاف در عمرها برای چیست؟برخی بیست سال زندگی می کنند،و برخی چهل سال و بعضی شصت سال...؟ اقبال لاهوری شاعر بدین پرسش چنین پاسخ می دهد که:اختلاف عمر مردم مربوط به حکمت وجود آنان در دنیاست،که همان زمان آماده شدن انسان برای رفتن به بهشت است،و گویی دنیا مدرسه ای است که مردم برای آماده ساختن مقدّمات ورود به بهشت بدان وارد می شوند.

پس برخی از مردم در نخستین آزمون کامیاب می شوند و بعضی در آزمون نخستین کامیاب نمی گردند و به آزمون دوّم وارد می شوند،و همچنین...پس تفاوت عمر مردم به سبب میزان آمادگی و پذیرفته شدن و کامیابی آنهاست.این نظریّه زیباست ولی با قرآن کریم موافقت ندارند،زیرا دنیا هم چنان که مدرسهٔ آمادگی

مؤمنان برای ورود به بهشت در همان حال پرتگاهی است که کافران را به دوزخ می افکند.

در بینشهای قرآن دنیا سرای ابتلاست،پس دنیا فقط سالن امتحان و آزمون است و مدرسه نیست.

شاید این آیه بدین امر اشاره می کند که تفاوت عمرها و مهلتها مربوط به همین کلمۀ«ابتلاء امتحان»است.پس دنیا فرصتی است برای پندگیری،و هر کسی به اندازۀ تذکّر و پندگیری(بر حسب شرایط و توان شخصی خود)عمر می یابد و چون این فرصت پایان یابد حکمت اصلی باقی ماندن او(در این جهان) نیز پایان می یابد،آری،در این مورد حکمتهایی دیگر نیز وجود دارد:همچون حکمت استدراج(و پیشروی درجه به درجۀ)کافران تا به کفر خود بیفزایند،و دراز شدن عمر مؤمنان تا به پاداش خویش بیفزایند،که گویی وجود شخص برای آزمون دیگران سودمند است،و خدا داناست.

روایات در مورد میزان عمر در این گفتۀ خداوند متفاوت است که گوید:

« أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ -آیا آن قدر شما را عمر نداده بودیم».یکی از روایات گوید:

مراد هجده سالگانند و در روایتی دیگر چهل سالگان و در روایت سوّم شصت سالگان منظورند.

و شاید آنچه ما پیش از این دربارۀ تفاوت مردم در پندگیری گفتیم جامع بین این نصوص باشد.

[۳۸]

« إِنَّ اللّٰهَ عٰالِمُ غَيْبِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ -خدا دانای آسمانها و زمین است و او به آنچه در دلهاست آگاه است.» خدا دانای پنهان توست،و راز تو و آنچه را در سینه نهان می کنی می داند، هم چنان که از امور پنهان آسمانها و زمین آگاه است،پس او نیازی به آزمودن تو ندارد،ولی این زندگی دنیا فرصتی است که خدا به تو می دهد تا خود را بیازمایی و ارادۀ خویش را امتحان کنی.

[۳۹]

« هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلاٰئِفَ فِي الْأَرْضِ -اوست که شما را در

زمین جانشین پیشینیان کرد،» یعنی شما را به گونه ای قرار داد که یکی پس از دیگری به دنیا بیایید.و شاید این آیه دلالت دارد بر آن که امّتها پایان می یابند و امّتها را همچون مردم که مهلتهایی محدود و معیّن دارند،مهلتی است معیّن.

امّا مقیاس مهلتهای امّتها و مجتمعها چنان است که پروردگار سبحان ما گفت:

« فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ -پس هر کس که کفر ورزد و ناسپاسی کند، کفر او بر زیان اوست،» یعنی نتیجهٔ کفر و ناسپاسی به صاحبش باز می گردد.

« وَ لاٰ يَزِيدُ الْكٰافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلاّٰ مَقْتاً -و کفر کافران جز بر دشمنی پروردگارشان با آنها،نیفزاید،» خدا آنها را دشمن می دارد و زشت می شمارد، « وَ لاٰ يَزِيدُ الْكٰافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلاّٰ خَسٰاراً -و نیز کفر کافران جز به خسرانشان نیفزاید.» خسارت در دنیا و آخرت.

[۴۰]

شرک به خدا حجابی بزرگ می شود که ما را از پروردگارمان جدا می سازد،و خیرات پرستش خدای به تنهایی را از ما باز می دارد،سیاق آیات یادآور می شود که آن شریکان ساختگی شایستهٔ پرستش نیستند زیرا نه چیزی از زمین را آفریده اند و نه در تدبیر و گرداندن امور آسمانها دستی دارند و نه پروردگار زمین و آسمان به آنها اجازه داده که مردم را رهبری کنند.پس به کدامین حق بر گردن مردم مسلّط می شوند،و برای چه مردم در برابر آنها سرفرود می آورند و تسلیم می شوند؟ « قُلْ أَ رَأَيْتُمْ شُرَكٰاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَرُونِي مٰا ذٰا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ -بگو آن شریکانی را که به جای خدای یکتا می خواندید،دیدید؟به من بنمایید که از این زمین چه چیز را آفریده اند؟»

که بدان عنوان بر مردم چیره و مسلّط شوند.

« أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰاوٰاتِ -یا در آفرینش آسمان چه مشارکتی داشته اند؟» نمی بینیم که قدرت آنها در آسمان جلوه ای داشته باشد،چنان که گویی خورشید و ماه را می گردانند.

« أَمْ آتَيْنٰاهُمْ كِتٰاباً فَهُمْ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ -آیا بر آنها کتابی فرستاده ایم که آن را حجّت خود سازند؟» به شما فرمان داده ایم که از آنها پیروی کنید زیرا کتابی بر آنها فرستادیم که شما را مأمور می کند به دنبال آنها روید! « بَلْ إِنْ يَعِدُ الظّٰالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلاّٰ غُرُوراً -نه،بلکه ستمکاران به یکدیگر جز فریب وعده ای نمی دهند.» پس مشکلی که انسان را از رسیدن به حقیقت باز می دارد همان حجاب فریب و آرزومندیهاست،و بر انسان واجب است که این حجاب را بدرد و برافکند تا به پروردگار خود نزدیک شود.

شاید پایان این چنین می رساند که ستمکاران-شریکان ساختگی(برای خدا)و پیروانشان-هر یک دیگری را می فریبد،و فریبکار گمراه کنند به پیروان خود وعده می دهد که بار خطاهایشان را تحمّل خواهد کرد،در حالی که هیچ چیز از خطاهای آنها را بر دوش نمی کشد،و گمراه شدگان نیز به گمراه کنندگان وعدهٔ دوستی و یاوری و کمک رسانی می دهند،پس هر یک /۱۱ بدین سان دیگری را امید می دهد،و این امیدواریها خود جز فریب چیزی نیست،زیرا در روز قیامت هیچ کس برای دیگری سودمند نباشد و کسانی که پیروی شده اند از کسانی که آنها را پیروی کرده اند تبری می جویند و بیزاری نشان می دهند.

[۴۱]

این شریکان ساختگی و شریک سازان را فریب فرا گرفته و دستخوش غرورند،زیرا هیچ چیزی از زمین را نیافریده اند و در گرداندن و تدبیر امور آسمانها نیز دستی ندارند،در حالی که تنها و تنها خدای یکتاست که بر عرش

دانش و دارایی(همه چیز)مستقر شده،و اوست که زمین و آسمان را نگاهداشته تا از میان نروند،و اگر پروردگار آنها را رها کند هیچ چیزی قادر به نگهداری آنها نیست.

« إِنَّ اللّٰهَ یُمْسِکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولاٰ -همانا خدا آسمانها و زمین را نگه می دارد تا زوال نیابند،» پرسش این است که زوال چیست؟ ۱-شک نیست که نظامی که هستی را نگه می دارد نیاز به تنظیم کننده ای دارد،و تدبیر نیازمند به وجود مدبّری است،و خدا همان مدبّری است که اگر آن را رها کند نظام تباه می شود و با تباه شدن نظام آسمانها و زمین از میان می رود و زوال می یابد.

۲-اگر اندکی ژرف بنگریم و چیزی از فیزیک جدید بدانیم،و با چگونگی نظام گردش الکترون در پیرامون محور پروتون در مملکت هستهٔ بزرگ و متناهی با وجود خردی حجم-آشنا باشیم،می دانیم که همه قائم به حرکت است.

تا آن جا که گفته اند:اگر حرکت باز ایستد بیگمان هستی متلاشی می شود،پس در می یابیم که«قیام و هستی»هر چیز بسته به خداست که از طریق انوار قدسی خود پرتو تمام خیرات را بر آفریدگان می پراکند.

« وَ لَئِنْ زٰالَتٰا إِنْ أَمْسَکَهُمٰا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ -و اگر به زوال گرایند، هیچ یک از شما-جز او-نمی تواند آنها را نگهدارد،» ولی چرا خداوند با وجود فزونی نافرمانیهایی که بندگان مرتکب می شوند، رخصت نمی دهد آسمانها و زمین نابود شوند و زوال یابند؟ ۱۱/ « إِنَّهُ کٰانَ حَلِیماً -هر آینه خدا بردبار است،» در فرود آوردن عذاب و عقوبت بر نافرمانان شتاب نمی ورزد،بلکه آن را به مهلتی معیّن بر آنها به تأخیر می افکند،و در آخرین آیهٔ این سوره بیانی بر این معنی آمده است.

« غَفُوراً -و آمرزنده است.»

بسیاری از بدیها را می بخشد و می آمرزد و هرگز کسی را به سبب آنها مجازات نمی کند.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۴۲ تا ۴۵]

اشاره

وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ لَئِنْ جٰاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدىٰ مِنْ إِحْدَى اَلْأُمَمِ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ نَذِيرٌ مٰا زٰادَهُمْ إِلاّٰ نُفُوراً (۴۲) اِسْتِكْبٰاراً فِي اَلْأَرْضِ وَ مَكْرَ اَلسَّيِّئِ وَ لاٰ يَحِيقُ اَلْمَكْرُ اَلسَّيِّئُ إِلاّٰ بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّٰ سُنَّتَ اَلْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اَللّٰهِ تَبْدِيلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اَللّٰهِ تَحْوِيلاً (۴۳) أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كٰانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مٰا كٰانَ اَللّٰهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي اَلْأَرْضِ إِنَّهُ كٰانَ عَلِيماً قَدِيراً (۴۴) وَ لَوْ يُؤٰاخِذُ اَللّٰهُ اَلنّٰاسَ بِمٰا كَسَبُوا مٰا تَرَكَ عَلىٰ ظَهْرِهٰا مِنْ دَابَّةٍ وَ لٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِعِبٰادِهِ بَصِيراً (۴۵)

این نیرنگهای بد جز نیرنگبازان را در برنگیرد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

با آن که کافران قریش و دیگر کافران نظیر آنها به فطرت خود،میزان

ص:۷۰

نیازشان را به وحی می دانستند،و خود آرزو می کردند که اگر پیامبر مرسلی در میان آنها مبعوث شود از هر امّت دیگر بهتر هدایت یابند.ولی هنگامی که خدا با نعمت فرستادن پیامبر بر آنها منّت نهاد نافرمانی کردند و کفرشان دادند.چرا؟ زیرا آنها در زمین به استکبار و سرکشی پرداختند و نیرنگ بد به کار بردند.

پس از آن که پروردگار آنها را بیم می دهد که نیرنگ بد جز صاحب نیرنگباز خود را در برنمی گیرد،سرنوشت پیشینیان را به آنها یادآور می شود که سنّت خدا دربارۀ آنها به نابودی روان شده،و در سنّتهای خدا هیچ تبدیل و تغییری راه ندارد،و آنها را فرا می خواند که به سیر و گردش در زمین پردازند تا بنگرند خداوند با ستمکاران چه کرده و بزرگ خویشتنی و سرکشی و نیرنگ بد آنها به کجا کشیده است در حالی که نیرویشان از نیروی اینان افزونتر بوده است.و قرآن به آنها بیان می کند که نمی توانند از فرمانروایی خدا بیرون روند،و به راستی که هیچ چیزی خدا را ناتوان نمی سازد بلکه او دانا و تواناست.

سورۀ فاطر چنین پایان می یابد که خدا به ستمکاران تا زمانی معیّن مهلت می دهد و سپس آنها را بازخواست می کند و می برد،و اگر چنین نبود،به سبب کردار ستمکاران هیچ جنبنده ای را بر روی زمین باقی نمی گذاشت.

شرح آیات:

[۴۲]

ضمیر و و جدان بشر بزرگترین گواه حق و راستی رسالتهای الهی است که به حق نازل شده است،و هر انسانی-اگر انگیزه های فساد او را تباه نکند-فطرتا آرزو دارد که نیکوکار و صالح باشد.

« وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ لَئِنْ جٰاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ -به خدا سوگندهای سخت خوردند که اگر بیم دهنده ای بیاید بهتر از هر امّت دیگر هدایت یابند،» شاید تأکید قسم به«جهد أیمانهم-سوگندهای سختشان»تعبیری از دامنۀ رسوخ فطرت ایمان در نفوس،یا تعبیر از میزان نفاقی باشد که در آن به سر

می برند،و از این رو سوگند خورده اند که نیرنگ و استکباری را که در درون ضمیر خود دارند بدان بپوشانند،چنان که پروردگار سبحان ما گوید:« وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لاٰ تُقْسِمُوا طٰاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ -به خدا قسم خوردند،قسمهای سخت،که اگر به آنها فرمان دهی از دیار خود بیرون روند.بگو:قسم مخورید،طاعتی در خور بیاورید.خدا به کارهایی که می کنید آگاه است» (۱) .

این سنّت امروز هم در میان مردم جاری است،و از این رو ایشان را می بینی که می گویند:ما رهبری و امامی به حق نداریم که از او پیروی کنیم،و هنگامی که خدا امام بر حق نزد آنها می فرستد از مسئولیّت شانه خالی می کنند و به دنبال او نمی روند،همچون گروه بنی اسراییل بعد از موسی که به نبیّ خود گفتند:

شهریاری برای ما بفرست تا ما در راه خدا پیکار کنیم و چون خدا طالوت را به شهریاری نزد آنها فرستاد گفتند:چگونه کشورداری از آن او باشد در حالی که ما به کشورداری شایسته تریم و به علاوه او را وسعتی در مال نداده اند و تهیدست است.

تعبیر قرآنی« أَهْدىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ -هدایت یافته تر از هر امّت دیگر» شاید بدین معنی است که:ما از آن امتی که هدایت یافته ترین امّت شناخته می شود بیشتر و بهتر هدایت خواهیم یافت،و به مبالغه در تزکیهٔ خود نگفتند:ما از دیگر امتها هدایت یافته تر خواهیم بود.

و شاید این گفتهٔ آنها ردّی بر یهودیانی باشد که به مشرکان عیب می گرفتند و آنها را تهدید به آمدن پیامبری می کردند که بتهاشان را بشکند،و اینان در پاسخ به آنان گفتند:اگر پیامبری نزد ما بیاید ما از شما هدایت یافته تر خواهیم بود.

« فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ نَذِيرٌ مٰا زٰادَهُمْ إِلاّٰ نُفُوراً -ولی چون بیم دهنده ای آمد،جز نفرتشان نیفزود.» یعنی خود از پیش رمیده بودند و سپس نفرت بر نفرت افزودند و رمیده تر

۱- (۴۰) -النّور۵۳/.

شدند.برای چه؟زیرا انسان پیش از آن که حجّت بر او درآید عذر و بهانه ای برای کفر خود دارد،چه خداوند گوید:« وَ مٰا کُنّٰا مُعَذِّبِینَ حَتّٰی نَبْعَثَ رَسُولاً -و ما تا فرستاده ای نفرستیم هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد» (۱) -و آن گاه که حجّت بر او درآید می بینی که نسبت بدان حجّت کفر می ورزد.

[۴۳]

مشکل این افراد آن است که برای حفظ خودپرستی خویش استکبار و سرکشی می کنند،و می گویند:آیا خدا بشری را به عنوان رسول و پیامبر فرستاده؟ چرا او غذا می خورد،و در بازارها،همچون دیگران راه می رود؟وی مردی از اهالی دو شهر بزرگ(مکّه و مدینه)نیست که مال و ثروتی بسیار داشته باشد،و اگر ما بدو ایمان آوریم از سرزمین خود ربوده خواهیم شد.از این رو در زمین بزرگ خویشتنی می کنند و در جستجوی سلطه ای گردنکش و ثروتی انبوه و شهرتی گسترده دامن می گردند.

ما بارها گفته ایم:بیگمان تکبر و مظهر آن استکبار و بزرگی طلبی خطرناکترین حاجب و مانع میان بشر و ایمان آوردن او به حقایق است.

« اِسْتِکْبٰاراً فِی الْأَرْضِ وَ مَکْرَ السَّیِّئِ -به سرکشی در زمین و نیرنگهای بد.» رازی دربارۀ«نیرنگ بد»گوید:این ترکیب اضافۀ جنس به نوع خود است،چنان که گویند:علم فقه و پیشۀ آهنگری،و تحقیق این معنی آن است که گویند:معنایش این است که«مکروا مکرا سیئا-نیرنگ بافتند نیرنگی بد» سپس به سبب ظهور مکر و نیرنگشان این کلمه معرفه شده و تعریف به الف و لام وانهاده شده و به کلمۀ«السّیّئ-بد»اضافه گشته است،زیرا بدی در مکر آشکارترین امور است. (۲)

« وَ لاٰ یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلاّٰ بِأَهْلِهِ -و این نیرنگهای بد جز نیرنگبازان

۱- (۴۱) -الاسراء۱۵/.

۲- (۴۲) -تفسیر الکبیر،در تفسیر همین آیه.

را در برنگیرد،» نقشه های فاسد بازتابهایی بر واقعیّت اجتماع بر جای می گذارد ولی بیشترین تأثیر آنها بر خود طرّاح و سازندهٔ آنها خواهد بود.

کـاربرد این کلمه اوج بلاـغتی است که مـا آن را در می یـابیم،چه پروردگـار مـا یادآور شـده است که نیرنگ بـد از هر سوی صـاحب خود را«فرا می گیرد»و کلمـهٔ «یحیق یحیـط»از هر کلمـهٔ دیگری همچون«یلحق به او را در می یابـد»یا «یصـیبه بـدو می رسـد»بلیغتر است،زیرا نیرنگباز و صاحب می پنـدارد که می تواند از سـرانجام کردار خود بگریزد ولی آن سـرانجام او را از هر سو احـاطه می کنـد و راه گریز را بر او می بنـدد.آن گـاه قرآن تعـبیر«بـاهله به صـاحب خود»را به کـار برده و شایـد سـبب این اسـتعمال آن است که تمام عمل کننـدگان به مکر و نیرنگبازان لزوما اهل مکر نیسـتند بلکه به عمد و به عنوان راه و وسـیله ای آن را اتّخـاذ کرده انـد،به علاـوه از این حصـر معنی برمی آیـد که کسـانی که مورد مکر و نیرنـگ واقع می شونـد عادتا از آن نجات می یابند و نیرنگباز خود گرفتار می شود که گفته اند«هر کس برای برادرش چاهی بکند خود در آن می افتد».

چگونه می توان این حقیقت را کشف کرد؟ پروردگار ما می گویـد:به تاریـخ بنگریـد،چه تاریـخ از سـنّتهای غیر قابل تبدیل و تغییر ناپـذیر خـدا حکایت می کنـد،و پروردگار می پرسـد:آیا اینان نیز منتظر سـرانجامی چون عاقبت آنانند؟ « فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّ سُنَّتَ الْأَوَّلِینَ -آیا جز سـنتی که بر گذشتگان رفته است منتظر چیزی دیگر هستند؟» همان گونه که آنان به سبب دستاورد خود هلاک شدند و همان سان که نیرنگشان آنها را در برگرفت.

« فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَبْدِیلاً -در سنّت خدا هیچ تبدیلی نمی یابی.» با گذشت قرنها و عصرها،در گذشته و حال،این سنّت همان سنّت است که بود و هرگز تبدیل و تغییر نمی یابد که کسی بتواند آن را از خود دور راند و متوجّه

دیگری کند.

« وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَحْوِیلاً -و هرگز در سنّت خدا تغییری نمی یابی.» [۴۴]

دلیل تبدیل نشدن و تغییر نیافتن سنّت خدا تجربه های تاریخ است.

« أَ وَ لَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ کانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّهً -آیا در زمین نمی گردند تا ببینند عاقبت مردمی که پیش از آنها بوده اند و نیرویی بیشتر داشته اند به کجا کشید؟» مانند قوم عاد که خدا دربارهٔ آنها گوید:« وَ لَقَدْ مَکَّنّاهُمْ فِیما إِنْ مَکَّنّاکُمْ فِیهِ -به آنها چنان مکانتی داده بودیم که به شما نداده ایم». (۱)

« وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعْجِزَهُ مِنْ شَیْءٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ إِنَّهُ کانَ عَلِیماً قَدِیراً -هیچ چیز در آسمانها و زمین نیست که خدا را ناتوان سازد.زیرا او دانا و تواناست.» هیچ قدرت مطلق او را محدود نمی سازد،به راستی او از هر کس که نافرمانی کند آگاه است،و می تواند او را همچون توانمندی مسلّط فرو گیرد و گرفتار کند.

امّا چرا خدا اهل زمین را که شب و روز نافرمانی می کنند به انواع عذاب دچار نمی سازد و مؤاخذه نمی کند؟ پاسخ:

نخست:برای آن که خدا بخشایندهٔ آمرزنده است،و بسیاری از گناهان را می بخشاید.

دوم:زیرا او بردبار است به آنان فرصتی از پس فرصتی می دهد تا مهلتشان سپری شود و آن گاه آنها را به سبب ستمگریشان فرو می گیرد.

[۴۵]

« وَ لَوْ یُؤاخِذُ اللّهُ النّاسَ بِما کَسَبُوا ما تَرَکَ عَلی ظَهْرِها مِنْ دابَّهٍ وَ لکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی

۱- ۴۳) -الاحقاف۲۶/.

-و اگر خدا بخواهد مردم را به سبب کارهایی که کرده اند بازخواست کند،بر روی زمین هیچ جنبنده ای باقی نگذارد.ولی آنها را تا زمانی معیّن مهلت می دهد،» انتقامگیری خود را تا مهلتی معیّن و نوشته شده به تأخیر می افکند که یک ساعت از آن پس و پیش نمی افتند.

« فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِعِبٰادِهِ بَصِیراً -و چون مدتشان سرآمد، به اعمال بندگان خویش آگاه است.» آگاه است به پاداشی که مناسب با آنهاست،که چگونه و چه اندازه و چه وقت باشد.

ص: ۷۶

سورهٔ یس

اشاره

ص :۷۷

فضیلت سوره:

۱-در کتاب ثواب الاعمال با اسنادش از ابی عبد اللّه(ع)آمده است که گفت:

«همانا هر چیزی قلبی دارد،و به راستی قلب قرآن سورهٔ یس است، هر کس آن را پیش از خفتن یا به هنگام روز پیش از برخاستن بخواند سراسر روز از محفوظان و روزی یافتگان باشد تا شب شود و هر کس در شب پیش از خفتن بخواند خدا هزار فرشته را بر او بگمارد که از گزند هر شیطان رجیم و هر آفتی نگاهدارندش،و اگر در آن روز بمیرد،خدا او را به بهشت درآورد و به هنگام غسلش سی هزار فرشته برای او آمرزش طلبند و با آمرزش طلبی او را تا گور تشییع کنند،و چون در لحدش نهند هم چنان در درون گور او بمانند و به عبادت خدا پردازند و پاداش آن عبادت از آن او باشد،و قبرش تا آن جا که چشمش کار کند گشاده و فراخ گردد و از فشار قبر در امان باشد،و هم چنان از گورش نور به آسمان برآید تا هنگامی که خدا او را از قبر برآرد،و چون بیرونش آرد فرشتگان هم چنان او را همراهی کنند و با او سخن گویند و بر رویش خنده زنند /۱۱ و او را به هر چیزی مژده دهند تا از صراط و میزان بگذرانند و در درگاه به جایی بایستانندش که کسی جز فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل بدان نزدیکی به خدا نایستد،و او با پیامبران در

برابر خدا بایستد،با کسانی که اندوهگین شوند اندوهگین نشود و با آنها که نگران باشند نگران نشود و با آنها که زاری کنند زاری نکند.آن گاه پروردگار تبارک و تعالی به او گوید:ای بندهٔ من شفاعت کن که تو را در هر چه شفاعت کنی شفیع ساختم،و از من بخواه که هر چه خواهی به تو دهم،پس از خدا درخواست می کند و خدا به او می بخشد،و شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته می شود،و او را به حساب نمی کشند و با آنان که درنگ می کنند نمی ایستانند و با آنها که می لغزند نمی لغزد و هیچ خطا و کردار بدی که کرده است بر او نمی نویسند،و نامهٔ اعمالش را بدو می دهند تا از درگاه خدا فرود آید،آن گاه همگان گویند:سبحان اللّه که این بنده را حتّی یک خطا هم نبوده است!و او از یاران محمد(ص)خواهد بود». (۱)

۲-از انس بن مالک آمده است که گفت:پیامبر خدا(ص)گفت:

«هر کس به گورستانها رود و سورهٔ یس را بخواند خدا آن روز بر آن خفتگان در گور تخفیف دهد و به تعداد آنان خواننده را حسنات باشد». (۲)

زمینهٔ کلّی سوره

اشاره

نام:

نام این سوره را از نخستین کلمهٔ آن گرفته اند که دربارهٔ آن گویند نام پیامبر اکرم ما محمد(ص)است،و شاید اشاره ای رمزی بدو باشد چنان که کلمهٔ«طه» نیز اشارهٔ رمزی به آن حضرت است.و خدا داناست.

۱- ۱) -تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۷۲.

۲- ۲) -همان مأخذ.

چارچوب کلّی:

پس از قسم خوردن به شأنی با عظمت که از آن قرآن حکمت آموز است، پروردگار ما سرور آفریدگان(یس)محمد(ص)را مخاطب قرار می دهد و گوید که او از پیامبران مرسل است و بر راه راست می رود،و این کتاب(قرآن)فروفرستاده از جانب پروردگار آمرزندۀ مهربان است و هدف آن هشدار دادن به گروه جاهلان است هم چنان که به پدرانشان پیشتر هشدار داده شده بود ولی دلهای آنان چون سنگی سخت شده است و ایمان نمی پذیرند.آیا کسی را که غل بر گردنش نهاده اند و سرش به گونه ای رو به بالا ـ قرار گرفته که چیزی را در برابر و پیش پای خود نمی بیند،دیده ای؟آیا چنین کسی می تواند پیرامون خود را بنگرد؟آیا کسی که در برابر و پشت سرش سدّی بلند قرار داده اند و دیدۀ او را پرده ای ستبر فراگرفته می تواند ببیند؟هرگز...همچنین هشدار و بیم دادن برای اینان سودی ندارد،خواه به آنها هشدار دهی یا هشدار ندهی،در هر حال /۱۱ ایمان نمی آورند.

پس در این صورت قرآن برای کیست؟ در واقع قرآن به کسی هشدار می دهد که از آن پیروی می کند و هدایت می جوید و از آیات آن اطاعت می کند و در دل از پروردگار رحمان می ترسد و پروا دارد،و این امر مهلکه هایی را که بدو هشدار داده شده از وی دور می سازد.خداوند بشارت می دهد که گناهان و لغزشهای پیشین او را می آمرزد و پاداشی بدو می دهد که در آن روزی و بزرگواری باشد،و کمال این پاداش در آخرت است،آن جا که مردگان زنده می شوند،و آنچه پیشاپیش برای زندگی خود در آن جا فرستاده اند و آثاری که پشت سر خود(در این عالم)بر جای نهاده اند همه نوشته و ثبت شده است.

(و این رسالت(یعنی اسلام)بر اساس و به دنبال رسالتهای الهی پیش از خود آمده است)و قرآن اهل قریه ای را مثال می زند که فرستادگان و رسولان بدان درآمدند،آن گاه به بیان شبهه های خیالی آن مردم می پردازد و آنها را در مرحلۀ

نخست از زبـان پیـامبران بیـان می کنـد و در مرحلۀ دوم از زبـان یکی از کسـانی که خـدا آنان را به ایمان هـدایت نموده و به بهشت خود وارد کرده بیان می کند که گفت:ای کاش قوم من می دانسـتند و آگاهی به هم می رساندند.آن گاه خدا قوم وی را پس از نجات او،با بانگی نابود کرد،و بر بندگانی افسوس می خورد که خدا هر پیامبری برای آنها فرستاد مسخره اش کردند و از سرنوشت پیشینیانی که خدا آنها را همراه با آنان به محضر خود حاضر خواهد کرد عبرت نگرفتند.

قرآن با این آیات الهی به ما یادآوری می کنـد شایـد به سوی او هدایت شویم و از پیامبرانش پیروی کنیم:از زمین مرده ای که آن را(بـا بـاران)زنـده می کنـد و از آن دانه ای خوردنی بیرون می آورد تـا باغهـای بـا میوه هـای گونـاگون،و تا شب و روز و خورشـید که به سوی قرارگـاهی که دارد حرکت می کنـد،و ماهی که در منازل خود سـیر می کنـد تا دیگر بار همچون چوب خشک خوشۀ کهن خرما(کمانی)شود، و تدبیر گردش و توالی خورشید و ماه تا وسایل نقل از کشتیها و چارپایان صحرا.

به مـا یـادآور می شود که خـدا مردم را بـا رحمت و مهربانی خود از خشم امواج نگاه می دارد تا مهلتهایشان سپری شود،و می بینی که پروردگار مهربان هنگامی که فرمان پرهیزگاری و تقوا به مردم می دهـد خیرات را برای آنها می خواهد(تا ایشان را از پیامـدهای گناه حفظ کند، /۱۱ ولی آنهـا بـا وجود پی در پی آمـدن آیات و نشانه ها روی می گرداننـد،و آنان را می بینی که بخل خود را بـدین سان توجیه و تعلیل می کنند که چرا ما به کسـی انفاق کنیم که اگر خدا می خواست خود به آنها طعام می داد(تعلیلی که به راستی فکر و ارزشـهای مادّی صاحبانش را منعکس می کند)و با مسـخره می پرسند:این وعدۀ پاداش کی می رسد و اگر راست می گویید(چرا تأخیر می کند)؟!(آری آن وعده و آنچه انتظار می کشید و آمدنش را به شتاب می خواهید، می رسد).آنها منتظر چیزی جز یک بانگ ناگهانی نیسـتند که آنان را در حالی که سرگرم جدلی سترون و بیهوده اند برباید،و در آن جا وقت و فرصتی برای وصیّت به آنها نمی دهند،و دیگر بار به نزد کسان خود بازشان نمی گردانند(و تا روز رسـتاخیز در عالم برزخ باقی می مانند).آن گاه چون در صور بدمند،آنها از گورها بیرون

می آینـد و روانـۀ درگـاه پروردگـار خـود می شونـد(و بـه جـای آن پرسشـهای آمیختـه بـه مسـخرۀ ایشـان را می بینی کـه)می گویند:وای بر ما،چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟(بیگمان او همان خدای مقتدر است،پس در می یابند و اعتراف می کنند و می گویند:)این است آنچه خدای رحمان(دربارۀ رستاخیز)وعده داده بود و پیامبران و فرستادگان او(آن گاه که ما را از این روز هولناك بیم می دادند) راست گفته بودند.و آن جا حکمی است عادلانه که تمام حاضـران را در برمی گیرد (و سـیاق آیـات برخی از منـاظر پـاداش را تصویر می کنـد)،اهـل بهشت به شادمـانی سـرگرم باشـند،در حالی که گناهکاران را به سوی دوزخ کشـند،و پروردگار بنـدۀ خود را به محاکمه می گیرد و گویـد:ای آدمی زادگان آیا با شـما پیمان ننهادیم که شـیطان را نپرستیـد؟!او دشـمن شـماست،و راه او از راه راست الهی جدا و منحرف است و او بسـیاری از مردم را گمراه ساخته و به دوزخ وارد کرده است،آیا شما از سرنوشت آنها پند نگرفتید؟!اکنون به دوزخ روید که این است آنچه شما را بدان وعده داده بودیم، (و پس از آن که گر چه از عـذاب جهنّم را برای ما تصویر می کنـد، گویـد:)اگر می خواستیم می توانستیم در دنیا آنها را جزا دهیم،ولی چشـمانشان را محو کردیم و آنها را مسخ نمودیم(و این کاری است که خدا با بعضی می کند و نمی توانند مانع آن شونـد)،پس هر کس عمر دراز یابـد آفرینش دگرگون شود.آیـا نمی اندیشـید(که بیگمان او قادر است که اینان را نیز به همان وضع دچار سازد).

قرآن رشتۀ سـخن را به آخرت می کشانـد-و پس از آن که نفوس پاك را با تصویر مناظری از آن به خشوع و سـرسپردگی وا می دارد-مطلب را متوجّه ردّ شـبهه های مردم دربارۀ پیامبر می سازد و می گویـد:ما بدو شـعر نیاموختیـم(و گفتۀ او ابدا با شـعر تناسب و پیونـدی نـدارد)زیرا بیانات او جز ذکر و یادآوری و قرآن روشـنگر نیست،و هـدفش هشـدار دادن به کسانی است که دلی زنده دارند،امّا در مورد دیگر کسان جز این گروه،برای آن است که حجّت را بر آنها تمام کند(و روند آیات ما را یادآور توحید می شود /۱۱ که پایۀ هر عقیدۀ درست و صالح است،پس کسی که به واقع به خدا ایمان آورده هرگز از شریکان موهوم و مجعول فرمان نمی برد،بلکه از

پیامبری فرمان می برد که خدا تنها فرمانبرداری از او را امر کرده است).آیا نمی بینند که ما به دست قدرت خود چارپایان را برای آنان آفریدیم(آن گاه مردم را به فکر بهره گیری از آنها افکندیم و آنها را برای ایشان رام کردیم که به کارشان گیرند)و اکنون مالک آنهایند؟!(و پس از یادآوری نعمتهای خدا مردم را متوجه سپاسگزاری و شکری می کند که از بارزترین معانی آن سپاسگزاری ایمان به خدا و فرمانبرداری از پیامبر اوست،امّا برخی شرک آوردند)و غیر از خدا کسانی را به خدایگانی گرفتند (و می خواهند بدین وسیله نقص خود را جبران و ترمیم کنند)شاید آن خدایگانان ایشان را یاری دهند(و واقعیّت این است که عکس این مطلب درست است)و خدایگانان نمی توانند به آنها یاری دهند بلکه این مشرکان اند که سپاه آماده به خدمت آنها شده اند.

(آن گاه سیاق آیات پیامبر را مخاطب قرار می دهد تا دلش را استوار سازد و کافران را بیم دهد)و می گوید:آنچه آنها به تو می گویند تو را اندوهگین نکند.به راستی خدا آشکار و نهان آنها را می داند.

(سیاق مطلب دیگر بار به ایمان به آخرت باز می گردد،و این که چگونه این انسان که خدا نعمتهای خود را بر او بارانده است به آخرت کفر می ورزد و با تمام لاف و گزاف در مورد آن مخاصمه و مجادله می کند)آیا انسان نمی بیند که خود از نطفه ای(ناچیز)آفریده شده و اکنون کارش بدانجا کشیده که با خدا دشمنی ورزد؟!(در نعمتهای خدا غوطه می خورد و در آیات او مجادله و منازعه می کند!) (آن گاه چنین کسی)مثالی می زند(استخوانی پوسیده را برمی دارد و می گوید):چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می کند؟(ای پیامبر)بگو:آن کسی که نخستین بار آنها را به وجود آورده و خود به هر چیزی آگاه و داناست(پس می داند که ذرّات جسم این یا آن شخص به کجا رفته است)،او همان ذاتی است که از درخت سبز برای شما آتش پدید می آورد که شما بر آن آتش می افروزید(در حالی که آتش بالقوّه در جوهر درخت نهفته است)و هموست که آسمانها و زمین را آفریده است،پس آیا عاجز است که دیگر بار بشر را بازگرداند؟!هرگز...)هر گاه چیزی

را اراده کنـد کافی است به آن بگوید موجود شو!پس موجود می شود،منزه است ذاتی که ملکوت و هستی هر چیزی به دسـت اوست(و بسـی فراتر است از آن که نادانان او را به نقص و ناتوانی توصـیف کننـد،هرگز...او توانمند زبردستی است که قادر به برانگیختن و رستاخیز انسان است)و همه به سوی او باز می گردید.

و سخنی پایانی:

نصوص یـاد کرده انـد که همانـا(یس)قلب قرآن است و این سوره -به حق-گوهر یکتای سوره های /۱۱ مکّی است که حقایق رسالت به نحوی خلاصه و موجز در آن آمده که دستمایهٔ زندگی انسان مسلمان باشد،زیرا خلاصهٔ درسهای زندگی و حکمت رسولان و مطالب مورد نیاز و خواستهای تمدّن را در بردارد.

ص :۸۵

[سوره يس (٣۶): آيات ١ تا ١٢]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يس (١) وَ اَلْقُرْآنِ اَلْحَكِيمِ (٢) إِنَّكَ لَمِنَ اَلْمُرْسَلِينَ (٣) عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴) تَنْزِيلَ اَلْعَزِيزِ اَلرَّحِيمِ
(۵) لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أُنْذِرَ آبٰاؤُهُمْ فَهُمْ غٰافِلُونَ (۶) لَقَدْ حَقَّ اَلْقَوْلُ عَلىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ (٧) إِنّٰا جَعَلْنٰا فِي أَعْنٰاقِهِمْ أَغْلاٰلاً فَهِيَ
إِلَى اَلْأَذْقٰانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (٨) وَ جَعَلْنٰا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنٰاهُمْ فَهُمْ لاٰ يُبْصِرُونَ (٩) وَ سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَ
أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ (١٠) إِنَّمٰا تُنْذِرُ مَنِ اِتَّبَعَ اَلذِّكْرَ وَ خَشِيَ اَلرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ (١١) إِنّٰا نَحْنُ
نُحْيِ اَلْمَوْتىٰ وَ نَكْتُبُ مٰا قَدَّمُوا وَ آثٰارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنٰاهُ فِي إِمٰامٍ مُبِينٍ (١٢)

معنای واژه ها

٨[مقمحون]

:از قمح یعنی سر خود را به بالا برداشت،

زیرا وقتی که یوغها به زیر گلوی محکومان به یوغ کشیده شود،سرهایشان به اجبار رو به آسمان برداشته می شود، چنان که نمی توانند پیش روی خود را ببینند.

۹[فأغشیناهم]

:یعنی بر دیدگان آنها پرده ای کشیدیم که مانع دیدن و بینش آنان می شود.

همانا تو از پیامبران مرسل هستی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سیاق این سوره با سوگند آغاز می شود،سوگندی که دلیل است بر درستی رسالت پیامبر(ص)و این که او از نزد پروردگاری پیروزمند و مهربان آمده است.به قرآن حکمت آموزی سوگند می خورد که بارزترین دلیل بر رسالتهای الهی است.آن گاه پس از ادای سوگند تصاویری از جامعهٔ جاهلی را بیان می کند که این کتاب آسمانی برای اصلاح آن جامعه آمده است.اجتماعی که در کفر ریشه دار شده تا آن جا که بیشتر افراد آن(به سبب عناد و لجوج خود)محکوم به بی ایمانی گشته اند،و غلهایی به گردنهایشان افکنده شده که تا چانه هایشان را فراگرفته،و در میان دو دیواری از پس و پیش نهاده شده اند،و چشمانشان با پرده ای پوشانده شده است.این افراد به تو(ای پیامبر)ایمان نمی آورند،خواه آنها را بیم و هشدار دهی و خواه بیم ندهی.مگر نه آن که شرط پذیرفتن،وجود حالت خشوع و سرسپردگی در قلب است؟ پس تو آنها را به حال خود واگذار که به زودی خدا مردگان را زنده می کند،و اعمال این افراد بر آنها نوشته شده،و پروردگار ما هر چیزی را در لوحی روشن و آشکار به شمار آورده و ثبت کرده است.

(و شاید هدف از ذکر این حقیقت بیان نقش بشر در هدایت و رهیابی بوده

ص: ۸۷

باشد،که هدایت اجبار و اکراهی بر بشر نیست،بلکه خداوند اقوامی را که عناد و انکار می ورزند یا از یاد خدا غفلت می کنند گمراه می سازد).

شرح آیات:

به نام خدا،بدین نور قدسی،که خدا آن را به کمال بیافرید،سپس چیزها را به وسیلۀ آن نور آفرید،به رحمت خود که همه چیز را در برگرفته،و به رحمت خود که همواره بوده و خواهد بود،به سورۀ مبارک یس نزدیک می شویم.

[۱]

به راستی قرآن معجزۀ بلاغت است.این کتاب حکمت آموز آمیزه ای از این حروف است که شاید بدان کتاب اشاره دارند،و در عین حال این حروف رمزهایی میان خدا و اولیاء مقرّب او هستند.

«یس یا،سین.» نصوص ذکر کرده اند که یس نامی از نامهای پیامبر(ص)است.از امام أبو الحسن،رضا(ع)در گفتگویی میان او و خلیفۀ عبّاسی،مأمون مروی است که مأمون گفت:

«مرا از این گفتۀ خدای تعالی خبر دهید که گفت: یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ »؟دانشمندان حاضر در مجلس گفتند:یس محمد(ص)است و کسی در این شک ندارد.

أبو الحسن(ع)گفت:به راستی خدای تعالی از این روی به محمد و آل محمد فضلی عطا کرده که کسی جز با ژرف اندیشی بسیار و خردورزی به کنه وصف آن راه نمی برد،بدین معنی که خدای عزّ و جلّ به هیچ کس جز بر پیامبران (صلوات اللّه علیهم)سلام نمی دهد.خدای تبارک و تعالی گوید:« سَلاٰمٌ عَلیٰ نُوحٍ فِی الْعٰالَمِینَ -سلام بر نوح باد،در سراسر جهان» (۱) و گوید:« سَلاٰمٌ عَلیٰ إِبْرٰاهِیمَ -سلام بر ابراهیم» (۲) و گوید:« سَلاٰمٌ عَلیٰ مُوسیٰ وَ هٰارُونَ -سلام بر

۱- ۳) -الصّافات ۷۹/.

۲- ۴) -الصّافات ۱۰۹/.

موسی و هارون» (۱) و نگفت:سلام بر آل نوح،و نگفت:سلام بر آل ابراهیم،و نگفت:سلام بر آل موسی و هارون،ولی گفت:«سلام علی آل یس-سلام بر آل یس، (۲) یعنی آل محمد(ص)».

مأمون گفت:به تحقیق دانستم و دریافتم که شرح و بیان این مطلب در معدن نبوّت است». (۳)

شاید شناخت حروف مقطّع در آغاز سوره ها کلیدهایی برای فهم رازهای کتاب خدا شمرده شود.

[۲]

قسم-از لحاظ اعتباری-میان حقیقتی که بر آن تأکید می شود و حقیقتی که فعلا تأکید شده است پیوندی برقرار می کند.وقتی به خدای سبحان سوگند خوردی که به وعدهٔ خود وفا می کنی،میان ایمان خود به خدا،به عنوان حقیقتی ثابت،و وفای به وعده که می خواهی بر آن تأکید کنی،رابطه ای برقرار ساخته ای.

آن جا که رابطه ای حقیقی میان دو امر برقرار باشد،و یکی از آنها گواهی صادق بر دومی باشد،قسم بلیغ تر و مؤکّدتر است.و شاید هر چه قسم در قرآن آمده است از این گونه باشد.مگر نه آن که قرآن کتابی است حق که باطل کننده ای در برابر آن و پس از آن نمی آید؟بدین گونه شایسته است که همواره در جستجوی چیزی باشیم که دو طرف قسم را به یکدیگر می پیوندد،و این امر بیشتر پیوند حجّت و شهادت است.

این جا کلام حق به قرآن حکمت آموز بر رسالت پیامبر قسم می خورد.مگر نه آن که قرآن بزرگترین گواه بر رسالت اوست؟و مگر نه آن که قرآن معجزه ای است که شگفتیهای آن از میان نمی رود و پایان نمی یابد و همواره تازه است و تا ابد بر زندگی پیشی دارد؟

ص: ۸۹

۱- ۵) -الصّافات ۱۲۰/.

۲- ۶) -مأخوذ از آیهٔ ۱۳۰،سورهٔ الصّافات.

۳- ۷) -نور الثّقلین،ج ۴،ص ۳۷۵.

« وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ –سوگند به قرآن حکمت آموز.» بنگر کدام صفت قرآن است که آن را بزرگترین گواه بر این رسالت قرار داده است؟ آیا بلاغت آن است که اعراب را لال کرد؟اعرابی که به بلاغت خود می بالیدند و خود را از آن رو«عرب»می خواندند که هر چه را در ضمیرشان می گذشت به خوبی و رسایی بیان می کردند.

یا برای این که قرآن به دست پیامبری امّی آمده که با خواندن و نوشتن آشنایی نداشت؟ یا برای آن که از آینده خبر می داد و چون اخبار پیش گفته اش تحقّق می یافت مردم به راستی آن آگاه شدند؟ /۱۱ یا برای آن که تمدّنی ربّانی در سرزمینی که در جاهلیّت و نادانی ریشه داشت،به وجود آورد؟ تمام این صفات گواههای درستی و راستی این رسالت اند،امّا والاترین صفت قرآن حکمت آن است.این حکمت چیست که پروردگار بدان سوگند می خورد تا استدلال کند که محمّد(ص)از پیامبران مرسل است؟ همواره«علم»نزد تمام مردم گواه بزرگ بر راستین یا دروغین بودن صاحبان دعوتهای جدید است،و قرآن آفاق معرفت و شناخت را در برابر بشریّت باز کرده و هم چنان باز می کند.

قرآن مردم را با پروردگارشان آشنا کرده تا آن جا که عارفان آن را دریافتند و ذاکران به ذکر و یاد کرد با آن نشستند و ارادتمندان بدان انس گرفتند.

قرآن مردم را با نقشهای خودشان آشنا ساخت تا عیوب آنها را دیدند و میان فجور و تقوای نفس تمیز دادند و در راه پاکسازی و رشد موهبتها در آن کوشیدند.

قرآن مردم را با سنّتهای الهی در میان امّتهای پیشین آشنا ساخت تا اسباب پیشرفت را به دست آوردند و به وسایل تکامل و رستگاری دست در زدند.

قرآن مردم را با راههای شناخت و طرق سلامت و ایمنی،و کلیدهای

رستگاری،و وسایل نزدیکی به خدا آشنا کرد.

پس کدام گواهی بر راست بودن این رسالت بزرگتر از خود این رسالتها و بر صداقت پیامبر فراتر از این که او حامل این رسالت است و آن را اجرا می کند،وجود دارد؟ قرآن تنها کتاب علم نیست بلکه کتاب حکمت نیز می باشد،و حکمت -چنان که به نظر من می رسد-علمی است سودمند که در تکامل و رشد خود به درجه ای رسیده که در رفتار بشر مؤثر است و زندگی او را دگرگون می کند و تمدّن او را می سازد.

بگذارید مثالی بزنیم:علم رانندگی اتومبیل علمی است نظری،و در این حال فقط علم است،و سپس به مهارتی عملی تغییر می یابد.آیا این دو وجه علم با یکدیگر تفاوت ندارد؟ (۱) امّا این تفاوت در کجاست؟تفاوت در این است که آموختن رانندگی اتومبیل در آموزشگاه رانندگی مرحلهٔ نخست در علم رانندگی است،امّا وقتی انسان عملا به آموختن و راندن پرداخت این علم به مرحلهٔ نهایی خود می رسد.قرآن،این کتاب حکمت آموزی که دلها را شفا می بخشد،و همّتها را برمی انگیزد،و بینشهای بسیار می دهد،و عقل را کامل می سازد،و قانونهای درست وضع می کند،علم زندگی نیست بلکه خود همان زندگی است.

[۳]

رسالت حقیقی را جز معاندان انکار نمی کنند.خدا پیامبران خود -علیهم السلام-را فرستاده است تا انکار رسالت اصلی نباشد که به کسی سودی رساند،و شاید تعبیر قرآنی در این جا به همین حقیقت رهنمون است که گوید:

« إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ -تو از پیامبران(مرسل)هستی.» پس بدعتی از پیامبران نیستی،بلکه براستی تو یکی از آن بزرگوارانی که از جانب خدا ابلاغ رسالت کردند،و تو ایشان را تصدیق کردی،و ایشان نیز مژدهٔ آمدن

۱- ۸) -ما عادتا کلمهٔ علم را در جنبهٔ نظری به کار می بریم و برای جنبهٔ عملی آن کلماتی چون فنّ و مهارت و آموزش و تکنیک را به کار می بریم.

تو را داده اند.و این به نوبهٔ خود گواهی بر صداقت پیامبر است.

[۴]

گواهی دیگر بر آن این که پیامبر به راه راست و مستقیم می رود، استقامت و راست روی نفس به یاری عقل،و راست بودن رفتار به مدد شرع و راست بودن گفتار به صداقت و راست بودن کردار به صلاح.

پس چون راههای رسیدن به پروردگار گم شود،پیامبر انسان را به سوی خدا به نحوی رهنمایی می کند که با فطرت و عقل موافق باشد؛و هنگامی که بنده به مرحلهٔ شناخت پروردگار برسد،هیچ شک و تردیدی در درستی و صدق رسالت برای او باقی نمی ماند.

هر گاه مذاهب چیزی را فرو گذارند،پاره ای عقل را کنار نهند و پاره ای بدن را فرو نهند،بیگمان پیامبر /۱۱ بر راه درست و مستقیم میانه می رود و هیچ یک را به زیان دیگری فرو نمی گذارد.

هر گاه هواها و امیال مردم را به راست یا چپ گرایش دهد،تمام فشارهای اجتماع و اقتصاد و سیاست در برابر پایداری و استواری پیامبر درهم می شکند و در برابر استقامت و درست رفتاری او که با بازی خورشید و ماه مبارزه می کند،متلاشی و نابود می شود.

در واقع استقامت و درست رفتاری پیامبر و روش او گواه بر این است که او از روی وحی سخن می گوید و از عالم غیب تأیید می شود.

« عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ -بر راهی راست.» خدا رسالت را به چه وسیله فرستاده است؟و کتاب او چه اسمی را منعکس می سازد؟آیا کتاب دلیلِ صاحب خود نیست؟ قرآن اسم عزّتی را متجلّی می سازد که به معنی توانایی و چیرگی است همان گونه که نام رحمت و مهربانی نیز هست،زیرا رحمت پروردگار ما اقتضا می کند که بشر را از چنگال گمراهی و شرک نجات دهد.

« تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ -از جانب آن پیروزمند مهربان نازل شده است.» از این آیه الهام می گیریم که قرآن دیر یا زود مبادی باطل را درهم خواهد

شکست،زیرا از جانب پیروزمند چیره ای نازل شده که با توانمندی خود رسالتهای خویش را تأیید و تقویت می کند،و این امر استمرار پرتو افشانی اسلام را در زمین،با وجود تمام موانعی که گردنکشان در برابر آن قرار می دهند،می رساند.

[۶]

امّا هدف این رسالت همان بیم دادن و هشدار گروه بی خبران و غافلان است که پیش از پیامبر(خاتم)بیم دهنده و هشدار دهنده ای نزد آنها نیامده است.

« لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أُنْذِرَ آبٰاؤُهُمْ فَهُمْ غٰافِلُونَ -تا مردمی را بیم و هشدار دهی که پدرانشان بیم داده نشدند و در بی خبری بودند.» /۱۱ اغلب مفسّران این آیه را چنین تفسیر کرده اند که آنها قومی بودند که پدرانشان پیش از آن بیم داده نشده بودند،و این مخالف با گفتهٔ خداست که:

« وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّٰ خَلاٰ فِيهٰا نَذِيرٌ -و هیچ ملّتی نیست مگر آن که به میانشان بیم دهنده ای بوده است»، (۱) و تفسیری دیگر وجود دارد که حرف(ما)را موصول قرار می دهد و معنایش به تقریب چنین می شود:«تا قومی را بدانچه پدرانشان از عذاب بیم داده شده اند،هشدار دهی».

به هر حال خواه این یا آن تفسیر را بپذیریم،در واقع معلوم است که قوم پیامبر از،مدّتی طولانی بیم داده نشده بودند،پس آنها پیش از او بیم و هشدار داده نشده بودند،و این معنی را در آیه ای دیگر می یابیم که:« وَ مٰا أَرْسَلْنٰا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ -و پیش از تو بیم دهنده ای بر آنان نفرستادیم»، (۲) ولی آیا این بدان معنی است که آنها هیچ گاه بیم و هشدار داده نشده بودند؟هرگز...

[۷]

سیاق مطلب مبارزه ها و ستیزه هایی را یادآور می شود که پیامبر خاتم -مانند دیگر پیامبران-در راه دعوت با آنها روبرو شده است،پس این مردم ایمان نخواهند آورد،و به زودی نبردی تلخ میان او و ایشان درخواهد گرفت،و این نبرد

۱- ۹) -فاطر/۲۴.

۲- ۱۰) -سبأ/۴۴.

ادامه می یابد تا مؤمنان آزموده شوند و تا خدا اجازهٔ پیروزی آشکار را بدهد.

« لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ -وعدهٔ خدا دربارهٔ بیشتر آنها تحقّق یافته و ایمان نمی آورند.» بدین سان شایسته نیست به جریان حرکت اجتماعی تسلیم شد،زیرا بی ایمانی اکثریّت دلیلی بر نقص حجّتهای رسالت نیست بلکه نقص در میزان هشیاری افراد آن اجتماع است.

این آیه انگیزه ای معنوی در ما ایجاد می کند که در راه رساندن و حمل دعوت گامی برداریم و در برابر ردّ اکثریت یا کفر آنها نسبت به دعوت سست و دلسرد نشویم.

[۸]

امّا چرا بیشتر مردم بدین دعوت حق ایمان نمی آورند؟ زیرا تراکم معاصی و گناهان بر دلهای آنها،و روابط اجتماعی ایشان که بر ستم و بنده گرفتن دیگران مبتنی است و عقب ماندگی و وابستگی شدید آنها به عادات جامعهٔ خویش و تقلیدشان از پدران گمراه خود،و همه /۱۱ و همه یوغهایی را تشکیل می دهد که بر گردنشان افتاده است.

« إِنّٰا جَعَلْنٰا فِي أَعْنٰاقِهِمْ أَغْلاٰلاً -ما بر گردنهایشان یوغهایی نهاده ایم،» شهوتها یوغی است،و عادات جامعه یوغهایی،و تکبّر و حسد و تعصّبات قومی و گروهی یوغهایی دیگر.

« فَهِيَ إِلَى الْأَذْقٰانِ -که تا زنخهایشان رسیده،» شاید بدین معنی است که:آن یوغهای چنان ستبرند که پهنای آنها گردنشان را پوشانده و به زیر زنخهایشان را گرفته،یعنی تا چانه به یوغ کشیده شده اند،و از این جا درمی یابیم که بندگی آنها فراگیر و شامل تمام وجودشان شده است.

« فَهُمْ مُقْمَحُونَ -چنان که سرهایشان به بالاست و به پایین آوردن نتوانند.»

ص :۹۴

آیا اسب را دیده ای که چون صاحبش لگامش را سخت بکشد چه گونه سر خود را بالا می برد؟گویند:«مقمح-عنان کشیده و سر به بالا کشانده»چنان است،که توانایی دیدن اطراف خود را ندارد و نمی تواند حرکت کند.

[۹]

سیاق آیات در بیان شقاوت و بدبختی این گروه غافلان که منافذ عقلشان مسدود گشته(شاید به سبب یوغهایی که بدانها بسته شده اند)پیش می رود و گوید در پیش روی و پشت سرشان دیوارهایی نهاده اند،و دیدگانشان پوشانده شده و به سبب آن دو دیوار یارای حرکتی ندارند و با چشمان خویش خیری را نمی بینند.

« وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا -در برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری،» پس نه می توانند پیش بروند،و نه می توانند از گمراهی بازگردند،و به سبب گناهانی که مرتکب شده اند به گردنه هایی افتاده اند که آنها را از راه راست باز می دارد و بیشتر منحرف می کند.

« فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ -و بر چشمانشان نیز پرده ای افکندیم تا نتوانند دید.» خطاهای آنها اطرافشان را فراگرفته و راه دیدشان را فرو بسته و نمی توانند ببینند و در میان دیوارها احاطه شده اند، ۱۱/ زیرا گناهانی که انسان مرتکب می شود آثاری در واقعیّت خارجی به جای می نهند،و تبدیل به دیوارها و سدّهایی در برابر هدایت و سعادت بشر می شوند.آیا کسی را که به حزبی کافر پیوسته و برای انتشار اصول گمراه کنندهٔ آن حزب و پرورش نسلی از مردم بر آن اصول کار می کند دیده ای.آیا چنین کسی می تواند از آن تشکیلات جدا شود و رهایی یابد؟هرگز...

بلکه مثال او همچون کرم ابریشم است که پیله ای به دور خود می تند و خود درون آن می میرد،همچنین است وضع کسی که به ستمگری کمک کند تا او بر بلاد مسلّط شود.وی اسیر کردار خود می شود و چه بسا که خدا آن ستمگر را بر خود او نیز مسلّط کند،و به شمشیر سرکشی و کینی که بر روی مردم کشیده است کشته شود.

شاید دو دیوار یا دو سدّ در این جا اشاره به جرایم خارجی باشد،در حالی

که غلها و یوغها به آثار نفسانی آنها اشاره دارد،زیرا شیطان اعمال نفس را چنان برایش می آراید و خوب جلوه گر می سازد که تبدیل به خویها و عاداتی می شود که صرف نظر کردن از آنها دشوار می گردد.

امّا پرده همان ظلماتی است که دل را فرا گرفته،و ضمیر درون آن خاموش می شود،و نور خرد پنهان و پوشیده می گردد،و بشر حس نمی کند که در مهلکه واقع شده است،بلکه می پندارد بر راه راست و درست می رود.

[۱۰]

هنگامی که غلها و یوغهای ضخیم پیرامون دل غافل را فرا گیرد،و صاحب آن را در میان سدها و دیوارهای جرم و گناه فرو گیرد،و ظلمات جهل دیدهٔ او را فرو پوشد،آدمی به درک اسفل می رسد و از هشدار و بیم دادن سودی نمی برد،و مثال دل او همچون جسمی بیمار می شود که دارو نمی پذیرد،و از این رو امید تندرستی او نمی رود.

« وَ سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ -تفاوتشان نکند، چه آنها را بیم دهی و چه بیم ندهی،ایمان نمی آورند.» این سرانجام بد انتظار تمام کسانی را می کشد که از پروردگار خویش غافل می شوند و شیطان آنها را می رباید،و خود با هواها و امیال و شرایط همراه می شوند و به منجلاب فرو می روند تا یوغهای عادت و گروه پرستی،و تسلّط جویی با گناه،و دیوارهای نظام فاسد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آنها را فرا می گیرد،و ظلمات جهالت دیدگانشان را می پوشاند،و در آن حال هشدار و بیم دادن سودیشان نمی رساند.بر بشر واجب است که از همان نخستین گامی که او را به سوی ژرفای دوزخ می کشاند بپرهیزد،زیرا هر چه در این کجراههٔ شیب دار پایین رود جاذبهٔ ژرفای دوزخ /۱۱ قوی تر می شود.

[۱۱]

راه نجات از حلقه های دام پیچ در پیچ شقاوت و تیره بختی از گذرگاه جنگ با جبت(بت جادوگر)و جهاد با طاغوت(طغیانگر و متجاوز)،و در نتیجه پرهیز از غلها و سدّهاست.

چگونه؟

ص :۹۶

نخست:با پیروی از ذکر که همان قرآن کریم است،و این چنان است که قرار انسان با خویشتن آن باشد که از حقّی که وحی یادآور می شود و خرد آن را می فهمند و می شناسد،پیروی کند.

« إِنَّمٰا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ -تنها تو کسی را بیم(و هشدار)می دهی که از قرآن پیروی کند،» شاید به کار بردن لفظ«الذّکر»در این جا اشاره به دو خاستگاه و مصدر شناخت:وحی و عقل باشد،که-سرانجام-به نوری واحد منجر می شوند،وحی عقل را برمی انگیزد و هشیار می سازد و عقل نیز وحی را تصدیق می کند،و انسان آن «ذکر»را پیروی می کند،و کسانی که نفسهای خود را به پیروی از حق عادت داده اند همان کسانی هستند که از هشدارها بهره می برند،زیرا دید آنان موضوعی، و برنامۀ تفکّرشان درست است،و پرده ای در برابر نظر ندارند که آنان را از فهم حقایق باز دارد.

دوم:با بیم از خدا و داشتن امید به رحمت او،تا آن جا که بدین بیم و امید با جبت(بت ساحر)نفسهای خود می جنگند و غلهای گروه پرستی و عناد و کبر و تسلّط جویی با گناه را از دلهای خویش جدا می سازند.

به راستی بیم و پروای از خدا چراغی در دل می افروزد که حقایق به وسیله آن دیده می شود.مگر نه این که بیم از مردم یا ترس فقر یا پرهیز از طبیعت دل را هراسان و ناتوان می کند،و دیدگاه آن را واژگونه می سازد؟به همین سان پروای از خدا وسیلۀ هدایت می شود،زیرا کسی که از پروردگار خود پروا می کند از هیچ چیزی نمی هراسد.

« وَ خَشِیَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ -و از خدای رحمان در نهان بترسد.» /۱۱ شاید آوردن کلمۀ«الرحمن بخشاینده»در این جا به منظور ایجاد حالتی از توازن میان بیم و امید باشد،چه خدا بخشاینده ترین مهربانان و بخشایندگان است و بیم داشتن از او به درجۀ نومیدی کامل از رحمتش نمی رسد،هر چند خطاها بسیار و گناهان بزرگ باشد.

ص :۹۷

« فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ -چنین کس را به آمرزش و مزد ارزشمند مژده بده.» از ابعاد آمرزش در گذشتن از آثار گناهان در واقعیّت خارجی یا در درون نفس است.بیگمان سلطه های ظالمانه،و نظام اقتصادی فاسد،و نظامهای اجتماعی عقب مانده،همه از آثار گناهان است،و هنگامی که از راه خدا پیروی کنیم،و از اولیاء او فرمان بریم،خدای سبحان ما را بر گردنکشان و شادخواران هرزه طلب پیروز می سازد،و قانونهایی آسان مبتنی بر پایه های عدل و احسان برای ما وضع می کند،هم چنان که گرایش و دوست داشتن شهوتها را از دلهای ما برمی گیرد و ما را بر عادات بد چیره می سازد.

به راستی آمرزش مژده ای است بس بزرگ،پس خوشا به حال آن که خدا گناهانش را بیامرزد،و این آمرزش پاداشی ارزشمند در دنیا با زندگی پرفضیلت و سرشار از نیکبختی و رستگاری،و خرسندی و بهشت خدا را در آخرت برای او فراهم می سازد.

[۱۲]

بزرگترین هشداری که فروتنان بدان پاسخ می دهند و بی خبران از آن سودی نمی برند،همانا رستاخیز است که خدا به قدرت خود تمام مردگان را زنده می کند،پس از آن که اعمالی را که در زندگی خود انجام داده و پیشاپیش فرستاده اند تا هنگام مرگ آنها را استقبال کند یا روش نیک یا بدی که پشت سر خود به جای نهاده اند.

« إِنّٰا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتىٰ -ما مردگان را زنده می کنیم،» این به راستی وعده ای راست و درست است.

« وَ نَكْتُبُ مٰا قَدَّمُوا -و هر کاری را که پیش از این کرده اند می نویسیم.» /۱۱ از اعمال نیک که از یک سو به صورت باغهای بهشت و حور عین مجسّم می شود،یا گناهان که از سویی دیگر به شکل آتش و افعیها مجسّم می گردد.

« وَ آثٰارَهُمْ -و هر اثری که از ایشان باشد،» پس صدقه هایی که می پردازند،و دانشی که با آن مردم را راهنمایی

می کننـد،و فرزنـدان صالـح،همان سرچشـمه های مسـتمرّی هسـتند که حسـنات مؤمن را پس از مرگش رشـد می دهنـد و می پروراننـد،در حالی که کتابهای گمراه کننـده،و روشـهای سـتم و انحراف،و تربیت فاسد و بدآموزی به فرزندان فاسق تبهکار را پس از مرگش نیز دنبال می کند.

از پیامبر،محمد(ص)چنین روایت کرده اند:

«هر کس روش و سنّتی نیکو بنهـد پـاداش آن همراه بـا پاداش کسانی که بـدان عمل می کننـد،بی آن که از اجر عمل کننـده چیزی کاسـته شود،از آن واضع خواهـد بود،و هر کس سنّتی بد بر جای نهد گناه آن و گناه کسانی که بدان عمل می کنند بر او خواهد بود». (۱)

« وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنٰاهُ فِی إِمٰامٍ مُبِینٍ -و هر چیزی را در کتاب روشـنگر (لوح محفوظ)شـمار کرده ایم.» این امام که فرا روی قرار دارد و خدا هر چیز را در آن شـمار کرده و به حساب آورده چیست؟آیا همان لوح محفوظ است؟یا بهرهٔ هر شخص است که خـدا آن را به گردن او افکنـده و روز قیامت به صورت منشوری بدان برمی خورد؟یا همان پیشوای حق یا پیشوای گمراهی است که مردم از آنهـا پیروی می کننـد؟ شایـد قرآن حکمت به تمام اینها و بیش از اینها اشاره می کنـد،زیرا کلمات قرآن تنها در چارچوب سـیاق عبارت محـدود نمی شود،بلکه برای بیان حقایق آفرینش از این حدود می گذرد.آری،یادآوری این یا آن حقیقت در این جا یا آن جا به مناسبت موضوعات سیاق و روند گفتار است.

امّـا حقیقتی که مـا از این آیه در می یابیم و الهام می گیریم این است که:هر چیزی امام و پیشوایی دارد که ۱۱/ ویژگیهای آن به صورتی متکامل در آن امام نمودار می شود،پس پیامبران و اوصـیاء ایشان،-پیشوایان هدایت-هسـتند و تمام صـفات نیکی و فضیلت در وجود ایشان نمودار می شود،در حالی که فرعونان و طاغوتان

۱- ۱۱) -تفسیر رازی،ج ۲۶،ص ۴۶.

-پیشوایان کفر-هستند و تمام صفات پستی و شر در آنها شکل می یابد و مجسّم می شود.

از این جا در حدیث پشت در پشت از ائمۀ هدی در تفسیر این آیۀ گرامی از امام امیر المؤمنین(ع)آمده است که از آن حضرت(ع)روایت شده است که گفت:

«به خدا سوگند امام روشنگر منم،حق را از باطل جدا و بیان می کنم،و این صفت را از پیامبر خدا به میراث برده ام» (۱) .

[سوره یس (۳۶): آیات ۱۳ تا ۳۲]

اشاره

وَ اِضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً أَصْحٰابَ اَلْقَرْيَةِ إِذْ جٰاءَهَا اَلْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنٰا إِلَيْهِمُ اِثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمٰا فَعَزَّزْنٰا بِثٰالِثٍ فَقٰالُوا إِنّٰا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ (۱۴) قٰالُوا مٰا أَنْتُمْ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا وَ مٰا أَنْزَلَ اَلرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ تَكْذِبُونَ (۱۵) قٰالُوا رَبُّنٰا يَعْلَمُ إِنّٰا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶) وَ مٰا عَلَيْنٰا إِلاَّ اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِينُ (۱۷) قٰالُوا إِنّٰا تَطَيَّرْنٰا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنّٰا عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۱۸) قٰالُوا طٰائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ (۱۹) وَ جٰاءَ مِنْ أَقْصَا اَلْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعىٰ قٰالَ يٰا قَوْمِ اِتَّبِعُوا اَلْمُرْسَلِينَ (۲۰) اِتَّبِعُوا مَنْ لاٰ يَسْئَلُكُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱) وَ مٰا لِيَ لاٰ أَعْبُدُ اَلَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ اَلرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لاٰ تُغْنِ عَنِّي شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لاٰ يُنْقِذُونِ (۲۳) إِنِّي إِذاً لَفِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (۲۴) إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ (۲۵) قِيلَ اُدْخُلِ اَلْجَنَّةَ قٰالَ يٰا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمٰا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ اَلْمُكْرَمِينَ (۲۷) وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا كُنّٰا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كٰانَتْ إِلاّٰ صَيْحَةً وٰاحِدَةً فَإِذٰا هُمْ خٰامِدُونَ (۲۹) يٰا حَسْرَةً عَلَى اَلْعِبٰادِ مٰا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۳۰) أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنَ اَلْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لاٰ يَرْجِعُونَ (۳۱) وَ إِنْ كُلٌّ لَمّٰا جَمِيعٌ لَدَيْنٰا مُحْضَرُونَ (۳۲)

۱- ۱۲) -نور الثقلین ج ۴ ص ۳۷۹

معنای واژه ها

۱۸[تطیّرنا]

:به واسطهٔ شما احساس شومی و بدشگونی می کنیم و می ترسیم شومی شما دامان ما را نیز بگیرد و از بخت بد شما دچار بلا شویم.

۳۱[القرون]

:نسل و امّت از لحاظ همدوره بودن و تقارن دوران زندگیشان.

ص :۱۰۱

گفتند:شومی شما با خود شماست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هنگـامی که پرده هـای غفلت و بی خبری بر دلهـا انبوه و متراکم می شود بیم دادن و هشـدار،صاحبـان چنـان دلهایی را سودی نرساند،پروردگار ما پیش از این نیز چنین گفت،و اکنون اهل قریه ای را مثال می زند که رسولان بدان جا آمدند و بیشتر مردم ایمـان نیاوردنـد،بلکه گفتنـد:شـما جز انسانهـایی هماننـد ما نیستیـد،و این حقیقت که خـدا بر صـداقت آن رسولان گواهی می دهـد،و این که ایشان مسئول موضـعگیری خویش انـد نه هشدار دهندگان،آنها را سودی نبخشـید،بلکه در تکذیب خود زیاده روی کردند،تا آن جا که رسولان را به فال بد گرفتند،و دعوتشان را شوم شمردند.امّا رسولان در مبارزۀ خود با آن نادانان پای فشـردند،بـا وجود آن که اهـالی قریه ایشـان را تهدیـد کردنـد و گفتنـد که اگر بس نکننـد ایشان را به شدیـدترین صورتی که بتواننـد،سـنگسار خواهنـد کرد.آن گـاه رسولـان گفتنـد:به راستی شوم انگاشـتن شـما همانـا از خود شـماست،و تهدیـد آنها به شکنجه ایشان را از تـذکّر دادن به آنها روگردان نمی کنـد،و این تهدیـد بیگمان دلیل بر فرورفتن آنها در منجلاب جرم و گناه است.

آن گـاه آن دعوت انتشـار یـافت،و مردی از دور دست شـهر دوان دوان بیامـد (تـا قوم خود را قبـل از آن که به سـبب دروغین شمردن رسولان عـذاب بر آنها نازل شود بیم و هشـدار دهد).پس به سـبب دلسوزی بر قوم خویش آنها را نصـیحت کرد که از رسولـن پیروی کننـد،رسولانی که دو دلیل بر صـدق ایشان وجود دارد:نخست:این که مزدی از آنها نمی طلبنـد،و دوم:این که خود /۱۱ هدایت یافتگان اند،و به بلیغترین

ص:۱۰۲

صورتی پروردگارشان را فراخاطرشان آورد.مگر نه این که اوست که هستی آنها را سرشته است،پس چرا او را انکار می کنند؟!و مگر نه این که مرجع و بازگشت به سوی اوست،پس چرا بدو امید ندارند یا از او نمی ترسند؟!آیا به خدایانی پشتگرمی دارند که سود و زیانی نمی رسانند،و عذاب خدا را از آنها دور نمی سازند؟!به راستی این گمراهی آشکاری است(سپس با تمام عزم و اراده به ستیزه با آنها پرداخت و خطاب به رسولان گفت:)من به پروردگار شما ایمان آوردم،پس سخن مرا بشنوید(آن گاه او را گرفتند و شکنجه کردند و سپس کشتند و سوزاندند،اما سیاق سوره از این مراحل که روی داده در می گذرد و به سرانجام کار اشاره می کند و می گوید:)بدو گفته شد:به بهشت درآی(و دلسوزی این مرد مردم دوست حتی به بعد از شهادتش می کشد،و می بینی که هنگام ورود به بهشت می گوید:)ای کاش قوم من می دانستند که پروردگار من مرا بیامرزید و در زمرهٔ گرامی شدگان درآورد.

شرح آیات:

[۱۳]

در داستان اعزام رسولان سه گانه به قریه(انطاکیه)که قلب سورهٔ یس قرار گرفته و این سوره هم به نوبهٔ خود قلب قرآن است،حقایق زیرین را نمایان می سازد:

نخست:تفصیل و جزئیّات نبرد مکتبی با جاهلیت را خلاصه می کند،به گونه ای که در آن گوشه ای از گفتگوی رسولان را با امّتهای گمراه،و حجّتهای رسای ایشان را ضدّ آنها،و شبهه های کافران و ردّ رسولان را بر آن شبهه ها،و دیگر بخشهای شناخته شدهٔ این نبرد را می بینیم،و در نتیجه جملهٔ حقایقی را که آیات قرآن در این زمینه ذکر کرده،یک جا گرد آورده است.

دوم:در این آیات سنّت و روش خدا در بیم دادن و هشدار،و عادت جاهلیان در انکار،دو مطلبی که آیات درس پیشین آنها را یادآور شده بود،نمودار می شود،و بدین سان این داستان حجّتی بر حقایقی می باشد که قرآن در آغاز این

سوره آنها را بیان کرده است.

سوّم:به راستی سورهٔ یس واقعیّت وضع جاهلیـان عرب را بیـان می کنـد که به واقعیّت اهالی آن قریه(در انطاکیه)بسـیار نزدیک است و این به سـبب نزدیکی زمانی و تشابه دو رسالت(رسالت خـدا به عیسـی(ع)و رسالت او به محمـد(ص))است.و از این رو واجب است که چه بسا /۱۱ بیش از هر داستان دیگری از آن عبرت گیریم و پند اندوزیم.

« وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا -برای ایشان(داستانی را)مثال بیاور،» این مثال با مثال آنها منطبق است،زیرا هر دو از یک نوع و یک حزب اند.

« أَصْحابَ الْقَرْیَهِ إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ -مردم آن قریه را،آن گـاه که رسولاـن بـدان جا آمدنـد.» این آباد شـهر در کجا بوده،و رسولانی که بدان جا فرسـتاده شده اند چه کسانی بوده اند؟ گفته اند:آن آباد شـهر،انطاکیه،دومین شهر روم بوده که امروز در ترکیه نزدیـک به مرز سوریه(تقریبـا ۱۰۰ کیلومتری حلب)و نزدیک بنـدر اسـکندرون در دریای مـدیترانه(تقریبا ۶۰ کیلومتری آن)قرار دارد و هم چنان بزرگ است،امّا در آن روزگار بزرگتر بوده است،و مسیحیان از آن رو که پولس و برنابا و دیگران از آن دیدار کرده اند،آن جا را محترم می شمارند.

امّا داستان آن رسالت که مفسّران مگر در برخی جزئیّات در آن اختلافی ندارند به اختصار چنین است:

عیسی-علیه السّـلام-دو تن از حواریان خود را به رسالت بدان شهر فرستاد،چون بدان جا رسیدند در دور دست حبیب نجّار را یافتند و او را بدان رسالت فراخواندند و او ایمان آورد،چون بدان شهر وارد شدند،مردم را دعوت کردند،و برخی از آنها ایمان آوردنـد.روزی پادشاه آن سامان بر آن دو گـذشت،و آنان تکبیر گفتنـد(پیـداست برای دعوت او راهی دیگر جز تکبیر گفتنی نیافتند)،پس پادشاه آن دو را به زندان افکند.عیسی-علیه السلام-برای تقویت وضع آن دو رسول

پیشین سوّمین رسول را(که شاید وصیّ او شمعون بوده باشد)بفرستاد.وی به پادشاه نزدیکی جست تا پادشاه او را از خاصّان خود ساخت.آن گاه وی دربارۀ آن دو رسول با شاه سخن گفت و از او خواست که حجّت آن دو را بشنود،پس چون دلیل خود را با شفای کور مادرزاد و زنده کردن مردگان ابراز کردند(آن جا که پسر شاه یا پسر یکی از نزدیکان او هفته ای پیش مرده بود و به دعای آن دو زنده شد)،پادشاه و برخی از قوم او ایمان آوردند، /۱۱ امّا اکثریّت با کسانی بود که تکذیب می کردند و خدا همه را با بانگی شدید و ناگهانی هلاک کرد.

اختلاف ظاهر میان روایات تفسیری که می گوید آن پادشاه ایمان آورد،و ظاهر آیه که از هلاکت آن قوم خبر می دهد،بدین سان رفع می شود که ایمان آن پادشاه-بر حسب روایتی که فخر رازی نقل کرده-در طبقات کافر قوم او تأثیری نداشت،و از این رو خدا بر آنها عذاب نازل کرد،و خدا داناست.

[۱۴]

این فهم نیست که جزئیّات داستانهای قرآنی را بدانیم،بلکه مهمّ این است که در جوانبی که پروردگارمان ما را از آنها خبر می دهد بیندیشیم و تدبّر کنیم،زیرا این جوانب است که به ما سود می رساند،و سنّتها و روشهای خدا را در این موارد هم چنان که بر پیشینیان گذشته بر ما نیز جاری می سازد.

بدین سان آن بی خبران دو تن از رسولان را تکذیب کردند،و خدا دین خود را به وسیلۀ سوّمین فرستاده نیرو بخشید و تقویت کرد.

« إِذْ أَرْسَلْنٰا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ -نخست دو تن را به نزدشان فرستادیم،» آیا آن دو فرستادگانی مستقیما از سوی خدا بودند؟یا از سوی مسیح روح اللّه-علیه السّلام-چنان که تاریخها روایت می کنند؟و در این صورت چگونه پروردگار سبحان ما می گوید:«أرسلنا-ما فرستادیم»؟ شاید آن دو فرستاده دو پیامبر بودند-همچون هارون با موسی،و یحیی با عیسی-جز این که فرمانبرداری از عیسی-علیه السلام-از آن جا که عیسی از پیامبران اولی العزم است،بر آن دو واجب بوده است.

شاید رسول عیسی-علیه السلام-نزد خدا نیز رسول محسوب می شود،

زیرا عیسی آن دو را به اذن خدا،یا چه بسا به فرمانی مستقیم از سوی خدا فرستاده است،و در نتیجه آن دو رسولان از جانب خدا بوده اند.

« فَكَذَّبُوهُمَا -پس تکذیبشان کردند،» با آن که برخی از مردم بدان دو رسول ایمان آوردند-همچون راستگوی راست کردار،حبیب نجّار که از دور دست شهر آمد تا قوم خود را هشدار دهد- /۱۱ امّا اکثریّت مردم آن دو رسول را تکذیب کرده بودند،زیرا این سخن بر آنها راست و درست درآمده بود.

« فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ -پس با سوّمی نیروشان دادیم.» خدا دین حق خود را به وسیلهٔ رسول سوّم،که گفته اند:وی شمعون وصیّ عیسی بود،نیرو بخشید.

« فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ -و گفتند:ما به سوی شما فرستاده شده ایم.» سیاق مطلب به روایاتی که می گوید نشانه هایی همچون شفای کور و زنده کردن مردگان به دست آن رسولان نمایان شده اشاره ای نمی کند.آیا این امور ضرور نبوده،یا مردم از خلال گفته ها و حقایقی که رسولان کسان را بدان دعوت می کرده اند،یا از خلال رفتار و استقامت ایشان به راستی و درستی آنها پی برده اند؟ یا از این روی که ظهور آیات و معجزات بر دست رسولان سنّتی است که نیازی به تفصیل و بیان ندارد؟ شاید آن قوم نخست دل آگاه بوده اند ولی شیطان آنها را گمراه کرده بوده، و دعوت رسولان برای یادآوری حقایقی بوده که پیش از آن بدانها ایمان داشته بودند و نیازی به آوردن نشانه ها و معجزات تازه نبوده است،و خدا داناست.

[۱۵]

امّا شبههٔ قوم آن رسولان در این نکته خلاصه می شود که چگونه خدا بشری را به عنوان رسول و پیام آور خود می فرستد و در نتیجه چرا در حالی که شما نیز همانند مایید،ما از شما فرمان بریم؟ « قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنَا -گفتند شما انسانهایی همانند ما هستید،»

آن گاه به گمراهی خود ادامه دادند تا آن جا که نه تنها بدان رسولان بلکه به هر رسالتی کفر ورزیدند و گفتند:

« وَ مٰا أَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ -خدای رحمان هیچ چیز نفرستاده است،» نه رسالت شما را و نه رسالتی غیر از رسالت شما را.و بدین سان به کفر و سرکشی افزودند،امّا چرا در این جا نام«الرّحمن آن خدای بخشاینده»آمده است؟آیا از آن رو که رسولان این نام را یاد کردند و بدان قوم بیان می کردند که پروردگارشان آنها را بدون رسالت رها نکرده و وانگذاشته است،زیرا خدا رحمتی گسترده و عاطفه ای بسیار دارد،و از این رو کافران گفتند:هرگز،«الرّحمن آن بخشایندۀ مهربان»نفرستاده است؟یا برای آن که پنداشتند رحمت خدا مانع از آن است که تکلیفهای دشوار را به وسیلۀ رسالت بر آنها نازل کند؟به نظر می رسد که احتمال نخست نزدیکتر به صواب باشد،پس پاسخ آنها در حدیث نفس خودشان مضمر و نهفته است.

« إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ تَكْذِبُونَ -شما جز دروغ نمی گویید.» از آن جا که اصل رسالت نزد آنها مردود بود پس دعوت آن رسولان نیز-به پندار آنها-فقط دروغ آمده است،و شاید این آیه دلالت بر آن دارد که آن رسولان مستقیما از سوی خدا سخن می گفتند.

[۱۶]

خدای تعالی خود بزرگترین گواه صدق و راستی پیامبران خویش است.مگر نه این که در درون هر انسانی عقلی به ودیعه نهاده که او را به حق رهنمون می شود؟و مگر نه این که به دست رسولان خود نشانه ها را ظاهر می سازد؟! و مگر نه این که به آنان نصرت و پیروزی می بخشد؟آیا استقامت ایشان بر صدقشان دلالت نمی کند که کاملا اطمینان دارند که به راستی فرستادگان اند و حتما و به یقین راست می گویند؟ « قٰالُوا رَبُّنٰا يَعْلَمُ إِنّٰا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ -گفتند:پروردگار ما می داند که ما به سوی شما فرستاده شده ایم.» ولی تحمّل مسئولیّت رسالت بدان معنی نیست که نسبت به موضعگیری

مردم نیز مسئولند،زیرا به راستی جزای مردم بر عهدهٔ پروردگارشان است.

[۱۷]

« وَ مٰا عَلَيْنٰا إِلاَّ الْبَلاٰغُ الْمُبِينُ -و بر عهدهٔ ما جز پیام رسانیدن آشکارا هیچ نیست.» پس چون رسالت خود را به روشنی تمام به شما رساندیم نقش و وظیفهٔ ما پایان یافته و نقش و وظیفهٔ شما آغاز شده است.

از این آیه در می یابیم که:به راستی بشر را از شناخت هدایت می پرسند و مسئول است،و حق ندارد جرایم و گناهان خود را چنین توجیه کند /۱۱ که به حق راهنمایی شده است،هرگز...وقتی دعوتی به سوی حق ظهور می کند بر تو واجب است که بدون گروه گرایی و تسلّط طلبی بدان بیندیشی و بنگری آیا آن دعوت راست است یا نه.

[۱۸]

جاهلیان بر چار بالش ابریشمین توجیهات و معاذیر،غرقه در امیال و شهوتهای خود چرت می زنند،و هنگامی که بیم دهنده ای بر آنها درآید و آنها را از سرانجام غفلتشان که نابودی و بدبختی است بترساند،او را به فال بد می گیرند،و ادّعا می کنند که او صفای زندگی آنها را مکدّر کرده است،پس داستان آنها مانند بیماری است که بیماری سرطان در پیکر او پیش می رود و ریشه می دواند،و او آگاهی ندارد،چون پزشک او را آگاه کند و از نتایج بد ناآگاهیش برحذرش دارد، بر او می شورد،و گوید:تو بدشگونی،چرا این قدر منفی باف هستی؟ « قٰالُوا إِنّٰا تَطَيَّرْنٰا بِكُمْ -گفتند:ما شما را به فال بد گرفته ایم،» ایشان را به فال بد گرفتند،و پنداشتند که بیان جنبه های منفی،و دعوت به اصلاح بخش فاسد و تباه شدهٔ زندگیشان،همان سبب ناخرسندی و ناراحتی آنهاست.

برخی از مفسّران احتمال داده اند که هنگام تبلیغ رسالت رسولان،بلایی بر آن قوم نازل شده،چنان که بر فرعون و قوم او نشانه هایی به صورت خون و سالهای متوالی قحطی و...و...نازل شد.ولی به نظر می رسد ما به چنین فرضی در تفسیر نیازی نداریم.

ص :۱۰۸

« لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكَمْ -اگر بس نکنید حتما سنگسارتان خواهیم کرد،» بدین سان عناد آنها به ژرفترین درجه رسید که رسولان را تهدید کردند که اگر از دعوت خود دست نکشند ایشان را سنگسار خواهند کرد.خواه سنگسار همان زخم زبانهایی باشد که التیام نمی یابد و آنان را تهدید کردند که تهمتهایی بر آنان می بندند و با سنگ اتّهام سنگسارشان خواهند کرد،یا معنی سنگسار همان پرتاب سنگ باشد که منجر به مرگ شود.این هر دو دلیل بر شکست آنها در برابر حجّت رسولان است که متوسّل به تهدید ایشان شدند.

« وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنّا عَذابٌ أَلِيمٌ -و شما را از ما شکنجه ای سخت خواهد رسید.» (اگر معنای رجم همان سنگسار باشد)چه عذاب دردناکی بالاتر از آن است؟ شاید آنان را تهدید به قتل به بدترین و دردناکترین صورت کردند.

[۱۹]

پاسخ متقابل رسولان آرامش به حق،و اطمینان به یاری خدا بود،زیرا خوار و خفیف نشدند و غمگین نگشتند،بلکه حقایق را بی پرده و بدون به کار گرفتن الفاظ خوشایند بیان کردند.

« قالُوا طائِرُكُمْ مَعَكُمْ -گفتند:شومی شما با خود شماست.» شومی آن قوم در نفوس منفی باف،و لجاجت و عناد،و طرفداری از باطل، و در اعمالشان بود که مصائب را به سوی آنها کشاند.آیا ویروس در پیکر بیمار قرار دارد یا در سخن پزشک؟آیا کسی را که دیگری را از چاهی که در راهش کنده اند بر حذر می دارد،دیده ای؟آیا خطر در پرهیز دادن نهفته شده یا در بی خبری و غفلت رهسپار؟ اجتماع فاسد در لبهٔ پرتگاه راه می رود،و هر لحظه خطر تهدیدش می کند، شومی آن اجتماع همان طبقاتی بودن،و ظلم افراد آن به یکدیگر،و اسرافکاری آن اجتماع است،نه در دعوت بیم دهندگان و هشدار گویان.

« أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ -آیا اگر اندرزتان دهند،چنین می گویید؟» اگر شما را از خطرهایی که تهدیدتان می کند آگاه کنند،آیا این نزد شما شومی نامیده می شود؟ مفسّران گویند:این کلمه به منزلهٔ پاسخ به تهدید سنگسار و شکنجه است، یعنی:چون ما شما را آگاه کردیم آیا در برابر آن ما را شکنجه می دهید؟ به نظر من چنین می رسد که محور کلام کافران همان شوم انگاشتن و به فال بد گرفتن است،و محور کلام پیامبران همانا پاسخ /۱۱ بدان شوم انگاشتن.

« بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ -نه،شما مردمی گزافکار هستید.» گزافکاری شما همان سبب شومی و نکبتی است که به شما رسیده،و شاید این آیه شبیه آیه و گفتار خدای سبحان باشد که گوید:« وَ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا مٰا أُتْرِفُوا فِیهِ -ظالمان از پی تن آسایی و لذّات دنیوی رفتند». (۱)

برخی بر آنند که«اسراف گزافکاری»در این جا به معنی زیاده روی در جرم و ظلم است،و مربوط به تهدید به سنگسار می شود.

[۲۰]

در این جا صحنه صورتی تازه می یابد(و شخصیّتی جدید در آن ظاهر می شود)که همان بازتاب رسالت بر دلی روشن و نفسی پاکیزه است.مرد با ایمانی که می بیند قومش به سبب کفر خود در آستانهٔ هلاکت و نابودی قرار گرفته اند.پس به سوی آنها می شتابد تا آنها را از عواقب زیانبخش ردّ رسالت و نپذیرفتن آن بر حذر دارد.

« وَ جٰاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِینَهِ رَجُلٌ یَسْعیٰ -مردی از دور دست شهر دوان دوان آمد،» در روایات آمده است که آن مرد حبیب نجّار بود،و با آن که در دور دست شهر به سر می برد آن رسالت و دعوت الهی بدو رسیده بود،و با وجود آن که-بر حسب روایات-چوپان بود به نصیحت و دلسوزی شتافت،و شاید کلمهٔ«دور

۱- ۱۳) -هود۱۱۶/.

دست شـهر»اشاره به طبقه ای پست نزد آن قوم باشد،هم چنان که این کلمه دلالت بر موقعیّت جغرافیایی و زیسـتگاه او می کند که نشان می دهد آن رسالت در صفوف برخی مستضعفان منتشر شده بود،کسانی که با آن که در دور افتاده ترین نقاط شهر و نه در بالاترین نقاط می زیستند،با تمام نیرو مشعل رسالت را حمل می کردند.

شایـد نکره آوردن کلمهٔ«رجل مردی»برای دلالت بر کامل بودن صـفات مردانگی،یعنی همّت عالی،و جزم شدید،و قول پایدار در وجود او بوده باشد،چنان که خدای سبحان گوید:« مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجٰالٌ ١١/ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ مٰا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً -از مؤمنان مردانی هسـتند که به پیمانی که با خدا بسـته بودند وفا کردند.بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده اند». (۱)

شایـد آن مرد به سـبب اهتمام کاملی که نسـبت بـدان هشدار داشت و علاقهٔ شدیدش به سـلامت و نجات قوم خود دوان آمد،و این چنین است که صاحبان نفوس پاک به امتیّت مردم علاقه دارند و در ابلاغ رسالتهای خدا برای نجات مردم از عذاب حتمی خداوند خود را فدا و فنا می کنند.

« قٰالَ یٰا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ -گفت:ای قوم من!از این رسولان پیروی کنیـد.» آن مرد از خود آنان بوده و چنان که مناسب مقام بوده از در نصـیحت و دلسوزی برآمـده که گفته است:«ای قوم من»و از همـان آغـاز که به آنها فرمان داده تا از رسولان پیروی کنند،ایمان خود را آشکار کرده است.

آورده اند که وی یکی از صدّیقان سه گانهٔ تاریخ بوده است.در کتاب الدّر المنثور آمده است:ابو داود و ابو نعیم و ابن عساکر و دیلمی از ابی لیلی نقل کرده اند که گوید:پیامبر خدا-صلّی اللّه علیه و آله-گفت:

«صدّیقان سه تنند:حبیب نجّار(مؤمن آل یاسین)که گفت:

۱- ۱۴) -الاحزاب۲۳/.

« یٰا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ -ای قوم من،از این رسولان پیروی کنید»، (۱) و حزقیل(مؤمن آل فرعون)که گفت:« أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّٰهُ -آیا مردی را که می گوید پروردگار من خدای یکتاست،می کشید؟»، (۲) و علی بن ابی طالب،که برترین فرد آنهاست». (۳)

[۲۱]

این دوستدار راستین،حبیب نجّار در تأیید حجّتهای رسولان مطلب را دنبال کرد و گفت:

« اِتَّبِعُوا مَنْ لاٰ یَسْئَلُکُمْ أَجْراً -از کسانی که هیچ مزدی از شما نمی طلبند،پیروی کنید.» پس ممکن نیست که برای طلب مزد متّهم به دروغزنی شوند،و ضمنا ساحر و شعبده باز،و خواستار مناصب و مقامات و از سیاست مآبان و مردم ثروتمند و خوشگذران نیز نیستند،پس چرا دروغ بگویند؟و بویژه در ادّعاهایی چنین عظیم کسی دروغزنی می کند که مزدی-از هر ۱۱/ گونه که باشد-بطلبد در حالی که سیرت و روش پیامبران چنان که شیوهٔ دعوتشان گواه ایشان است نزاهت و پاکی، تمام بوده است.

« وَ هُمْ مُهْتَدُونَ -و ایشان خود مردمی هدایت یافته اند.» آری،برخی بر اثر نادانی یا دیوانگی ادّعاهایی دروغ می کنند،امّا این شائبه از رسولان خدا به دور است،زیرا استواری دعوت،و کمال خرد و نیکویی روش و رفتار و روشنی خطّ و برنامه و راست روی ایشان بر راه درست و مستقیم با وجود دشواریها،همه و همه گواههایی بر حکمت آنان و نشانهٔ آن است که خود هدایت یافته اند.وانگهی مبادرت رسول-هر رسولی باشد-به عمل بدانچه از مکارم اخلاق و کردار نیک که مردم را بدان می خواند گواه بر صدق اوست.

[۲۲]

بدین سان،راستی را که محتوا و مضمون دعوت رسولان گواه صدق

۱- ۱۵) -همین آیهٔ ۲۰ از سورهٔ یس.

۲- ۱۶) -المؤمن۲۸/.

۳- ۱۷) -رجوع کنید به تفسیر المیزان،ج ۱۷،ص ۸۳.

ایشان است،پس ایشان ما را به سوی خدایی می خوانند که در عالم ذرّ از ما پیمان گرفته است که بدو ایمان آوریم،خدایی که فطرت ایمان داشتن به ذات خود را در دلهای بشر به ودیعه نهاده است،خدایی که نعمتهای خود را پیاپی بر ما ادامه داده و خردمان ضرورت سپاسگزاری از او را به ما فرمان می دهد! دعوت پیامبران به سوی خودشان یا به سوی نژاد یا حزب یا طایفه ای نیست، بلکه دعوت به سوی خدایی که شکی دربارهٔ او وجود ندارد،و ذاتی است که همه را یکسان آفریده است.

« وَ مٰا لِيَ لاٰ أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ -چرا خدایی که مرا آفریده و به نزد او بازگردانده می شوید،نپرستم؟» اگر حقیقت رسالتهای پیامبران این است،چرا نسبت به ایشان کفر ورزیم؟!و کسی که پروردگار خود را که او را آفریده و بازگشتش به سوی اوست،از دست بدهد چه چیزی خواهد داشت؟! بدین سان می بینیم که آن دوستدار راستین بزرگ تنها مردم را به پیروی از آن رسولان فراخواند،بلکه در دعوت محتوای رسالتهای آنان که همانا توحید و یکتاپرستی است نیز مشارکت نمود.

[۲۳]

سپس عیب شریکان ساختگی و پنداری را آشکار ساخت،و بیان کرد که پایه پرستش آنها باطل است.

« أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً -آیا سوای او خدایانی را اختیار کنم؟» پس اگر به سلطه ای سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی،سوای خدا، سربسپارد که بدو امنیت و آرامش بدهد،و حمایت او را نسبت به گناهانش در برابر خشم پروردگار به دست آورد و تأمین کند،آیا آن خدایان برساخته هیچ یک از این انتظارات را برمی آورند؟هرگز...

« إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لاٰ تُغْنِ عَنِّي شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لاٰ يُنْقِذُونِ -اگر خدای رحمان بخواهد به من زیانی برساند،شفاعتشان مرا هیچ سود نکند و مرا رهایی نبخشند.»

پس عـذاب او به سـبب پرسـتش خدایان برساخته،سوای ذات او،کاسـته نمی شود،بلکه آن پرسـتش خود جرم و گناهی بزرگ است که به علّت آن خـدا او را مؤاخـذه و عقوبت می کنـد،و آن خـدایان دروغین نمی توانند مشـرک را از آن عقوبت نجات بخشند.

[۲۴]

« إِنِّی إِذاً لَفِی ضَـلالٍ مُبِینٍ -و در این هنگام من در گمراهی آشـکار باشم.» اگر پرستیـدن آفریننده ای را که رسـتاخیز به سوی اوست،و او بر بندگانش مسلّط و تواناست رها کنم.و به پرستش خدایانی بپردازم که سود و زیانی در اختیار ندارند.

گمراهی آشکار،همان گمراهی واضحی است که در گمراهگی آن تردیدی وجود ندارد.

[۲۵]

آن گاه در حضور همگان جبهه ای را که بدان وابسـتگی داشت، اعلان و آشـکار کرد و با آشکار کردن بیزاری و برائت خود از قومش،با آنان به ستیزه برخاست و آنها را به مبارزه طلبید.

« إِنِّی آمَنْتُ بِرَبِّکُمْ فَاسْمَعُونِ -(ای رسولان)من به پروردگارتان ایمان آوردم.سخن مرا بشنوید.» شاید او بدین وسیله،پس از آن که معانـدان و لجبازان نصـیحت مشـفقانه اش را نپذیرفتنـد و او را تهدیـد کردند که او را مجازات خواهند کرد،همان گونه که پیشتر رسولان را نیز تهدیـد کرده بودند،جبهه گیری خود را به آنها ابلاغ کرد،و پایداری ورزید و به آنها فرمان داد که گواهی صریح او را نسبت به یگانگی پروردگار بشنوند.

و شـک نیست که یکی از حجّتهای رسا بر درستی دعوت ایمان صاحب آن است که متزلزل نمی شود و جهان را به مبارزه می خواند.

[۲۶-۲۷]

به هر حال در عمل تهدید سختی را که کرده بودند در حق او روا داشتند،و او را به بر حسب قولی،به زیر پای چندان کوفتند تا بمرد،و بر حسب

قولی دیگر با سنگسار کشتند.

آن گاه خدا او را به بهشت در آورد،و هنگامی که آمادۀ ورود به بهشت شد آرزو کرد که کاش قومش نیز با او بودند.

« قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قٰالَ یٰا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ* بِمٰا غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ -گفته شد:به بهشت درآی.گفت:ای کاش قوم من می دانستند*که پروردگار من مرا بیامرزید و در زمرۀ گرامی شدگان درآورد.» در حدیث از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-آمده است که دربارۀ مؤمن آل یاسین گفت:

«وی در زندگی خود و پس از مرگ خویش هم چنان برای قومش دلسوزی کرد». (1)

بدین سان شهیدان آرزو می کنند که کاش به دنیا باز می گشتند تا اهل دنیا را از آمرزش و کرامتی که نصیب شهید می شود خبر دهند.

[۲۸]

آن دوستدار راستین،حبیب نجّار،شهید به نزد پروردگار خود رفت،و قوم ستمگرش پس از او جز اندک زمانی باقی نماندند که خدا آنها را هلاک کرد.

امّا چگونه به هلاکت رسیدند؟ « وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلیٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمٰاءِ -و از آن پس بر سر قوم او هیچ لشکری از آسمان فرونفرستادیم،» لشکری از فرشتگان یا نظیر آن،و شاید ذکر«السّماء-آسمان»در این جا برای دلالت بر این باشد که امر مهم از آسمان فرود می آمد.» « وَ مٰا کُنّٰا مُنْزِلِینَ -و ما فرو فرستنده نبودیم.» /۱۱ از پروردگار عزّت و چیره دستیِ مطلق نمی سزید که لشکری بر سر چنان قومی فروفرستد،مگر نه آن که هدف به کمتر از این مقدار نیز تحقّق پذیرفت؟ [۲۹]

پس به چه ترتیب هلاک آنها صورت گرفت؟به یک بانگ

۱- ۱۸) -تفسیر نمونه،ج ۱۲،ص ۳۵.

سهمناک-در یک چشم بر هم زدن-همه را چون خاکستری سرد،بی حسّی و جنبشی و گرمایی کرد.

« إِنْ کانَتْ إِلاّ صَیْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ خامِدُونَ -جز یک بانگ سهمناک نبود که همه ناگاه برجای سرد شدند.» [۳۰]

سیاق مطلب بر این داستان که به تقریب تجربه های رسالتها را خلاصه کرده است پی نوشتی می آورد و گوید:

« یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبادِ -ای دریغ بر این بندگان.» به راستی که جای دریغهاست،تا هر شخصی که در نظیر چنین موقعیّتی قرار گرفته باشد ناچار حسرت می خورد،همانا خدا بندگانش را آفریده که به آنان مهربانی کند،و با اراده و آزادی آنها را گرامی سازد،اما آنها راه هلاک را برگزیدند،آن گاه رسولانی نزدشان فرستاد که آنها را از زیان کارهایشان بیم دهند و هشدار گویند،ولی آنها ایشان را مسخره کردند،و خویشتن را عرضهٔ هلاکی ساختند که مستوجب حسرتها و دریغهاست،چگونه آخرین فرصت خود را با مسخره کردن ضایع و تباه ساختند؟!و چگونه هیمهٔ آتش افروز دوزخ شدند،در حالی که انتظار می رفت میهمانان خدای رحمان در بهشت شوند؟! « ما یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّ کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ -هیچ پیامبری بر آنها مبعوث نشد مگر آن که مسخره اش کردند.» شاید این مسخره کردن سخت ترین گونهٔ کفر،و دور کننده ترین راههای گمراهی،زیرا صاحبش در حالتی از بیهودگی و بی اعتنایی به سر می برد،و مثالش در این مقام مانند آن است که پزشک بیمار را به دارو سفارش دهد و از هلاک بپرهیزاند،آن گاه به جای آن که بیمار از او سپاسگزاری کند و در اجرای دستورهای او شتاب ورزد،بر پزشک بخندد.آیا چنین مردی مستوجب دلسوزی و دریغها نیست؟ /۱۱ [۳۱]

آنها از سرگذشت پیشینیانی که خدا به سبب کفر و مسخره کردنشان آنها را هلاک کرده و جز عبرتی از آنها باقی نمانده،غفلت می ورزند.

ص :۱۱۶

« أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ -آیا ندیده اند که چه مردم(و نسلهایی)را پیش از آنها هلاک کرده ایم.» بزرگترین چیزی از سببهای موعظه و اندرزگیری دربارهٔ آن گذشتگان این است که آنها به راستی تنها فرصت خود را از کف داده اند و هرگز به نزد اهل خود باز نمی گردند.

« أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لا يَرْجِعُونَ -که دیگر به نزدشان بازنمی گردند.» آیا بر سر آثار باقی ماندهٔ آنها نایستیم و از خود نپرسیم:کجایند آنان که این آثار را ساختند و در سایهٔ آنها زیستند،آیا روزی بازگشتند تا آثار ویرانی و تخریبی را که به شهرهای آنها وارد شده ببینند،یا ما را از سرنوشت خود خبر دهند؟!هرگز...

[۳۲]

آری،همهٔ مردم در روز حسرت گرد خواهند آمد تا حسابی دشوار پس دهند و سپس به پاداشی مناسب پاداش و جزا بینند.

« وَ إِنْ كُلٌّ لَمّا جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ -و کسی نماند مگر آن که نزد ما حاضرش آورند.» گفته اند:حرف«إن»در این جا در اصل«إنّ-همانا»با تشدید است،و کلمهٔ«لمّا»برای تأکید است،و بدین سان تأکید به دنبال تأکید می آید:«إن» برای تأکید،و«کلّ»نیز معنی تأکید می دهد،و«لمّا»و الجمیع نیز تأکید است.

برخی از مفسّران گفته اند:«إن»حرف نفی و«لمّا»به معنی«إلاّ»ست چنان که گوینده گوید:«نشدتک باللّه لمّا فعلت»یعنی«إلاّ فعلت-تو را به خدا سوگند می دهم که چنان نکنی».

نیز جایز است که معنی«لمّا»توقّع باشد،و معنی نفی نیز داشته باشد، یعنی /۱۱ تا حال واقع نشد و به زودی واقع خواهد شد.

سخن پایانی:

از بررسیهایی که دربارهٔ عوامل برانگیختن دو جنگ جهانی به عمل آمده

ص :۱۱۷

برمی آید که بشریّت به گونه ای ناخواسته به سوی جنگ رانده شد،هیچ یک از رهبران دولتهایی که با یکدیگر می جنگیدند نمی خواستند که آن را به صورت جنگی ویرانگر و نابود کنندۀ همه چیز و همه کس درآورند،ولی مانند کسانی که در جریان موج ازدحام و انبوه جمعیّت قرار می گیرند فشار می بینند و رانده می شوند و دیگران را می رانند و راهی برای رهایی نمی یابند،و بی اراده و هشیاری به حرکت در می آیند.

همچنین چون جنبه های منفی امتها متراکم شود به صورتهای گوناگون منفجر می شود،از آن جمله جنگهایی است که خدا به وسیلۀ آنها بندگان را مجازات می کند.آیا پروردگار سبحان ما نگفته است:« قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلیٰ أَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِکُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً وَ یُذِیقَ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ -بگو:او قادر است بر آن که از فراز سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد،یا شما را گروه گروه درهم افکند و خشم و کین گروهی را به گروه دیگر بچشاند» (۱) .

و بدین سان نیروی هیتلر و ژاپن متلاشی شد،و اروپا عقب ماند تا تبدیل به نیروی درجۀ سه جهانی شد.چرا؟ به سبب جنایاتی که در حق انسانیّت مرتکب شدند،و به دلیل انحراف بزرگ از قوانین تغییر ناپذیر خدا.

امروز چگونه پروردگار توانمند حکیم می گذارد این جنایات دربارۀ آفریدگانش صورت گیرد؟!این ستم گسترده و پردامنه،و این استضعاف فراگیر، که صدها میلیون از آفریدگان خدا گرفتار ظلم و ستم مشتی از مستکبران باشند،آیا خدا بندگانش را فرو می گذارد؟! هرگز...بلکه او به آنها تقریر می کند که کیدش استوار و محکم است،و اگر از گمراهی و گردنکشی خود بازنگردند،و /۱۱ از سرنوشت نسلهایی که پیش از

۱- ۱۹) -الانعام/۶۵.

آنها بوده اند،عبرت نگیرند که-چگونه خدا آنها را هلاک کرده و هرگز یک تن از آنها بازنگشته است-بیگمان ناگزیر روزی انبارهای اسلحه منفجر می شود تا گدازه بر سر سازندگان خود و مردمی که بر کار آنها نظاره کردند و خاموش ماندند،فروریزد، یا خداوند آنان را در زمین فرو می برد یا کسوفی از آسمان بر آنان فرو می فرستد یا بیماری واگیری همچون بیماری«ایدز»در میانشان منتشر می کند که نمی توانند از آن جلوگیری کنند.

بنا بر این بر تمام ما واجب است که نسبت به رسالت پروردگار توانمند مهربان خود هشیار باشیم و هشدار او را جدّی بگیریم،و گرنه ساعت و لحظهٔ مجازات هراسناک است،و بدان روز پشیمانی سودی ندارد،هم چنان که از توبه نیز سودی برنمی آید.

[سوره یس (۳۶): آیات ۳۳ تا ۴۴]

اشاره

وَ آیَةٌ لَهُمُ اَلْأَرْضُ اَلْمَیْتَةُ أَحْیَیْناهٰا وَ أَخْرَجْنٰا مِنْهٰا حَبًّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ (۳۳) وَ جَعَلْنٰا فِیهٰا جَنّٰاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنٰابٍ وَ فَجَّرْنٰا فِیهٰا مِنَ اَلْعُیُونِ (۳۴) لِیَأْکُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مٰا عَمِلَتْهُ أَیْدِیهِمْ أَ فَلاٰ یَشْکُرُونَ (۳۵) سُبْحٰانَ اَلَّذِی خَلَقَ اَلْأَزْوٰاجَ کُلَّهٰا مِمّٰا تُنْبِتُ اَلْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمّٰا لاٰ یَعْلَمُونَ (۳۶) وَ آیَةٌ لَهُمُ اَللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ اَلنَّهٰارَ فَإِذٰا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۷) وَ اَلشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَهٰا ذٰلِکَ تَقْدِیرُ اَلْعَزِیزِ اَلْعَلِیمِ (۳۸) وَ اَلْقَمَرَ قَدَّرْنٰاهُ مَنٰازِلَ حَتّٰی عٰادَ کَالْعُرْجُونِ اَلْقَدِیمِ (۳۹) لاَ اَلشَّمْسُ یَنْبَغِی لَهٰا أَنْ تُدْرِکَ اَلْقَمَرَ وَ لاَ اَللَّیْلُ سٰابِقُ اَلنَّهٰارِ وَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ (۴۰) وَ آیَةٌ لَهُمْ أَنّٰا حَمَلْنٰا ذُرِّیَّتَهُمْ فِی اَلْفُلْکِ اَلْمَشْحُونِ (۴۱) وَ خَلَقْنٰا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مٰا یَرْکَبُونَ (۴۲) وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلاٰ صَرِیخَ لَهُمْ وَ لاٰ هُمْ یُنْقَذُونَ (۴۳) إِلاّٰ رَحْمَةً مِنّٰا وَ مَتٰاعاً إِلیٰ حِینٍ (۴۴)

معنای واژه ها

۳۹[کالعرجون القدیم]

:عرجون،شاخۀ خشک خمیدۀ خرما است.

این فرمان خدای پیروزمند و تواناست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که نفوس پاکیزه برای دریافت نشانه های خدا آماده شد که این معنی با یادآوری عاقبت بدی که گریبانگیر صاحبان دلهای فروبسته می شود صورت می یابد،قرآن آغاز به یاد کردن از خدا از طریق نشانه ها و آیات او می پردازد.و نخستین نشانۀ او زندگیی است که پروردگار در زمین مرده برمی انگیزد(همان گونه که با رسالت دلهای مرده را زنده می کند)و از آن زمین دانه می رویاند(که بخش بزرگ خوراک بشر را تشکیل می دهد)،هم چنان که در زمین بوستانهای درختان خرما(که فوایدی گوناگون دارد)و تاکستانهای انگوری را(که میوه های سودمندی بمانند خرما دارد)قرار می دهد،و از زمین چشمه هایی می شکافد که با برکتهای بسیار روان می شود،و هدفهای سه گانه از آن این است که:بشر روزی خود را از آن به دست آورد،و آنچه می خواهد و بدان نیاز دارد در زندگی بسازد،و پروردگار خود را شکر گزارد.

(و پس از آیـهٔ الحیـاه)پروردگار سـبحان ما،ما را یادآور نکاتی در آفرینش می شود که دلپـذیرترین آنها نشانه و آیـهٔ همسـری است که شامـل بشـر و جانـداران و جز آن می شـود(نشـانه ای که دلالـت بر این دارد که پروردگـار مـا خـود منزّه و برکنـار از نیازمندی به جفت و همسر است).

(و از خوراک بشـر و نظـام زنـدگی او که بر پایـهٔ زنـاشویی و همسـری نهاده شـده،به بیان نشانه های پروردگار ما در آفاق می پردازد).این شب،چگـونه روز از آن برکشـیده می شـود(و این امر دلالـت بر آن دارد که نخسـتین چیزی که خـدا آفریـده روز است،سپس آن را برکشیده و شب پدید آمد)و همه در تاریکی قرار گرفتند.

خورشـید(که همان محور منظومـهٔ ماست)به آسانی و همواری روان است (ولی ضـمن برنامه ای رسم شده،و تا پایانی معیّن که بـدان هنگام قرار می یابـد)و این فرمان خـدای پیروزمنـد تواناست(که مـدار خورشـید را با دانش خود ترسـیم کرده و آن را به تسلّط و توانمندی خود رام و مسخّر ساخته است).

امّا مـاه را نیز خداونـد به زیر فرمان در آورده(همان گونه که خورشـید را در فرمان دارد)تا در منازلی که برای آن مقرّر اسـت روزانه حرکت کند تا در پایان ماه به صورت شاخهٔ کهن خمیده و خشکی،پژمرده و زرد شده بازگردد.

هر چه در آفرینش ژرف اندیشـی کنیم آثـار فرمانروایی و تقـدیر و تـدبیر بیشتر بر ما آشـکار می شود،خورشـید مجاز نیست بر سرعت خود بیفزاید چنان که سـرعتش مانند سـرعت ماه شود(زیرا مدار خورشید سالیانه و مدار ماه ماهیانه است)و نه شب (که عادتا ماه در آن دیـده می شود)مجاز است که بر روز پیشـی گیرد،و از حـدود خود درگذرد،بلکه هر جرمی با سـرعتی معیّن و در مداری که برای آن ترسیم و معلوم شده حرکت می کند.

(بـدین سان بشـر می توانـد به نظامی که بر او احاطه دارد اطمینان کنـد،و زندگی خود را با کمال دقّت مطابق آن تنظیم کند و تمدّن خود را بر آن بنا نهد).

نعمتی ضـرور و دیگر برای نیکبختی انسـان و تمـدّن او نیز وجود دارد که همـان نعمت کشتیهایی است که خود نشانه ای الهی هستند.به راستی کشتی نیز

نشانه ای که ما را به پروردگارمان رهنمون می شود،و ما را با قدرتمندی و مهربانی او آشنا می سازد.کشتی سینهٔ امواج را می شکافد و در دریاها پیش می رود،و مردم و کالاهایی بسیار را حمل می کند،و در خشکی خداوند چارپایانی آفریده است که از این لحاظ همانند کشتیها هستند.

(رام ساختن کشتیها یا چارپایان از کارهای بشر نیست،زیرا اگر خدا امور بهره برداری از آنها را فراهم نسازد بشر خود نمی تواند چنان کند)و دلیل این بیان آن که:اگر خدا بخواهد آنها را غرق کند /۱۱ آیا کسی به فریادشان خواهد رسید یا آیا کسی می تواند نجاتشان دهد؟هرگز...

شرح آیات:

[۳۳]

از آن جا که دل بی خبر و غافل همچون سنگی است سخت،از این نشانه ها هیچ سودی نمی برد،پس راه درست همانا بیم دادن به او با هشدار و آگاه ساختن اوست،و این امر نخست:با بیان سرانجام غفلت و بی خبری،و دوم:با ترساندن او از سرگذشت ترسناک پیشینیان و سوّم:با تصویر صحنه ای از عذابی است دردناک که در انتظار اوست.بدین سان سورهٔ یس با هشداری آشکار و روشنگر آغاز می شود،تا دلهای پاکیزه را سر سپرده و خاشع کند و برای پذیرفتن نور ایمانی که نشانه های خدا در نفس و در آفرینش حامل آنند آماده سازد.

نخستین نشانه از این نشانه ها همین زندگی است که پروردگار آن را در زمین مرده برانگیخته و به وجود آورده است،و خود همانند زندگی ایمان است که قرآن با یاد کرد نشانه های خدا در دل آدمی می دمد.

« وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنٰاهٰا -نشانهٔ عبرتی است برایشان زمین مرده که زنده اش ساختیم،» مرگ زمین از خود آن است،امّا زندگیش از خداست،همچنین غفلت و بی خبری انسان از جانب خود اوست در حالی که ایمانش بسته به خداست.

زندگی در انگیزترین چیزی است که ما آن را در طبیعت می بینیم،ما آن را

دوست می داریم زیرا به وسیلۀ آن زندگی می کنیم و به جدا شدن از زندگی راضی نمی شویم،ما به راستی زندگی را به سبب نشانه های توانمندی و زیبایی که در آن هست گرامی و بزرگ می داریم.

پروردگار ما را یادآور زندگیی می شود که آن را در زمین مرده برمی انگیزد شاید شناخت ما به توانمندی و قدرت پروردگارمان بر زنده کردن ما دیگر بار برای حساب و پاداش افزون شود.

« وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ -و از آن دانه ای که آن را می خورند بیرون آوردیم.» آیا دانه خوراک بیشتر اهل جهان نیست و آیا کشت گندم بیش از ۱۱/ هر کشت دیگری متّکی به باران نیست؟ [۳۴]

دیگر از نشانه های خدا درختان است که روی زمین را پوشانده،و از درختانی که بشر از آنها بهره می برد-و بویژه در محیط عربی-درخت خرماست که در صنعت اسبابهای منزل وارد شده،هم چنان که خانه ها را نیز با آن بنا می کنند، و از میوۀ آن خوراک و نان خورش و قند می گیرند و آن را از روزهایی که می رسد برای دیگر ایّام سال نگه می دارند،و از شهری به شهر دیگر هدیه می برند،و در عین حال بهترین غذای آدمی است زیرا حد اکثر موادّی را که بدن بدان نیاز دارد حاوی است،تا آن جا که روایت کرده اند که درخت خرما به منزلۀ عمّۀ آدمی است،و از رسول اعظم(ص)روایت کرده اند که گفت:

«عمّۀ خود،درخت خرما را گرامی دارید».

« وَ جَعَلْنا فِيها جَنّاتٍ -و در آن باغها پدید آوردیم.» درختان به یکدیگر نیاز دارند،و شاید از این رو است که قرآن به صورت مجموعه ای«جنّات باغها»از آنها یاد کرده است،خداوند برای روییدن درختان صدها قانون طبیعی نهاده است،از حاصلخیزی زمین تا گرمای هوا و وجود آب و اعتدال بادها و تناسب بارانها و...و...،و بدین سان خدا قرار دادن و پدید آوردن بوستانها را به خود نسبت داده است.

« مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنٰابٍ -از نخلها و انگورها.» انگور-نیز مانند خرما-به صورت کشمش برای زمانی غیر از موسم خود نگهداری می شود،و دارای فواید غذایی بسیاری است،و شاید ذکر نکردن لفظ درخت تاک به سبب کمی فایدۀ آن نسبت به درخت خرما بوده باشد،و مقایسۀ میان درخت خرما با آن ارتفاع بسیاری و تاکی که به صورت بوته و درختچه ای است اعجاب آدمی را برمی انگیزد،و این دو درخت با وجود آن که اصلشان مختلف و به کلّی متفاوت است به یکدیگر شبیهند،نخل درختی است بسیار بلند و تاک بر زمین گسترده یا بر چفته گسترده می شود.

« وَ فَجَّرْنٰا فِیهٰا مِنَ الْعُیُونِ -و در آن چشمه ها روان ساختیم.» آیا به شبکۀ قناتهای تشکیل شده در زیر زمین و حوضهایی که آب قناتها در آنها جمع می شود نمی نگرند؟و آن گاه به اختلاف سطح نقاط مختلف زمین که به شکافتن و روان شدن چشمه سارها برای آبیاری زمین کمک می کند و منظرۀ دلربای آن آدمی را به شناخت پروردگار و سپاسگزاری از او برمی انگیزد،نمی اندیشند؟ [۳۵]

به راستی که هماهنگی میان نیازمندیهای بشر و آفرینش خدا در طبیعت دلیل دقّت تقدیر و اندازه زنی و حسن تدبیر است.بشر به رزقی که به فراوانی بدو می رسد نیازمند است،و در حاشیه ای معیّن از آزادی در تنوّع منابع غذایی و اظهار نوآوری و هنر خود از آن بهره می برد،و همچنین به رشد آگاهی و شناخت و آرامش نفس خود نیز نیازمند است.تمام این نیازمندیها در بوستانها و چشمه سارها تکامل یافته است.

« لِیَأْکُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ -تا از میوۀ آن بخورند،» و نیازهای مادّی خود را به خوراک بگذرانند.

« وَ مٰا عَمِلَتْهُ أَیْدِیهِمْ أَ فَلاٰ یَشْکُرُونَ -و آنچه دسترنج آنهاست،» از تنوّع بخشیدن به خوراک،و استفاده از آب و درختان در ساختن خانه ها و اسباب منزل.

« أَ فَلاٰ یَشْکُرُونَ -چرا سپاس نمی گویند؟»

ص:۱۲۴

بـدین وسـیله است که نفوس آنهـا بـا شـناخت پروردگار و دوستی و اعتماد بـدو اطمینان و آرامش می یابـد،و این خود غـذای اصلی روح و خرد و ارادهٔ آنهاست که به مراتب از جسمشان بزرگتر و مهمتر است.

[۳۶]

سیاق آیات از بحث خوراک و نیازمنـدیهای نزدیک به زنـدگی بشـر به بارزترین /۱۱ وجوه نیاز آفریـدگان می پردازد.مردم و جانوران و دیگر چیزها جفت جفت به گونه ای آفریـده شده اند که جفتها به یکدیگر نیازمندند،تا ما دریابیم و بفهمیم که اینها آفریـدگانی هسـتند که کارشان تـدبیر و تنظیم شده-و در نتیجه-در یابیم که آفرینندهٔ آنها خود از هر حاجتی منزّه و مبرّاست،و او پروردگار سبحان است که تمام جفتها را آفریده است تا نشانهٔ تعالی و فراتر بودن او از عجز و ناتوانی باشند.

« سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها -منزّه است آن خدایی که همهٔ جفتها را بیافرید.» همچنین هر عنصری را که در طبیعت وجود دارد،و نقاط ضـعف گواه بر نیاز آنها به آفریننـده ای مدبّر است.مگر نه این که ناتوان خویشـتن را نیافریده و کار خود را تدبیر نکرده است؟!و اگر خود خویشـتن را می آفریـد طبعا خود را کامل می ساخت،و اگر خود تـدبیر کار خویش را کرده بود خود را بی نیاز و توانگر می آفرید،امّا خدای سـبحان آفریدگان را در ضـعف و ناتوانی بسرشت و آنها را به یکدیگر نیازمند کرد،تا گـواهی دهنـد بر ایـن که آفریننـدهٔ آنهـا بی نیـازی است توانمنـد،و اگر در آفریننـدهٔ آنهـا فرض ضـعفی کنیم،چنـان آفریننـده مفروضـی خود آفریـده ای می شود و آنچه در مورد دیگر آفریـدگان صـدق دارد از نیازمندی به وجود مدبّری فرادست او،در مورد او نیز صدق خواهد داشت.

بـدین سان این آیه با تسبیـح و منزّه ساختن خـدا آغاز می شود که ما را یادآور ضـعف و ناتوانی آفریـدگان باشد،در حالی که آیات پیشین ما را یادآور توان و قدرتی که در موجودات هست می شد.

کلمـهٔ«سـبحان»-چنان که گفته انـد-عَلَمی است دالّ بر تسبیـح و تنزیه،و تقـدیر آن چنین است سـبّح تسبیـح الّذی خلق الازواج تسبیح و تنزیه کرد،

ص :۱۲۵

تسبیحی شایستهٔ آن که جفتها را آفرید.

« مِمّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ -چه از آنچه از زمین می رویاند.» پس گیاهان را جفت جفت آفرید،از جمله گیاهانی که هنگام نزول قرآن شناخته شده بود و نیز آنچه پیشرفت دانش امروز کشف کرده است که در هر گیاهی اندامهای نر و ماده وجود دارد،و آمیزش آنها با دست و عمل بشر صورت می گیرد-چنان که مثلا آمیزش و گرده افشانی درخت خرما به دست انسان انجام می یابد-و یا بادها یا زنبور عسل و امثال آنها به باروری آنها کمک می کنند.

« وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ -و از نفسهایشان.» زیرا نیاز به همسر ریشهٔ عمیق در جسم و جان دارد و منعکس کنندهٔ ضعف و ناتوانی بشر است؛چه یک فرد با همسر خود کامل می شود.حتی اگر دنیا را بگیرد باز برای زندگی نیاز به همسر دارد.گاهی میل جنسی چنان او را گیج و سرگشته می کند که عقلش را از او می گیرد.یک بار ناپلئون-با همهٔ گردنکشی و جهانگشایی که داشت-به فرزند خود گفت:تو بر دنیا حکومت می کنی.پسرش گفت:چگونه؟گفت:چون تو بر مادرت فرمان می رانی و مادرت بر من حکومت می کند.

تاریخ داستانهای زیادی را از ستمگران و گردنکشانی روایت می کند که در برابر زنان خود سر خم می کردند.آیا این خود دلیل بر ضعف و ناتوانی این عده نیست و آیا نشان نمی دهد که اینان،علی رغم پندارشان،خدا نیستند.مثلا،همین فرعون دشمن خود را-با وجود ترس از او-در خانه اش پرورش می دهد؛زیرا همسرش از او می خواهد که چنین کاری کند و فرعون اطاعت می کند.این امر به جهانیان ثابت کرد که کسی که خود را ربّ اعلی می پندارد همسرش بر او حکومت می کند.

« وَ مِمّا لا یَعْلَمُونَ -و چه آن چیزهایی که نمی شناسند.» حتّی دیگر موجودات یکدیگر را کامل می سازند،از هستهٔ ناچیز و محدود در کوچکی(اتم)بگیریم-که از پروتون و الکترون تشکیل شده-تا کهکشانهای

گستردهٔ ناپیدا کرانه.

دانش بشر هم چنان در سطحی پایین تر از آن است که به تمام ویژگیهای جفت جفتی بودن پی بردن.

ما هر چه در شناخت نیاز جفتها به یکدیگر ژرفتر بیندیشیم از دقّت تدبیر و سلامت نظمی که در این مورد به کار رفته و نیروی تسلّطی که بر آفریدگان چیرگی دارد بیشتر آگاه می شویم و در نتیجه بیشتر و بیشتر فرصت شناخت پروردگارمان را به دست می آوریم.

[۳۷]

بگذارید به این افق پهناور که فرا رویمان بی حدّ و مرزی که بشناسیمش،گسترده است بنگریم، /۱۱ نه برای آن که از نشانه های آن بهراسیم،و نه برای آن که از این همه زیبایی که در آن وجود دارد بهره جوییم،بلکه برای آن که از آن و از خلال آن از خویشتن آگاه شویم و هشیاری افزاییم.به همین شب بنگریم که پروردگار حکمت آموز ما لباس روز را از پرتو و گرما و گردش خورشید بر آن می پوشاند،سپس آن جامه را از پیکرش بیرون می کشد و شب به همان گونه که بود باز می گردد و تاریک و آرام می شود،مگر برخی از بقایا و رسوبات روز(که تکاپویی در شب دارد).راستی را که در این نشانه ای است،بگذارید آن را بنگریم.

« وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ -شب نیز برایشان عبرتی دیگر است که روز را از آن برمی کشیم و همه در تاریکی فرو می روند.» بیایید این بار هنگام غروب به شب بنگریم که به حیوان ذبح شده ای بدان گاه که پوستش را می کنند،می نگریم،تا دست قدرت الهی را بنگریم که چگونه این کار را با لطف و مهارت و با نظامی دقیق صورت می دهد.

[۳۸]

و نشانهٔ روز همانا این گوی آتشین افروخته ای است که ما خورشیدش می نامیم و از دختر خود،زمین یک میلیون و دویست هزار مرتبه بزرگتر است.چگونه در آسمان بآسودگی و دقّت حرکت می کند،و با حرکتی بی انحراف

به سوی قرارگاه پایانی خود،نزدیک ستارهٔ بسیار دور دست«وگا» (۱) پیش می رود و روزی بی فروغ می شــود و قرار و آرام می یابد،آن گاه آن را به جهنم می افکنند و از گرمای دوزخ می سوزد.

« وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها -و خورشید به سوی قرارگاه خویش روان است،» کیست که آن را رام ساخته و در راه معیّن خود به راه انداخته است که حتی یک اینچ منحرف نشود؟!به یقین همانا او اللّه است که به هیمنهٔ خود برآفریدگان تسلّط دارد و با دانش خود امور آفرینش و هستی را به دقّت تدبیر می کند.

« ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ -این فرمان خدای پیروزمند داناست.» [۳۹]

امّا ماه که در فلک خود،منزل به منزل با دقّتی حساب شده دور می زند که اخترشناسان را قادر می سازد که مسیر آن را تا صد هزار سال دیگر بشناسند و معلوم کنند،خود نشانه ای است از شب که ما را بر آن می دارد که ایمان خود را به تسلّط و چیرگی پروردگارمان بیفزاییم.

« وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنٰاهُ مَنٰازِلَ -و برای ماه منزلهایی مقدّر کردیم.» ۱۱/ شاید این منزلها همان ایستگاههای روزانه است که ماه هر شب چون بدانها رسد،چندی بزرگ و سپس کوچک می شود و از زمان پدید آمدن خود به صورت هلال تا وقتی در محاق پنهان گردد در آن منازل دور می زند.

« حَتّٰی عٰادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ -تا همانند شاخهٔ خشک خرما بازگردد.» آیا هیچ گاه باقیماندهٔ شاخهٔ خرمایی بر خرما بنی،پس از آن که میوه اش را چیده باشند و شاخه اش بر فراز خرما بن زرد و پژمرده شده باشد،توجّهت را جلب کرده است؟منظرهٔ ماه در اواخر شب در پایان هر ماه چنان است.

۱- ۲۰) -نسر واقع:ستاره ای روشن که با دو ستارهٔ دیگر به صورت کرکسی است که بال گشوده و فرود آید، در جانب قطب جنوب-م.

حرکت خورشید و ماه در وقت خود چنان دقیق و حساب شده است که اگر بر حسب جزئی از یک میلیون جزء از ثانیه حساب کنی،کمترین تفاوتی در آن نمی یابی.به راستی که این نشانهٔ نظام شگفت انگیزی است که بر این عالم هستی می گذرد و قدرت الهی که آن را به دقّت مهار و منظّم کرده است،و در عین حال راهنمای ما در نگهداشتن وقت و تعیین زمان است.

وقت شناسی همانا بزرگترین مقیاس و وسیلهٔ سنجش تمدّن آدمی است، هر چه انضباط و احترام به وقت بیشتر باشد نشانهٔ همان درجه از پیشرفت بشر در زمینه های تمدّن محسوب می شود.

[۴۰]

ثبات نظم موجودات دلیل تسلّط و چیرگی پروردگار مسلّط و قدرتمند است.این خورشید در برجهای دوازده گانهٔ خود هر سال یک بار می گردد(بر این اساس که آنچه می گردد در واقع سیارهٔ زمین است،امّا به نظر ما چنان می آید و در نتیجه بر حسب آنچه می بینیم و حسّ می کنیم،می گوییم:خورشید دمید و غروب کرد و(از نیمروز)به زوال گرایید،گرچه به راستی این زمین ماست که به دور خورشید می گردد).

« لاَ الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَهٰا أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ -خورشید را نسزد که به ماه رسد.» ماه هر ماهی یک بار در منزلهای خود می گردد،در حال که خورشید هر سال یک بار می گردد،و خورشید را نسزد که در شتاب بر ماه پیشی گیرد که در نتیجه فصلهای چهارگانه سال را در ظرف یک ماه بر ما ظاهر شود.

« وَ لاَ اللَّیْلُ سٰابِقُ النَّهٰارِ -و شب را نسزد که بر روز پیشی گیرد.» پس ساعتهای شب وارد روز نمی شود،چنان که روز بکاهد و کم شود، مگر به اندازه و بر حسب نظامی ثابت از میلیونها سال پیش.و همچنین حرکت خورشید از خاور به باختر ثابت و بر یک قرار است.

شاید این آیه نخست به ثبات نظام دورهٔ سالیانهٔ خورشید،و سپس به ثبات نظام شب و روز،اشاره دارد.

« وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ –و همه در فلکی شناورند.» خورشید و ماه و سیّاره ها و ستارگان هر یک شتابان در فلک خود در گردشند،ولی بی آن که به اندازهٔ سر مویی از نظام استوار و مقرّر منحرف شوند.آیا این امر دلیل بر تسلّط و دقت آفرینش و حسن تدبیر پروردگار و ظرافت اجرای قوانین و قواعدی که خود مقرّر و مقدّر داشته است نمی باشد؟! فلک همان جسم دایره وار است،و بدین سان در این آیه به حرکت دایره ای اجرام آسمانی اشاره شده است.

اگر به عنوان مثال خورشید را نمونه ای از این اجرام بگیریم می بینیم که افلاکی گوناگون حرکت می کند،یعنی هر بیست و پنج روز یک بار به دور خود می گردد،و با دیگر سیاره های کهکشان به سرعتِ تقریبا یک میلیون و صد و سی هزار کیلومتر در ساعت می چرخد،و در عین حال به سوی قرارگاه خود به سرعت هفتاد و دو هزار و چهارصد کیلومتر در ساعت روان است،و در همین حال قمرهای آن با نظامی ثابت و دقیق به دور آن می گردند،و دیگر اجرام نیز در این فضای پهناور حرکت می کنند،هر یک در فلکی معیّن بی آن که به یکدیگر برخورد کنند.آیا این همه ما را به پروردگار قدرتمند مهربانمان رهنمون نمی شود؟! /۱۱ خدا امور مملکت عظیم خود را بدین سان سامان داده و تدبیر کرده است، زمین را با باران زنده ساخته و انسان را از آن روزی داده،و امور آدمی را به ثبات نظام زمین و خورشید و ماه منظّم داشته،و به انسان از طریق نظامی که محوری اصلی از محورهای تمدّن است فرصت تکامل داده است.

[۴۱]

سیاق آیات محور دوّم را که همان وسایل حمل و نقل است یادآور می شود،اگر بشر نمی توانست خود و کالای خویش را از جایی به جایی منتقل کند، بیگمان نمی توانست تمدّنی را بنا نهد،و بزرگترین وسایل حمل و نقل کشتیهاست.پس از قدیمترین روزگاران تا امروز پهنهٔ آب گذرگاه کشتیهایی گوناگون بوده که انسان و موادّ را پیش از دیگر وسایل حمل و نقل جا به جا کرده است،و این کشتیها هنوز هم چنان بهترین و ارزانترین و شایعترین وسایل است،و از این رو هر دولت

مســتقل نــاگزیر اســت کــه راهی بــه دریــا داشــته باشــد،و دولتهــایی کــه در معرض تهدیدنــد و دارای چنیــن مزیّتی نیســتند از دشواریهایی بسیار رنج می برند.

« وَ آیَةٌ لَهُمْ أَنّٰا حَمَلْنٰا ذُرِّیَّتَهُمْ فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ -عبرتی دیگر برای آنهـا آن که نسـلشان را در آن کشـتی انباشـته سـوار کردیم.» در واقع خدا-و نه انسان-کشتی را برای حمل بشر از اقیانوسها رام کرد.

شایــد کلمــهٔ«ذرّیّتهــم»بــه معنی امثــال و نظایرشــان باشــد،زیرا تمــام مردم بر کشتیهــا ســوار نمی شونــد،یکی از مفسّــران گویـد:معنـای«ذرّیّتهم»کودکـان آنهـاست،زیرا کودک رمز عطوفت و محبّت است و سوار کردن او بر کشتی منتهـای رحمت و مهربانی خدا را نسبت به انسان می نمایاند،با توجّه بدین امر که سوار شدن بر چارپایان بر کودکان دشوار است.

سیاق آیه تأکیـد دارد بر این که کشتی انباشـته از کالاهاست،زیرا کشتی انباشـته به سـبب سـنگینی به خطر غرق شـدن نزدیکتر است،و این بارزترین دلالت بر نعمت خداست که انسان و ما یحتاج او را با هم و یک مرتبه حمل کرده است.

[۴۲]

و خدا برای انسان چارپایانی آفرید که همچون کشتی او را از شهری به شهری می برند.

« وَ خَلَقْنٰا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مٰا یَرْکَبُونَ -و برایشان هماننـد کشتی چیزی آفریـدیم که بر آن سوار شوند.» /۱۱ کیست که چارپایان را آفریده،و آنها را برای ما رام ساخته است؟آیا او خدا نیست؟!پس کفرورزی و گردنکشی در برابر سلطهٔ او برای چیست؟! [۴۳]

عوامل غیبی و پنهانی که در ظواهر مادی اثر می گـذارد،قدرت انسان را در دفاع از خود از او می رباید،از این رو امواج دریاها همواره در طوفانهای شدید قربانیانی را می بلعد،و همیشه حوادثی مانند انفجار(سـفینهٔ فضایی)چالنجر که سازندگانش آن را به نام(ستیزه طلبی)نامیـده بودند،انسان را یادآور می شود که قدرت آدمی محدود و سرچشـمه گرفته از خداوند است،و به راستی اگر خدا بر انسان خشمگین شود هیچ کس نمی تواند آدمی را نجات دهد.

اگر به دفتر هر یک از سازمانهای بیمه در کالیفرنیا واقع در امریکا بروی و از آنها بیمهٔ کامل در برابر تمام خطرها بخواهی،همه می گویند:بلی.ولی اگر دریا این ایالت را به کام بکشد-موضوعی که برخی از زمین شناسان وقوعش را انتظار دارند-حتما ما و شما قربانیان آن زمین لرزه ها خواهیم بود.

«وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلاٰ صَرِيخَ لَهُمْ وَ لاٰ هُمْ يُنْقَذُونَ -و اگر بخواهیم همه را غرقه می سازیم و آنها را هیچ فریاد رسی نباشد و رهایی نیابند.» شاید کف بحر المیت در سرزمین فلسطین حاوی برخی از آثار قوم لوط باشد که شهرهایشان با جنبش سادهٔ پر جبراییل-علیه السلام-زیر و زبر شد،چه کسی می تواند،جز رحمت خدا،به فریاد چنان افرادی برسد؟ چندی بیش،هنگامی که مساحتهایی پهناور از جنگلهای چین دچار آتش سوزی شد،هیچ یک از وسایل بشری قادر به خاموش کردن آنها نشد،و فقط ریزش بارانهای سیل آسای طبیعی آنها را خاموش کرد.

هیچ کس به فریاد کسانی که خدا بر آنها خشم گرفته نمی رسد و در صورتی که کسی پیدا شود که به نجاتشان بشتابد نجات دادنشان امکان پذیر نیست.

[۴۴]

آری.فقط رحمت خداست که هنگام مصیبتهای عمومی جلوه گر می شود،و برخی را به صورتی شگفت انگیز نجات می دهد،این رحمت تنها پناهگاه به هنگام خشم خدای با جبروت است.

«إِلاّٰ رَحْمَةً مِنّٰا -جز به رحمت ما.» عادتا وقتی ما بازمانده ها و جان سالم یافته هایی از سوانح طبیعی را می یابیم آن را«تصادف»می نامیم،اتوبوسی بزرگ واژگون می شود،و تمام سرنشینانش می میرند،جز کودکی شیرخوار؛یا کشتی بزرگی غرق می شود،و جز تنی چند از مردانی که به تخته پاره ای چسبیده اند از مسافران آن کشتی نجات نمی یابند؛یا زمین لرزه روستایی را فرو می بلعد،ولی پیر زنی تهی شکم را پس از ده روز از زیر آوار سالم بیرون می آورند،و حتی هنگام هلاک قوم ثمود و عاد و قوم لوط

و قوم نوح،مردان صالح باقی ماندند تا آن داستانها و عبرتها را روایت کنند،و گواه بر این حقیقت باشند که همهٔ کارها به دست خداست.

« وَ مَتٰاعاً إِلىٰ حِينٍ -و برخورداری تا هنگام مرگ.» کسانی که از این حادثه نجات یافتند،نیمه خدایان نیستند،بلکه مهلت و اجل آنها تا زمان مقرّر و معیّن خود به تأخیر افکنده شده،و چون اجلشان برسد، بیگمان ساده ترین سببها عهده دار از بین بردن آنها خواهد بود.

[سوره یس (۳۶): آیات ۴۵ تا ۵۹]

اشاره

إِذٰا قِيلَ لَهُمُ اِتَّقُوا مٰا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مٰا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) وَ مٰا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ (۴۶) وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اَللّٰهُ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشٰاءُ اَللّٰهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (۴۷) وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا اَلْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۴۸ مٰا يَنْظُرُونَ إِلاّٰ صَيْحَةً وٰاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) فَلاٰ يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لاٰ إِلىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) وَ نُفِخَ فِي اَلصُّورِ فَإِذٰا هُمْ مِنَ اَلْأَجْدٰاثِ إِلىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) قٰالُوا يٰا وَيْلَنٰا مَنْ بَعَثَنٰا مِنْ مَرْقَدِنٰا هٰذٰا مٰا وَعَدَ اَلرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ اَلْمُرْسَلُونَ (۵۲) إِنْ كٰانَتْ إِلاّٰ صَيْحَةً وٰاحِدَةً فَإِذٰا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنٰا مُحْضَرُونَ (۵۳) فَالْيَوْمَ لاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لاٰ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) إِنَّ أَصْحٰابَ اَلْجَنَّةِ اَلْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فٰاكِهُونَ (۵۵) هُمْ وَ أَزْوٰاجُهُمْ فِي ظِلاٰلٍ عَلَى اَلْأَرٰائِكِ مُتَّكِؤُنَ (۵۶) لَهُمْ فِيهٰا فٰاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مٰا يَدَّعُونَ (۵۷) سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ (۵۸) وَ اِمْتٰازُوا اَلْيَوْمَ أَيُّهَا اَلْمُجْرِمُونَ (۵۹)

ص: ۱۳۳

معنای واژه ها

۴۹[یخصّمون]

:در کارهای خود مخاصمه می کنند،از «خصّم»و اصل آن«اختصم-ستیزه کرد»است.

۵۱[الأجداث]

:جمع جدث که همان گور است.

[ینسلون]

:شتابان به سوی قرارگاه خود بیرون می آیند، زیرا«النسول»شتافتن در بیرون آمدن است.

۵۶[الارائک]

:جمع اریکه که به معنی تختی است که برای عروس و داماد می نهند.

۵۹[امتازوا]

:از گروه مؤمنان جدا شدند.

این همان وعدهٔ خدای رحمان است و پیامبران راست گفته بودند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که این آیات ما را نسبت به پروردگار توانمند مهربانمان یادآور می شود،شبهه های ندامت انگیز کافران می آید(تا ما بر ضد آنها سنگر گیریم و مصون شویم)،آن گاه که به ایشان گفته شود:از عذاب دنیا و عذاب آخرت بپرهیزید،و آیات برایشان عرضه شود،روی بگردانند،و آن گاه که به ایشان

ص :۱۳۴

بگوینـد:انفاق کنیـد،بخل خود را چنین توجیه می کنند که اگر خدا می خواست خود به فقیران خوراک می داد،(و آن گاه که آنان را از ساعت قیامت بترساننـد) می گویند:این وعده کسـی خواهد بود؟(سـیاق آیات برای آن که دلها را خاشع و سـرسپرده کنـد و برای فهم این حقایق آماده سازد و ابرهای غفلت و بی خبری را از آنها بزداید،ما را یادآور ساعت قیامت می شود و می گوید:)اینان چه انتظاری دارند (و چه چیزی را می طلبند که هر چه زودتر فرا رسد؟)آن وعده جز یک بانگ سـهمناک نیسـت که آنهـا را در حـالی که سـرگرم ستیزه(پیرامون حقایق رسالت هسـتند)فرا می گیرد و می ربایـد،و چنان ناگهانی می رسـد که نمی تواننـد وصـیّتی بنویسـند و یا نزد کسان خویش باز گردند(و پس از آن که تا مدّتی که خدا بخواهد در گورها ماندند)در صور دمیده می شود و بی درنگ همه از گورهایشان بیرون می آیند،و با بانگ سـهمناکی دیگر آنها را می بینی که در پیشگاه پروردگار خود حاضر آمده اند(در حالی که می پندارند گویا خفته بوده اند)و از یکدیگر می پرسند:

چه کسـی مـا را از خوابگاهمـان برانگیخت؟!و پاسـخ می شـنوند:این همـان وعـدهٔ خـدای رحمان است و پیامبران راست گفته بودند،سـیاق آیات از دو منظره از ۱۱/ منـاظر قیامت،پس از اثبات عـدالت پاداش،پرده برمی دارد:در آن جا بهشتیان را می بینی که(لذت می برند و)به شادمانی مشغولند،در حالی که گناهکاران از آنها جدا شده اند و در کناری دیگرند.

شرح آیات:

[۴۵]

بینشـهای قرآن بـدین حقیقت رهنمون می شود که زنـدگی بشـر همانا نتیجهٔ فرهنگ و رفتار و عقیـده و کردار اوست،و بـدین سان-این بینشـها-برای هر پدیده یا واقعه ای نوظهور سـببی پیوسته به اراده و اختیار بشر قرار می دهد،و افکار جاهلیّت-از کهنه و نو-کاملا بر عکس آن است،از این رو در پیونـد دادن زندگی بشـر به رفتار او شـکست می خورد و توفیقی نمی یابد،زیرا به عالم نهان و غیب ایمان ندارد،و به وجود خدایی که تقدیر و تدبیر می کند و پروردگاری که تسلّط مطلق دارد و

همه چیز را می گرداند،معترف نیست،و از این رو نمی تواند آنچه را بر سر انسان می آید با عملی که از انسان سر می زند پیوند دهد.اگر مؤمن دچار بیماری یا فقر یا ذلّتی شود،به دنبال سبب این عوارض می گردد،و عادتا سبب آنها را در گناهی که مرتکب شده می یابد که خدا بدان سبب او را به چنان آزمونی دچار ساخته تا پاکیزه اش کند،در حالی که کافر هم چنان در بی خبری و گمراهی خود سرگردان باقی می ماند،زیرا معتقد نیست که مدبّری برای امور و کارهای بندگان وجود دارد، و در نتیجه همه چیز را به تصادف و اتّفاق منسوب می سازد یا به سببها و موجباتی ظاهری مربوط می شمارد که نه بدو دانشی می بخشد و نه رهیابی و حکمتی نصیب او می کند.

بدین سان است که فرهنگ مؤمنان عقلانی و خردمندانه است،و فرهنگ دیگران جاهلانه،گر چه آنها خود آن را علمی و خردمندانه پندارند.

همچنین می بینیم که روند قرآنی در این جا پس از آوردن آیات رحمان تقوا و پرهیزگاری را یادآور می شود،زیرا شناخت پروردگار و چیرگی او همان حلقهٔ پیوند میان عمل بشر و پاداش اوست.

امّا کافران چون به تقوا فرمان داده شوند از آن روی بگردانند،زیرا به پروردگاری که امور و کارهای آنها را تدبیر می کند ایمان ندارند،و نمی دانند سختی و بلایی که به آنها می رسد،بیگمان دستاورد خود آنان است،بنا بر این چگونه از آن دو بپرهیزند؟ « وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مٰا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ -و آن گاه که به ایشان گفته شود که از آنچه در پیش روی دارید بترسید.» /۱۱ از عذاب دنیا،از بانگی سهمناک که به شما اصابت کند،همان گونه که به قوم پیامبران فرستاده شده در انطاکیه رسید،از غرقه شدن یا جنگ یا هر بلای دیگر.

« وَ مٰا خَلْفَكُمْ -و آنچه پشت سر شماست.» از عذاب آخرت که کس را باقی نمی گذارد و رها نمی کند.

ص:۱۳۶

در حدیث منقول از امام صادق-علیه السّلام-آمده است که گفت:

«بپرهیزید از آنچه در پیش روی دارید از گناهان،و آنچه به دنبال خود دارید از مجازات». (۱)

« لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ -شاید بر شما رحمت آرند.» پس اگر از عذاب با دوری جستن از نافرمانیها ترسیدید و پرهیز کردید، بیگمان این پرهیز فرصت رحمت خدا را برای شما تأمین و فراهم می کند.

[۴۶]

امّا آنها به سبب جهل خود نسبت به پروردگارشان از این فرمان روی می تابند و از آیاتی که با درنگ و تأمل بر آنها می خوانی و همه از ضرورت تقوا و پرهیز سخن می گویند،سود نمی جویند.

« وَ مٰا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ -و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برایشان نازل نشود جز آن که از آن اعراض کنند.» و آیا این آیات به کسی که از آنها روی بگرداند،سودی می رساند؟ [۴۷]

سیاق مطلب از روی گرداندن ایشان از آیات پرهیز و تقوا،و بهانه هایی که در برابر کسی که آنان را بدان فرمان می دهد می تراشند،مثالهایی می آورد.پس هنگامی که به آنها فرمان می دهند که بر فقیران انفاق کنند،می بینی ادّعا می کنند که به راستی خدا-سبحانه و تعالی-برخی از مردم را توانگر و برخی را تهیدست،بعضی را /۱۱ سرور و آقا و برخی را بنده آفریده است،پس شایسته نیست برای از میان بردن فاصلهٔ بین این طبقات،یا تحقق بخشیدن به برابری میان مردم کوشید.بدین سان در هر عصری اختصاص دادن خیرات را به خود توجیه می کنند.

مستکبران ادّعا می کنند که عقب ماندگی کشورهای مستضعف و عقب نگهداشته شده وضعیّتی است که از سوی خدا بر آن بلاد فرض و واجب آمده و پیشرفت اقتصادی اینان تنها نتیجه همّت خود اینان است،و طبقات توانگر و شادخوار ادّعا می کنند که توانگریشان حاصل کار و کوشش شخص آنهاست امّا فقر و بینوایی

ص :۱۳۷

۱- ۲۱) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۸۹.

دیگران از جانب خداست.

« وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ -و چون گفته شود که از آنچه خدا روزیتان کرده است انفاق کنید.» خواه گویند و آمر این بیان خدا باشد،و خواه مؤمنان از جانب پروردگار خود آن را اظهار کنند،پاسخ اینان یکی و همان جواب ردّ است،ولی آیا نمی دانند که ثروتی که در دست دارند-در واقع-همان روزی و رزق خداست،و اگر خدا بخواهد آن را از آنها باز می دارد و آنها را محروم می سازد؟آیا نمی بینند که تقسیم و توزیع کانها در اطراف زمین به فرمان خدا صورت پذیرفته،و بارآوری زمین به فرمان خداست،و حتی فراهم شدن اوضاع اقلیمی و آب و هوای مناسب برای پیشرفت صنعت نیز به اذن خداست؟هر ثروتمندی که به سببهای پنهانی افزون شدن دارایی خود بیندیشد درمی یابد که دست غیب در پشت آن قرار دارد،پس برای آنها بهتر آن است که از آنچه خدا روزیشان داده و نصیبشان کرده،تا وقتی که خدا فرمان می دهد،انفاق کنند،و اوست که آنها را جانشین خود نسبت بدانچه روزیشان داده است ساخته تا آنها را بیازماید.آیا می بینند و درمی یابند که هر چیزی که در جهان انسان وجود دارد به او می فهمانند و الهام می کنند که او برای آن به این جهان آمده است که آزمایش دهد؟خدا آزمایش فقیر را نیز به وسیلۀ توانگر قرار داده تا ببیند آیا فقیر صبر و شکیبایی می ورزد،و آزمایش توانگر را به وسیلۀ فقیر قرار داده تا بداند چه کسی انفاق می کند و چه کسی بخل می ورزد،و دانا را وسیلۀ آزمایش نادان داشته و بدو فرموده است که به وی بیاموزد هم چنان که نادان را وسیلۀ آزمون دانا ساخته و بدو فرموده است که از وی فراگیرد،و حکمرانان را برای مردم و مردم را برای حکمرانان خود وسیلۀ آزمون قرار داده،چنان که گویندۀ عزیز و قدرتمند گوید:

« وَ جَعَلْنٰا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ وَ کٰانَ رَبُّکَ بَصِیراً -و شما را وسیلۀ آزمایش یکدیگر قرار دادیم.آیا صبر توانید کرد؟و پروردگار تو بیناست». (۱)

۱- ۲۲) -الفرقان۲۰/.

ولی کافران ادّعا می کنند که توانگری آنها و بینوایی فقیران امری حتمی از سوی خداست.

« قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا -کافران به مؤمنان گوینـد.» ۱۱/ کـافران از این رو مؤمنان را مخاطب ساختنـد که مؤمنان بودند که به آنها فرمان انفاق می دادند،زیرا خود به خدا ایمان داشـتند،و-بر حسب پندار و ادّعای کافران-بر آنها بیشتر می سـزید که به قدر نیز ایمان داشته باشند،از این رو کافران می گفتند:

« أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللّهُ أَطْعَمَهُ -آیـا کسانی را طعام دهیم که اگر خـدا می خواست خود آنها را طعام می داد؟» و نگفتنـد آیا انفـاق کنیم،زیرا آنهـا فقیران را حـتی از طعـامی که حقّ هر موجود زنـده ای است،چه رسـد به انسـانی که نزد پروردگـار خود گرامی است،محروم داشتند.

به دامنهٔ فرورفتن آنها در منجلاب بخل و روی گرداندشان از پرهیزگاری بنگر!آری،خدا از روزی گسترده و وسیع خود به هر که بخواهـد روزی می دهـد، ولی روزی این گروه فقیران را به دست شـما قرار داده،تـا ببینـد شـما چگونه رفتار می کنیـد،و او خود-به موجب حدیثی قدسـی-فرماید:«مال مال من است،و فقیران عیال من،و توانگران وکیلان من،و بهترین آنها آن است که نسبت به عیال من بهتر باشد».

وانگهی پروردگـار سـبحان مـا بنی آدم را گرامی داشـته و آنهـا را در دنیا آزادگانی ساخته و در زمین روزی آنها را به مراتب بیش از رزقشـان پراکنـده و تـأمین کرده اسـت،جز این که برخی بـا افکـار جـاهلی در کوشـش کـاهلی کردنـد و برخی روزی دیگران را زیر چتر و پوششـی از قوانین ظالمانه به خود اختصاص دادنـد و منحصـر به خود کردند،و این هر دو سـببهای اصـلی گسترش فقرند،و از روشهای پیکار با فقر،مبارزه با فرهنگ جاهلی،و اصلاح سازمانهای ستمکار است،و انفاق یکی از مهمترین راههای پیکار با فقر محسوب می شود،زیرا بیگمان درمانی است

فوری،و نیز وسیله ای آینده گرا برای تقسیم و توزیع و چرخاندن ثروت و به حرکت درآوردن نیروها به وسیلهٔ آن.

امّا کافران ثروت را انباشتند و ادّعا کردند که آن دارایی حقّ الهی آنهاست و حتی به کسانی که آنها را امر به انفاق می کردند،گفتند:

« إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ -شما در گمراهی آشکاری هستید،» زیرا می خواهید روشها و سنّتهای خدا را دگرگون کنید،و بینوایان را توانگر سازید،در صورتی که آنها اصلا فقیر و بینوا سرشته و آفریده شده اند.

سیاق قرآن داوری نسبت به این طرز تفکّر را به خواننده وا می گذارد،و شک نیست که به یقین او حکم بر آن می کند که این گمراهی آشکاری است.از این رو مفسّران در شناخت گویندهٔ این سخن تفاوت نظر دارند.برخی گویند:همانا مراد کافرانند،و برخی از ایشان گویند:خیر،این مؤمنان اند که این سخن را به کافران می گویند،و برخی گفته اند:خیر،بلکه خداست که این سخن را به کافران گوید.

ظاهر آن است که این سخن گفتهٔ کافران به مؤمنان است،ولی به طبع به خود آنها برمی گردد،پس به مجرّد آن که دیوانه به کسی که بدو فرمان دهد خردمند باشد بگوید:به راستی که تو دیوانه ای،می فهمیم که گوینده خود دیوانه است.آیا چنین نیست؟بدین سان گمراهی کافران را به مجرّد آن که به کسی که به آنها امر انفاق می کند بگویند:بیگمان تو در گمراهی آشکاری هستی،در می یابیم و تشخیص می دهیم که هرگز چنین نیست،بلکه آنها خود در گمراهی آشکارند! [۴۸]

از توجیهات روانی و نفسانی که کافران بدان متشبّث می شوند همان دور شمردن جزا از لحاظ زمانی است،و در آیات قرآن ردّ این شبهه را با کلماتی رسا و نافذ می یابیم.جزا بازیچه نیست که مورد تحقیر قرار می گیرد،بیگمان همان ساعت قیامت است که بر آسمانها و زمین سنگینی می کند،پس در انتظار چه هستند؟و چه چیز را به مسخره می گیرند؟ « وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ -و می گویند:این وعده کی خواهد بود؟» و با وجود آن که کلمهٔ«متی کی»اصلا برای پرسش است،این جا

برای بیان انکار آمده است،به دلیل گفتهٔ آنها که گویند:

« إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ -اگر راست می گویید.» آنها،پس از آن که از عذاب هشدارشان دادند،و به آنان فرمان داده شد که از عذاب دنیا که در پیش دارند و عذاب آخرت که از پی خواهد آمد بپرهیزند،در انتظار جزایی فوری بودند.

[۴۹]

به راستی،نفس بشری به سرشت خود،جز حقایقی مشهود را که در پیش روی دارد نمی بیند، /۱۱ و از آیندهٔ دور،گرچه از حقایق شناخته شدهٔ یقینی باشد، بر اثر فشار شهوتهای آنی،و وسوسه های شیطان که نفس را از نگریستن به نهان باز می دارد و به مشهودات و از آینده به حال مشغول می سازد،تأثیر نمی پذیرد.ناگزیر باید عالم نهان و غیب تصویر شود،و منظره هایی از آینده ابراز و اظهار شود تا نفس بدان بپردازد،و شاید روش قرآن در تصویر مناظر رستاخیز و جزا با برانگیختن نیروی گمان و خیال بدین منظور صورت پذیرفته،پس تنها اسلوبی در بیان نیست،بلکه روشی است علمی در اصلاح نفس،و ایجاد توازن میان نیروی شهوت و حقایق نهان،و به راستی مؤمنان کسانی هستند که بر آینده اشراف دارند و با نیروی گمان به عالم غیب و نهان می نگرند و با خودآگاهی از موجبات نهفته بیم و امید تأثیر می پذیرند.

سیاق آیه در این جا گوشه ای از مناظر هلاك و سپس رستاخیز و بهشت و دوزخ را تصویر می کند.

« ما يَنْظُرُونَ إِلاّ صَيْحَةً واحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ -اینان انتظار یک بانگ سهمناك را می برند،تا بدان هنگام که سرگرم ستیزه هستند فروگیردشان.» آنها شتابان زود رسیدن عذاب را خواهانند،و می گویند:پس این وعده کی خواهد بود؟ولی با این سخن در واقع انتظار امری عظیم و واقعه ای صعب را می کشند که چون فرا رسد بازگرداند و به عقب افکندن آن ممکن نیست،بانگی است سهمناك که نظیری ندارد،زیرا نابود کننده است و تمام آنها را در حالی که

می بینی سرگرم جدلهای بیهودهٔ خویشند،ناگهان فرو می گیرد و می رباید.

آدمی-به عادت-آرزو می کند که حقایق را با جدل تغییر دهد،و می پندارد که اگر چیزی را نفی و انکار کند آن چیز به راستی نفی و نابود می شود،یا اگر صاحب حقّی دربارهٔ حق خود خاموشی گزیند،آن حق به راستی زایل می شود.

هرگز،...پس حتی در حالت مجادله و ستیزه ای که با خود دارند آن بانگ سهمناک آنها را فرو می گیرد.

[۵۰]

این ناگهانی بودن به اندازه ای سریع است که نمی گذارد وصیّتی بر جای گذارند،با وجود آن که دیگر نزد کسان خود باز نمی گردند و بدین سبب سخت نیازمند وصیّت کردن هستند.

« فَلاٰ یَسْتَطِیعُونَ تَوْصِیَةً -آن چنان که یارای وصیّتی نداشته باشند،» /۱۱ وصیّت،به هر صورتی که باشد خواه گفتار یا اشاره،وقتی نمی توانند حتّی وصیّت را-که آسانترین و ضرورترین چیزهاست-به عمل آورند،پس-به طبع-نمی توانند آنچه را از واقعیّت هستی خود تباه کرده اند اصلاح کنند.

« وَ لاٰ إِلیٰ أَهْلِهِمْ یَرْجِعُونَ -و نتوانند نزد کسان خویش بازگردند.» پس آنها راهی سفری زود گذر نیستند که فورا بازگردند و از این رو نیازی به وصیّت نداشته باشند.

به نظر می رسد که این آیات منظرهٔ عذاب دنیوی را که در هلاک شدن بر اثر بانگ نمودار شده چنان تصویر می کند که بر سر کسانی آمد که رسولان سه گانه را در داستان پیشین تکذیب کردند.

یکی از مفسّران گوید:این به راستی تصوّر برپا شدن ساعت قیامت است...و قیامت بلاخیزتر و تلختر است. (۱) در حدیث از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-آمده است:

«قیامت در حالی برپا می شود که دو تن پارچه ای را برای فروش گسترده و

ص:۱۴۲

۱- ۲۳) -بخشی از آیهٔ /۴۶سورهٔ القمر.

هنوز درهم نپیچیده باشند که قیامت برپا شود،و مردی لقمه ای برگرفته و هنوز به کامش نرسیده باشد که قیامت برپا شود!و مردی مشغول گل اندودی حوض خود باشد که رمه اش را آب دهد و هنوز آبشان نداده باشد که قیامت برپا شود». (۱)

شاید گفتهٔ قرآنی شامل جزا به طور کلّی در دنیا با عذابِ برافتادن و ریشه کن شدن یا در آخرت به هنگام برپا شدن قیامت باشد.

[۵۱]

کافران چندان که خدا بخواهد در گورهای خود می مانند تا فرشتهٔ کریم،اسرافیل در صور بدمد،و به مجرّد دمیدن صور می بینی که همگان به سوی پروردگارشان آن جا که ترازوی عدل را نهاده اند می شتابند.

« وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذٰا هُمْ مِنَ الْأَجْدٰاثِ إِلىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ -و در صور دمیده شود و آنان از قبرها بیرون آیند و شتابان به سوی پروردگارشان روند.» /۱۱ در برخی آیات می یابیم که آنان هنگام دمیده شدن صور ایستاده اند و می نگرند،آری.آنان یک لحظه ایستاده اند،اما به شتاب بدان سو که خدا می خواهد به حرکت در می آیند.

از راغب در کتاب مفردات او(دربارهٔ کلمه ینسلون)نقل کرده اند که:

نسل در اصل جدا شدن است،و از آن روی فرزند آدمی را نسل خوانده اند که از انسان جدا می شود.و شاید از این کلمه دریابیم که آدمی زادگان از گور مانند رحم مادر به گونه ای جدا می شوند.

[۵۲]

در آن جا این انسان کین توزی که تمام پیامبران را مسخره کرده و از تمام آیات و نشانه ها روی تافته است،بانگ برمی دارد که وای بر من و می پندارد که در خواب بوده است و از خود می پرسد:چه نیرویی توانسته است او را پس از خوابی طولانی از خوابگاهش برانگیزد؟! « قٰالُوا يٰا وَيْلَنٰا مَنْ بَعَثَنٰا مِنْ مَرْقَدِنٰا -می گویند:وای بر ما،چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟»

۱- ۲۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۸۸.

و در آن هنگام بدان جا از فرشتگان به او ندا می رسد:

«هٰذٰا مٰا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ -این همان وعدهٔ خدای رحمان است.» همانا،خداست که وعدهٔ خود را عملی می سازد تا بر بندگان مؤمن خود رحمت آورد،«إِنَّهُ کٰانَ وَعْدُهُ مَأْتِیًّا -همانا وعدهٔ او فرا خواهد رسید». (۱)

ممکن است که گویندهٔ این سخن همان کافران باشند،و این بیان اعترافی است از جانب آنها نسبت به وعدهٔ خدا،و ممکن است اساسا برای این سخن گوینده ای خاصّ نبوده باشد بلکه این مقال به اقتضای مقام و حال باشد،خواه گوینده ای معیّن داشته یا نداشته باشد.

«وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ -و پیامبران راست گفته بودند.» کسانی که از جانب خدای رحمان وعدهٔ او را خبر دادند و اعلام کردند.

به راستی سورهٔ یس قلب قرآن است،و از ضمیر و درون آفریدگان بیان و تعبیر می کند که در رحمت خدا تمثّل یافته و آن را نمایش می دهد، /۱۱ و شاید به همین سبب است که کلمهٔ«رحمان»در آن تکرار می شود.

[۵۳]

با یک بانگ سهمناک تمام قوم نابود شدند،و با بانگی همه برانگیخته شدند،و با بانگی در مقام حساب به پیشگاه پروردگارشان حاضر می شوند.

«إِنْ کٰانَتْ إِلاّٰ صَیْحَةً وٰاحِدَةً فَإِذٰا هُمْ جَمِیعٌ لَدَیْنٰا مُحْضَرُونَ -جز یک بانگ سهمناک نخواهد بود که همه نزد ما حاضر می آیند.» به نظر می رسد که این تعبیر در این جا همان چیزی را به ما الهام می کند که گفتهٔ او-سبحانه و تعالی-در پایان این سوره الهام می کند که می فرماید:«إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ -چون چیزی را بخواهد،فرمانش این است که می گوید:باش،پس می شود»، (۲) ولی این تعبیر در مقام شدّت آمده و

۱- ۲۵) -مأخوذ از آیهٔ /۶۱سورهٔ مریم.

۲- ۲۶) -همین سورهٔ یس/۸۲.

زمینهٔ گفتار مناسب با«صیحه-بانگ سهمناک»است و این دلالت بر سرعت اجرای فرمان او دارد،و دال بر آن است که همه چیز مطیع و پاسخگوی ارادهٔ اوست.

[۵۴]

در آن جا عدل الهی که تمام آفریدگان بر آن قرار مستقرّ شده اند جلوه گر می شود،به هیچ کس ظلمی نمی شود،بلکه حتّی پاداش آنها همان اعمالشان است که تجسّم پذیرفته،اگر اعمالشان نیک بوده باشد پاداش آنها باغهای جنان و میوه ها و حور عین است،و اگر بد بوده باشد عذابی است سخت.

« فَالْیَوْمَ لاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً -آن روز به کسی ستم نمی شود،» و خدا به بندگان ستم روا نمی دارد، (۱) نه در آن روز و نه در هیچ روزی دیگر،آری.او آزادی محدودی در دنیا به مردم داده تا به وسیلهٔ آن ایشان را بیازماید، و آنها خود به خویشتن ستم کرده اند،و اگر او سرای درنگ و بقا(آخرت)را قرار نداده بود و برای ستمگر و ستمدیده پاداش کافی مقرّر نداشته بود،هرگز نمی گذاشت که کسی به دیگری حتّی در دنیا ستم کند،زیرا او بر بندگان ستم روا نمی دارد،و اساسا ما وجود سرای آخرت را از خلال آگاهی و شناخت خود از دو امر می شناسیم:اوّلا:این که خدا توانمند مهربان است،پس ممکن نیست در پیشگاه او به یکی از بندگانش ستم شود و او به دادش نرسد.ثانیا:این که او می گذارد ستمگر در دنیا در منجلاب ستم فرو رود و از همین نکته درمی یابیم که سرایی دیگر نیز وجود دارد که در آن جا ستمگر مجازات می شود و داد ستمدیده را از او می گیرند.

« وَ لاٰ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ -و جز همانند کاری که کرده اید پاداش نمی بینید.» پس اگر در آن جا پاداشی بد باشد همان اعمال شماست که تجسّم یافته.

آیا کسی را که آب آلوده می نوشد و بیمار می شود دیده ای؟آیا پزشکی که او را نهی

---

۱ - ۲۷) -تعبیری است قرآنی که مکرّر آمده است:آل عمران،۱۸۲؛الانفال،۵۱؛الحجّ،۱۰؛فصّلت،۴۶ (به لفظی دیگر)؛سورهٔ ق۲۹/؛(به لفظی متفاوت).

کرده و از سرانجام کارش پرهیز داده به او ستم کرده است،یا بیماری او همان آب آلوده ای است که آن را نوشیده است؟ [۵۵]

امّا بهشتیان که به ملازمت باغ بهشت پیوستند و با اعمال خود در دنیا صاحب و وارث چنان نعمتی شدند از آنچه در جانب دیگر بر دوزخیان در آتش می گذرد فارغ و آسوده اند و هیچ چیزی آنها را اندوهگین و پریشان نمی سازد.

« إِنَّ أَصْحٰابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فٰاكِهُونَ -بهشتیان آن روز به شادمانی مشغول باشند.» سرگرمی و مشغولی به خودی خود نعمت است زیرا به جسم نشاط می بخشد و روان را شاداب می کند،ولی مشغولی به چیزی شادی آفرین بزرگترین نعمت و بهترین آسایش است.

[۵۶]

آنان در بهشت به چیزی مشغولند،و ساعتهای بی پایان خود را چگونه می گذرانند و چرا ملول و دلتنگ نمی شوند؟ پیداست که بزرگترین لذّتهای جسمی و روحی سرگرمی و پرداختن به همسران پاکیزه است،زیرا انسی است معنوی،و آرامشی روحی و لذّت متمرکزی جسمی.

« هُمْ وَ أَزْوٰاجُهُمْ فِي ظِلاٰلٍ عَلَى الْأَرٰائِكِ مُتَّكِؤُنَ -آنها و همسرانشان در سایه ها بر تختها تکیه زده اند.» آنها در سایه ها احساس آرامش می کنند،و بی هیچ رنجی بر تختها آسوده و تکیه داده اند زیرا هیچ کار رنج آوری آنان را به خود مشغول نمی دارد،پس در کمال راحت و آسایش اند.از پیامبر خدا-صلّی اللّه علیه و آله-این گفته(در وصف بهشتیان)مروی است که: ۱۱/ «مؤمن ساعتی با حوری بهشتی است،و ساعتی با زنی آدمیزاده،و ساعتی بر تختها تکیه داده با خویش خلوت می کند و مؤمنان به یکدیگر می نگرند». (۱)

۱- ۲۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۹۰.

[۵۷]

و پس از لـذّت همنشینی با همسـران در جایگاهی آسوده،لـذّت خوراك می آیـد،و بهترین خوراك پس از رفع نیاز از غـذای ضرور برای انسـان خوردن میوه است،زیرا بهشتیـان از خوراکی محروم نیسـتند تا ماننـد بشـر در دنیا احساس گرسـنگی کننـد و بدین سبب گاهی به رنج افتند.

« لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ -در آن جـا هر میوه و هر چیز دیگر که بخواهنـد برای آنـان فراهم است.» پس هر چه را بخواهند و بدان میل داشته باشند در برابر خود می یابند.

[۵۸]

و بزرگترین نعمتهـا همـان نعمت حضور در پیشـگاه پروردگـار مهربـان مهر گستر کریم است،و کـدامین نعمت والاتر و برتر از نشسـتن نزد آن دارندهٔ توانمند و دریافت سـلام از جانب او و از سـخن اوست،افزون بر حالت آرامش و صلح و سازشی که در آن زنـدگی می کننـد،با توجه به این که حالت ایمنی و آرامش و صـلح کرداری غالبا از نعمتهای جسـمانی است در حالی که سلام گفتاری و کلام آرامبخش برای روح نیز نعمت است.

« سَلاَمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ -و سلامی که سخن پروردگار مهربان است.» [۵۹]

در این جشن نعمتهـای گوناگون،گنهکارانی که از نعمتها جـدا شـده انـد مشارکت ندارنـد،و در واقع چه محرومیّتی بزرگتر از رانـدن آنهـا از خوان کریمـانه ای این چنین؟از چه پروردگـاری مهربـان و از چه سـفره ای سـرشار و رنگین؟!وه،چه خسارت و زیـانی بزرگ که می بیننـد! « وَ امْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ -ای گناهکـاران امروز کناری گیریـد.» در تفسـیر علی بن ابراهیم پیرامون این آیه آمده است:

«چون خـدا مردم را در روز قیامت گردآورد،چندان برپای بایسـتند که غرق عرق شوند،آن گاه ندا برآورند:پروردگارا حساب مـا را برس و گرچه به آتش رویم،گویـد:آن گاه خـدای عزّ و جل بادهایی بفرسـتد که به ایشان بخورد و منادیی نـدا دهـد:« وَ امْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ -ای گناهکاران امروز کناری

گیرید».آن گاه آنها از یکدیگر جدا شوند،گناهکاران به دوزخ روند،و آنان که در دل ایمان داشته اند روانهٔ بهشت شوند».
(۱)

[سوره یس (۳۶): آیات ۶۰ تا ۷۰]

اشاره

أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۰) وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَ لَقَدْ أَضَلَّ
مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيراً أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (۶۲) هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳) اِصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۶۴) الْيَوْمَ نَخْتِمُ
عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵) وَ لَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنا عَلى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّراطَ فَأَنّى
يُبْصِرُونَ (۶۶) وَ لَوْ نَشاءُ لَمَسَخْناهُمْ عَلى مَكانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطاعُوا مُضِيًّا وَ لا يَرْجِعُونَ (۶۷) وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَ فَلا
يَعْقِلُونَ (۶۸) وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلاّ ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ (۶۹) لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ
(۷۰)

معنای واژه ها

۶۲[جبلا]

:آفریدگان،خلقی.

۶۶[لطمسنا]

:یعنی آنها را نابینا می کردیم،گویند:

طمس علی عینه،وقتی که آن را محو کند چندان که هیچ

۱- ۲۹) -همان مأخذ،ص ۲۹۰.

اثری از چشم برجای نماند.

۶۷[لمسخناهم]

:بر گرداندن صورت به خلقتی زشت و نامتناسب مانند مسخ کردن به صورت بوزینگان و خوکان.

۶۸[ننکّسه فی الخلق]

:قوا و آفرینش او را دیگرگون می کنیم،بعد از نیرومندی ناتوان و ضعیف،و پس از خردمندی بی خرد و گول،و پس از شادابی و طراوت پژمرده و بعد از دانشمندی نادان می شود،و همچنین به حالت کودکی و ناتوانی باز می گردد.

مرا بپرستید که راه راست این است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خدا پیمان خود را با آدمیزادگان تأکید کرده است که شیطان را نپرستند زیرا او دشمنی است آشکار،و این که پرستش خود را تنها و تنها اختصاص به خدا، پروردگار جهانیان دهند تا بر راه راست باشند،(و دلیل دشمنی شیطان این است که او:)آفریدگانی بسیار را گمراه کرده(چنان که انحرافشان آشکار شده و خود به هلاکت رسیده اند و عبرتی برای ما شده اند)،امّا مردم بدین امر نمی اندیشند و تعقّل نمی کنند(آن گاه پس از عذاب در دنیا،سزاوار آتش دوزخ شوند،و به آنها گفته شود:)به دوزخ درآیید،و در آتش آن سرنگون شوید و بمانید،و در آن جا(امکان مجادله برای آنها نباشد بلکه:)خدا بر دهانهایشان مهر نهد،و دستهایشان را به سخن درآرد،و پاهایشان بر کارهایی که کرده اند بر ضد آنها گواهی دهد.

(و به راستی،نعمت هدایت و رهیابی از جانب خدا مانند نعمت چشم و

گوش و احساس باشد)و اگر خدا بخواهد بیگمان چشمهایشان را محو می کند،چنان که شتابان به راه افتند و آن را نبینند،یا آنها را در جای خود مسخ و دگرگونه سازد، چنان که نتوانند نه پیش بروند و نه بازپس گردند.

(و دلیلی دیگر بر این که هدایت از جانب خداست،همان عقل است که خدا آن را از کسی که عمر دراز یافته بازگیرد تا به دوران کودکی بازگردد) /۱۱ پس کسی را که عمری بسیار دراز یابد،خدا در آفرینش دگرگونه اش سازد و توانمندیهایش را بکاهد،آیا بدین امر نمی اندیشند و تعقّل نمی کنند؟ (همچنین است رسالت که از جانب خداست و شعر نیست).خدا به پیامبر خود شعر نیاموخت و سزاوار او هم نبود(شعر محتوی فرهنگی باطل و پیچیده و دشوار فهم است،و همان توجیه و تخصیص واقعیت فاسد است،در حالی که قرآن کاملا بر خلاف این همه است)پس پیامبر جز با اندرز(که فطرت و عقل آن را می پذیرد و تصدیق می کند)و قرآن روشنگر،(واضح که هیچ پیچیدگی در آن نیست)نیامد،که هشدار دهنده است به کسانی که دلی زنده و بیدار دارند(پس ستیزی است با فساد و گردنکشی)و در نتیجه،خود حجّتی است ضدّ کافران.

شرح آیات:

[۶۰]

آن گاه که خدا ذریهٔ آدم را به صورت(ذرّ)پراکنده بود و به آنان گفت:آیا من پروردگار شما نیستم؟و گفتند:چرا،از آنان پیمان گرفت که او را بپرستند و هر گونه نظایر بر ساختهٔ غیر او را رد و انکار کنند.

و همچنین بود هنگامی که هستی آنان را بر فطرت شناخت و معرفت ذات خود بسرشت و در ضمیرهایشان خردهایی نهاد که آنان را به پروردگارشان هدایت کند.

آن گاه پس از آن پیامبرانی به نزد آنان فرستاد که بیم و امید دهند،و ادای پیمان او را از آنان بخواهند و خردهایشان را به یاد کرد ذات سبحان او برانگیزند و در آن قرار و مدار پیمان خدا با آدمیزادگان این بود که او را بپرستند،و پرستش

شیطان را رها کنند.امّا آیا پرستش خدا همراه با پرستش شیطان امکان دارد؟ هرگز...پس ناگزیر باید پرستش شیطان را رد کرد تا پرستش خدای رحمان صورت پذیرد.

« أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لاَ تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ -ای فرزندان آدم،آیا با شما پیمان نبستیم که شیطان را نپرستید؟» شیطان کجاست؟او مانند خون در وجود آدمیزاد در گردش و با او همراه است،ولی دل به اذن خدا و با الهامی که پروردگار دربارۀ فجور و تقوا بدان می کند از وجود او آگاه می شود و وسوسۀ شیطان را از وحی عقل باز می شناسد و تمییز می دهد.

و هنگامی که انسان عزم خود را بر پیکار با شیطان جزم می کند هر چه بیش و بیشتر،در دل خود بانگ گمراهی را از فطرت هدایت و رهیابی باز می شناسد.

آن گاه به وسیلۀ پیامبران خدا و رسالتهای ایشان وحی به او می رسد تا حجّت بر او تمام شود،در این هنگام ندای خدای رحمان که در دل اوست با ندای الهی،بر زبان پیامبر و کتاب خدا که با او فرستاده شده است به یکدیگر برمی خورد و همراه می شود.

بدین سان شخص دو وسیلۀ سنجش برای شناختن شیطان دارد:اوّل آنچه از راه عقل در قلبش وجود دارد،و دوّم:آنچه به پیامبران وحی شده است.

« إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ -زیرا دشمن آشکار شماست.» شیطان می کوشد آدمی را بفریبد و بدو بنماید که دوست اوست،و هر گمراهی را که بدان اشاره می کند محض نصیحت و دلسوزی است.برخی از مردم بدین بهانه که فریب او را خورده اند به دام شیطان می افتند،ولی پروردگار ما می گوید:همانا او دشمنی است آشکار،و هیچ کس را در پیروی از او عذر و بهانه ای نیست،مگر آن که خود خویشتن را فریب داده باشد.و نشانۀ دشمنی شیطان نیز این است که به چیزی فرمان می دهد که انسان می داند آن چیز زیانبار است.

ص :151

مگر نه آن که شیطان به اسراف و تبذیر،و فحشاء و منکر،و تجاوز و ستمگری و گردنکشی یعنی آنچه بشر آنها را-لا اقل وقتی از دیگران سرزند- زشت می شمارد و هر عاقلی انتساب آنها را به خود نفی و رد می کند،فرمان می دهد؟! همه می دانیم که بدیهای بشریّت از ستم و تجاوز و خودپرستی و بخل و تنبلی و اختلاف سرچشمه می گیرد،و همه می دانیم که اینها از وسوسۀ شیطان است،پس آیا نباید او را دشمن خود بدانیم؟! پرستش شیطان به معنی سجده کردن بدو نیست،بلکه فرمانبرداری هشیارانه و تسلیم به فریبکاری اوست.

پرستش شیطان در فرمانبرداری از پادشاهان ستمگر و طاغوتان سلطه و ثروت مجسّم می شود و شکل می یابد.

فخر رازی دربارۀ این گفتۀ(خدای متعال):« لاٰ تَعْبُدُوا الشَّيْطٰانَ - شیطان را نپرستید» گوید:معنایش این است که:از او فرمان نبرید،به دلیل این که آنچه از آن نهی شده تنها سجده کردن بدو نیست،بلکه سرسپردن به فرمان و اطاعت کردن از اوست،و اطاعت همان پرستش است.امّا گفته شود:پس ما به موجب این گفتۀ خدای تعالی که گوید:« أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ -از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خویش فرمان برید». (۱)

مأمور به پرستش امیرانیم،زیرا ما می گوییم:فرمانبرداری از ایشان وقتی به فرمان خدا باشد جز عبادتی نسبت به خدا و اطاعتی برای او نیست،و افزوده است:همانا پرستیدن امیران همان فرمانبرداری از آنها در مواردی است که خدا آن را اذن نداده است. (۲)

[۶۱]

رد کردن پرستش شیطان(آدمی را)برای پرستش خدا آماده می سازد،

ص:۱۵۲

۱- (۳۰) -النساء۵۹/.

۲- (۳۱) -تفسیر الکبیر،فخر رازی،ج ۲۶،ص ۹۶.

بلکه صرف انکار و نپذیرفتن نظایر و امثال برای خدا،خود پرستش خداست، هم چنان که هر کس پرستش رحمان را ضایع گذارد در دام شیطان می افتد،از این رو آیات قرآن میان ردّ این و پذیرفتن آن مقارنه ای به وجود آورده،مانند این گفتهٔ خدای سبحان که فرماید:« فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقىٰ -پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد به رشته ای استوار چنگ زده است». (۱)

و در این جا پروردگار ما گوید:

« وَ أَنِ اعْبُدُونِي هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِيمٌ -و مرا بپرستید که راه راست این است.» مستقیم بودن راه از آن جاست که خدا آن را برای ما فراتر از گرایشهایی که بشر را به راست و چپ به گمراهه می برد،و جهلی که صاحب خود را به سوی افراط یا تفریط می کشاند،ترسیم کرده است.

و از بارزترین مظاهر مستقیم بودن راه این است که مؤمنان در رهسپاری آن تأیید می شوند و با فشارهای شهوت و هوای نفس و سلطه و ثروت و فریبکاری و تقلّب،به اذن پروردگار خود می ستیزند.

شاید فرق میان«قویم درست»و«مستقیم راست و معتدل»در این نکته باشد که از کلمهٔ مستقیم در می یابیم که رهنورد با استقامت در مبارزه با عوامل انحراف آن را می پیماید.

پرستش خدا به معنی فرمانبرداری و طاعت اوست،و طاعت او تجزیه پذیر نیست،پس کسی که نماز می خواند ولی زکات نمی پردازد،یا به اسلام در شؤون شخصی گردن می نهد ولی نظام اقتصادی و سیاسی آن را نمی پذیرد،خدا را نمی پرستد،بلکه بیگمان شیطان را می پرستد.

به راستی،ریشهٔ شرک به خدا همان تسلیم شدن در برابر فشار است،منشأ

۱- ۳۲) -البقره۲۵۶/؛(همان مأخذ).

آن هر چه باشـد،تفـاوت فقـط به موارد فشـار مربوط می شود،و بیگمـان مؤمن کسـی است که با فشار مبارزه کنـد و بستیزد،امّا کسـی که قرآن را دو پاره می کنـد و می گوید:به پاره ای ایمان داریم و به پاره ای کفر می ورزیم،و می خواهد تنها بدانچه با مصالـح او سازگار است ایمان بیاورد و آن جا که با مصالح او برخورد دارد آن را رها کند،چنین کسـی به طبع همان است که قرآن با او می جنگد.

پس قرآن جز مواردی انـدک بـا کسـانی که مسـتقیما نسـبت به دین کفر می ورزنـد رویـارویی نمی کنـد،بلکه بیشتر با کسانی مبـارزه می کنـد که به خـدا شـرک می ورزنـد،و به شـهوتها و سـلطانهای خود و عیّاشان سـر می سـپارند و خود را به پرسـتش خدا،در مواردی که با مصالح و شهوتها و گناهان بزرگ آنها منافاتی ندارد، می پرستند.

[۶۲]

وقتی انسـان از تجربه هـای دیگران انـدرز گیرد به راه راست هـدایت می شود و راه می برد،و به راستی،کسـی از این تجربه ها سود می برد که بدانها بیندیشد و آنها را وسیلهٔ برانگیختن دفینه های خرد و نهفته های سرشت و فطرت خود قرار دهد.

از بـارزترین حقـایقی کـه هر کس هـدایت جو باشـد بـدان می اندیشـد ایـن است که:برخی از مردم در گمراهینـد،پس هر جا بروی،و از هر کس بپرسـی به تو می گویـد که:بعضـی از مردم بر خطـا هسـتند،ولی این حقیقت آنها را به شـناخت دو حقیقت دیگر رهنمون نمی شود که:اوّلا:همان گونه که شیطان بسیاری از مردم را گمراه ساخته،ما را نیز گمراه می سازد،پس باید از او بپرهیزیم،و ثانیا:سرانجام گمراهان چیست؟مگر نه هلاک است؟!پس چرا ما از این امر عبرت نگیریم؟! « وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْکُمْ جِبِلًّا کَثِیراً -بسیاری از شما را گمراه کرد.» /۱۱ پس وقتی شـیطان در گمراه ساختن خلقی بسیار از شما کامیاب شده است،چرا از او حـذر نشود؟ « أَ فَلَمْ تَکُونُوا تَعْقِلُونَ -مگر به عقـل در نمی یافتیـد؟» این گروهی است که شـیطان آن را گمراه کرده و به بیراههٔ نابودی کشانده

و در برابر دیدگان شما هلاک کرده،امّا برای گروه دیگر عبرتی نشده است،و بدین سان شیطان به گمراه کردن شما،دسته به دسته،ادامه می دهد بی آن که آیندگان بیندیشند و از سرگذشت گذشتگان عبرت گیرند.

در حالی که مقتضای وجود عقل در نزد بشر این است که در تعیین راه نجات و رستگاری و دوری جستن از بیراهه های هلاک از آن بهره جوید.

از بارزترین چیزهایی که خردمند از سرگذشت رفتگان بهره می جوید، چگونگی گمراه ساختن آنها از جانب شیطان است،زیرا شیطان آفریده ای شگفت نیست که دیوار خانه ات را بشکافد و به درون آید تا تو بتوانی از او حذر کنی، هرگز...در واقع او در رگهای تو،در ژرفای دل تو،در وجود نزدیکترین دوستانت، در زنت و برادرت،در تربیت مادر و پدرت،در سخنان آموزگارت،و حتّی در توجیهات کسانی است که خود را عالم دین خوانده و ساخته اند،و آنها که هلاک شدند،شیطان از پیش رو و پشت سرشان و از سمت راست و چپشان بر آنها در آمد و امر را بر آنها مشتبه کرد و بیاراست و خوش نما ساخت،و به وسائل گوناگون توجیه کرد.پس اگر بخواهیم او را بازداریم ناگزیر باید در نهایت پرهیز و عقل باشیم.

[۶۳]

همانا،ما هلاک رفتگان را دیدیم،و نشانه های هلاک آنها، هم چنان بر آثار بازماندۀ آنها نگاشته و در دلهای نسلها حکّ شده است،امّا بلاخیزتر و رنجبارتر از هلاک،آن آتشی است که بدان افکنده شوند.

« هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ -این است آن جهنّمی که به شما وعده داده شده بود.» [۶۴]

آنها به زودی بدان درمی آیند و به سبب کفرشان در آتش آن سرنگون می شوند.

« اِصْلَوْهَا الْیَوْمَ بِمٰا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ -به سزای کفرتان اینک در آن داخل شوید.» /۱۱ [۶۵]

آنها کفر خود را به عذرها و بهانه های واهی توجیه می کردند،و به باطل مجادله می کردند تا حق را درهم کوبند،و می پنداشتند که جدل آنها کاری به

سودشان صورت خواهد داد،ولی در آن روز هراس انگیز اجازه سخن گفتن به آنها داده نمی شود،اندامهایشان به جای زبانهایشان بر ضدّ آنها گواهی می دهند.

« اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْواهِهِمْ -امروز بر دهانهایشان مهر می نهیم،» پس نه عذر می آورند و نه مجادله می کنند.

« وَ تُکَلِّمُنٰا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ -دستهایشان با ما سخن خواهند گفت و پاهایشان شهادت خواهند داد که چه می کرده اند.» پس دستها و پاها از کارهایشان گواهی می دهند،و در این صورت راهی برای انکار و عذر آوردن و یا حتی جدال وجود ندارد.

شاید شهادت در این جا تصویری باشد.مگر نه آن که ما-با دانشی اندک که به ما داده اند-کشف کرده ایم که چگونه انگشتان دست را به وسیلۀ انگشت نگاری برای شناختن جنایتکاران،به سخن درآوریم و از آنها گواهی بگیریم؟و مگر نه آن که دستگاه دروغیاب را با اتّکاء به ضربات نبض قلب اختراع کرده ایم؟و مگر نه آن که از روی برگه هایی پنهان(همچون تار مویی یا یک لای نخ جامه و چرک زیر ناخن)جنایتکاران را می یابیم؟و شک نیست که اعمال، همان گونه که بر طبیعت انعکاس می یابد،آثارش نیز بر اندامها منعکس می شود، جز این که ما هنوز وسیله ای برای شناخت ابعاد آن کشف نکرده ایم.

اما پروردگار-سبحانه و تعالی-تمام نهفته ها را در آن روز هراس انگیز آشکار می کند،و آدمی نواری ضبط شده بر دست و پای خود می بیند که تصویرهایی گویا از هر چه گذشته است نشان می دهند.

[۶۶]

چگونه پروردگار دستها و پاها را در آن روز به سخن در می آورد و بازپرسی می کند؟بیایید به این زندگانی(دنیایی)باز گردیم و از خود بپرسیم:

کیست که اندامها را نصیب ما کرده است؟مگر نه خداست؟!پس او قادر است که دستها را به وصفی درآورد که سخن بگویند،هم چنان که آنها را در این جا طوری قرار داد که هر چیز را سخت نگهدارند.

و شاید این خود مناسبتی باشد که روند مطلب یادآور نعمت بینایی و

احساس و عقل در ۱۱/ سه آیهٔ پی در پی گردد،و در عین حال مقدّمه چینی و تمهیدی برای بیان نعمت هدایت باشد،پس خدایی که نعمت چشم را به ما داده و اگر بخواهد آن را محو می کند،و او که دیگر نعمتها،از شنوایی و پساوایی و چشایی و غیره را نصیب ما کرده تا به وسیلهٔ آنها راه بیابیم،و اگر بخواهد کسان را بر جایشان مسخ و زشت نما می کند که به پیش نروند،نه بتوانند گامی به جلو بردارند و نه به عقب برگردند،و او که بشر را وقتی عمری دراز یافت به حالت ضعف و ناتوانی باز می گرداند،هموست که کسی را نزد مردم فرستاده تا آنها را به راه(خدای) توانمند مهربان رهنمایی کند.

« وَ لَوْ نَشٰاءُ لَطَمَسْنٰا عَلىٰ أَعْيُنِهِمْ -اگر بخواهیم چشمانشان را محو می کنیم.» دیده ای چگونه کف دست مشتی شن را چنان هموار می کند که هیچ اثری از برجستگی آن بر پهنهٔ زیر دست باقی نمی ماند؟همین گونه،پروردگار اگر بخواهد چنان بر دیدگان دست می کشد که هیچ اثری از آنها بر چهره باقی نماند.

« فَاسْتَبَقُوا الصِّرٰاطَ -پس شتابان آهنگ راه کنند.» در آن صورت شتابان آهنگ راه می کند،شاید به راه خود رهنمایی شوند و راه یابند.

فَأَنّٰى يُبْصِرُونَ

-امّا کجا را توانند دید؟» شاید این آیه اشاره بدان می کند که کسی که چشم خود را از دست بدهد احساس عقدهٔ گمگشتگی می کند،از این رو برای شناختن راه شتاب می ورزد و راه را با لامسه می سنجد،زیرا از انحراف از آن و افتادن به مهلکه ها پروا می کند،ولی این کار سودی ندارد زیرا او فاقد وسیله ای است که راه را بدان ببیند.

یکی از مفسّران گوید:«استباق»همان تجاوز و انحراف از راه است،در حالی که دیگر مفسّران گویند:«استباق»روی آوردن گروهی به راه راست و این حالت نابینایان است که چون یکدیگر را نمی بینند به صورت ازدحام به راه روی می آورند.

ص :۱۵۷

هر چه باشد،شتافتن و پیشی گرفتن از یکدیگر آنان را هیچ سودی ندهد، زیرا وسیلهٔ بینایی را که دیدگان باشد،از دست داده اند.

چنین است کسی که خدا هدایت را نصیب او نکرده و بیگمان هیچ کسی را نمی یابد که او را رهنمایی کند گرچه به سوی راه بشتابد و بدان روی آورد.

[۶۷]

بزرگترین نعمتها در عرصهٔ حرکت و جابجا شدن همانا چشم است،امّا نعمتهایی دیگر همچون پساوایی و بویایی و احساس وجود دارد که نابینا بدانها متوسّل می شود،امّا کیست که این نعمتها را ارزانی داشته؟آیا خدا نیست؟و اگر بخواهد آن را باز می گیرد،و انسان را چنان مسخ و دگرگون می کند که چون سنگ بر جای خود بی حرکت می ماند.

« وَ لَوْ نَشٰاءُ لَمَسَخْنٰاهُمْ عَلىٰ مَكٰانَتِهِمْ -و اگر بخواهیم آنها را بر جایشان مسخ کنیم.» که ناگهان همچون سنگ شوند.

« فَمَا اسْتَطٰاعُوا مُضِيًّا -كه نه توان آن داشته باشند که قدم بردارند،» به سمت جلو، « وَ لاٰ يَرْجِعُونَ -و نه باز پس گردند،» به عقب،و انسان به چه وسیله به پیش می رود یا بازپس می گردد؟مگر نه با شنیدن و احساس کردن؟!پس وقتی این همه را از دست بدهد از ناچیزترین حشره هم ناتوانتر است.

[۶۸]

اگر انسان چشم خود را از دست دهد،راه خود را نمی یابد،و اگر دیگر اندامها را از دست دهد نمی تواند به پیش رود یا بازپس گردد،ولی با این همه هنوز عقل دارد،جز این که عقل به نوبهٔ خود موهبت و عطیّه ای است الهی که اگر خدا بخواهد و اراده کند آن را پس می گیرد،و در عمل هنگامی که انسان به عمری بسیار طولانی می رسد آن را هم از او باز می ستاند و انسان پس از آن که(دیری به مدد عقل)دانا شده بود،نادان می شود و چیزی نمی داند.

« وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ -هر که را عمر دراز دهیم در آفرینش

دگرگونش کنیم،» ۱۱/ پس به جای آن که پی در پی ببالد و تکامل یابد می بینی که چون در حدود چهل سالگی به قلّهٔ رشد بدنی و عقلی برسد،بی درنگ به سیر قهقرایی می پرداز، زیرا سلولهای مغز که به صورت اعصاب در سر تا سر پیکر گسترده شده و نقش اساسی در ساختار جسم دارد در طول زمان مستهلك می شود و هرگز جایگزین ندارد،و علم می گوید:چون انسان به هشتاد سالگی برسد نیمی از سلولهای مغزی خود را از دست می دهد.

این دگرگونی و انحطاطی که بشر بدان دچار می شود و شامل جوانب مادّی، همچون طرز راه رفتن و ایستادن و ریختن دندانها و ضعف قوای اوست،جوانب معنوی را نیز فرا می گیرد،از این رو انسان تواناییهای علمی و ویژگیهای روانی خود را از دست می دهد،از این رو می بینی که مانند کودکان نسبت به چیزهای اختصاصی خود حرص می ورزد و با چنگالهای خود به زندگی می چسبد و همواره از رسیدن آن دیدار کنندهٔ هراس انگیز ناگزیر که هر لحظه ای بی اجازه و رخصتی بر او وارد می شود،و همان مرگ است،می هراسد.

« أَ فَلاٰ يَعْقِلُونَ -چرا تعقّل نمی کنند؟» تا به خدا که اکنون این همه نعمتها را به آنان داده و هنگام پیری از آنها باز پس می گیرد اذعان و اعتراف کنند.

[۶۹]

همان خدایی که اندامها را،از گوش و چشم و عقل به ما داده تا در زندگی راه یابیم،هموست که قرآن را فرو فرستاده تا ما را به راه مستقیم رهنمایی کند.

ما بدو نیازمندیم،و نمی توانیم با فرهنگهایی که نزد ما موجود است و به شعر نزدیکتر است تا به کشف و بیان حقایق،از او بی نیاز باشیم.

در حالی که قرآن به عنوان اندرز و بیان و بیم دادن و مژده رساندن آمده است.

« وَ مٰا عَلَّمْنٰاهُ الشِّعْرَ وَ مٰا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ -به او

ص :۱۵۹

شعر نیاموخته ایم،و شعر درخور او نیست و آنچه به او آموخته ایم جز اندرز و قرآنی روشنگر نیست.» /۱۱ زیرا شعر با ویژگیهای زیر مشخص می شود.

نخست:فرهنگ مسلّط جامعه را منعکس می کند و هماهنگ با آن حرکت می کند،بدون آن که آن را مورد انتقاد قرار دهد یا بر ضدّ آن بشورد.

دوم:واقعیّت فاسد موجود را با توجیه و لعاب زدن به اسرار و پوشاندن خطاهایش تقویت می کند.

سوّم:انسان را تخدیر می کند و به وضع خود خرسند می سازد،و این کار را با برانگیختن مشاعر و احساسات جاهلیّت از قبیل فخر و قوم گرایی و تسلّط جویی با گناه صورت می دهد.

کوتاه سخن،اگر انسان را دو بعد باشد:بعدی جاهلی که شهوتها و آرزوها و انگیزه های شر را نزد او منعکس کند،و بعدی رسالتی که عقل و عواطف خوب او را منعکس سازد،به راستی شعر وسیله ای برای بعد جاهلی او و تقویت آن است، خواه از طریق قصاید موزون و مرتّب باشد یا با تعبیرهای نثری و عادی،ولی از آن جا که باطل به خودی خود نزد بشر مردود و مطرود است،صاحبان فرهنگ جاهلی آن را گاه با نغمه های شعر و گاه با انواع بدیع و بلاغت برای مردم می آرایند و خوش نما می سازند.

در حالی که حق به هیچ یک از اینها نیاز ندارد،گر چه ادب والا و پوشش زیبا و بلاغت نافذ به زیبایی و جمال و جلوهٔ واقعی آن می افزاید،با این تفاوت که قدرت حق در لباس و ظاهر آن نیست بلکه در محتوای آن است،در صورتی که قدرت فرهنگ جاهلی در طرز تعبیر از آن است،و از این رو شعر نامیده شده،برای اشاره به این که اگر وزن و قافیه و تشبیهات خیالی آن نبود،کسی بدان توجّهی نمی کرد،تا آن جا که گفته اند:دل انگیزترین شعر دروغ آمیزترین شعر است.

و در حدیث در تفسیر گفتهٔ خدای تعالی در سورهٔ شعراء که گوید:

« وَ الشُّعَرٰاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغٰاوُونَ -و گمراهان از پی شاعران می روند» (۱) آمده است:

«این آیه دربارهٔ کسانی آمده است که دین خدا را تغییر دادند؛و با فرمان خدای عزّ و جلّ مخالفت ورزیدند.آیا هرگز کسی شاعری را پیروی می کند؟بلکه این بیان ناظر بر کسانی است که دین خود را به رأی خویش بنا نهادند و مردم بر آن پایه از آنها پیروی کردند». (۲)

در روایتی پشت در پشت از ابی جعفر الباقر(ع)در تفسیر همان آیه آمده است که گفت:

«آیا دیده ای کسی شاعری را(از لحاظ کیش و مذهب)پیروی کند؟ بلکه آنان گروهی هستند که جز از راه دین به فقاهت پرداختند و(خود)گمراه شدند و(دیگران را)گمراه کردند». (۳)

این دربارهٔ فرهنگ جاهلیّت بود،امّا دربارهٔ رسالتهای الهی(باید گفت) بدین ویژگیها تمیز داده می شوند:

نخست:اندرز و یادآوری هستند،پس موجب برانگیختن عقل،و سبب بیدار ساختن ضمیر،و تشویق فکر هستند،و رساترین حجّت بر راستی و درستی آنها این است که با خرد انسان و فطرت توحیدی که خدا در آن به امانت نهاده توافق و سازگاری دارند.

دوم:بلاغتی آشکار دارند،و در آن پیچیدگی و لفّ و نشر،و تعبیرهای دشوار،و کلمات میان تهی و تشبیهات خیالی وجود ندارد،بلکه بیان حقایق با روشنی بسیار است.

سوّم:انسان را از خطرهایی که فرد و اجتماع را تهدید می کند بیم می دهند، پس رسالتها توان را منفجر می کنند و از هم می گشایند،به جای آن که آن را تخدیر کنند،و واقعیت موجود فاسد را به جای آن که توجیه کنند به باد انتقاد می گیرند،و

۱- (۳۳) -الشعراء۲۲۴/.
۲- (۳۴) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۷۰،نقل از تفسیر علی بن ابراهیم.
۳- (۳۵) -همان مأخذ.

با انحراف و گمراهی رویاروی مبارزه می کنند و با ظلم و سرکشی می ستیزند.

پیامبر که حامل مشعل هدایت است،و با نیروهای کفر و گمراهی می ستیزد،و از آغاز آشکارا می گوید که او بیم دهندهٔ آشکار است،و کسی که از دوران کودکی خود از بازی و سرگرمی دوری گزیده،و زندگی دوران رسالت خود را به والاترین درجات نبرد بر ضد باطل بالا برده،و در ابلاغ دعوت اجتهاد و کوشش بی خستگی کرده،و در برافراشتن کلمهٔ اللّه به جهاد و جنگ پرداخته، زندگی چنین شخصیّتی با شعر،(آن فرهنگ جاهلیّت)مناسبتی ندارد،و هر چیزی در زندگی او متناقض با شعر است.از این رو پروردگار ما دربارهٔ او گوید:« وَ مٰا یَنْبَغِی لَهُ -و(شعر)در خور او نیست».

بدین سبب پیامبر حتی همین شعر شناخته شده و سخن قافیه دار را کنار نهاد،زیرا بارزترین لباس و نمایهٔ فکر جاهلی آن روز بود،و اگر چیزی از آن را نیز می خواند چنان تغییرش می داد که با حقیقت مناسب آید.امّا این سخن بدان معنی نیست که پیامبر اساسا مخالف وزن و قافیه بود.هرگز.بلکه می بینیم که حضرتش برخی از اصحاب خود را بر آن بسیار تشویق و ترغیب می کند.

[۷۰]

آری.پیامبر هشدار دهنده ای است که از حق سخن می گوید و در برابر اهل باطل پایداری می کند و با فرهنگ جاهلیّت می ستیزد.

« لِیُنْذِرَ مَنْ کٰانَ حَیًّا -تا هر که را به دل زنده است(مؤمنان را)بیم(و هشدار)دهد.» پس او برای هر کس که در دلش احساسی برای پذیرفتن هشدار وجود دارد، هشدار دهنده ای روشنگر است.

امّا در مورد دیگران،همانا قرآن حجتی رسا بر آنهاست که فرو رسیدن مجازات آنها را زمینه چینی می کند.

« وَ یَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکٰافِرِینَ -و سخن حق بر کافران ثابت شود.» ایشانند که دلهایشان هیچ زندگی ندارد،ولی این بدان معنی نیست که خدا آنها را به کفر ورزیدن مجبور ساخته است.هرگز...بلکه آنانند که خود کفر

ورزیدند و بدین سبب زندگی ایمان را از دست دادند و به هشدارها پاسخی نمی دهند و آنها را نمی پذیرند.

[سوره یس (۳۶): آیات ۷۱ تا ۸۳]

اشاره

أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنّٰا خَلَقْنٰا لَهُمْ مِمّٰا عَمِلَتْ أَیْدِینٰا أَنْعٰاماً فَهُمْ لَهٰا مٰالِکُونَ (۷۱) وَ ذَلَّلْنٰاهٰا لَهُمْ فَمِنْهٰا رَکُوبُهُمْ وَ مِنْهٰا یَأْکُلُونَ (۷۲) وَ لَهُمْ
فِیهٰا مَنٰافِعُ وَ مَشٰارِبُ أَ فَلاٰ یَشْکُرُونَ (۷۳) وَ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ آلِهَهً لَعَلَّهُمْ یُنْصَرُونَ (۷۴) لاٰ یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ
مُحْضَرُونَ (۷۵) فَلاٰ یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنّٰا نَعْلَمُ مٰا یُسِرُّونَ وَ مٰا یُعْلِنُونَ (۷۶) أَ وَ لَمْ یَرَ اَلْإِنْسٰانُ أَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ نُطْفَهٍ فَإِذٰا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ
(۷۷) وَ ضَرَبَ لَنٰا مَثَلاً وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قٰالَ مَنْ یُحْیِ اَلْعِظٰامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ (۷۸) قُلْ یُحْیِیهَا اَلَّذِی أَنْشَأَهٰا أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ
(۷۹) اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ اَلشَّجَرِ اَلْأَخْضَرِ نٰاراً فَإِذٰا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ (۸۰) أَ وَ لَیْسَ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِقٰادِرٍ عَلیٰ أَنْ
یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلیٰ وَ هُوَ اَلْخَلاّٰقُ اَلْعَلِیمُ (۸۱) إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۸۲) فَسُبْحٰانَ اَلَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ
شَیْءٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)

معنای واژه ها

۷۸[رمیم]

:پوسیدهٔ متلاشی شده.

ص :۱۶۳

۸۳[ملکوت]

:همان الملک است وت برای عظمت بدان افزوده شده،مانند جبروت،و ملکوت هر چیز،چیزی است که آن چیز بدان برپاست و جوهر هستی آن است.

می گوید چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می کند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نبض سورهٔ یس با حقایقی بزرگ می تپد که آیات قرآن به صورتی بدیع و نو پدید آنها را یادآور می شود.مگر نه این که این سوره قلب قرآن حکمت آموز و محور گفتگو در آن رسالت است؟ولی رسالت به حقیقت رستاخیز می پیوندند،زیرا رسالت رستاخیز را یادآوری می کند و نیز برای آن که رسالت دلیل مسئولیّت است و مسئولیّت انسان نیز در آخرت جلوه گر می شود.

در این درس پایانی از سورهٔ یس،آیات از طریق بیان شواهد تدبیر خدا برای زندگی بشر این حقیقت را به ما خاطرنشان می سازد.

شرح آیات:

[۷۱]

ما روزانه با پدیده هایی بسیار سرو کار داریم،ولی بدون آن که به دیدهٔ بصیرت به حقایقی که در پشت آنها قرار دارد بنگریم.بزرگترین آن حقایق نعمتهای بی دریغ خداست که ما را به محبت و سپاسگزاری و شناخت نامهای نیکوی او رهنمون می شود که از بارزترین آنها قدرت و حکمت اوست،و این دو،دو نام گرامی است که بر روز رستاخیز دلالت دارد.

ص :۱۶۴

یکی از این پدیده ها تسخیر زمام چارپایان است.خدا آنها را به دست قدرت خود آفریده و سپس منافعی گوناگون در آنها به ودیعه نهاده و آنها را برای انسان رام کرده و مسخّر او کرده است،و اگر می خواست آنها را وحشی و رام نشدنی می ساخت،هم چنان که در بشر نیز دوستی و توانایی مالک شدن را قرار داده.آیا تصوّر می کنی اگر بشر تسلّط را دوست نمی داشت به تسخیر و رام کردن چیزی از آنچه پیرامون اوست دست می زد؟! « أَ وَ لَمْ یَرَوْا -آیا ندیده اند؟» آیا این پدیدهٔ تکرار شونده را که همواره بی آن که بدان بیندیشند بر آن می گذرند،ندیده اند؟و اگر هم دیده باشند،چون بدان فکر نکرده اند چنان است که هیچ چیزی را ندیده اند.

« أَنّٰا خَلَقْنٰا لَهُمْ مِمّٰا عَمِلَتْ أَیْدِینٰا -ما به دست(قدرت)خویش برای آنها آفریدیم،» خدا چارپایان را مستقیما چنین نیافرید که بدانها بگوید:باشید،و موجود شوند،بلکه آنها را از طریق شبکه ای از نظامها و قوانین بی شمار آفرید،و شاید گفتهٔ او،سبحانه و تعالی:« مِمّٰا عَمِلَتْ أَیْدِینٰا -از آنچه دستهای ما انجام داد»اشاره به این حقیقت باشد تا ما را بیشتر سپاسگزار پروردگارمان کند،و از قدرت و حکمت پروردگارمان و در نتیجه به روز جزا بیشتر و بهتر آگاه شویم.

« أَنْعٰاماً فَهُمْ لَهٰا مٰالِکُونَ -چارپایان را(آفریدیم)و اکنون مالکشان هستند.» پس اکنون بشر مالک آن چارپایان است و بر آنها تسلّط دارد و آنها را در راه منافع خود رام کرده است.

[۷۲]

تکاملی بودن نعمتهای خدا دلیل علم و قدرت اوست.تو-مثلا- شتر را می بینی که با همان نیازمندیهای گوناگونی که بشر دارد به سر می برد،شتر مسافات بسیار دراز را بی خستگی می پیماید،آیا دیده ای که چگونه ربع خالی را در سرزمین جزیره العرب تنها با تکیه به خارهای تیز و آبی اندک در می نوردد؟و آیا

دیـده ای که چگونه رنج سـفر و طوفانهای شن روان را تحمّل می کند و چون کشتیها در میان امواج،در میان شـنهای روان راه می پیماید؟!و در همان حال می بینی /۱۱ که به انسان شیری گوارا می نوشاند،و اگر آدمی گرسنه شود او را نحر می کند و از گوشـتش اسـتفاده می کنـد،وانگهی بر سر همـهٔ اینهـا به زیبایی و عزّت و سـرافرازی او دقت کرده ای؟دیگر نعمتهای خـدا نیز همانند شترند.

« وَ ذَلَّلْنٰاهٰا لَهُمْ فَمِنْهٰا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهٰا يَأْكُلُونَ -و آنهـا را رامشـان کردیم.بر بعضـی سـوار می شونـد و از گـوشت بعضـی می خورند.» [۷۳]

و در کرکها و موها و پوستهای آنها کالا و جامه و چادرهای منقول سبک می یابی و به دست می آوری.

« وَ لَهُمْ فِيهٰا مَنٰافِعُ وَ مَشٰارِبُ -و ایشان را در آنها سودهاست و آشامیـدنیها،» و هـدف والاتر در نعمتهای خـدا تنها سودجویی از آنها نیست بلکه ارتقاء روحی به شناخت پروردگار و سپاسگزاری از اوست.

« أَ فَلاٰ يَشْكُرُونَ -چرا سپاس نمی گزارند؟» [۷۴]

بشر در جستجوی قوّه و نیرو است،و در نهاد او احساس ضعفی به امانت گذاشته اند-که اگر نیک بیندیشد-همان احساس او را به پروردگارش رهنمون می شود،ولی شیطان آدمی را از راه راست به گمراهه می کشاند و در او وسوسه می کند که آن قوّت و نیرو به جای اللّه در خدایان ساختگی است که مورد پرستش قرار می گیرند.

« وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ -و به جـای اللّه خـدایانی اختیار کردنـد،بـدان امیـد که یاریشان کننـد.» پس آنها نیروی سیاســی و نیروی اقتصـادی و وطـن و قـبیله و حزب و خورشــید و مـاه و ســتارگان و سـنگهایی را کـه رمز نیروینـد،می پرستند،و هنگام اختلاف و نبرد از آنها قدرت می طلبند که شاید در برابر نیروهای مخالف به ایشان یاری دهند.

بدین سان این آیهٔ کریم بقایا و بازماندهٔ شرک به خدا را که همان جستجوی

نیرویی است که در رویارویی با طبیعت یا دشمنان به آنان یاری دهد،بیان می کند.

[۷۵]

ولی چه کس به چه کسی یاری می دهد؟آیا خدایانند که به آنان یاری می دهند یا آنانند که به خدایان ساختگی یاری و قدرت می دهند؟ ۱۱/ « لاٰ یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ -آنها را یارای آن نیست که به یاریشان برخیزند.» پروردگار ما با روشنی کامل این سخن را می گوید،و اگر در قرآن هیچ اعجازی جز همین آیه نمی بود،بیگمان همین آیه گواهی است راستین بر آن که قرآن از جانب خداست،زیرا مردم-جز اندکی افراد که خدا هدایتشان کرده است-می پندارند که طاغوت یا ثروتمندان و صاحبان جاه و قبیله اند که به کسانی که آنها را شریک خدا ساخته اند،یاری می دهند،در حالی که پروردگار ما تأکید می کند که درست عکس این پندار است،و اگر ما خوب بیندیشیم درمی یابیم که این خدایان ساختگی هستند که تابع و فرع بت تراشانند،اگر پیروان طاغوت نباشند که به دلخواه یا از بیم یا از گمراهی از او پیروی کنند،طاغوت کیست؟توانگران و ستمگری آنها و ضعیف نگهداشتن دیگران به وسیله آنها تمام معلول سکوت مردم دربارۀ آنها و طمع اینان در اموال آنان است،و همچنین است مسئلۀ قبیله و وطن و حزب.

« وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ -ولی اینان همانند سپاهی به خدمتشان آماده اند.» شاید این تعبیر چنین برساند که نیروی خدایان ساختگی همان مجموع نیروی پیروان آنهاست و آنها تنها مظهر و نشانۀ تجمّع این نیرو هستند،نه بیشتر و نه کمتر.

مفسّران گفته اند:خدا از این تعبیر روز قیامت را در نظر دارد که در آن جا مشرکان در پشت خدایان ساختگی و پنداری خود صف می کشند و دسته جمعی به دوزخ رانده می شوند،و شک نیست که بیگمان قضیّه چنین است،ولی-به نظر من

می رسد-که این آیه شامل دنیا نیز می شود،زیرا مشرکان همان یاران خدایان ساختگی در این جا هستند،و در آخرت این حقیقت بیش از پیش جلوه گر می شود، پروردگار سبحان ما گوید:« وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزًّا* کَلاّ سَیَکْفُرُونَ بِعِبٰادَتِهِمْ وَ یَکُونُونَ عَلَیْهِمْ ضِدًّا -و به غیر از اللّه خدایانی اختیار کردند تا سبب عزّتشان گردند*نه چنین است،به زودی عبادتشان را انکار کنند و به مخالفتشان برخیزند». (۱)

سخن آخر:به راستی،عوامل مؤثر در زندگی بشر همه پیدا نیستند بلکه عواملی پنهانی و غیبی نیز وجود دارند،و حتی عوامل پیدا همچون سیاست و اقتصاد و امثال آنها-اگر به دقّت بنگریم-به عوامل غیبی مربوط می شود،و در نتیجه نیروهایی که غیر از خدا مورد پرستش قرار می گیرد /۱۱ نمی تواند هیچ تأثیری در آن عوامل غیبی و نهانی داشته باشد،وانگهی این نیروی اعطایی و واگذار شده به آنها محدود به عالم دنیاست و در عالم آخرت و بال و سربار است.دوم:به راستی دامنۀ بی خردی و نادانی بدانجا می کشد که انسان انسانی دیگر نظیر خود را به جای پروردگار عزّت به خدایی می گیرد تا در برابر قانونهای الهی و قضا و قدر او به وی یاری و پیروزی دهد،ولی این بی خردی درست همان چیزی است که آدمی مرتکب آن می شود،مگر خدا انسان را پاک و برکنار نگاهدارد،پس بیشتر مردم به پروردگار خود شرک می آورند و به نسبتی معیّن خدایان قوّت و ثروت و جاه را می پرستند،و از این رو به همان نسبت نیرویی را که خدا بدیشان داده است به سود آن خدایان برساخته از دست می دهند،و خود می پندارند که از آن خدایان ساختگی قوّت و صلابت و عزّت به دست می آورند.

هم چنان که آنها با شرک آوردن خود یاری خدا را به خویش از دست می دهند،اگر بر خدا توکّل کنند،و به نعمتی که خدا آشکار و پنهان بر آنها فرو باریده توجّه کنند،و نیروهای بی پایان خود را بشکافند و آزاد سازند و از نفوس

۱- ۳۶) -مریم ۸۱/-۸۲.

خـود گنجهـای پایـان ناپـذیر را بیرون کشـند،در آن صـورت پیشـرفتهایی افزونـتر را به تأییـد و توفیق پروردگارشـان تحقّق می بخشند.

و به جان خود سوگند می خورم که اگر خرد ورزند راز عظمت و کلید رستگاری همین است.

[۷۶]

هنگامی که انسان از حجاب شـرک رهایی می یابد از لحاظ نفسانی و سـپس از نظر عقلانی برای پذیرفتن مسـئولیّت آماده می شود،زیرا بزرگترین انگیزهٔ بشـر به سوی شـرک گریز از مسـئولیّت و به خیـال خود رهایی یافتن از جزای اعمال خویش است،و بدین سان سـیاق مطلب یادآور روز جزای کامل می شود،و این یادآوری را پس از رفع شبههٔ مجادله کنندگان دربارهٔ روز جزا به عمل می آورد که گویند:

چگونه خـدا مردگـان را زنـده می سازد؟در واقع این شـبهه از فراموشـی آفریـدگان می آیـد و از عظمت آن روز که دلالت بر عظمت آفریدگار دارد،امّا اگر به یادآوریم(و دستخوش فراموشی نشویم)بیگمان این شبهه متلاشی می شود.

سخن بـا بیان این مطلب آغاز می شود که کلام جـدلی مجادله کننـدگان نبایـد صاحبان رسالت را غمگین کنـد،زیرا آن کلام پیشاپیش نزد خدا محفوظ و معلوم بوده(و تازگی ندارد)،خدا نهان آن را می داند هم چنان که از آشـکار آن آگاه است، پس سزاوار نیست که بدان نزدیک شوند و آن را جدّی بگیرند.

« فَلاٰ یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ -سـخنشان تو را انـدوهگین نسازد،» به نظر می رسـد اندوهگین شدن از این سـخن منجر بدان می شود که زیر فشار آن،در برابر گویندگانش فرود بیایند(و تسلیم شوند)و بدین سبب از آن نهی شده است.

« إِنّٰا نَعْلَمُ مٰا یُسِرُّونَ -مـا هر چه را پنهـان می دارنـد می دانیم،» از نیّتهـای مغـایر با کلام،چه آنها خود می داننـد که دروغ می گویند،و به راستی برای جدل کردن به سخن گفتن می پردازند.

« وَ مٰا یُعْلِنُونَ -و هر چه را آشکار می سازند.» پس جزا بر آنها نوشته و ثبت می شود.

ص :۱۶۹

[۷۷]

آن گاه خدا بزرگترین شبهه هایشان را که تشکیک دربارۀ قدرت -ذات متعال-اوست می داند و می گوید:

« أَ وَ لَمْ یَرَ الْإِنْسٰانُ -آیا انسان نمی بیند(یا نمی داند).» گویند:رؤیت(دیدن)در این جا معنی دانستن می دهد،یعنی آیا انسان نمی داند،و گوییم:آری.امّا چنین علم و دانستنی به بیش از یک نگریستن نیاز ندارد،و ما گرچه آفریده شدن خود را مشاهده نکرده ایم،امّا شاهد بوده ایم که مردم همانند ما چگونه آفریده شده اند تا آن جا که گویی آفریده شدن خود را شاهد بوده ایم.

« أَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ نُطْفَةٍ -ما او را از نطفه ای آفریده ایم؟» این آب بی مقدار چنان که ما آن را می بینیم،امّا آنچه می دانیم این است که آفرینش به وسیلۀ جزئی بسیار ساده از این قطره آب نیم گرم صورت می پذیرد و آن جزء یاخته ای بی نهایت ریز از آب مرد و آب زن است.

و پس از آن که از این آب ناچیز به وجود آمد،خدا او را از آفرینشی به آفرینشی و از گونه ای به گونه ای و از مرحله ای به مرحلۀ دیگر می پرورد تا او را مردی ناطق برمی آورد.

« فَإِذٰا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ -آن گاه او خصمی است آشکار،» و چنان به حدّ کمال می رسد که بدان کمال غرّه می شود،و شروع به مجادله می کند-و به روشنی تمام-با آفریننده و روزی دهندۀ خود جدل می کند.

[۷۸]

و از نمونه های جدل باطل آنها این است که یکی از آنها تکّه استخوان پوسیده ای را می آورد،و به سوی پیامبر خدا می دود،و می پندارد که با آن تکّه استخوان به مجادله با پیامبر خواهد پرداخت.

« وَ ضَرَبَ لَنٰا مَثَلاً -و برای ما مثل می زند،» پیداست که مثل رویداده ای است که برای(تأیید)اندیشه یا حقیقتی آن را گواه می آورند،و اینکه در مورد مثل فعل«ضرب»را به کار می برند برای آن است که مثل شبیه غیر خود(یعنی ممثّل)است و«ضرب»همان شبیه و مانند

باشد.

« وَ نَسِیَ خَلْقَهُ -در حالی که آفرینش خود را از یاد برده است.» اگر آفرینش خود را از یاد نبرده بود چنین مثلی نمی زد.آیا نمی داند که خود او بدون نمونه و مثلی که از آن الگوبرداری شود آفریده شده؟!پس چگونه قدرت خدا را بر آفرینش بعید می داند؟! « قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ -گوید چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می کند؟» أبیّ بن خلف جمحی در حالی که استخوان پوسیده ای را همراه داشت بیامد و آن استخوان را مالید و سپس گفت:ای محمّد چه کسی استخوانها را که پوسیده است زنده می کند؟!خداوند محمد(ص)را با آیات استوار خود گویا ساخت و پیامبر با برهان پیامبری خویش مدّعی را گیج و مبهوت ساخت و گفت:

« قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ -بگو:کسی آنها را زنده می کند که در آغاز بیافریده است و او به هر آفرینشی داناست»آن گاه ابیّ بن خلف با بهت و حیرت از آن جا برفت.

[۷۹]

رفع شبهه با آغاز این مجموعهٔ آیات آغاز شده است،آن جا که خدا با نهی(پیامبر)از اندوه در برابر آنچه به وی می گویند،تمهید مقدّمه می کند که خدا از آن گفته ها آگاه است،سپس انسان را یادآور اصل آفرینش خود می شود که از نطفه است،و اشاره بدان آغاز ساده ای می کند که انسان آن را می بیند آن گاه دیگر بار بدان اشاره می کند آن جا که گوید:« وَ نَسِیَ خَلْقَهُ -و آفرینش خود را از یاد برده است»،سپس گوید:

« قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ -بگو:کسی آنها را زنده می کند که در آغاز بیافریده است،» آنها را بیافرید،آفریدنی بایسته و نوپدید ساخت،نوپدید آوردنی شایسته بدون نمونه ای که از آن تقلید شود و یا ابزارهایی به کار رود و یا دستیاران و شریکانی که(با او)همکاری کنند.بیگمان یادآوری این حقیقت هر گونه شکّی

را دربارهٔ قدرت باری تعالی در این مورد از میان می برد.آری،یک پرسش از خود باقی می ماند،که در واقع شیطان آن را در دل انسانی می افکند که به نوبه خود برای رهایی از سنگینی مسئولیّت و عاقبت پاداش می کوشد،و آن پرسش از خود این است،چگونه خدا اجزاء پراکنده در اطراف زمین را پیرامون این پیکر گرد می آورد؟ پروردگار ما با اشاره به گوناگونی آفریدگان خدا مطلبی می گوید که ما را به دانش فراگیر او رهنمون می شود:

« وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ -و او به هر آفرینشی داناست.» هر جا چشم بیندازی و بینش خود را به حرکت درآوری آفرینشی شگفت انگیز می بینی،با اندازه هایی نیکو و متناسب،ظاهری زیبا،ساختاری استوار،متناسب با هدف و هماهنگ با همانندان خود،آن گاه انواع جانداران،و گونه های گیاهان و اقسام معادن،و دسته های جمادات را می بینی که هیچ شبهه ای در وسعت عرصهٔ قدرت،و احاطهٔ علم و قدمت خبرگی آفرینندهٔ آنها برایت باقی نمی ماند،پس چگونه می توان در امکان آفرینش دوبارهٔ آنها شک کرد؟! مردی نزد امام صادق(ع)آمد و گفت که منکر رستاخیز مردگان است،و (افزود):چگونه مرده ای زنده و برانگیخته می شود که بدنش پوسیده،و اندامهایش پراکنده شده.یک اندام او را درنده ای در سرزمینی خورده و اندامی دیگر را گزندگان سرزمینی دیگر از هم گسیخته اند،و اندامی خاک شده و از آن گل ساخته و در دیواری به کار برده اند؟! امام در پاسخ گفت:

«همانا کسی که او را از«هیچ»آفرید و بی آن که نمونه ای پیشتر از او وجود داشته باشد ترکیبش را صورت بست می تواند او را هم چنان که از آغاز ساخته است،بازگرداند.

آن مرد گفت:این را برایم روشن کن.

(امام)گفت:روح در جای خود مقیم است،روح نیکوکار در روشنایی و فراخناست،و روح تبهکار در تاریکی و تنگنا،و پیکر هم چنان که پیشتر از خاک

آفریده شده،تبدیل به خاک می شود،و آنچه را درندگان و گزندگان از شکمهای خود بیرون داده اند و آنچه خورده و دریده شده،همهٔ آنها در خاک است و نزد کسی که به اندازهٔ ذرّه ای در ظلمات زمین چیزی از او پنهان نیست،محفوظ است،او شماره و وزن چیزها را می داند،و خاک روحانیان به منزلهٔ طلا ـ در خاک باشد،چون هنگام رستاخیز برسد،آسمان باران رستاخیزی می بارد،و زمین برمی آید،سپس همچون جنبیدن مشک دوغ می جنبد،آن گاه خاک آدمیان چون ذرّات طلایی که خاک شویی کنند و کره ای که از دوغ با جنبانـدن مشک گیرند،جدا می شود و خاک هر کالبدی در قالب خود گرد می آید و به اذن خدای قادر متعال بدانجا که روح قرار دارد منتقل می شود،پس صورتها به اذن صورتگر به شکل نخستین خود بازمی گردد،و روح در آنها وارد می شود،و آن گاه هر کس بی آن که چیزی از وجودش بیگانه باشد به قرار خود ساخته و پرداخته شده است». (۱)

شاید اشارهٔ قرآن به آغاز آفرینش الهام بخش این نظریّه است که گوید:

یاختهٔ نخستین که در رحم تلقیح و باردار می شود در زندگی جنینی باقی می ماند و سپس در رحم زمین همان گونه که در رحم مادر پرورش یافته بود رشد و نموّ می کند، امّا حدیثی که پیش از این گذشت صراحت دارد که ذرّات پیکر که در زمین پراکنده شده،هر جا باشد،از طریق جنبیدن به هم می پیوندد،و ما می توانیم آن را به قطعه ای آهن ربا تشبیه کنیم که در میان خاکی آمیخته به ذرّات آهن به حرکت درمی آید(و در نظر آوریم که)چگونه آن ذرّات آهن به پیرامون آهن ربا گرد می آیند؟ [۸۰]

آن گاه روند مطلب متوجّه این امر می شود که رستاخیز مردگان حق است و درخت سبز را مثل می زند که خدا برای مردم از آن آتش و سوخت تعبیه کرده و گوید:

« اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذٰا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ -آن

ص :۱۷۳

۱- ۳۷) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۹۵.

(خدایی)که از درخت سبز برایتان آتش پدید آورد و شما از آن آتش می افروزید.» ۱۱/ آدمی حیران می ماند:چرا خدا درخت سبز را مثال می زند و رابطهٔ آن با پدیدهٔ رستاخیز چیست؟ گفته اند:اعراب دو گونه از گیاهان را به عنوان آتش زنه برای آتش افروزی،چنان که ما از کبریت استفاده می کنیم،به کار می بردند و آن دو را «مرخ و عفار» (۱) می نامند و هر دو چوب ترند،ولی از به هم ساییدن آن دو آتش پدید می آید،پس خدا به آن دو بر قدرت خود یا برانگیختن آتش نهفته مثال زد هم چنان که کالبد مرده را روز رستاخیز زنده برمی انگیزد.

یکی از مفسّران گوید:جستجوی علمی تأکید کرده است که تمام انواع سوختها از پرتو خورشید است و حتی افروخته شدن چوب همانا به سبب ذخیره بودن همین پرتوها در آن است و گرنه دیگر عناصر چوب چون آب و خاک آتشی ندارد.

هر عمل ترکیب شیمیایی احتیاج به جذب و دفع انرژی دارد و عمل جذب درختان و گرفتن اکسید کربن-بر حسب همین قانون-نیازمند به انرژی است،و برای این کار از انرژی آفتاب بهره می گیرد،و درختان بدین گونه به صورتی منظم به ذخیره سازی انرژی ادامه می دهند.

طبعا چوبهای خشک بدین کار نمی پردازند بلکه درخت سبز است که چنین کاری را صورت می دهد،و از این رو گفتگو پیرامون آن دور می زند،گرچه برخی از مردم می پندارند که چوب خشک زودتر می سوزد در حالی که چوب خشک انرژی نمی اندوزد. (۲)

امّا پرسشی باقی می ماند:چرا خدا این مثال را آورده است؟پاسخ:

نخست:برای آن که این مثال ما را به قدرت خدا رهنمون می شود که آتش

---

۱ - ۳۸) -متن:«صرخ»،امّا در کتابهای لغت«صرخ»بدین معنی دیده نشد:بیقین باید مرخ باشد که در فرهنگها به معنی درخت بادام تلخ آمده و تصریح شده که آتش زنه است؛در معنی عفار که آن هم چوبی آتش زنه است بید سرخ آمده است.-م.
۲- ۳۹) -با تغییری از تفسیر نمونه،ج ۱۸،ص ۴۶۴.

را در زیر آب فشرده و انباشته است.مگر نه آن که درخت سبز سرشار از آب است؟ پس نسبت به پروردگار خود بینش پیدا کن که سوختها را در آب ذخیره می کند! ۱۱/ دوم:قوانین پنهانی خدا بیش از قوانین آشکار اوست که انسان آنها را می بیند،و جز اندکی از دانش به ما نداده اند،ما برخی چیزها را از آن رو بعید می دانیم که سیستمها و قوانین آنها را نمی شناسیم،اگر به یکی از اجداد ما می گفتند:روزی خواهد آمد که دستگاهی به وزن دهها تن آهن با سرعتی بیش از صوت در فضا پرواز کند،باور نمی کرد زیرا آن روز قوانین فیزیکی که امروز بشر آنها را شناخته است هنوز شناخته نشده بود.و امام علی(ع)می گوید:

«مردم دشمن آنند که نمی دانند». (۱)

بدین سان بشر رستاخیز را انکار می کند زیرا نمی داند که خدا در نهاد هستی چه قوانین و روابطی را به ودیعه نهاده است،هم چنان که آدمی نمی داند چگونه خدا از درخت سبز آتش را پدید می آورد،شاید ذرّات پیکر که پس از مرگ از آن جدا می شوند دارای پیوندی مخصوص با آن باشند تا زمانی که خدا خفتگان در گورها را برانگیزد،یا بر هر ذرّه ای نشانه هایی خورده باشد که به اصل و خاستگاه آنها اشاره کند.

سوّم:ذرّات گرما(یا فوتونهایی)که از خورشید جدا می گردد و در درخت سبز اندوخته می شود دیگر بار به سوی آن باز می گردد،ولی بدون آن که-چنان که نادان می پندارد-چیزی از آن نابود شود،همچنین است ذرّات جسم.

چهارم:شاید در این آیه اشاره ای است لطیف به قانون الهی در هستی که در آن حالتهای نهان و آشکار(و غیب و شهود)وجود دارد.پس در آن جا درخت سبز است که آن را برکه ای آب می شماری در حالی که توده ای سوخت در آن اندوخته شده است،همچنین است دنیای شهود آخرت،در حالی که آخرت غیب و

۱- ۴۰) -نهج البلاغه،حکمت ۱۷۲،ص ۵۰۱(در متن به خطا خ ۱۷۲ آمده)؛ترجمهٔ دکتر شهیدی،کلمات قصار،ص ۳۹۲.

نهـان دنیـاست،پس تو کالبـد مردهٔ تبهکـاری را می بینی(که کالبـدی است بی جان) در صورتی که همچون کبریت سـرشار از آتش انـدوخته شده است،هم چنان که در مورد خورندهٔ مال یتیم می پندارند او خوراکی گوارا را می خورد،ولی او-در واقع-در شـکم خود آتش را می خورد،و آن که دروغ می گویـد نمی دانـد که بویی گنـد از دهانش برمی آیـد که فرشـتگان بدان سبب او را لعنت می کنند،و همچنین...

همچنین مردی اسـتخوان کـافری را برداشت و به خـدمت امـام امیر المؤمنین(ع)آمـد و گفت:شـما می گوییـد که او در عـذاب است.پس آن آتشـی که او را بدان عذاب می دهند اکنون کجاست؟امام آتش زنه ای آورد و آن را روشن کرد و گفت:آتش در این آتش زنه کجا بود؟ [۸۱]

رسـتاخیز و قیامت حقیقتی است فطری.مگر نه آن که نفوس بشـر برای جاودانگی جان می کند؟این کوششـهای فراوان که بشر برای جـاودانگی مصـروف می دارد،دلیـل ژرفی احساس به جاودانگی است.ناخوشاینـدی آدمی از مرگ جز به سـبب ایمان او بـدین پنـدار نیست که آمده است تا جاودان باقی بماند،و تنها اولیاء خدایند که معتقدند پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد و از این رو از مرگ نمی هراسـند،و اگر هدفهای مردم را از کوشش‌هایی گوناگون که به کار می برند شـمار کنی هدف ادامهٔ هستی و باقی بودن عمده ترین سهم را در آن میان دارد.

خـدای تعالی برای بیان این حقیقت گویـد:« وَ تَتَّخِذُونَ مَصٰانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ -بدین پندار که همواره زنده اید کوشـکهایی بنا می کنید». (۱)

وقتی بشـر دانست که نـاگزیر مردنی است،به جسـتجوی نوعی بقای اعتباری پرداخت،زیرا توانایی بقای حقیقی را نـداشت،پس کوشـید تا از طریق فرزنـدان یا آثار و یا حتی مومیایی کردن پیکر مرده و ساختن مقبره های بزرگ هنگام پراکنده شدن وجود خود بدین هدف برسد.

هنگامی که شیطان خواست پدر ما و همسرش حوّا را بفریبد و از بهشت

۱- (۴۱) -الشّعراء ۱۲۹/.

بیرون آورد،به آن دو گفت:« هَلْ أَدُلُّکَ عَلیٰ شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لاٰ یَبْلیٰ - آیا تو را به درخت جاودانی و ملکی زوال ناپذیر راه بنمایم؟». (۱)

بـدین سـان می بینی که عشق جـاودان بودن را در درون ایشـان برانگیخت و آنـان را به نافرمانی واداشت و با فرزنـدان آدم نیز چنین می کند،زیرا به راستی از بزرگترین اسباب ارتکاب گناهان همانا عشق به جاودان بودن است.

از این جـاست که امـام علی(ع)وقـتی کسـی از او پرسـید:آن حق که شـبیه باطـل است کـدام است؟گفت:مرگ،زیرا علاـقه به جـاودانگی نمی گـذارد انسان به مرگ،یعنی آنچه هیـچ جانـداری را از چنگ آن رهایی نیست،اذعان کنـد، ۱۱/ و پروردگار سبحان ما گفته است:« کُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَهُ الْمَوْتِ -همه کس مرگ را می چشد». (۲)

این احساس فطری ژرف نسبت به جاودانگی در این دنیا تحقق نمی یابد، پس با بقای در آخرت به تحقق می پیوندند،و مرگ جز پلی و دنیا جز کشتگاهی نیست،و در واقع آخرت است که زندگی راستین در آن جا باشد.

امّا جهل بشر به قـدرت خـدا و پوشـیده مانـدن چیزهایی که نمی بینـد به سبب پرده ای که دیدنیهایش بر آنها می افکند و راه بردن از عالم شهود به غیب،هم چنان به عنوان گردنهٔ اصلی فرا روی بشر باقی می ماند.

از این رو می بینیم که آیـات قرآن ما را یادآور نشانه های قـدرت خـدا می شود، این آسـمانهایی که ماهها و خورشـیدهای بی شمـار دارد،و این افلاـک که فراخنای آنها را حـدّ و مرزی نیست،و به سـبب فرمانبرداری و سـرسپردگی به پروردگار خود سـر مویی از مسیر خویش منحرف نمی شود،و این زمینی که شگفتیهایش تمام نمی شود،و این جانداران گوناگونی که در هر یک از آنها آثار عظیم قدرت پروردگار با جبروت ما نمایانگر است،آیا همه و همه دلیل قدرت خدا نیست؟

۱- (۴۲) -طه ۱۲۰/.

۲- (۴۳) -آل عمران۱۸۵/.

« أَ وَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ -آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است نمی تواند مثلشان را بیافرینند؟» چرا،او قادر است،و چگونه ذات سبحان او از آفرینش ناتوان و عاجز باشد؟! چرا،بیگمان او قادر است،و دلیل آن گوناگونی آفریده هاست،از پشّهٔ بسیار کوچک تا فیل تنومند که شبیه پشّه ولی با حجمی بزرگتر است،تا نهنگ که یک چشم آن از فیلی سنگین تر است و با سرعتی بی نظیر دریاها را در می نوردد،تا شگفتیهای دریاها و قلل کوه ها و گیاهان دشتها،تا آن جا که اگر عمر خود را در شناخت نشانه های خدا در کوچکترین گیاه صرف کنی به کنه آن راه نمی بری که:چگونه از زمین آب می گیرد و املاح آن را جذب می کند،و چگونه از خورشید پرتو می گیرد،و چه سان در برابر آفتها و تند بادها از خود نگهداری می کند،و چگونه هدف خود را در این عالم فراخ هستی تحقّق می بخشد /۱۱ ...؟آری.اگر این همه و دهها مورد دیگر را که گفته نشد به انجام رساندی هنوز شگفتیهای آن گیاه کوچک پایان نپذیرفته است،و همچنین است جانوری خرد چون مورچه.اگر به کتابخانه ای بزرگ مراجعه کنی،شاید دهها مجلّد کتاب دربارهٔ گیاهی ناچیز بیابی!و بسا که دچار حیرت و غافلگیر شوی اگر ببینی که همین مورچه را که زیر پا له می کنی از احترام(و توجّه علمی)دانشمندان برخوردار شده و تا کنون دهها هزار کتاب و رسالهٔ تحقیقی دربارهٔ آن به رشتهٔ تحریر درآورده اند.

این گوناگونی بزرگ که افراد آن به شمار نمی گنجد دلیل خلّاقیت و آفرینندگی پروردگار و نشانهٔ آن است که از هیچ چیز در آسمانها و زمین ناتوان نیست و نیک می داند که آنچه را می سازد،چگونه بسازد.

« وَ هُوَ الْخَلاّٰقُ الْعَلِيمُ -و او به هر آفرینشی داناست.» شاید تعبیر به«مثلهم-مانندشان»در این آیه برای دلالت بر این امر باشد که قدرت او به جنس آفریدگان به طور عموم تعلّق می گیرد و نه تنها به فرد و شخص

آنها،پس کسی که بتواند مثل چیزی را بیافریند حتما می تواند عین آن را نیز بسازد و بر عکس،ما را به برخی تکلّفات دور از ذهن که مفسّران به دنبال آن رفته اند نیازی نیست که گویند:«مثلهم-مانندشان»دلالت بر بازگشت مردم،نه با پیکرهای خود بلکه تنها با روانهای خود،(در رستاخیز)دارد.

[۸۲]

از کوچکترین یاخته تا بزرگترین کهکشان،هر آفریده ای نقشی ایفا می کند و هدفی را محقّق می سازد،در این میان انسان بر تخت سلطه و چیرگی قرار می گیرد،و تمام آنچه را در زمین رام و تسخیر می شود بدو می دهند،و فرصت و امکان زندگی آسوده برای این صاحب سلطهٔ گرامی شده فراهم می آید.مگر نه آن که پروردگار سبحان ما می گوید:« وَ سَخَّرَ لَکُمْ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً -و رام شما ساخت آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است به تمامی» (۱) و« لَقَدْ کَرَّمْنٰا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْنٰاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ -ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم»، (۲) و هنگامی که در وجود انسان بیندیشیم می بینیم که همه چیز در وجود او به هدفی تحقّق می بخشد،از عظیم ترین اندام چون مغز و دل تا کوچکترین نسج.

پس بیایید بیندیشیم:آیا وجود انسان در زمین،خود هدفی ندارد؟و آیا آفرینش او بیهوده بوده است؟پس حکمت خدا که در هر چیزی هویداست کجاست؟و عدالت او که /۱۱ نشانه های آن را در آسمانها و زمین می بینیم کجاست؟ هرگز...انسان نیز برای هدفی آفریده شده،و آن هدف این است که به سوی خدا تکامل یابد،و در حدیث قدسی معروف آمده است:

«چیزها را برای تو،و تو را برای خود آفریدم».

و پروردگار سبحان ما گوید:

« أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمٰا خَلَقْنٰاکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنٰا لاٰ تُرْجَعُونَ -آیا

۱- ۴۴) -الجاثیه۱۳/.

۲- ۴۵) -الإسراء ۷۰/.

پندارید که شما را بیهوده آفریده ایم و شما به نزد ما بازگردانده نمی شوید؟». (۱)

« وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا لاٰعِبِینَ* لَوْ أَرَدْنٰا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لاَتَّخَذْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا إِنْ کُنّٰا فٰاعِلِینَ* بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْبٰاطِلِ فَیَدْمَغُهُ فَإِذٰا هُوَ زٰاهِقٌ وَ لَکُمُ الْوَیْلُ مِمّٰا تَصِفُونَ -ما این آسمان و زمین و آنچه را میان آن دو است به بازیچه نیافریده ایم*اگر خواستار بازیچه ای می بودیم خود آن را می آفریدیم،اگر خواسته بودیم*بلکه حق را بر سر باطل می زنیم،تا آن را درهم کوبد و باطل نابود شونده است.و وای بر شما از آنچه به خدا نسبت می دهید». (۲)

چون خردمندان و صاحبان مغز در آفرینش آسمانها و زمین اندیشیدند، دریافتند که آفرینش بیهوده نیست و از این رو گفتند:« رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذٰا بٰاطِلاً سُبْحٰانَکَ فَقِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ -ای پروردگار ما!این جهان را به بیهوده نیافریده ای، تو منزّهی،ما را از عذاب آتش بازدار». (۳)

امّا کسانی هستند که این حکمت را می دانند ولی معاد را نیز انکار می کنند،مانند فیلسوفانی که از آراء یونانیان قدیم تأثّر پذیرفته اند.برای چه؟برای آن که آنها نمی دانند آفریدگار چگونه آفریدگان را آفریده است،از این رو یکی از آنان گوید:آفرینش صادر از خداست-سبحانه و تعالی-هم چنان که آب چشمه ای از سرچشمه بیرون می آید.پس چگونه این آب دیگر بار به سرچشمه برمی گردد؟ و دیگران گفته اند:چرا برمی گردد،ولی نه برای آن که عذاب بچشد یا بر اعمال خود پاداش یابد،بلکه برای آن که به سرچشمه و منبع خود پیوندد،هم چنان که آبها پس از سیر و سیاحت و گردشی طولانی سرانجام به دریا باز می گردند! این گروه به سبب جهل خود نسبت به چگونگی آفرینش منکر رستاخیز،به صورتی که در کتابهای الهی آمده است شده اند. /۱۱ پروردگار ما در حالی که توانایی

ص: ۱۸۰

۱- (۴۶) -المؤمنون۱۱۵/.

۲- (۴۷) -الانبیاء۱۶/۱۸،۱۷.

۳- (۴۸) -آل عمران۱۹۱/.

خود را در امر آفرینش توضیح می دهد گوید:

« إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ -چون بخواهد چیزی را بیافریند،فرمانش این است که می گوید:موجود شو؛پس موجود می شود.» پس بیرون تراویدن و فیضان یا برآمدن از سرچشمه نیست،و نیز دوره ای وجودی چنان که دهریان و فیلسوفانی که از آنها تأثیر پذیرفته اند می گویند نیست، بلکه در واقع فعلی است ایجاد شده از پروردگار قدرت و توانمندی،پس بر حسب حدیثی نسل به نسل،چون بخواهد،با قدرت عظیم خود مشیّت را می آفریند و چیزها را بدان مشیّت و اراده به وجود می آورد.

و تعبیر به«یقول می گوید»برای بیان حدوث اراده است،و گرنه پروردگار ما از ایجاد تحوّل و توسّل به وسایل در انجام کارها و درست کردن چیزها بی نیاز است،و در کلام امیر مؤمنان(ع)چنین آمده است:

«بدانچه بودنش را اراده کند،گوید:(باش!)پس هست شود،نه با صدایی که به گوش فرو رود و نه با ندایی که شنیده شود،بلکه گفتار او -سبحانه-همان کردار اوست که از نیستی به هستی می آورد و شکل و صورت می بخشد،در حالی که آن موجود(حادث)پیش از آن وجود نداشته،و اگر از آن پیش وجود می داشت و قدیم بود بیگمان می بایست خدایی دیگر داشته باشد». (۱)

به راستی که کلمات در بیان غیب الهی عاجز و ناتوان فرو می مانند،و حقایق پنهان عالم غیب-به قدر توانایی ما-بدانچه در عالم شهود بدانها نزدیک باشد به ذهن ما نزدیک می شود(و به تصوّر ما درمی آید)،پس ما-مثلا-هنگامی که چیزی را می خواهیم و اراده می کنیم امر بدان می دهیم و امر و فرمان دادن بنا بر عادت به گفتن(و فرمودن)تعبیر می شود،از این روست که در قرآن می بینیم از امر خدا به«کلمه»یا«قول»تعبیر شده است.

خدا این توانایی را به اهل بهشت داده است،و در آیه ای که پیشتر گذشت

۱- ۴۹) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱۸۶،ص ۲۷۴؛بنگرید به چاپ دکتر شهیدی،ص ۲۰۱.

گفته است:« وَ لَهُمْ مٰا یَدَّعُونَ (۱) در آن جا هر چیز بخواهند برای آنان فراهم است» (۲) و در قصّهٔ سلیمان گوید:« قٰالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتٰابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمّٰا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ -و آن کس که از علم کتاب بهره ای داشت گفت:من پیش از آن که چشم بر هم زنی،آن را در نزد تو می آورم.چون آن را در نزد خود دید...». (۳)

بدین سان به مجرّد آن که اهل بهشت چیزی را بخواهند به اذن خدا آن را نزد خود می یابند،همچنین به مجرد ۱۱/ آن که خلیفه،سلیمان تخت بلقیس را خواست، آن را نزد خود یافت.

[۸۳]

در پایان این سوره و پس از آن که قرآن پروردگار ما را به آنچه از قدرت و علم سزاوار اوست توصیف می کند،ذات او را از هر نقص و ناتوانی و نیازمندی منزه می داند و می گوید:

« فَسُبْحٰانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ -منزه است آن خدایی که ملکوت(اساس هستی)هر چیزی به دست اوست.» آیا آثار فقر و نیازمندی و ناتوانی را در هر چیز نمی بینی؟در واقع این گواه بر مملوک بودن آنها برای مالک بی نیاز مقتدری نیرومند است،و همچنین همه چیز گویای این حقیقت است که پروردگار سبحان ما منزّه و مبارک و متعالی است.

وقتی قدسیّت و قدرت و حکمت پروردگارمان را دانستیم به رستاخیز ایمان می آوریم و هر چه شناخت آدمی نسبت به پروردگار خود افزون شود ایمانش به روز قیامت افزون می گردد.

« وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ -و همه به سوی او بازگردانده می شوید.»

۱- (۵۰) -همین سوره،آیه ۵۷.

۲- (۵۱) -یعنی به محض اراده کردن چیزی،آن را در تصرّف خود دارند-م.

۳- (۵۲) -النّمل ۴۰/.

سورۀ صافّات

اشاره

ص: ۱۸۳

فضیلت سوره:

در کتاب ثواب الاعمال به اسناد آن از ابی عبد اللّه(ع)آمده است که گفت:«هر کس سورهٔ صافات را در هر روز جمعه بخواند،همواره از هر آفتی محفوظ است و هر بلایی در زندگی دنیا از او دور رانده می شود،در جهان به فراخترین روزیهای ممکن دست می یابد،و خدا آسیبی در مال و فرزندان و بدن او و از گزند شیطان رجیم،و ستمگری سرکش وارد نمی سازد،و اگر همان روز یا آن شب بمیرد خدا او را شهید برمی انگیزد و شهید می میراند و همراه شهیدان به درجه ای از بهشت درمی آورد».

تفسیر نور الثقلین،ج ۴ ص ۳۹۹/ ۱۱

زمینهٔ کلّی سوره

سورهٔ صافات با آیات والای خود ما را به همان افکار و حقایقی که آیات پیشین در سورهٔ(یس)تأکید می کرد،با افزودگیهایی دیگر و سبک ادبی نفیس جدیدی رهنمون می شود.

آیـات این سوره با یاد کردن از فرشـتگانی که به انتظار فرمان خـدا صف بسـته انـد آغاز می شود،و از این رو به سورهٔ«صافّات صف بستگان»موسوم شده است.هم چنان که درس آخر آن دربارهٔ جنّ و فرشتگان و شبهه های جاهلیان پیرامون روابط آن دو آفریده با پروردگارشان،با ما سـخن می گوید،که می پنداشـتند رابطهٔ آن دو با خدا رابطهٔ نسبت است و برخی از این حدّ فراتر رفته و گفته اند که جن نتیجهٔ مسـتقیم رابطهٔ زناشویی میان فرشـتگان و پروردگارشان است-که ذاتش منزّه و فراتر از هر چیزی است که بدو شرک می آورند-.

در حـالی که درسـهای میـانی از پیـامبران(ع)بـا ما سـخن می گفت،و رابطـهٔ میان این دو رونـد مطالب این است که قرآن وقتی خطای زشت جاهلیان را دربارهٔ روابط فرشـتگان و جنّ با خـدا آشـکار ساخته ناگزیر باید به همان خطا که دیگران نیز هنگامی که پنداشـته اند /۱۱ رابطه ای مشابه میان خـدا و پیامبران وجود دارد،بـدان دچار شـده انـد،اشاره کند.این خطا از آن جا ناشـی شـده که اینان به معجزی که مکرّر به دست پیامبران صورت گرفته و دیگران از آن بی بهره بودند ارزشـی خاصّ داده و آن را دلیـل بر این گرفته انـد که ایشان پسـران خداینـد،و از این رو می بینیم که آیات گفتگو در پیرامون این موضوع را به درازا می کشاننـد تا تأکیـد کننـد که پیامبری آنها به سـبب موجبات ذاتی تکوینی در شـخص ایشان نبوده بلکه خدا این پایگاه والا را به دلیل ژرفی ایمان و درسـتکاری و شـجاعت اقدام و نیکی به مردم که در پیامبران یافته به ایشان بخشـیده است،و شاید گفتگوی از ایشان(ع)در این سورهٔ فرخنده مربوط به همین جانب از زندگی ایشان و برای نفی بدعتهای جاهلی باشد.

از این جا می توان گفت که خطّ کلّی سورهٔ الصّافات همان بیان رابطه درست میان خـدای عزّ و جلّ و دیگر آفریدگان اوسـت که از جهت او در ایجاد و آفرینش و نوآوری و روزی رسانی و...و...شـکل پذیرفته،اما غیر از این رابطه،تنها یک وسـیلهٔ عروج و فرا رفتن وجود دارد که هر آفریده از آن طریق به پروردگار خود نزدیک می شود و آن همان ایمان و عمل صالح است.

وقتی در مجموعهٔ بینشهای این سوره می اندیشیم مسئولیّت به بارزترین شکل

ص :۱۸۶

خود بر ما جلوه گر می شود که ما را در برابر این گفتهٔ پروردگار صاعقه زده می کند که گوید:« وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ -و نگه داریدشان،باید بازخواست شوند».

محور مسئولیّت همان است که محورهای این سوره را به یکدیگر می پیوندد، و بارزترین آنها سه محور است:

یکم:نفی نظایر و اشباه که جاهلیان آنها را به عنوان خدایان خود گرفته بودند تا شاید یاریشان دهند،زیرا هدف آنها از پرستش خدایان رهایی از پاداش کارهایشان بود،ولی هیهات!که فرشتگان در برابر پروردگار خود صفی آراسته بسته اند،و شیطانها از آسمان محروم و در حجاب اند،و شهابها در انتظار آنهاست،و مستکبران را برای حسابی دشوار حاضر می آورند.

دوم:پیامبران و اولیاء بندگان گرامی خدایند،از کس شفاعتی جز به رضای خدا نمی کنند،و ممکن نیست در مخالفت با قوانین پروردگار به ایشان تکیه کرد،و چگونه چنین کاری ممکن شود؟در حالی که ایشان از آن جهت به درجات والای خود رسیده اند که /۱۱ بندگان مخلص و ناب خدایند.

سوّم:درهم شکستن پایه های توجیه و بهانه ای که گناهکاران در ارتکاب گناهان بدان تکیه می کنند و مدّعی می شوند که مجبور بوده اند چنان کنند.

تصاویری که قرآن از روز مسئولیّت و بازخواست و پاداش برای ما ترسیم می کند به همین محور مربوط می شود.

سیاق قرآنی محور یکم و سوّم را پشت سر هم قرار داده و سپس یادآور محور دوم می شود که چون گواهی راستین برای اثبات آن دو محور دیگر می آید،زیرا قرآن برای حقایق مثالهایی می زند،و از بهترین مثالهای آن زندگی پیامبران است که به ما امر کرده است بام و شام به ایشان درود فرستیم تا ایشان را رهبر و مشعل روشنگر راه خود سازیم.

ص :۱۸۷

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱ تا ۱۸]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلصَّافّٰاتِ صَفًّا (۱) فَالزّٰاجِرٰاتِ زَجْراً (۲) فَالتّٰالِيٰاتِ ذِكْراً (۳) إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَوٰاحِدٌ (۴) رَبُّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ رَبُّ اَلْمَشٰارِقِ (۵) إِنّٰا زَيَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْيٰا بِزِينَةٍ اَلْكَوٰاكِبِ (۶) وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطٰانٍ مٰارِدٍ (۷) لاٰ يَسَّمَّعُونَ إِلَى اَلْمَلَإِ اَلْأَعْلىٰ وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جٰانِبٍ (۸) دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ وٰاصِبٌ (۹) إِلاّٰ مَنْ خَطِفَ اَلْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهٰابٌ ثٰاقِبٌ (۱۰) فَاسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنٰا إِنّٰا خَلَقْنٰاهُمْ مِنْ طِينٍ لاٰزِبٍ (۱۱) بَلْ عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ (۱۲) وَ إِذٰا ذُكِّرُوا لاٰ يَذْكُرُونَ (۱۳) وَ إِذٰا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ (۱۴) وَ قٰالُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۵) أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ كُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ (۱۶) أَ وَ آبٰاؤُنَا اَلْأَوَّلُونَ (۱۷) قُلْ نَعَمْ وَ أَنْتُمْ دٰاخِرُونَ (۱۸)

معنای واژه ها

۱[و الصّافات صفّا]

:هر چیزی میان آسمان و زمین که دو

ص :۱۸۸

جانبش به هم برنیامده باشد صافّ است،از جمله پرندگانی که بالهایشان را گشوده باشند صافّات خوانده می شوند،و گفته اند جمع صافه همان فرشتگانند که برای نماز و فرمانبرداری برپا ایستاده و صف بسته اند یا بالهای خود را در حال بالا رفتن و فرود آمدن گشوده اند.و «صفّا»برای تأکید است.

۲[فالزّاجرات]

:الزّجر دور راندن از چیزی است(با بانگ و نهیب)،و در این جا مقصود فرشتگانند که کافران را هنگام گرفتن جانشان دور می رانند یا به فرمان خدا چیزی را می رانند.

۷[مارد]

:بیرون شده به سوی فسادی بزرگ،و این وصف شیطانهاست که مرده هستند،و اصل آن جدا شدن است،از همین ریشه است کلمه امرد که موی ندارد،پس مارد جدا افتاده از خیر باشد.

۹[دحورا]

:الدحور راندن با عنف و جبر است و گویند:

دحر،یدحر،دحرا و دحورا.

[واصب]

:دائم ثابت.

۱۰[الخطفه]

:خطف همان سلب و ربودن چیزی است به طور ناگهان و با شتاب.

۱۱[لازب]

:لازب و لازم به یک معنی است،یعنی گلی که به دست می چسبد و همان گل خالص است.

۱۸[داخرون]

:خوار و ذلیل شدگان،از دخر به معنی کوچک و ذلیل شد.

بگو:بلی،و شما خوار و بیچاره می شوید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

گفتگوی این درس پیرامون فرشتگان و روز رستاخیز است و این دو موضوع به یکدیگر مربوط می شود زیرا انسان وقتی به روز جزا ایمان نداشته باشد مستقیما منکر جزا می شود و به صورت غیر مستقیم نیز به انکار پاداش می پردازد،و این وقتی است که ادّعا می کند فرشتگان چون فرزندان خدای سبحانند نزد خدا از او شفاعت و وساطت خواهند کرد.

وقتی سیاق آیات به روح مسئولیّت توجّه دارد ناگزیر باید به بررسی این هر دو موضعگیری با هم بپردازد زیر این دو در فرایند نهایی که همان گریز از مسئولیّت است مشترک اند.

شرک آوردن به خدا از طریق اعتقاد به ربوبیّت و پروردگاری فرشتگان یا جنّ یا خدایان دروغین و برساخته توجیهی نفسانی دارد که همان کوشش برای فرار از مسئولیّت و بازخواست است.بر مردم دشوار است که با وجود آگاهی از مسئولیّت آن را تحمل کنند،پس برای آن که-به پندار خود-از نافذ بودن اوامر خدا رهایی یابند و از التزام به دین بگریزند،می بینی که پیش خود به دنبال توجیه نفسانی می گردند که آنها را بدین گمان و تصوّر افکند که فرشتگان یا جنّ یا صالحانی چون عیسی(ع)خشم /۱۱ و عذاب پروردگار را با شفاعت یا فدیه دادن از آنها دور خواهند کرد.

روز قیامت روزی است که مسئولیّت در آن روز به شکلی روشن و اکید

ص:۱۹۰

نمودار می شود،و خدا انگاشتن فرشتگان و جنّ و پیامبران به وسیلۀ این گروه برای حلّ دشوار بودن آن روز است،ولی هیهات،از این رو پروردگار ما در پایان این درس مسئولیّت حتمی انسان را با این گفتۀ خود تأکید می کند که:« قُلْ:نَعَمْ وَ أَنْتُمْ دٰاخِرُونَ -بگو:بلی،و شما خوار و بیچاره می شوید».

شرح آیات:

[۱-۳]

سرآغاز این سورۀ گرامی منظره ای از عالم غیب را برای ما تصویر می کند که فرشتگان در آسمانهای برین به تعدادی که جز خدای عزّ و جلّ شمار آنان را نمی داند صف کشیده اند،و منتظر دریافت وحی از پروردگار خود هستند،آن گاه به هر جا که فرمان دهد فرود می آیند و هر مانعی را که برابرشان آید از پیش خود دور می رانند،و با وحی فرود می آیند و آن را بر پیامبر تلاوت می کنند،و از این جا می توانیم بگوییم که تنزیل وحی تنها اختصاص به جبریل ندارد و همراه او فرشتگانی دیگر هستند که همین نقش را ایفا می کنند،و در قرآن تعبیر فرستادگان خدا را می یابیم که گاه یعنی فرشتگانی که با وحی نازل می شوند و گاه یعنی فرشتگانی که جانها را می گیرند.وقتی خدای تعالی می گوید:« قُلْ یَتَوَفّٰاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلیٰ رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ -بگو:فرشتۀ مرگ که موکّل بر شماست،شما را می میراند.سپس به سوی پروردگارتان بازگردانیده می شوید». (۱) مراد از آن عزراییل است،و با گردآوردن آیات در کنار یکدیگر در می یابیم که بزرگترین فرشتۀ مرگ رهبر گرفتن جانهاست،اما دیگر فرشتگان دستیاران او بر این امرند،هم چنان که جبرییل بزرگترین فرشته-که وحی را بر انبیاء و پیامبران فرود می آورد-رهبر گروهی از فرشتگان است که همین وظیفه را انجام می دهند.

« وَ الصَّافّٰاتِ صَفًّا -سوگند به آن فرشتگان که صف بسته اند.»

۱- ۱) -السّجده۱۱/.

خدا به فرشتگانی سوگند می خورد که در انتظار فرمان و وحی او صف بسته اند،آن گاه برای اجرای فرمان پروردگار فرود می آیند، ۱۱/ و دشواریها را در راه خود،همچون طبقات موجود میان زمین و آسمان،و شیطانهایی را که می کوشند استراق سمع کنند،یا حجابهای خدا را از انبیا و پیامبرانش دور می سازند.

« فَالزّاجِراتِ زَجْراً -سوگند به آن فرشتگان که(موانع و دشواریها و معارضان را)دور می رانند.» و یکی از صفات آنها تلاوت وحی بر انبیاء است.تلاوت از«تتالی»یعنی از پیاپی بودن می آید و دلالت بر آن دارد که وحی خدا یکباره برایشان نازل نمی شود،بلکه به صورت جدا،جدا و پی در پی نازل می شود و حکمت تغییر آن را ایجاب می کند.

« فَالتّالِیاتِ ذِکْراً -سوگند به آن فرشتگان که ذکر خدا را تلاوت می کنند (و فرو می خوانند).» [۴]

پس در این صورت فرشتگان خدایانی سوای اللّٰه نیستند،بلکه آنها فقط تسلیم شده به فرمان خدا،و حاملان وحی او برای آفریدگان اند،بنا بر این پرستیدن آنها درست نیست،و ما بر کنار از نقش فرشتگان که چیزی از عالم غیب است،فقط خدا را می شناسیم،زیرا شریک ساختن فرشتگان به وسیلۀ گروهی از مردم(با خدا) برخاسته از جهل آنها دربارۀ حقیقت این آفریده است.از این رو می بینیم که قرآن پس از این تعریف مختصر و در عین حال رسا،به تأکید حقیقت توحید می پردازد و می گوید:

« إِنَّ إِلٰهَکُمْ لَواحِدٌ -همانا خدای شما خدایی یکتاست.» ملاحظه می شود که سه تأکید بر این امر آمده است که عبارت است از سوگند که خود بزرگترین تأکید است و کلمۀ«إنّ-همانا»برای تأکید و حرف تأکید«لام هرآینه»در یک عبارت که جواب قسم واقع شده است.

[۵]

برای آن که انسان گرایشهای فطری خود به پرستش پروردگار را با اعتقادات باطل در برابر هستی و برخی آفریدگان سیر نکند،خدا بیان می کند که

آنچه در هستی وجود دارد آفریده ای است که برای وجود خود به او نیازمند است،و این بیان به بشر-در حالی که پروردگارش را بپرستد-شعور و احساسی به هماهنگی با طبیعت پیرامونش می بخشد،و اگر به خدا شرک آورد بر عکس این خواهد بود.

« رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ رَبُّ الْمَشٰارِقِ -پروردگار آسمانها و زمین است و هر چه در میان آنهاست.و پروردگار مشرقهاست.» شاید حقایق علمی که می گوید هر ستاره و سیّاره ای مداری خاصّ خود دارد،و مشرق و مغربش با آن دیگری تفاوت می کند،بخشی از این آیه را که در آن کلمهٔ مشارق به صورت جمع آمده روشن سازد.

در این مورد احتمالی دیگر هم برای معنی این کلمه وجود دارد و آن این است که:سفر خورشید از سالی به سالی(یا بهتر بگوییم حرکت سالیانهٔ زمین بر گرد خورشید)مستلزم وجود مشرقهایی به تعداد روزهای سال برای آن است.

شاید تخصیص مشرقها بدون ذکر مغربها بدین سبب باشد که آفتاب پرستان مسحور و فریفتهٔ دمیدن و سر برآوردن خورشید بوده اند و آن را در آن حال می پرستیدند،و این وضع مقتضی تأکید بر این امر بوده که همانا خداست که پروردگار مشرقهاست.

[۶]

امّا دربارهٔ ستارگانی که دسته هایی از مردم آنها را به جای خدا،معبود خود قرار می دهند،خواه به سبب اعتقادشان به این که ظاهر و غایب شدن آنها در زندگی بشر تأثیر می کند،یا به سبب شیفتگی آنان به درخشندگی و زیبایی ستارگان،قرآن نقش آنها را در آسمان روشن می سازد و می گوید:

« إِنّٰا زَيَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْيٰا -ما آسمان فرودین را بیاراستیم،» آسمان نزدیک به زمین را...

« بِزِينَةٍ الْكَوٰاكِبِ -به زینت ستارگان.» این ستارگان در آسمانهای دیگر نیز وجود دارند ولی به سبب فقدان اکسیژن و هوا در فضای آنها که مانع پایداری نور و بازتاب آن می شود،زینت آن آسمانها

نیستند.

[۷]

سیاق آیه،افزون بر این زیبایی،به قوّت و استواری در آفرینش آسمان اشاره می کند که در آن کمین و دیدبانی قرار داده شده که مانع راه یافتن شیطانها به حریم ساکنان عالم بالا می شوند.

« وَ حِفْظاً مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مارِدٍ -و از هر شیطان نافرمان نگه داشتیم.» [۸]

این آیهٔ کریم این عقیدهٔ باطل را از میان می برد که می گوید جنّ از تمام تقدیرهایی که در گذشته بوده،و اکنون می گذرد،و در آینده روی خواهد داد، آگاهی دارد،زیرا جنّیان با غیب مربوط و از آن آگاهند.قرآن این مطلب را مستقیما و صریحا نفی و رد می کند و می گوید:

« لا یَسَّمَّعُونَ إِلَی الْمَلَإِ الْأَعْلی -تا سخن ساکنان عالم بالا را نشنوند.» نمی توانند به جاسوسی یا استراق سمع از خدا بپردازند،او آنچه را مقدّر ساخته و به حکم قضا رانده است به فرشتگان وحی می کند تا به ارادهٔ ذات متعال او مستقیما به اجرا درآورند.

« وَ یُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جانِبٍ -و از هر سوی رانده شوند.» اگر شیطانها بکوشند در آسمان نفوذ یابند و حجابها را بدرند،پاسداران آسمان که همواره بیدار و هشیارند با سلاحهای خود آنها را می رانند.

[۹]

و شیطانها دور رانده می شوند.

«دحورا-تا دور گردند(دور شدنی بی بازگشت).» هنگامی که برای استراق سمع به پیش می خزند،هم چنان که گناهی از این حیث بر آنها می نویسند که با دیگر جرمهایشان جمع می شود،و بدین سبب پس از حسابرسی دستخوش عذابی سخت در دوزخ خواهند شد.

« وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ -و برای آنهاست عذابی دایم.» /۱۱ امام باقر(ع)گوید:

«عذاب واصب یعنی عذابی دایم،دردناک،که به دلهای آنها رسیده

است». (۱)

[۱۰]

شیطانها تمام کوشش خود را به کار می برند تا برای گمراه کردن اهل زمین پاره ای اطّلاعات را از آسمان به دست آورند و آنها را با بعضی اندیشه های باطل درآمیزند،و آنچه از اخبار درست نزد کاهنان و منجّمان وجود دارد از همین گونه است.بدین سان آنها از خلال جزئیّاتی درست اعتماد مردم را به خود جلب می کنند تا به هر سخن باطلی هم که از آنها صادر می شود اعتماد کنند.

« إِلاّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ -مگر آن شیطان رباینده که ناگهان چیزی برباید و ناگهان شهابی ثاقب دنبالش کند.» در این آیه و آیات دیگر مشابه آن دلالتی است بر این که شیطانها می توانند بر بعضی اخبار از طریق ماجراجوییهای پیاپی و مستمرّ خود دست یابند.

همچنین از این آیه و نیز آیات دیگر قرآن در می یابیم که نزد ساکنان عالم بالا ـ گفتگویی پیرامون آنچه در دنیا می گذرد جریان دارد،که چه هنگامی باران می بارد،و چه وقت زمین لرزه ها وقوع می پیوندد،و...و...و شک نیست که پدیده های آینده را پایه ها و دلالتهایی است،و شاید حسّ ششم،و نگاه مغناطیسی، و تله پاتی(انتقال فکر تلقینی از نزدیک و دور)و پیشگوییهای درست،و رؤیاها و حتی پاره ای از ابعاد سحر و کاهنی و قیافه شناسی و...و...دلالت بر وجود عوامل بشارت دهنده یا هشدار دهنده پیش از وقوع رویدادها و حوادث داشته باشد.

امّا کسانی که ادّعا می کنند جن و شیطانها را پیروی می کنند(و از آنها خبر به دست می آورند)خطا می کنند،زیرا جنها اساسا هیچ چیزی از علم غیب در اختیار ندارند،چه پاسداران آسمانها آنها را از این امر مانع می شوند.

[۱۱]

پس از این مقدمهٔ رسا که افسانهٔ موهوم شریک انگاشتن جن،و پندار ۱۱/ باطل خدا بودن آنها را به جای اللّه،درهم می شکند و نابود می کند،سیاق آیه به پرسشی توجّه می دهد که جا دارد نفوس کافران و مشرکان و عقاید آنها را از بیخ و بن

۱- ۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۰۰.

بلرزاند،و آنها را برانگیزد-که اگر اراده ای به خرج دهند-به رسالت راستین و عقاید درست آن تسلیم شوند و گردن سپارند.

خدای تعالی می گوید:

« فَاسْتَفْتِهِمْ -پس،از کافران بپرس،» ای پیامبر!از آنها بپرس«استفتا»همان پرسیدن و آگاهی خواستن از رأی و نظر کسی است.

« أَ هُمْ -آیا آنها.» یعنی کافران و مشرکان.

« أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا إِنّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طِینٍ لازِبٍ -آفریدنشان دشوارتر است یا دیگر آفریدگان که ما آفریده ایم؟ما آنها را از گلی چسبنده آفریده ایم.» در تفسیر این آیه سه وجه آمده است.

نخست:مراد از پرسش همان فرشتگان اند،و انسان پاسخی جز اعتراف به برتری ذاتی آنها از لحاظ نیرو ندارد،پس فرشتگان حتی از جن قویترند،جنّی که انسان به سبب ضعف خود آن را خدایی پنداشته و انگاشته است،پس فرشته از لحاظ قیاس به ادّعای الوهیّت و سرپیچی از فرمان خدا،از دیگران سزاوارتر است، ولی ما می بینیم که به خدا سرسپرده و تسلیم فرمان اوست،پس این خار خار و جاه طلبی به جانب ربوبیّت(و خود خدا انگاری)یا تکبر و خویشتن بزرگی در بعضی از ابناء بشر چیست؟در حالی که در آفرینش ضعیفانی بیش نیستند زیرا عنصرشان از گلی است چسبنده.

دوم:مقصود از آفرینش سخت همان جنّ است،و در حالی که جنّ از مقاومت در برابر خدا و عذاب او عاجز و ناتوان است،چرا برخی از مردم آنها را شریک خدا می انگارند؟و این پندار و باور مستوجب عذابی دردناک است /۱۱ که بدنهای ضعیف گلین اینان تحمّل آن را ندارد.

سوّم:این آیه به دیگر آفریدگان خدا در عالم هستی اشاره می کند،همچون

آسمانها و زمین و ستارگان که آثار قدرت خدا در آنها نمودار می شود،و شک کردن در آن آثار قدرت آدمی را به سوی انکار رستاخیز رانده است،در صورتی که اگر انسان به آفرینش آنها بیندیشد به قدرت پروردگارش اعتماد می یابد و در نتیجه به روز رستاخیز ایمان می آورد.این وجه اخیر،چنان که به نظر من می رسد،ظاهرترین وجوه است. (۱)

[۱۲]

مشکل انسان در برابر حقایق بزرگ این است که انسان آنها را در نمی یابد مگر آن که به وسعت افق اندیشه و تعقّل متّصف باشد،و هر چه عقل بزرگتر و بلند اندیش تر باشد صاحبش به کسب معرفت و دریافت حقایق تواناتر است.امام علی(ع)گوید:

«ای کمیل بن زیاد!به راستی که دلها ظرفهاست و بهترین آنها نگهدارنده ترین آنهاست». (۲)

خردمند هنگامی که حقایق را می شنود یا می بیند از آنها در شگفت می شود امّا آنها را باور می کند،پس اگر به او بگویی امروزه دلفین را برای جاسوسی به کار می گیرند یا دانش نو دستگاهی اختراع کرده که سر پشّه را از هم می شکافد،سخن تو را دروغ نمی شمارد.امّا جاهل نه تنها حقایق را تکذیب می کند و دروغ می انگارد بلکه گوینده و صاحب آن حقایق را استهزاء می کند و به باد مسخره می گیرد،و لکّهٔ نادانی و دیوانگی بر او می چسباند.در حالی که موضعگیری شگفت زدگی دلالت بر نموّ عقل و سعهٔ صدر و حقیقت جویی می کند،موضعگیری تمسخر دلیل تنگی افق دید و جمود فکر است.قرآن پیامبر را به شگفت زدگی توصیف کرده،در حالی که کافران و مشرکان را به مسخره کردن موصوف ساخته است.

« بَلْ عَجِبْتَ وَ یَسْخَرُونَ -تو در شگفت شدی و آنها مسخره می کنند.» [۱۳]

از شواهد تحجّر دلها و جمود عقل آنها این است که از یادآوری

۱- ۳) -در ترجمهٔ فارسی آیهٔ کریم(۱۱)نیز همین وجه سوّم ملاک قرار گرفت-م.

۲- ۴) -نهج البلاغه،حکمت ۱۴۷؛ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۳۸۷.

بهره ای نمی گیرند و بر تغافل نسبت به حقیقت و بی خبری از آن تعمّد می ورزند.

« وَ إِذا ذُكِّرُوا لا يَذْكُرُونَ -و چون به آنها یادآوری شود،به یاد نمی آورند.» و یادآوری برانگیختن و بیدار کردن دانسته های انسان در خاطره و ذهن اوست و دلالت بر آن دارد که عقل انسان،اگر صاحب خرد آن را بکاود و برانگیزد،محتوی حقایقی بسیار است.

[۱۴]

امّا آنان نه فقط به خاطره و ذهن خود که به بیداری و یادآوری خوانده شده مراجعه نمی کنند،بلکه از همراهی و پیوستگی به حق با وجود ظهور نشانه ها و شواهد بر آن خودداری می ورزند،و فراتر از این جسارت نسبت به خداست که مردم را برای مسخره کردن حق برمی انگیزند و فرا می خوانند.

« وَ إِذا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ -و چون آیه ای ببینند از یکدیگر می خواهند که مسخره اش کنند.» در این آیات به سه مرحله ای اشاره شده که این گروه در مردود شمردن حق می پیمایند:نخست:مسخره کردن حق به محض دیدن آن،و دوم:سخت دلی،که همان نتیجهٔ مسخره کردن به هنگامی است که پرده ها و حجابهای متراکم بر دل افکنده شده،و صاحبش نمی تواند به هماهنگی با یادآوری بپردازد و حقّ خارجی را با سرشت بشریّت و عقل مطابقت دهد،و سوّم:جنگیدن با حق و کوشش برای بازگرداندن مردم از آن.

[۱۵]

این گروه برای آن که کفر و انکار خود را نسبت به حقیقت توجیه کنند و مردم را از راه حق به گمراهه بکشانند به برانگیختن شبهه ها در پیرامون حقایق می پردازند،و نخستین شبهه ای که از خلال آن به تکاپو می افتند به شک انداختن مردم در اصل رسالت است.

« وَ قالُوا إِنْ هٰذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِينٌ -و می گویند این چیزی جز جادویی آشکار نیست.» تشبیه به جادو را از آن رو برگزیدند که جادو به ظاهر نزدیکترین و

ص :۱۹۸

شبیه ترین امور به حقیقت است،و از داستان پیامبر موسی(ع)برای ما روشن می شود که به نظر مردم چنان می رسید که ریسمانهایی که جادوگران افکنده بودند به راستی می جنبند و می خزند،جز این که فرق میان جادو و حقیقت این است که جادو را واقعیّتی نیست،در حالی که حقیقت همانا واقعیّتی است ثابت و استوار.

[۱۶]

شبهۀ دوم این است که می گویند:چگونه خدا انسان را پس از آن که اندامهایش خاک و از هم پراکنده می شود،برمی انگیزد؟!زیرا آنها زندگیی می خواهند که مسئولیّت و بازخواستی در آن نباشد،و این اعتقاد همراه پرستش آنها نسبت به جنّ و دیگر شریکان برساخته ای که آنها را می پرستند،مسئولیّت و بازخواست را با شفاعت از آنها برمی دارد.

«أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ کُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ -آیا وقتی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم ما را زنده می کنند(و برمی انگیزند)؟» [۱۷]

آن گاه ریشخند و تمسخر را می افزایند:

«أَ وَ آبٰاؤُنَا الْأَوَّلُونَ -و آیا نیاکان ما را هم؟!که در خاک متلاشی(و پودر)شده اند؟!» [۱۸]

آن گاه خدا بر زبان پیامبر خود(ص)به آنها پاسخ می دهد،زیرا برای خوار کردن و کوچک ساختن آنها از گفتگوی مستقیم با آنها بسی فراتر می رود،و بدین سان است که در قرآن و هیچ آیه ای از آن نمی بینیم که خدا مستقیما مشرکان و کافران را در زمینۀ دنیا مخاطب ساخته باشد.

«قُلْ نَعَمْ وَ أَنْتُمْ دٰاخِرُونَ -بگو:بلی،و شما خوار و بیچاره می شوید.» یعنی وقتی زندگی دنیا،و به دنبال آن آزادی انسان پایان یابد و چیزی جز کردار و حساب باقی نماند،آن جا که مسئولیّت،که هیچ گریزی از آن نیست به شکل تامّ و تمام جلوه گر می شود،شما به سجده بر خاک می افتید و کاملا به ارادۀ الهی تسلیم می شوید و گردن می نهید.

ص:۱۹۹

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۹ تا ۳۹]

اشاره

فَإِنَّما هِیَ زَجْرَهٌ واحِدَهٌ فَإِذا هُمْ یَنْظُرُونَ (۱۹) وَ قالُوا یا وَیْلَنا هذا یَوْمُ الدِّینِ (۲۰) هذا یَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ (۲۱) احْشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ أَزْواجَهُمْ وَ ما کانُوا یَعْبُدُونَ (۲۲) مِنْ دُونِ اللّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلی صِراطِ الْجَحِیمِ (۲۳) وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ (۲۴) ما لَکُمْ لا تَناصَرُونَ (۲۵) بَلْ هُمُ الْیَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۶) وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَساءَلُونَ (۲۷) قالُوا إِنَّکُمْ کُنْتُمْ تَأْتُونَنا عَنِ الْیَمِینِ (۲۸) قالُوا بَلْ لَمْ تَکُونُوا مُؤْمِنِینَ (۲۹) وَ ما کانَ لَنا عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ بَلْ کُنْتُمْ قَوْماً طاغِینَ (۳۰) فَحَقَّ عَلَیْنا قَوْلُ رَبِّنا إِنّا لَذائِقُونَ (۳۱) فَأَغْوَیْناکُمْ إِنّا کُنّا غاوِینَ (۳۲) فَإِنَّهُمْ یَوْمَئِذٍ فِی الْعَذابِ مُشْتَرِکُونَ (۳۳) إِنّا کَذلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ (۳۴) إِنَّهُمْ کانُوا إِذا قِیلَ لَهُمْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ یَسْتَکْبِرُونَ (۳۵) وَ یَقُولُونَ أَ إِنّا لَتارِکُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ (۳۶) بَلْ جاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِینَ (۳۷) إِنَّکُمْ لَذائِقُوا الْعَذابِ الْأَلِیمِ (۳۸) وَ ما تُجْزَوْنَ إِلاّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹)

نگه داریدشان باید بازخواست شوند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سیاق مطلب در این مجموعهٔ آیات از گوشه هایی از روز قیامت با ما سخن می گوید،آن گاه که بانگی عظیم برمی خیزد و ناگهان ستمکاران برپا می شوند و

ص:۲۰۰

می نگرند و انتظار عذاب خدا را می کشند.در آن جا مسئولیّت جلوه گر می شود،همان چیزی که در دنیا همواره از آن می گریختند،و توجیهات و بهانه هایی که می پنداشتند می توانند آنها را وسیلهٔ رهایی از پاداش اعمال خود قرار دهند از پا درمی آید و فرو می ریزد.

یکی از آن توجیهات افکندن مسئولیّت و ملامت بر گردن دیگران است، که برخی ادّعا می کنند که به ناخواست خود و اجبار از جانب صاحبان سلطه یا نیروهای اجتماعی کارهایی ناشایست کرده اند.

از بارزترین دلایل مسئولیّت در دنیا وجود کیفر است،کسی که سوار کشتی می شود و سپس آن کشتی غرق می شود به نسبتی معیّن در غرق آن کشتی مسئول است،هر چند این امر را به غفلت ناخدا مربوط بداند و توجیه کند،همچنین اگر ما در اجتماعی باشیم که ستمگر بر آن حکم می راند و دربارهٔ آن ستم خاموشی گزینیم خواری و بلاـ شامل ما نیز خواهد شد،و این امر بیگمان دلیل مسئولیّت ما در مورد آن وضع است،هر چند سکوت خود را به فرهنگ جبر یا فلسفهٔ انتظار کشیدن توجیه کنیم.

قرآن برای آن که شعور و احساس ما را نسبت به مسئولیّت ژرف سازد،و نگذارد توجیهات و بهانه ها ما را از این امر مهمّ و اساسی در زندگی بشر در حجاب (غفلت یا تغافل)قرار دهد،مناظری از روز قیامت را برای ما تصویر می کند،و گوشه ای از این توجیهات و بهانه ها را،که در آن هنگامه هنگام ستمگران بدانها متوسّل می شوند عنوان می سازد و به صورتی قاطع آنها را رد می کند،و تمام اینها به صورت گفت و گویی میان آنها و خدا و فرشتگان است.در واقع سیاق قرآنی این مناظر آخرت را به ما می نمایاند تا بر زندگی دنیوی ما به شکل احساس روانی و عملی ژرف نسبت به مسئولیّت انعکاس یابد.

شرح آیات:

[۱۹]

« فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ فَإِذا هُمْ يَنْظُرُونَ -و آنان به یک دمیدن

ص :۲۰۱

بانگ(زنده می شوند و صحنۀ قیامت را)می نگرند.» «زجره»تعبیری دیگر از«نفخه دمیدن بانگ»است،و آن بانگی است که یکی از فرشتگان به اذن خدا می دمد و مردم یک جا می میرند یا به زندگی برانگیخته می شوند،هر گونه که خدای تعالی بخواهد و اراده کند.از این امر فهمیده می شود که برانگیختن زندگی در ارواح و استخوانهای مرده نیاز به فعّالیتهایی بسیار سریع دارد،و این کاری است که دمیدن بانگی که مردم را یکباره با هوشمندی کامل برای حسابرسی زنده می کند،انجام می دهد.و اگر انسان در دنیا نادان آفریده می شود و سپس پلّه پلّه در راه معرفت پیش می رود تا به حدّی از کمال برسد،در روز رستاخیز و پس از دمیدن بانگ با نیروی کامل و هوشمندی تمام برمی خیزد.

[۲۰]

نخستین نظری که ستمکاران به پیرامون خود می افکنند،کافی است که آنها را از سرنوشتشان آگاه سازد که بیچارگی و خواری و زاری است،و در دنیا به سبب گناهان خود و تکذیبشان نسبت به رسالت الهی از دیدن این حقیقت محجوب و دور مانده بودند.

از ویژگی طبیعت بشر این است که به افتادن خود در خطا و مهلکه اعتراف نمی کند مگر بندرت و در لحظه هایی که نومید شود و در آنها کمترین امید به امکان توجیه را از دست بدهد.

پس بنا بر این،ستمگران می کوشند در دنیا به خطا یا ضعف یا به مهلکه افتادن خود اعتراف نکنند، ۱۱/ امّا آن روز جز اعتراف و به دور افکندن توجیهاتی که در دنیا برای فرار از مسئولیّت بدانها متشبّث می شدند،چاره ای ندارند.

« وَ قٰالُوا يٰا وَيْلَنٰا هٰذٰا يَوْمُ الدِّينِ -و می گویند:وای بر ما،این همان روز جزاست.» «الدّین»به معنی مجموع وظایف و واجباتی است که خدا بر مردم فرض و واجب کرده است،همچون برپاداشتن نماز و عدل و...و...و در نتیجه،به واقع دین همان مسئولیّت است،و آنها از آن گریخته اند و آن را تحمّل نکرده اند،ولی روز رستاخیز می بینند که مسئولیّت حکمرواست،و در می یابند که خود هلاک شده

ص:۲۰۲

و زیان دیده اند.معنی دین در این جا خصوص جزا و پاداش است.

[۲۱]

ندا دهنده ای از جانب خدا-که یکی از فرشتگان است-این حقیقت را به آنها تأکید می کند که امروز روز پاداش تنها نیست،بلکه روز دادن پاداش عادلانه است که در آن بهشتیان از دوزخیان جدا می شوند.

«هٰذا یَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ -این همان روز جداسازی (و داوری)است که دروغش می پنداشتید.» در این آیه اشاره ای صریح است که تکذیب است که آنها را به عدم تحمّل مسئولیّت،بلکه به ظلم و جور واداشته،و طبیعی است انسانی که احساس نکند که او را به سبب کارهای بدش مجازات خواهند کرد،به آن کارها ادامه می دهد،و از این دیدگاه ایمان به آخرت همانا سنگ بنیادی و شالودۀ توازن فکر و رفتار انسان است.

[۲۲-۲۳]

آن گاه خدا فرمان می دهد که نافرمانان را با یکدیگر گردآورند و به دوزخ افکنند،و آنها سه نوعند:

۱-ستمکاران،که کسانی هستند که هم به خود و هم به دیگران ستم کرده اند.

۲-خدایان دروغین که ستمگران آنها را به جای اللّه به پرستش گرفته اند، همچون بتهای بی جان /۱۱ و بتهای متحرّک،مانند طاغوتها،و صاحبان مال،و عالمان بد.

۳-زوجها،یکی از مفسران گفته است:مقصود از کلمۀ«ازواج»همان معنی ظاهر آن است که زوجه(همسر)باشد،و این بدان معنی است که زن نمی تواند عدم تحمّل مسئولیّت را چنین توجیه کند و بهانه آورد که شوهرش نمی پذیرفته یا بدو اجازه نمی داده است(که مسئولیّت را بپذیرد)و از این رو وی نیز عذاب خواهد دید و با شوهرش به دوزخ می رود.

برای این کلمه تفسیری دیگر نیز آمده و آن این است که:مقصود از «ازواج»همان اشباه و نظائرند،بدین معنی که هر گروهی که با گروهی دیگر در

کاری که انجام می دهد تجانس پیدا کند با همان گروه در روز قیامت برانگیخته و به حساب کشانده می شود،مانند میگساران و سخن چینان که در قیامت با امثال خود محشور خواهند بود.

به نظر می رسد که ازواج«-جفتها»نظائری هستند که مکمّل یکدیگرند، چنان که به دو لنگه کفش و نعلین جفت گویند،زیرا یکدیگر را تکمیل می کنند و چیزی واحد را تشکیل می دهند،و از این جا در واقع کلمۀ ازواج« جفتها»شامل کسانی می شود که بر ستم خاموشی گزیده و به اعمال ستمگران راضی شده اند زیرا ستم به اضافۀ خاموشی گزیدن در برابر آن و رضامندی نسبت بدان یکدیگر را تکمیل می کنند و واقعیّت ستم و عقب ماندگی و وحشت(ترور)را به وجود می آورند،و اگر این تفسیر درست باشد پس قرآن مردم را به سه گروه تقسیم کرده است:

نخست:رهبران ظلم و جور و آنچه از بتهای بی جان نشانه و مظهر آنهاست.

دوم:پیروان رهبران ظلم،و دنباله روان آنها که ظلم را به مرحلۀ اجرا در می آورند،مانند ارتش و دستگاههای اطلاعاتی و امنّیتی و تبلیغاتی و...و...

سوّم:خاموشان در برابر طاغوتها و یاران آنها که از دیگر مردمانند.اینان همه گرد می آیند و به امر خدا به دوزخ رانده می شوند،و این وقتی است که خدا در روز قیامت گوید:

« اُحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوٰاجَهُمْ وَ مٰا كٰانُوا يَعْبُدُونَ* مِنْ دُونِ اللّٰهِ - آنان را که ستم می کردند و همپایگانشان و آنهایی را که به جای خدای یکتا می پرستیدند گردآورید.» ۱۱/ از این آیه-همانند بسیاری آیات دیگر-در می یابیم و الهام می گیریم که بزرگترین چیزی که در روز قیامت از مردم باز می پرسند ولایت است،پس مردم در مورد رهبریی که از آن پیروی می کردند،و خدایانی که به جای خدای یکتا می پرستیدند،چون طاغوت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی،و در نتیجه نظامی اجتماعی که بدان گردن نهاده بودند،مسئولند و بازخواست می شوند.

« فَاهْدُوهُمْ إِلىٰ صِرٰاطِ الْجَحِيمِ -همه را به راه جهنّم راه بنمایید.»

ص :۲۰۴

شاید از این گفتهٔ خدای تعالی که گوید:« فَاهْدُوهُمْ -آنها را راه بنمایید»دریابیم که کسانی که ذکرشان پیش از این گذشت،در آخرت از لحاظ جسمی نابینا به دوزخ رانده می شوند و این نابینایی جسمی تبلور و نمایشی از نابینایی و فقدان بصیرتی است معنوی که خود در دنیا برای خویشتن برگزیده بودند.

و در این باره گفتهٔ خدای تعالی چنین است که:« وَ مَنْ کانَ فِی هٰذِهِ أَعْمیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمیٰ وَ أَضَلُّ سَبِیلاً -و هر که در این دنیا نابینا باشد،در آخرت نیز نابینا و گمراه تر است». (۱) پس در این صورت نیاز دارند که کسی آنها را به راه دوزخ راهنمایی کند و آنها را به جایی بکشاند که سرنوشتشان مقرر داشته است.

[۲۴]

ولی آیا همه چیز پایان می یابد؟هرگز...بلکه آنها را برای حسابرسی نگه می دارند،و حساب بارزترین جلوه نماییهای عدالت الهی و مسئولیّت بشری است.آن گاه از یک طرف نافرمانان وارد دوزخ می شوند در حالی که به عدالت خدا قانع شده اند و این سرنوشتی است که به عنوان نتیجهٔ عملشان حاصل آمده نه نتیجهٔ ظلم،و از طرف دیگر نسبت به مسئولیّتی که در دنیا آن را انکار کرده اند به علم یقین می رسند.

« وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ -و نگه داریدشان!باید بازخواست شوند.» دربارهٔ اندیشه ها،و گفته ها،و کارهایشان،و پیش از تمام اینها دربارهٔ امامشان و خط دینی و سیاسی،کلّی آنها.

[۲۵]

نخستین سؤالی که متوجّه آنهاست این است:

« مٰا لَکُمْ لاٰ تَنٰاصَرُونَ -چرا یکدیگر را یاری نمی کنید؟» عادت آدمی در دنیا این است که به ستم و عموم خطاها به پشتگرمی بر دیگران مبادرت می کند.پاسبانی که مجاهدان را به زندان می افکند به سرگروهبان خود تکیه می کند،و این یک به نوبهٔ خود به رئیس شهربانی اتّکاء دارد،و همچنین یکی پس از دیگری به سلسلهٔ مراتب،و این همه یک جا چیزی واحد را تشکیل می دهد

۱- ۵) -الاسراء ۷۲/؛

که سازمان امنیّت یا حزب حاکم خوانده می شود که افراد آن در ستمگری به یکدیگر تکیه می کنند.

امّا در روز قیامت سببهای پیوستگی و روابط این افراد-چنان که این آیه کریم عنوان کرد-از یکدیگر می گسلد،و این اندیشه تنها در سطح آن روز وقتی که منظره ای از آن را مشاهده کنیم برای ما سودی ندارد،بلکه بر ما واجب است که در دنیا-بر اساس همین شناخت-به کسی با پشتگرمی به دیگر کس ستم نکنیم.

[۲۶]

بیقین کسانی که ما در ستم کردن خود بدانها تکیه می کنیم در آخرت هیچ سودی به ما نمی رسانند و حتی به خود نیز سودی نمی بخشند،زیرا در برابر ارادهٔ ربّانی که در طول زندگی خود در دنیا به سبب جهلشان از آن سر می تافتند،کاملا تسلیم خواهند شد،و این اشاره ای به حکمروایی مستقیم پروردگار در آن روز است.

« بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ -نه،امروز همه تسلیم شوندگانند.» و هر کس که به دلخواه خود به ارادهٔ خدا تسلیم نشود بیگمان به ناخواه خویش بدان گردن خواهد نهاد.

[۲۷]

و از آن جا که ستمگران و یارانشان به زندگی توجیه(و افکندن مسئولیّت به گردن دیگران)خو گرفته اند،و شاید این کار در پاره ای موارد در زندگی دنیا آنها را نجات داده است،می کوشند در آخرت نیز بدان وسیله چنگ زنند،بدین طمع که از مسئولیّت وارهند،و در نتیجه از پاداش و عدالت الهی بگریزند،امّا از کجا چنین امری برای آنها میسّر شود؟ قرآن نموداری از سرزنش به یکدیگر و کوشش برای توجیه و افکندن مسئولیّت به گردن دیگران را از خلال نمایش شگفت انگیز زیبای خود از گفتگویی ۱۱/ که میان مستضعفان و مستکبران،پیروان و پیروی شدگان می گذرد،تصویر می کند.

« وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ -و روی کنند برخی از آنها،» که همان پیروانند...

« عَلىٰ بَعْضٍ -به برخی دیگر،»

که همان پیروی شدگان و پیشوایان ستم هستند-چنان که به نظر می رسد-...

« یَتَسٰاءَلُونَ -و از یکدیگر بپرسند.» برای شناختن مسئول ظلم،و در نتیجه آگاه شدن از سرنوشتی بد که همه بدان دچار شده اند.

[۲۸]

امّا مستضعفان مستکبران را قرار می دهند:

« قٰالُوا إِنَّکُمْ کُنْتُمْ تَأْتُونَنٰا عَنِ الْیَمِینِ -گویند:شما بودید که از در نیکخواهی بر ما در می آمدید.» این جا پیروان می کوشند که مسئولیّت را از شانه خود به دو عذر و بهانه فروافکنند:

نخست:می گویند ما در جستجوی کفر و ستم نبودیم و به دنبال این دو بدی نمی گشتیم،بلکه شما بودید که این بار گناه را بر دوش ما نهادید،شما بودید که بر ما درآمدید و ما نزد شما نیامده بودیم.

دوم:اینان بدین گفتۀ خود«عن الیمین-از در قدرت»ادّعا می کنند که به پیروی از ستمکاران مجبور بوده اند،و شاید الیمین اشاره به قوّت باشد نه به سوی راست که مخالف سوی چپ است،و قرآن این کلمه را برای تعبیر از قوّت به کار برده است.خدای تعالی گوید:« وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنٰا بَعْضَ الْأَقٰاوِیلِ* لَأَخَذْنٰا مِنْهُ بِالْیَمِینِ -اگر(پیامبر)پاره ای سخنان را به افتراء بر ما می بست*با قدرت او را فرو می گرفتیم»، (۱) «الیمین»یعنی قوّت،و از آن رو کلمۀ یمین(به معنی سمت راست)برای تعبیر ۱۱/ از قوّت به کار رفته که قوّت انسان به عادت در سمت راست او نمودار می شود.

[۲۹-۳۰]

در برابر این موضعگیری مستضعفان بر ضد مستکبران آنها نیز از خود دفاع می کنند،و در دفاعشان بیانی از واقعیّت چنان که بوده است وجود دارد،

۱- ۶) -الحاقّه۴۴/-۴۵.

هم چنان که در اتّهام اینان اشاره ای به روش طاغوتان و گردنکشان در گمراه ساختن مردم موجود است.

پس پیشوایان کفر و ستم از خود به دو امر رفع تهمت می کنند که بر محور اشاره به آمادگی برای انحراف در وجود انسان دور می زند:

نخست:« قالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ -گویند:نه،شما ایمان نیاورده بودید.» و هنگامی که انسان به عقیده ای مؤمن و به مبدئی ملتزم و پایبند نباشد با سستی عزم و ضعف اراده و خلأ فرهنگی و رهبری در درون خود به سر می برد،و در معرض انحراف قرار می گیرد،اوّلا:برای آن که گردنکشان انواع گوناگون فشار را بر او وارد می سازند تا او را تسلیم خواستهای خود کنند،او را تشویق و ترغیب می کنند و بر او منّت نهند،سپس تهدیدش می کنند و بیمش می دهند،آن گاه گمراهش می کنند و فریبش می دهند،و چگونه-بدون ایمان به خدا و اطمینان به یاری او-در برابر این همه فشار پایداری ورزد و استوار بماند؟ثانیا:بر بشر محال است که به طبع خود در خلأ به سر برد،پس اگر مثلا به اسلام عقیده نداشته باشد و مال و نیروها و امکانات خود را برای آن صرف نکند،بیگمان به مبدئی دیگر معتقد خواهد شد و نیروهای خود را در راه آن اعتقاد به کار خواهد برد.در حدیث از امام باقر(ع)آمده است که گفت:

«هیچ بنده ای نیست که از صرف کردن مالی در راهی که موجب خشنودی خداست بخل ورزد مگر آن که به بلایی دچار شود که چندین برابر آن را در راهی که موجب خشم خداست صرف کند». (1)

امّا مؤمن با اعتقاداتی که باطل کنندۀ ایمان اوست می ستیزد و در برابر افکار توجیهی و دفع مسئولیّت و فرهنگ منفی گرایی به وسیلۀ فرهنگ رسالتی پایداری می ورزد،و پیوستن به حزب شیطان و رهبری /11 طاغوت را با پیوستن به حزب اللّه و

ص:208

1- 7) -بحار الانوار،ج 78،ص 173.

رهبری رسالتی رد می کند و نیرویی مادّی-در کنار نیروی معنوی خود-برای رویارویی با فشارهای مستکبران پیدا می کند.

دوم:نفی کردن مستکبران که تسلّطی داشته اند که پیروان مستضعفشان را به قهر و جبر وادار به پیروی از خود کنند.

« وَ مٰا کٰانَ لَنٰا عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ -و ما را بر شما هیچ تسلّطی نبود،» در واقع آنچه رفتار گردنکشان و طاغوتان را تکمیل می کند و سامان بخشد همان آمادگی بهره دهی موجود در نزد مردم است،پس طاغوت عاملی برونی برای ظلم و انحراف است،امّا عامل اساسی در وضع منفی حکمروا در اجتماع،مانند بیم و نادانی و پراکندگی و ستم اجتماعی نهفته است،و گرنه خدا هرگز چیرگی و تسلّط تنی از مردم را به صورت تکوینی فرض و مقرّر نکرده است.

سوّم:جامعه ای که افرادش به یکدیگر ستم می کنند،و توانایش حقوق ناتوانش را می خورد،و توانگرش از نیازمندش بهره کشی می کند و بازرگانانش مصرف کنندگانش را غارت می کنند،خاکی است مناسب برای پرورش نظامهای ستمگر(که در آن برویند و ببالند)،زیرا در جامعه ای که بر پایه ستم بنا شده هیچ کس از گزند ستم در امان نمی ماند،بلکه میزان ستم هم چنان در آن جامعه بالا و بالاتر می رود تا به قلّهٔ خود که در نظام سیاسی نمودار می شود برسد،آن گاه دژخیم ترین ستمگران امور آن جامعه را به دست می گیرد،و مصداق این آیهٔ کریم می شود که:« وَ کَذٰلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظّٰالِمِینَ بَعْضاً -و بدین سان ستمکاران را به یکدیگر وا می گذاریم». (۱)

در واقع نظام سیاسی سوی برجستهٔ سکّه است در حالی که سوی دیگر آن همان اندیشه و رفتار و عرف و عادتهای اجتماعی است.

طاغوت-به نوبهٔ خود-می فهمد که به راستی وجودش قائم به منفی گرایی جامعهٔ اوست،و از این رو به ژرفتر کردن و گسترش این منفی گرایی

۱- ۸) -الانعام۱۲۹/.

می پردازد.

« بَلْ کُنْتُمْ قَوْماً طاغِینَ -بلکه شما خود مردمانی نافرمان بودید.» این آیه تفسیری ژرف از این حکمت معروف به عمل می آورد که«هر گونه باشید به همان گونه بر شما حکم می رانند»و بسا که به همین سبب امیر مؤمنان(ع) در سفارش معروف خود مردم را بر حذر داشته و گفته است:

«امر به معروف و نهی از منکر را وامگذارید که بدترین شما حکمرانی بر شما را به دست گیرند». (۱)

[۳۱]

ستمکاران در آن جا ناگزیرند به استحقاق عذاب اعتراف کنند،و این همان معنای مسئولیّت در گفتهٔ خداست که:« وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ - نگه داریدشان باید بازخواست شوند.»پس توجیه(و گریز از مسئولیّت)در دنیا در آخرت برای انسان سودی ندارد و او را به دوزخ می افکند.

« فَحَقَّ عَلَیْنا قَوْلُ رَبِّنا إِنّا لَذائِقُونَ -پس گفتهٔ پروردگارمان بر ما ثابت شد،اکنون باید بچشیم.» سخن پروردگار ما پیشتر به گمراهی و نادانی مستکبران،و عذاب آتش گذشته است،و برای کسی که با رسالتهای پروردگار خود می ستیزد رهیابی به حق امکان ندارد،زیرا یگانه سرچشمه نور هدایت فضل خداست،و کسی که خدا برای او نوری قرار نداده هیچ نوری فرا روی خود ندارد.

[۳۲]

آن گاه مستکبران نیز به نوبهٔ خود بیان می کنند که آنها هم گمراه بوده اند،و پیروان مستضعفشان آنها را به گمراهی کشانده اند.و بدین سان مستضعفان متحمّل کمال مسئولیّت گمراهی خود می شوند زیرا از مردانی گمراه پیروی کرده اند.آیا از کسی که گمگشته ای را پیروی کرده است انتظار توان داشت که راه راست را بیابد؟ « فَأَغْوَیْناکُمْ إِنّا کُنّا غاوِینَ -ما شما را گمراه کردیم و خود نیز گمراه

۱- ۹) -نهج البلاغه،وصیّت ۴۷،ص ۴۲۲؛ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۳۲۱.

بودیم.» ساده ترین و روشنترین احکام عقل همانا ضرورت پیروی از راهنمایان راه یافته است،و بر آن کسانی که از گمراهان تقلید یا پیروی کرده اند پروردگارشان به موجب همین حکم که عقل به روشنی بسیار آنها را بدان ره نموده است،احتجاج می کند.

[۳۳]

قرآن در ردّ توجیهات آنان و اینان تأکید می کند که ستم میان مستکبران به سبب ستمگریشان و اجتماع به سبب سکوت و منفی گرایش مشترک است،و به زودی به سرانجامی واحد،و پاداشی جامع منجر خواهد شد،و این درست همان معنی مسئولیّت است.

« فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ -در آن روز همه در عذاب شریکند.» شاید این آیهٔ کریم به فکری مهم اشاره می کند،که-اگر انسان آن را بفهمد و در آن ژرف بیندیشد،و بدان عمل کند-بر اثر آن سزاوار است که انسان نفس خود را تزکیه کند و بر پایهٔ ایمان پرورش دهد،و آن فکر این است هر کس مسئولیّت را متوجّه نفس خود کند و همواره نفس خویش را متّهم بشمارد،نقش دیگران هر چه خواهد باشد.و این از صفات پرهیزگاران است که امامشان،امام المتّقین،علی(ع)بدین گفته آنان را وصف کرده است:

«موجب آشفتگی شان کاری است بزرگ.از کردار اندک خود خرسندی ندارند،و طاعتهای فراوان را بسیار نشمارند.پس آنان خود را متّهم شمارند و از کرده های خویش بیم دارند.اگر یکی از ایشان را بستایند،از آنچه(دربارهٔ او) گویند بترسد،و گوید: (من خود را از دیگران بهتر می شناسم و خدای من مرا از خودم بهتر می شناسد.بار خدایا!مرا مگیر بدانچه بر زبان می آرند،و بهتر از آنم کن که می پندارند،و بر من ببخشای آن را که نمی دانند.)». (۱)

۱- ۱۰) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱۹۳،ص ۳۰۴؛ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۲۲۶.

هنگامی نقش این نگرش مؤمن را نسبت به نفس خویش می شناسیم که طبیعت نفس بشر را که در توجیه و بهانه تراشی به سر می برد و برای گریز از بار مسئولیّت می کوشد شناخته باشیم،و در یک کلام:باید بدانیم که رفتن ستمگران به دوزخ و کشیدن بار عذاب دردناک به وسیلهٔ آنها،به معنی برائت و بر کنار ماندن ما نیست،بلکه دلیلی است بر سرانجام یکسان و واحد،هم برای آنها و هم برای ما، در صورتی که در برابر آنها خاموش مانده و از کردارشان خرسند بوده ایم.

[۳۴]

و حتّی برای آن که انسان نپندارد که این سخن تنها متوجّه گروهی است که در ۱۱/ روزگاران پیشین بوده و سپری شده اند،و بویژه که اشارهٔ به آنها با ضمیر غایب«فإنّهم-پس همانا ایشان»آمده است،قرآن به سخن خود دربارهٔ آنها تأکیدی جداگانه می افزاید و می گوید این سرانجام شامل هر تبهکاری می شود،پس سرانجام تبهکاری که با قوانین خدا مخالفت ورزد،و از هوای نفس پیروی کند،و خود را بپرستد،و به دیگران آزار رساند،عذاب دردناک است.

« إِنّٰا كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ -ما با مجرمان چنین می کنیم.» [۳۵]

این مجرمان و تبهکاران چه کسانند؟و صفاتشان چیست؟و ما چگونه از سرانجام دردناک آنها بپرهیزیم و برکنار مانیم؟ سیاق مطلب در توضیح این نکته نیاز به مقدّمه ای برای معرّفی مخالفان این گروه دارد که همان پرهیزگاران باشند،تا صورت قضیّه برای کسی که خواستار نجات است کامل شود،و حجّت و گفتهٔ درست بر منکران ثابت گردد.

بزرگترین ویژگی پرهیزگاران توحید است،هم چنان که شرک به خدا خطرناکترین و مهمترین گناه مجرمان است که سرسپردن به لا اله الاّ اللّه را رد می کنند،و به جای خدا نظایری برای ما می انگارند و به پرستش می گیرند.در واقع مردود دانستن و نپذیرفتن سلطه های فاسد،و نظامهای منحرف،و ردّ تقلید کورکورانه از رجال گمراه،نخستین شرط رسالتهای خداست.

« إِنَّهُمْ كٰانُوا إِذٰا قِيلَ لَهُمْ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ يَسْتَكْبِرُونَ -چون به آنان گفته می شد که جز خدای یکتا خدایی نیست تکبّر می کردند.»

پس آنها نه تنها بر خطا بودند بلکه خود را بر حق نیز می شمردند،و اگر کسی می آمد که خطای آنها را آشکار کند و توضیح دهد او را ردّ می کردند،و غرورشان آنها را به گناه وامی داشت،و این از عقده های روانی خطرناکی است که بر انسان واجب است از آن بپرهیزد،زیرا مقیاس ایمان به خدا همان سرسپاری به حق است در هر حالی بدان گاه که حق روشن و معلوم شود،و گر چه عرف اجتماعی یا اعتقادات و باورهای فرد و روش پیشین او خلاف آن بوده باشد.شک نیست که اعتراف آدمی،خواه فرد یا امّتی،به خطای خود که پیامدش تغییری است بنیادی در زندگی کاری بسیار دشوار است،ولی منجر به سرانجامی نیکو /۱۱ در دنیا و آخرت می شود،و از مثالهای این حقیقت در سطح امّتها قوم یونس(ع)است که خدا دربارهٔ آنها گوید:«فَلَوْ لاٰ کٰانَتْ قَرْیَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهٰا إِیمٰانُهٰا إِلاّٰ قَوْمَ یُونُسَ لَمّٰا آمَنُوا کَشَفْنٰا عَنْهُمْ عَذٰابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا وَ مَتَّعْنٰاهُمْ إِلیٰ حِینٍ - چرا مردم هیچ قریه ای به هنگامی که ایمانشان سودشان می داد ایمان نیاوردند مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند عذاب ذلّت در دنیا را از آنان برداشتیم و تا هنگامی که اجلشان فرا رسید از زندگی برخوردارشان کردیم». (۱)

و از نمونه های آن در سطح اشخاص که دشواری این کار را روشن می کند، این داستان مؤثر را از تاریخ یاد می کنیم.در بحار الانوار آمده است:

از علی بن ابی حمزه روایت شده که گفت:«دوستی داشتم که از کاتبان بنی امیّه بود،وی به من گفت:برایم اجازهٔ دیداری از ابی عبد اللّه(ع)بگیر،من برایش اجازه گرفتم،چون وارد شد سلام کرد و بنشست،آن گاه گفت:فدایت شوم!من در دیوان این قوم بودم،و از مال دنیای آنها نصیب بسیار بردم،و در کیفیّت دریافت آن دیده برهم نهادم،ابو عبد اللّه(ع)گفت:اگر بنی امیّه کسانی را نمی یافتند که برای آنها نویسندگی کنند و فیء(عواید عامّه)را برای آنها گردآورند،و به خاطرشان بجنگند،و گواه آنها باشند،حقّ ما را نمی ربودند،و اگر

۱- ۱۱) -یونس/۹۸.

مردم آنها و آنچه را در دستهای آنهاست رها کنند،چیزی جز آنچه به دستشان افتاده نمی یابند.آن جوانمرد گفت:فدایت شوم،آیا مرا راه بیرون شدن از این وضع هست؟گفت:اگر بگویم آن را انجام می دهی؟گفت:آری هم چنان می کنم، گفت:اموالی را که از دیوانهای آنها به دست آورده ای کناری بگذار،اگر صاحبش را یافتی آن را بدو بازگردان،و اگر صاحبش را نشناختی از جانب او صدقه بده،و من ضمانت می کنم که بر خداست که تو را به بهشت ببرد،(علی بن ابی حمزه)گفت:آن جوانمرد مدّتی دراز سر به زیر افکند:و سپس گفت:فدایت شوم،چنین کرده ام،ابن ابی حمزه گوید:آن جوان با ما به کوفه بازگشت و چیزی بر روی زمین برای خود باقی نگذاشت،حتی لباسی را که بر تن داشت بیرون آورد.

(ابن ابی حمزه)گوید:ما برای او به تناسب مالی سرشکن کردیم و جامه ای برایش خریدیم،و خرج معاشی بدو دادیم». (۱)

[۳۶]

از آن جا که عمل به مضامین توحید این چنین دشوار است،می بینیم بسیاری از مردم در برابر اندرز تکبّر می ورزند و به موعظه گوش نمی دهند،و غرور و تکبر آنها را به گناه می کشاند،و حتی صاحب رسالت را به بی ارزشترین تهمتها متّهم می کنند،چنان که دربارۀ پیامبران گفتند که ایشان شاعرانند(و بدین وسیله حکمت آموزی و رهنمایی را از ایشان نفی کردند) /۱۱ سپس گفتند که ایشان به یقین دیوانه اند،هم چنان که پیامبران را به ریاست دوستی متّهم کردند و مدّعی شدند که دعوت ایشان به سوی خدا جز وسیله ای برای فرمان راندنشان بر اینان نیست.

« وَ یَقُولُونَ أَ إِنّا لَتارِکُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ -و می گفتند:آیا به خاطر شاعری دیوانه خدایمان را ترک گوییم؟» این چنین ضروری است که اهل رسالت دشواریهای اصلاح حقیقی را که در توحید تجسّم یافته بشناسند،و گردنه هایی را که در راه وصول بدان فرا روی ایشان قرار می گیرد بفهمند تا هنگامی که در آغاز کار با ردّ افراد برمی خورند

ص: ۲۱۴

۱- ۱۲) -بحار الانوار،ج ۷۵،ص ۳۷۵.

دستخوش تردید و نومیدی نشوند،چه نظامهای طاغوتی و حتی برخی از مردم تنها به ردّ دعوت ایشان نخواهند پرداخت،بلکه شبهه هایی در اطراف شخص ایشان برخواهند انگیخت.

[۳۷]

بر اهل رسالت واجب است که مسیر حرکت خود را بر مقیاس حقّ استوار کنند که همان قرآن و روش پیامبر و اهل بیت او- صلوات اللّه علیهم- است تا به رسالت خود اعتمادی بیشتر پیدا کنند و خطاهای خود را بشناسند تا موضعگیری مردم و نظامها را مقیاس شناخت حق نشمارند،زیرا مردم با نادانی و منفی گرایی نفسانی،و نظامها با دشمنی ورزیدن خود به زودی گردبادهایی از دشنامها و تبلیغات مغرضانه را بر ضد ایشان برخواهند انگیخت.

« بَلْ جٰاءَ بِالْحَقِّ -نه،(آن پیامبر)حق را آورد.» حق خود بر ذات خود دلالت می کند،زیرا هر حقّ را حقیقتی است،و هر چیز صواب و درستی را نوری باشد.

و فرقی است آشکار میان حقّی که پیامبر بدان دعوت می کند و شعری که (مردم را)به چیزی فرا نمی خواند و جز برانگیختن خیال،و تردید افکار شایع،و تمجید عادتهای جاهلیّت نیست.

و از آن جا که مقیاس جاهلیان حق نیست و همان میراث و رویدادهای وقوع یافتهٔ قدیم است تلاقی و انطباقی میان آنچه از این دست دارند و رسالت الهی نمی یابند.

« وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ -و پیامبران پیشین را تصدیق کرد.» اصحاب باطل بنا به عادت ادّعا می کنند که به رسالتهای پیشین وابسته اند، در حالی که به راستی به خواهشها و آرزوهای خود وابسته اند،و قرآن به آنها پاسخ می گوید که این پیامبر پیامبران پیشین را تصدیق می کند،پس رسالتش جز تجدید همان رسالتها نیست،و اگر آنها در وابسته بودن خود بدان رسالتها راست بگویند بیگمان به این یک نیز ایمان می آورند.

با تفکّر در دو آیهٔ(۳۵-۳۶)می توانیم بگوییم که در این جا دو سبب

اصلّی برای کفر این گروه نسبت به رسالت وجود دارد که عبارتند از:استکبار نسبت به حق و مقیاسهای نادرست شناخت آن.

[۳۸]

در پایان این درس خدا به کافران و مشرکان(مجرمان)تأکید می کند که بیگمان به زودی عذاب خواهند چشید.

« إِنَّكُمْ لَذٰائِقُوا الْعَذٰابِ الْأَلِيمِ -شما عذاب دردآور خواهید چشید.» آیه اشاره می کند که خدا مجرمان را با کمال هشیاری و احساس مادّی و معنویشان در محشر برمی انگیزد تا عذاب را با ژرفترین حالتی که برای انسان امکان دارد بچشند.

[۳۹]

و در کنار این تأکید بر عذاب،تأکیدی دیگر بر عدالت الهی می یابیم که کیفر به اندازهٔ اعمال افراد بشر و بلکه خود،همان اعمال آنهاست.

« وَ مٰا تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ -و جز در برابر اعمالتان کیفر نخواهید دید.» این آیه مسئولیّت کامل نسبت به هر کاری را که از دست انسان برآید از گفتار و کردار و رفتار در نفس آدمی ژرف و تأکید می کند.پیامبر(ص)گوید:

«چون مرا به آسمان برداشتند وارد بهشت شدم و دیدم فرشتگان بنایی برمی آورند و خشتی از طلا و خشتی از نقره می نهند،و بسا که دست نگه می دارند، به ایشان گفتم:از چیست که گاه بنا می کنید و گاه /۱۱ از کار بنا باز می مانید؟ گفتند:برای آن که مصالح به ما برسانند،گفتم:مصالح شما چیست؟گفتند:

این گفتهٔ مؤمن در دنیا که گوید:«سبحان اللّه،و الحمد للّه،و لا اله الاّ اللّه،و اللّه أکبر»چون این سخن را بگوید بنا را می سازیم و چون بازماند ما نیز از کار باز می مانیم». (۱)

کسی که این حقیقت را احساس کند که آینده اش در گرو کردار اوست تمام کوشش خود را برای درست سازی و استواری و بنای آن آینده مطابق آنچه

۱- ۱۳) -بحار الانوار،ج ۹۳،ص ۱۶۹.

خدای سبحان اراده کند،صرف خواهد کرد.

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۴۰ تا ۷۰]

اشاره

إِلاّ عِبادَ اَللّهِ اَلْمُخْلَصِينَ (۴۰) أُولئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ (۴۱) فَواكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ (۴۲) فِي جَنّاتِ اَلنَّعِيمِ (۴۳) عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ
(۴۴) يُطافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۴۵) بَيْضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ (۴۶) لا فِيها غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ (۴۷) وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ
اَلطَّرْفِ عِينٌ (۴۸) كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ (۴۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ (۵۰) قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كانَ لِي قَرِينٌ (۵۱) يَقُولُ
أَ إِنَّكَ لَمِنَ اَلْمُصَدِّقِينَ (۵۲) أَ إِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَدِينُونَ (۵۳) قالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴) فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَواءِ
اَلْجَحِيمِ (۵۵) قالَ تَاللّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ (۵۶) وَ لَوْ لا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ اَلْمُحْضَرِينَ (۵۷) أَ فَما نَحْنُ بِمَيِّتِينَ (۵۸) إِلاّ مَوْتَتَنَا
اَلْأُولى وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۵۹) إِنَّ هذا لَهُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (۶۰) لِمِثْلِ هذا فَلْيَعْمَلِ اَلْعامِلُونَ (۶۱) أَ ذلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَةُ اَلزَّقُّومِ
(۶۲) إِنّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظّالِمِينَ (۶۳) إِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ اَلْجَحِيمِ (۶۴) طَلْعُها كَأَنَّهُ رُؤُسُ اَلشَّياطِينِ (۶۵) فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْها
فَمالِؤُنَ مِنْهَا اَلْبُطُونَ (۶۶) ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْها لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ (۶۷) ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى اَلْجَحِيمِ (۶۸) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آباءَهُمْ ضالِّينَ
(۶۹) فَهُمْ عَلى آثارِهِمْ يُهْرَعُونَ (۷۰)

ص: ۲۱۷

معنای واژه ها

۴۵[معین]

:آب معین،آب جاری برآمده از سرچشمه.

۴۷[ینزفون]

:یعنی میگساری می کنند امّا در شراب بهشت مستی نیست،از نزف،به معنی بیرون رفتن عقل از سر، یا به معنی یطردون یعنی نوشیدن ایشان دائم است و تا وقتی بخواهند قطع نمی شود.

۵۳[لمدینون]

:یعنی به کیفر اعمالمان می رسیم،از دانه به معنی حسابرسی کرد و کیفرش داد.

۶۲[شجره الزقوم]

:درختی است با برگهای خرد و بسیار تلخ در تهامه،درختی که در دوزخ می روید و میوه اش خوراك دوزخیان است بدان می ماند.

۶۷[لشوبا]

:الشّوب آمیختن چیزی است به چیزی دیگر که از آن بدتر است،و معنی آن شرابی است آمیخته و آلوده و دردآلود.

۷۰[یهرعون]

:یعنی در تقلید از آنها شتابان می شوند.

مگر بندگان مخلص خدا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن پس از تکیه بر مسئولیّت در کیفر روز قیامت و قطع بهانه هایی واهی که ضعیف نگاهداشته شدگان بدان متشبّث می شوند حال بندگان مخلص خدا را

بیان می کند،کسانی که دوستداری خود را خالصانه برای رهبری شرعی خود به کار برند،و خدا نیز ایشان را از شوائب شرک و آثار فشارهایی که به دو گونه تقسیم می شوند پاکیزه ساخت:اوّل:فشار اجتماع که در همنشین بد جلوه گر می شود،و دوّم:فشار تاریخی که در پدران تجسّم یافته است.

این بندگان مخلص خدا را رزقی است معیّن(که قطع نمی شود و همان پاداش اعمال آنان است که نزد پروردگارشان معلوم است)میوه ها(به عنوان رزق مادّی)و گرامی بودنشان(به عنوان رزق معنوی)و این که در بهشتهای پر نعمت بر تختهای روبروی یکدیگر می نشینند(به سبب آسودگی خیال به گفت و گو می پردازند و به لذّت همنشینی سرگرمند)جامی از چشمهٔ خوشگوار میانشان به گردش در می آید که از سفیدی و زلالی مایهٔ لذّت نوشندگان است و سبب بیماری و هلاکت نمی شود،و در کنارشان حورانی قرار دارند که چون تخم مرغی دور از دسترس هستند(و چهره هایشان از تافتن نور می درخشد).

این نعمتها هنگامی بر آنان به کمال می رسد که از حال همنشینان بد خود که بیهوده می کوشیدند آنان را بفریبند آگاه می شوند،و پس از آن که سیاق مطلب هلاک آن گروه را به سبب انکارشان نسبت به بهشت بیان می کند جهت خطاب متوجّه مخلصان می شود و توضیح می دهد که اگر نعمت خدا نبود اینان نیز از هلاک شدگان می بودند.آن گاه قرآن پس از بیان اقرار اینان که آیا اگر چنان نبود ما نیز از عذاب کشندگان نبودیم؟بر این منظره پرده می افکند و یادآور می شود که هر آینه چنین توفیقی همان کامیابی بزرگ که عمل کنندگان باید برای چنین پاداشی عمل کنند.

از منظره ای دیگر که درخت زقّوم باشد پرده برمی گیرد که بر حسب ظاهر همان گناهان دوزخیان است که در آن جا خوراک آنها می شود و(در دنیا)ابتلایی است برای ستمکاران که ریشه اش در عمق جهنم می روید،امّا شاخه هایش در خانه های آنهاست و میوه اش همانند سر شیاطین(و کسانی که آنها را در دنیا بدان می فریفتند)می باشند.دوزخیان آنها را چندان می خورند که شکمهایشان انباشته

می شود(همان گونه که مال حرام را در دنیا می خورند)،سپس بر سر آن آبی جوشان می نوشند که امعاء آنها را از هم می گسلد(همان گونه که شراب حرام را در دنیا می نوشیدند)،سپس تمامشان به دوزخ باز می گردند(و این همه)برای آن است که از پدران خود دنباله روی کردند و بر اثر آنها و به تقلیدشان بی هدایت به گمراهه شتافتند.

شرح آیات:

[۴۰]

قرآن پس از سخن گفتن از سرنوشت مجرمان ما را یادآور منظره ای درخشان از آخرت می شود که بندگان مخلص خدا در بهشت سرشار از نعمتها و رحمت به سر می برند،بهشتی که آن را بیهوده و رایگان نمی دهند بلکه بهایی دارد و نخستین بهایی که تصوّر می شود بنده بدان بهشت را بخرد همانا اخلاص است.

وقتی عمل خود بخود دشوار باشد،پیداست که اخلاص در عمل از آن نیز دشوارتر است،زیرا اخلاص به معنی گسیختن نفسانی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و...و...از هر چیزی جز خدا برای پایدار بودن بر حقیقت توحید است.

وقتی انسان برای آن نماز بخواند که نماز بدو سود می رساند و مقامش را در میان مردم بالا می برد و به جسم او نیرو می بخشد و نظایر اینها،پس او در نتیجهٔ تأثیرگذاری تعدادی از عوامل و انگیزه ها که او را بدین سمت می رانند نماز می گزارد،و چون این عوامل از میان بروند و عوامل و انگیزه هایی دیگر پیدا شود، مسیر نماز نیز معکوس می شود،چنان که ۱۱/ اگر خود را در کشوری بیگانه بیابد که مردمش نماز نمی گذارند،یا نمازگزاری به سبب خواب آلودگی شدید یا سرما یا گرما برای او دشوار باشد،بیگمان آن را ترک می کند و چه بسا که با آن بستیزد،زیرا کسی که برای خشنود ساختن مردم نماز می گزارد،به زودی وقتی خشنودی مردم را در نوشیدن شراب ببیند شراب هم خواهد نوشید،و از این خاستگاه است که اخلاص در عمل از خود عمل و مقدار آن مهمتر است.

امام علی(ع)گوید:

ص:۲۲۰

«پاکسازی و بی غش ساختن عمل از خود عمل بهتر است». (۱)

و نیز گوید(ع):

«پاکسازی عمل دشوارتر از خود عمل و خالص سازی نیّت از فساد و تباهی بر اهل عمل از طول جهاد دشوارتر است». (۲)

اخلاص آن است که در هر شرایطی و با نیّتی صافی دور از تأثیرپذیری از عوامل مخالف با کردار عمل کنی،و این مرتبه ای است که هیچ کس بدان نمی رسد مگر وقتی که شخصیّت او(از لحاظ فرهنگ و رفتار)متناسب و هماهنگ با ارزشهای مکتبی درست باشد،نه با شرایط و فشارها یا عکس العملها و مصلحت سنجی.

شاید برای این است که قرآن گوید«المخلصین-خالص شدگان»به فتح لام(که اسم مفعول است)نه المخلصین به کسر لام،و قرآن این صیغه را هرگز دیگر بار به کار نبرده است،و مخلص کسی است که خدا او را خالص و ناب ساخته و نفس و زندگیش را از عوامل تأثیر گذار و آلودگیها پاک کرده،تا آن جا که تمام اعمالش تنها برای خدا که شریکی ندارد صورت می گیرد،و شاید آیۀ کریم:« إِنَّمٰا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ -همانا خدا از پرهیزگاران می پذیرد» (۳) ما را به همین مفهوم دلالت کند.

چیزی که اسلام پایۀ اخلاص را بر آن نهاده همان پیگیری دائم در آن است،و گرنه در واقع انسان،هر انسانی لحظه ای دارد که در آن لحظه عمل و دعای خود را خالصانه برای خدا انجام می دهد،پس یک عمل تنها و جداگانه پذیرفته نمی شود،بلکه به عموم رفتار و حرکت انسان می پیوندد،و آنچه در آن شک نیست این است که امری که یک بار از کسی سرزند جزو صفات او نمی شود مگر آن که عادت و روش او گردد.

۱- ۱۴) -بحار الانوار،ج ۷۱،ص ۹۰.

۲- ۱۵) -بحار الانوار،ج ۷۷،ص ۲۸۸.

۳- ۱۶) -المائده۲۷/.

پس کسی که ماه مبارک رمضان روزه می گیرد،و در اثنای آن،یا قبل و بعد از آن از مردم غیبت می کند و مال حرام می خورد،یا بخشی از دین مانند جهاد را ترک می گوید پرهیزگار نیست،و روزه اش پذیرفته نمی شود و کسی که صفتش چنین باشد مخلص نیست،زیرا تأثیرپذیری او از انگیزه های غیبت کردن نشان می دهد که شخصیّت او آمیزه ای است از ایمان و کفر،و در همان حال که روزه اش از پایگاه ایمان در نفس او برمی خیزد،غیبت کردنش از انگیزه های کفر سرچشمه می گیرد.

خدا کسانی را که ایمان و عمل خود را به معنی پیش گفته خالص کرده اند بی حساب وارد بهشت می کند و دیگران را پس از حسابرسی و پاکسازی به بهشت می برد،و بنا بر این در اخبار آمده است که:کسانی از مؤمنان هستند که صدها سال در دوزخ درنگ می کنند،و بعضی از آنان دهها سال،هر یک به نسبت انحرافش،و رسوبات کفر که واجب است پیش از ورود به بهشت از آنها پاک شوند.و در روایت است که به امام موسی بن جعفر(ع)گفتند:در بازار به مردی برخوردیم که ندا می کرد:من از شیعیان ناب محمد و آل محمدم،و برای فروش پارچه ای بانگ حراج برآورده بود که:چه کسی افزونتر می خرد؟موسی(بن جعفر،ع)گفت:

«کسی که اندازه و مرتبۀ خود را بداند نادان نمی شود و خود را گم نمی کند، آیا می دانید این به چه می ماند؟این شخص می گوید:من مانند سلمان و ابو ذر و مقداد و عمارم،و با وجود این در فروش خود مردم را مغبون می سازد ‎/۱۱‎ و عیوب کالا را بر خریدارش می پوشاند و تدلیس می کند و مشتری آن چیز را به بهایی می خرد آن گاه دیگری بر بها می افزاید و آن را می خواهد و بدو تعلّق می گیرد،سپس چون آن مشتری برود گوید آن کالا را جز بدین مبلغ،یعنی به کمتر از آنچه او آن را از وی خواسته بود نمی خواهم،آیا چنین شخصی مانند سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار است؟به خدا که بسی بعید است که این شخص مانند ایشان باشد». (۱)

۱- ۱۷) -بحار الانوار،ج ۶۸،ص ۱۵۷.

« إِلاّ عِبَادَ اللّهِ الْمُخْلَصِينَ -مگر بندگان مخلص(خالص شدۀ)خدا.» [۴۱]

قرآن از بخشی از روزی با ما سخن می گوید که خدا نصیب مخلصان می کند و این نه از باب منحصر بودن نعمتهاست بلکه به عنوان اشاره و ذکر نمونۀ آنهاست،و گرنه در بهشت چیزهاست که دیده ای آنها را ندیده و گوشی نامشان را نشنیده و هرگز به ذهن بشر خطور نکرده است.

« أُولٰئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ -که آنها راست رزقی معیّن.» معلوم،همان چیز شناخته شده ای است که به شناخت معیّن و مشخّص است،و پیداست که روزی مخلصان در بهشت معلوم است و گاهی قطع و گاهی برقرار نمی شود،و از آن روی معلوم و معیّن است که پاداش کردار آنان است که آن نیز نزد پروردگارشان معلوم می باشد.و گفته اند که معنی این سخن آن است که روزی مخلصان چنان که می خواهند و به علم خود تصّور می کنند به طور کامل به آنان می رسد،و این اراده و میلها به خواست خدا بی درنگ به ذهن خادمان منتقل می شود،و پیش از آن که مخلصان آنها را بخواهند و مطالبه کنند،برایشان می آورند.

پیامبر خدا(ص)گفت:« أُولٰئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ -آنها راست رزقی معلوم» یعنی:

«خادمان آن را می دانند و پیش از آن که اولیاء خدا آن را درخواست کنند، همان را به نزدشان می آورند». (۱)

[۴۲]

قرآن برای تشویق ما به اخلاص،و برانگیختن مخلصان به پایداری بر آن در شرح این رزق تفصیل می دهد:

« فَوٰاکِهُ -میوه ها.» که نیازهای تفنّنی خود را بدان سیر و برآورده می کنند،امّا دربارۀ نیازهای ضروریشان،برخی از مفسّران گفته اند که جسمهایشان برای بقا آفریده شده و از این رو به خوراک نیاز ضروری ندارند،و احتمال دارد که فراوانی میوه نزد ایشان آنان را

۱- ۱۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۰۳.

از خوراک ضروری بی نیاز می سازد،مگر نه این که خوردن در بهشت و سایهٔ آن دائم و پیوسته است؟ بزرگترین نعمتی که مؤمنان مخلص احساس می کنند و بدین لذّتها می پیوندد همان کرامت و گرامی بودن نزد خداست،پس ایشان در حالی که میوه های بهشتی را می خورند به ژرفی احساس می کنند که خدا از ایشان خشنود است.

« وَ هُمْ مُكْرَمُونَ -و گرامی داشتگان اند.» شاید ما از کلمهٔ مکرمون چنین دریابیم که مخلصان را با رزقی معلوم و شناخته شده و معیّن به بهشت در می آوردند،ولی خدا هر لحظه آنان را گرامی می دارد تا از فضل او بیشتر بهره برند.و در حدیث آمده است:

«آنان در بهشت میل به چیزی نمی کنند مگر آن که ایشان را بدان گرامی دارند». (۱)

[۴۳]

« فِي جَنّٰاتِ النَّعِيمِ -در بهشتهای پر نعمت.» و«الجنّه-بهشت»همان بستانهای پرکشت و درخت است،به گونه ای شاخه ها و برگها درهم رفته و زمینش زیر سایهٔ برگها پنهان شده،و این کلمه مفید معنی گوناگونی و تنوّع است،زیرا جنّت بر گونه ای واحد از کشت اطلاق نمی شود.

امّا کلمهٔ«نعیم پرنعمت»همان مبالغه در نعمت است برای بیان فراوانی و نیکویی آن.

[۴۴]

و از آن جا که داشتن مونس و همدم از نیازهای روانی بشر است، خدا مؤمنان را به گونه ای قرار داده که در بهشت با یکدیگر همدمند و مؤانست می کنند و در آن جا چنانند که قرآن آنها را توصیف می کند:

« عَلىٰ سُرُرٍ مُتَقٰابِلِينَ -بر تختهایی که رو به روی هم اند.» [۴۵]

در این حال که سخن در میان بندگان خدا دور می زند و سرگرم گفت و گویند.

۱- ۱۹) -همان مأخذ.

« يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ -جامی از چشمهٔ خوشگوار میانشان به گردش درآید.» آن خوشگوارترین آشامیدنی است،شراب یا آب یا جز این دو،هم چنان که معین آن است که به پایان نرسد،پس گاه چیزی لذیذ است امّا به سرعت تمام می شود و گاه لذیذ است و پایان نمی پذیرد.

[۴۶]

با خوشگواری آن شراب زیبایی آن و نیز زیبایی جامش برای تأکید تأثیرش افزوده می شود،پس جامش از سیم تابان است.

« بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ -سفید است و نوشندگانش را لذت بخش.» سفیدی وصفی برای خوشگوار باشد،در حدیث از امام حسن(ع)آمده است که:

«شراب بهشت از شیر سفیدتر است». (۱)

[۴۷]

این شراب از هر عیبی خالی است پس مؤمنان از آن ملول نمی شوند و آن را رد نمی کنند.

« لاَ فِيهَا غَوْلٌ -نه عقل از آن تباهی گیرد.» غول،مستی یا طغیانی است که به نوشندهٔ می دست می دهد و عقل و نیروهای او را می رباید،یا مرضی که منجرّ به مرگ می شود،و از همین مادّه است اغتیال یعنی کشتن در نهان(ترور)،این از یک سو و از سوی دیگر مؤمنان از شراب بهشت به سبب پایان یافتن یا به ارادهٔ دیگری که بر آنان تحمیل گردد محروم و دور نمی شوند.

« وَ لاَ هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ -و نه ایشان از آن دور داشته شوند.» و گویند«نزف الماء آب دور شد»هنگامی که دور شود و از دیده پنهان گردد.

[۴۸]

و از نعمتهای مخلصان همسران پاکیزه در کاخهاست.

۱- ۲۰) -المجمع،ج ۷-۸،ص ۴۴۳.

« وَ عِنْدَهُمْ قٰاصِرٰاتُ الطَّرْفِ عِينٌ -زنانی درشت چشم که تنها به شوهران خود نظر دارند،همدم آنهایند.» برای«قصر»سه تفسیر است:

یکم:قاصرات زنانی باشند که فقط به شوهران خود نظر دارند،و در نتیجه گرایش آنها به شوهرانشان محدود و منحصر می شود،پس نظرهایشان از غیر شوهران خود کوتاه است.

دوم:قاصره الطّرف زنی است که موی ابروانش اندک باشد،و این از زیبایی زن است.

سوّم:مفسّران گفته اند قاصرات الطّرف زنانی باشند که از روی فروتنی و شرم نظر خود را بر زمین دوزند،و این از صفات خوب در زن باشد.

امّا عین جمع عیناء است و عینا زنی است که چشمش بسیار درشت و سیاهی آن بزرگ و سفیدیش زیاد باشد،و این یکی دیگر از صفات زیبای نیکو در وجود زن است.و شاید از این رو است که شاعران قدیم عرب در غزل خود چشمان زنان را به چشم گاو وحشی«المها»تشبیه می کردند که شامل نسبتی از این صفات بود.

[۴۹]

« كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ -همانند تخم مرغهایی دور از دسترس.» مکنون همان محفوظ است،پس ایشان زنانی محفوظند که هیچ کس دست بر آنان نسوده است،و از صفات تخم مرغ این است که چون چندتا با هم جمع شود سفیدیش چنان افزون می شود که نزدیک به پرتوافشانی می گردد،و در این تشبیه اشاره ای است به زیبایی آن زنان بهشتی.

ملاحظه می شود که این آیات کریم به ذکر مجموعه ای از غرایز انسان پرداخت که در میان آنها غریزه خوردن و نوشیدن و غریزهٔ جنسی است،که انسان موجبات و انگیزه هایی درونی و برونی برای سیر کردن آنها دارد،و چه بسا که آن غرایز را به صورت حرام سیر کند،و این بیان آیات برای آن است که ما را بدانچه نزد خداست به طمع افکند،تا از خوردن چیز حرام آمیخته به خواری،با یاد آوردن از

رزق بهشت و کرامت آنجا،و از نوشیدن حرام به سبب رغبت به شراب بهشتی،و از لذّت بردن حرام با یاد آوردن از حوران زیبای بهشت خودداری کنیم و خود را فراتر از این آلودگیها بداریم.

در بیان ستونهای استوار ایمان بر زبان امام علی(ع)مطلبی آمده که بر همین نکته دلالت دارد،آن جا که حضرتش گوید:

«آن که مشتاق بهشت است از شهوتها دست می کشد».

[۵۰]

قرآن از سویی دیگر بدین می پردازد که ما را از حال تکذیب کنندگان رسالتها و نافرمانان نسبت به خدا آگاه سازد تا ما را به امیدواری به فرمانبرداری و طاعت تشویق کند و این پروا ما را از نافرمانی بازدارد،و سیاق مطلب از طریق عرضه داشتن گوشه ای از گفت و گوی مخلّصان با یکدیگر که بر تختهای خود نشسته اند و به استراحت می پردازند و از نعمتهای حاضر و زندگی پیشین سخن می گویند،وارد این موضوع می شود.

« فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ -رو به یکدیگر کنند و به گفت و گو پردازند.» «الاقبال-روی آوردن»در این جا دلالت بر اشتیاق آنان به یکدیگر و گفت و گویی که در میانشان می گذرد دارد.

[۵۱]

« قٰالَ قٰائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّی کٰانَ لِی قَرِينٌ -یکی از آنها گوید:مرا همنشینی بود.» «قرین»یعنی رفیق(و همنشین).

[۵۲-۵۳]

همنشینی که صالح نبود،بلکه به دوزخ دعوت می کرد.شرط حتمی نیست که دوستی که در این آیات مراد قرآن است کسی باشد که به صراحت اظهار کفر و گمراهی کند و انسان را به ستیزهٔ با دین و ارتکاب نافرمانی فراخواند،بلکه معنی آن شامل هر همنشینی می شود که دوستی ورزیدن و رفتار یا /۱۱ گفتار او آدمی را به کفر بخواند.

« يَقُولُ أَ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ* أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ کُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا

لَمَدِینُونَ

-که می گفت:آیا تو از آنها هستی که تصدیق می کنند*آیا آن گاه که مردیم و خاک و استخوان شدیم،کیفرمان می دهند؟» «مدینون»یعنی بازخواست می شویم و پاداش می بینیم،و این اعتقاد همان است که بشر را به ستم و انحراف می کشاند،زیرا به مسئولیّت در برابر گفتارها و کردارهای خود باور ندارد.

[۵۴]

از کامل بودن نعمتها و تمام بودن شادمانیها این است که انسان آگاه شود که از شرّی بزرگ و مهلکه ای که دیگران از آن نجات نیافته اند،نجات یافته است،چه لذّت بزرگی به کسی دست می دهد که کشتی او در پهنهٔ دریا شکسته شده و امواج خروشان هر کس را که در آن کشتی بود بلعیده باشند جز او که به تخته پاره ای چسبیده و با امواج دست و پنجه نرم می کند و به شناوری ادامه می دهد تا خدا در آخرین لحظه او را نجات می دهد.وی هر زمان که این حادثه را به یادآور بیشتر احساس آسایش خواهد کرد،و وقتی امواجی را که آن تخته پاره را دنبال می کردند به تصوّر درمی آورد،و می انگارد که یارانش را به بانگ بلند می خواند و آنها بدو پاسخی نمی دادند،و گواه هلاکت آنها به سبب گمراهیشان بود،می خواهد از شادمانی تقریبا به پرواز درآید.آیا چنین نیست؟خدا بدین سان نعمت خود را بر مؤمن تمام و کامل می سازد و او همنشینان بد را که در برابر گمراه سازی و فشارهای آنها مقاومت ورزیده است و آنها به دوزخ رفته اند و او از آتش نجات یافته است به یاد می آورد.و اکنون آنها را می بیند که با نومیدی به دوزخ سرنگون شده اند و او در بهشت از گرامی داشتگان است.

« قالَ -گوید،» به رفیقان مخلص خود.

« هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ -آیا شما می توانید از بالا بنگرید؟» یعنی آیا می توانید خود را با بالا آمدن به رنج افکنید تا از سرنوشت آن همنشین بد آگاه شویم؟ [۵۵]

ولی او خود از فرط شوقی که دارد تنها،بی آن که منتظر دیگر یاران

شود،به جستجوی آن(همنشین بد)می پردازد.

« فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوٰاءِ الْجَحِیمِ -پس از بالا بنگرد و او را در میان آتش دوزخ بیند.» «فی سواء»یعنی در میان آن،آن جا که عذاب و آتش متمرکز شده و آتش از هر سو او را فراگرفته،هم چنان که در دنیا به وسیلۀ گناهان و نافرمانی احاطه شده بود،و شاید بالا رفتن در این جا همان زحمت رفتن به ناحیه ای باشد و گرنه اهل بهشت صدای آتش را نمی شنوند.

[۵۶]

در آن جا مؤمن میزان خطرناک بودن دوست بد را کشف می کند.

« قٰالَ تَاللّٰهِ إِنْ کِدْتَ لَتُرْدِینِ -گویدش:به خدا سوگند،نزدیک بود مرا به هلاکت افکنی.» «تردّی»فروافتادن از فرازی است بلند،و این اشاره بدان است که مخاطب در درّه ای ژرف از آتش فروافتاده است.

[۵۷]

« وَ لَوْ لاٰ نِعْمَةُ رَبِّی لَکُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِینَ -و اگر نعمت پروردگارم نبود،من نیز از احضار شدگان می بودم.» مراد احضار شدگان در عذاب است،و این نعمت الهی در سببهایی نمودار می شود که انسان را به نجات از انحراف و در نتیجه نجات از عواقب آن می کشاند، مانند عقل و رسالت و ارشاد کنندگان به حق،و شک نیست که بزرگترین نعمتهای خدا بر بشر همان نعمت هدایت است.

[۵۸-۵۹]

قرآن از زبان مؤمنان اشاره می کند که خطرناکترین اندیشه ای که منحرفان می کوشند از طریق آن مردم را گمراه سازند،و بر مؤمنان تأثیر گذارند همان اندیشۀ انکار آخرت است که در آن جا پاداش مناسب به هر کس داده می شود.

« أَ فَمٰا نَحْنُ بِمَیِّتِینَ* إِلاّٰ مَوْتَتَنَا الْأُولیٰ وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ -آیا ما را مرگی نیست؟*جز آن مرگ نخستین؟و دیگر عذابمان نمی کنند؟» عذاب بر خطاها و گناهان؟!

ص:۲۲۹

[۶۰]

و شاید خدا خود در دل دوستداران بهشتی خویش می افکند که برای /۱۱ آگاهی یافتن از وضع دوزخیان بر دوزخ اشراف یابند تا عمیقا لذت هدایت و فرمانبرداری و نعمتها را احساس کنند،زیرا از خصوصیّات طبیعت انسان این است که حقایق را از طریق شناخت اضداد آنها احساس می کند،از این رو می بینیم که مؤمن بر همنشینی بد که در عذاب به سر می برد از بالا می نگرد و در حالی که به عظمت نعمتهای خدا بر خود به ژرفی آگاه و هشیار می شود می گوید:

« إِنَّ هٰذٰا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ -هر آینه این است کامیابی بزرگ.» آری،راه حق پر است از گردنه ها و دشواریها ولی از آن جا که به بهشت و خشنودی خدا می انجامد بهترین راه است.

[۶۱]

به عنوان خلاصۀ آنچه پیش از این از یادآوری بهشت و دوزخ گذشت،قرآن تأکید می کند که هدف درست،که عمل کردن برای آن بر انسان واجب است،همان رسیدن به بهشت است،زیرا بزرگترین هدفی است که اگر کسی آن را محقّق سازد به راستی کامیاب شده و گرنه هیچ چیزی را تحقّق نبخشیده است.امام علی(ع)گوید:

«خیری را که آتش دوزخ در پی بود خیر نتوان به حساب آورد،و شرّی را که پس آن بهشت باشد شرّ نتوان وصف کرد،هر نعمتی جز بهشت خوار است،و هر بلایی جز آتش دوزخ عافیت به شمار». (۱)

و خدای تعالی گوید:

« لِمِثْلِ هٰذٰا فَلْيَعْمَلِ الْعٰامِلُونَ -عمل کنندگان باید برای چنین پاداشی عمل کنند.» از اندیشیدن در این آیات کریم در می یابیم که انسان در زندگی خود با دو گونه فشار روبرو می شود:

نخست:فشاری که از جانب جامعۀ معاصر وارد می شود،و به صورتی

۱- ۲۱) -نهج البلاغه،حکمت ۳۸۷،ترجمۀ دکتر شهیدی،ص ۴۳۱.

آشکار در ۱۱/ همنشین بد نمایان می گردد.مثلا اگر مؤمن در اجتماعی زندگی کند که نمازگزاری را خوار می انگارند،پس ناگزیر بر اثر فشار آن اجتماع در معرض ترک نماز قرار می گیرد،زیرا برای اجتماع-هر اجتماعی باشد-نیرویی است که همه را به سوی تجانس و سازگاری با خود می کشاند و ارزشهای مخصوص به خود را با پرورش و فرهنگ دهی یا با تشویق و ترساندن بر افراد خود تحمیل می کند،امّا نوک این سلاح که اجتماع ضد فرد به کار می برد چیست؟بیگمان همان دوست و همنشین است که حلقهٔ پیوند میان او و دیگر فرزندان اجتماع است.

بدین سان سزاوار است که انسان در برابر فشار دوستان و همنشینان خود گرچه به حساب از بین رفتن دوستیشان باشد،پایداری و مقاومت ورزد.و این امیر مؤمنان-علیه السّلام-است که می گوید:

«حق دوستی برای من باقی نگذاشت».

[۶۲]

دوم:فشاری که از جانب نسلهای پیشین وارد می آید،و این فشار به صورتی تمرکز یافته در پدر جلوه گر می شود،زیرا انسان نسلهای پیشین و تاریخ گذشته را ندیده است اما از طریق پدر خود به گذشته مربوط می شود.

به نظر می رسد قرآن تا آیهٔ پیشین دربارهٔ فشار نوع اوّل با ما سخن می گفت، اما بقیهٔ آیات این درس اشاره به فشار نوع دوّم دارد،خدای تعالی گوید:

« أَ ذٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً -آیا منزلگاه خوردن را این بهتر است.» یعنی بهشتی که سرانجام مؤمنان مخلص است.

« أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ -یا درخت زقوم؟» که سرانجام تکذیب کنندگان است؟ و گویی قرآن با این پرسش که پس از عرضه داشتن دو گونه سرانجام آمده، ما را میان گزینش بهشت ۱۱/ و دوزخ،با برانگیختن اندیشهٔ ما در جهت پاسخگویی به این پرسش،مخیّر می سازد.امّا دربارهٔ معنی درخت زقّوم دو تفسیر وجود دارد:

نخست:هنگامی که قریش این آیه را شنیدند،گفتند:ما این درخت را نمی شناسیم،و ابو جهل به کنیز خود گفت:ای کنیز!به ما زقّوم بده.آن گاه آن

کنیز خرما و کره بیاورد،و ابو جهل به یارانش گفت:با این زقّوم که محمد شما را بدان می ترساند زقّوم خواری کنید،وی مدّعی است که آتش درخت را می رویاند در حالی که آتش درخت را می سوزاند.آن گاه خدای سبحان این آیه را نازل کرد که:

« إِنّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظّالِمِینَ -ما آن درخت را برای ابتلای ستمکاران پدید آورده ایم». (۱)

دوم:که نزدیکتر به ذهن است،این که انسان در دنیا از این درخت می خورد،ولی احساس نمی کند که از آن می خورد،مگر در آخرت که خدا پرده از برابر دیدگان او می گشاید،و حقایق را به واقع خود می بیند،پس دروغگویی،و خوردن اموال مردم،و می گساری...همهٔ اینها برگی از درخت زقّوم است که دوزخیان از آن خوراک می خورند.

در سورهٔ واقعه که به بخشی از موضوع این سوره می پردازد،اشاره ای روشن بدین معنی شده است و خدای تعالی گوید:« ثُمَّ إِنَّکُمْ أَیُّهَا الضّالُّونَ الْمُکَذِّبُونَ، لَآکِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ* فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ* فَشارِبُونَ عَلَیْهِ مِنَ الْحَمِیمِ* فَشارِبُونَ شُرْبَ الْهِیمِ -آن گاه شما،ای گمراهان تکذیب کننده* از درخت زقّوم خواهید خورد*و شکمهای خود را از آن پر خواهید کرد*و بر سر آن آب جوشان خواهید نوشید». (۲) سپس این معنی را در بخش پایانی آن سوره تأکید می کند،آن جا که خدای عزّ و جلّ تکذیب کنندگان قرآن و گمراهان را مخاطب قرار می دهد و گوید:« وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَکُمْ أَنَّکُمْ تُکَذِّبُونَ -و نصیب خود را در دروغ انگاشتن آن قرار می دهید». (۳)

[۶۳]

شک نیست که دروغ و خوردن اموال مردم و دیگر شهوتهایی که انسان با آنها روبرو می شود آدمی را بر سر دو راهه،میان حق و باطل،و بهشت و دوزخ قرار می دهد و در نتیجه انسان در برابر آنها مورد امتحان و آزمون قرار می گیرد،و

۱- ۲۲) -المجمع،ج ۷-۸،ص ۴۴۶.

۲- ۲۳) -الواقعه ۵۱-/۵۵.

۳- ۲۴) -الواقعه ۸۲/.

همچنین شـک نیست که این امـور،همچـون درخت زقّوم /۱۱ که نمـودار حقیقی این نافرمانیهـاست زشت و نـاگوار است،ولی انسـان خـود را در این بـاب به نـادانی می زنـد یـا از آن غفلت می ورزد و بـا سـیل شـهوتهای خـود پیش رانـده می شـود تـا با گناهانش درختان زقّوم را که خوراک او در آخرتند بکارد.

« إِنّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظّالِمِينَ -ما آن درخت را برای ابتلای سـتمکاران پدید آوردیم.» امّا مؤمن بدان مبتلا و فریفته نمی شود،بلکه با ایمان خود از حضیض نافرمانی فراتر می رود تا با انجام دادن اعمال نیک بهشتهایی پهناور برای خود بکارد.

[۶۴]

قرآن پس از اشـاره به درخت زقّوم و طبیعت فریبـای آن در دنیـا تصویری از واقعیّت آن در آخرت،آن جـا که پاداش با کردار انسان همانندی دارد برای ما ترسیم می کند.

« إِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ -همانا درختی است که از اعماق جهنّم می روید.» و روایت شده است که:

«خدای تعالی ایشان-یعنی دوزخیان-را گرسـنه می کند تا از شدّت گرسـنگی عذاب آتش را فراموش کنند،آن گاه نزد مالک دوزخ بانگ و فریاد برآورند،و او در حالی که ابو جهل با ایشان است آنها را به سوی آن درخت می برد و از آن می خورند و شکمهایشان چون آب جوشان می جوشد». (۱)

در روایتی آمـده که زقّوم درختی است بزرگ برای تمـام دوزخیـان،و در هر طبقـهٔ جهنّم شـاخه هـایی دارد که کسـانی که در دوزخ شکنجه می شوند از آن می خورند.

[۶۵]

« طَلْعُها كَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّياطِينِ -میوه اش همانند سرهای شیاطین

۱- ۲۵) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۰۴.

است.» طلع بساك نورستهٔ درخت خرماست که از میان لیف و سبزینه بیرون می آید و ۱۱/ در آغاز،پیش از آن که دانه های غورهٔ خرما و رطب از هم جدا شوند شبیه غلاف خنجر یا شمشیر است،و شاید از آن رو طلع نامیده شده که به طلوع هلال ماه شباهت دارد،یا از آن رو که نخستین چیزی از میوه است که برمی آید.

[۶۶]

و از آن جا که دوزخیان رنج گرسنگی را می کشند و چیزی نمی یابند که بخورند،بساك و میوهٔ زقّوم را می خورند.

« فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ -دوزخیان از آن می خورند و شکمها را انباشته می سازند.» همان گونه که شکمهایشان را در دنیا با حرام انباشتند.

[۶۷]

پس از خوردن زقّوم به شدّت احساس تشنگی می کنند،و آب می جویند و مایعات سوزان را می نوشند تا با آن حرارت آتشهایی را که خورده اند فرونشانند ولی بدین وسیله شکنجه ای بر عذابشان می افزاید.

« ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ -و بر سر آن آمیزه ای از آب سوزان می نوشند.» نیز در روایت است که:

«آن گاه آب می طلبند و جرعه ای آب جوشان که حرارتش به منتهی درجه رسیده می نوشند و چون آن را نزدیک چهره هایشان می برند،رخسارشان کباب می شود،و این است مورد گفتهٔ خدا:«یشوی الوجوه-چهره ها را کباب می کند» (۱) و چون به شکمهایشان رسد اندرونشان را بگدازد» (۲) .

[۶۸]

آنها می پندارند آبی که می طلبند آنها را از عذاب و سوزش خلاص می کند ولی باز به همان عذاب دچار می شوند.

۱- ۲۶) -الکهف۲۹/.

۲- ۲۷) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۰۴.

« ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ -سپس بازگشتشان همان جهنّم است.» /۱۱ شایـد این حالتشان از آزمندی به زقّوم و آب سوزان در دوزخ تجسّـمی از آزمنـدی آنها در دنیا به خوردن مالهای حرام و اسـتمرار نوشـیدن شـراب حرام باشد،که از این دو به خدا پناه می برم.

[۶۹-۷۰]

سیاق مطلب در پایان به فشار تاریخی تصریح می کند که سبب گمراهی بسیاری از مردم می شود.

« إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ -آنها پـدران خود را پیش از خود گمراه یافتنـد.» بر آنها واجب بود که از پـدران گمراهشان پیروی نکنند بلکه خود به جسـتجوی حق بپردازند،و این آیه ما را به ضـرورت حرکت هشـیارانه در زندگی انسان متوجّه می سازد که از او می سـزد که بنگرد و بـدان بیندیشـد و هوشـمندانه ملازم حق شود نه بر حسب وراثت و عادت.وانگهی فرد یا اجتماع در نمی یابـد که مسـیر حرکتش خطاست و خـدا می گویـد:« فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ -پس آدمی بایـد به طعام خود بنگرد»، (۱) یعنی غـذای جسـمی و روحی خود تا از سـلامت بودن مطمئن شود، ولی آنها خود را در جسـتجوی حق به رنج نیفکندند،بلکه فقط از پدرانشان پیروی کردند و به دنبال آنها رفتند.

« فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ -و بر پی ایشـان شـتابان رانـده می شونـد.» قرآن نگفتـه است یهرعـون(بـه فتـح اوّل شـتابان می رونـد)،زیرا حرکت انسان برای تقلیـد حرکتی ارادی به صورت کامل نیست،بلکه مجموع انگیزه های ذاتی،و فشارهای خارجی از سوی دیگران است.و این آیه فشاری را که پـدران بر پسـران خود وارد می سازند تا فرزندانشان از آنها پیروی کنند،بیان می کند.

پس در این صورت بر انسان واجب است که این سبب مستقیم را قطع کند،

۱- (۲۸) -عبس ۲۴/.

پس وقتی او از قلّهٔ فشار تاریخی که در پدران نمودار می شود تأثیر نپذیرد به طبع از نسل پیشتر از آنان نیز تأثیر نمی پذیرد،و وقتی که از قلّهٔ فشار اجتماعی که در همنشینان نمودار می شود تأثیر نپذیرد از اجتماع معاصر نیز تأثیر نمی پذیرد،و فراتر رفتن از این فشارها همان است که انسان را به خلوص توحیدی فرا می برد.

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۷۱ تا ۱۰۵]

اشاره

وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ اَلْأَوَّلِينَ (۷۱) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ (۷۲) فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ اَلْمُنْذَرِينَ (۷۳) إِلاَّ عِبَادَ اَللَّهِ اَلْمُخْلَصِينَ (۷۴) وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ اَلْمُجِيبُونَ (۷۵) وَ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ اَلْكَرْبِ اَلْعَظِيمِ (۷۶) وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ اَلْبَاقِينَ (۷۷) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي اَلْآخِرِينَ (۷۸) سَلاَمٌ عَلىٰ نُوحٍ فِي اَلْعَالَمِينَ (۷۹) إِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْمُحْسِنِينَ (۸۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا اَلْمُؤْمِنِينَ (۸۱) ثُمَّ أَغْرَقْنَا اَلْآخَرِينَ (۸۲) وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ (۸۳) إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۴) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا ذَا تَعْبُدُونَ (۸۵) أَ إِفْكاً آلِهَةً دُونَ اَللَّهِ تُرِيدُونَ (۸۶) فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ اَلْعَالَمِينَ (۸۷) فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي اَلنُّجُومِ (۸۸) فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۸۹) فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (۹۰) فَرَاغَ إِلىٰ آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَ لاَ تَأْكُلُونَ (۹۱) مَا لَكُمْ لاَ تَنْطِقُونَ (۹۲) فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ (۹۳) فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ (۹۴) قَالَ أَ تَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ (۹۵) وَ اَللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ (۹۶) قَالُوا اِبْنُوا لَهُ بُنْيَاناً فَأَلْقُوهُ فِي اَلْجَحِيمِ (۹۷) فَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَاهُمُ اَلْأَسْفَلِينَ (۹۸) وَ قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۹۹) رَبِّ هَبْ لِي مِنَ اَلصَّالِحِينَ (۱۰۰) فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلاَمٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ اَلسَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرىٰ فِي اَلْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَا ذَا تَرىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اَللَّهُ مِنَ اَلصَّابِرِينَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ اَلرُّؤْيَا إِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْمُحْسِنِينَ (۱۰۵)

معنای واژه ها

۹۴[یزفّون]

:در رفتن می شتابند،زفّ به معنی شتافتن در رفتن برای رسیدن به مطلوب یا انتقام از دشمن و مانند آن است.

ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هنگامی که قرآن حقیقت یا حکمی را برای ما بیان می کند،بی درنگ، تنها برای توضیح مثالهایی چند می زند تا ابعاد حدود موضوع را نیز بیان کند،و این بدان دلیل است که ذهن بشر قادر است الفاظ را بگیرد و آنها را از معانی حقیقی خود جدا سازد و نه تنها به الفاظی قشری و بی اثر تبدیل کند بلکه معنیهایی دور از معنی حقیقی بدانها بدهد.

ص: ۲۳۷

پس برای آن که بعضی مفسّران قشری یا برخی از کسانی که نفسشان از آنها می خواهد کردارها و انحرافات مردم را توجیه کنند یا به میدان ننهند که قرآن بر حسب خواستها و آراء خود تفسیر کنند،پروردگار ما در قرآن حکمت آموز هیچ کلمه ای را وانگذاشته مگر آن که آن را با مثالهایی تاریخی توضیح داده که انکار یا تبدیل و تأویل آنها به غیر مضمونهای خود امکان ندارد.

وقتی خدا در درسهای گذشته ما را یادآور بندگان مخلص خود شد که بدون حسابرسی وارد بهشت می شوند،نیاز به مثالهایی تاریخی داشتیم که ما را به صفات و خطّ /۱۱ و راه آنان بدین قلّهٔ سرفراز کاملا آگاه و محیط سازد.پس چه بسا ما خود را از آن مخلصان پنداریم،یا در دل خود چنان آرزو کنیم.امّا قرآن راه آرزومندی را می برد،آن گاه که مثالهایی از زندگی پیامبران بزرگ چون نوح و ابراهیم و اسحاق و یعقوب-علیهم السّلام-می زند و موضعگیریهای ربّانی ایشان را در ستیزه با بت و طاغوت بیان می کند،به ما می گوید:کسی که با بت درونی نمی ستیزد و هوای نفس خود را بر خاک نمی افکند،نمی تواند با طاغوتها بستیزد و آنها را بر خاک افکند.

از آن جا که این سوره،در بخشی از خود،بیماری استکبار و بزرگ خویشتنی یعنی مرضی را بررسی می کند که مبتلای بدان به دروغ و تزویر خود را فراتر از حق می شمارد،و توضیح می دهد که این بیماری چگونه انسان را به دوزخ می کشاند-در برابر استکبار و بزرگ خویشتنی-صفت احسان را نیز توضیح می دهد.پس در حالی که اوّلی زیاده روی در خویشتن دوستی و خودپرستی و چرخیدن بر آن محور است،دوّمی به معنی دست شستن از آن و هر چیزی است که انسان در تملّک دارد از توانیها و قدرتها در راه حق و مردم.در واقع احسان برون شدن فرد از خویشتن خویش و درون رفتن او به عرصهٔ اجتماع است،و همان گونه که استکبار و بزرگ خویشتنی انسان را به دوزخ می برد،و مایهٔ نفرین و لعنت نسلها قرار می دهد،بیگمان احسان و نکوکاری به دیگران صاحب خود را وارد بهشت می کند،و یاد نیکوی او را جاودانی می سازد و ستودن او را بر زبان مردم در هر کران

و زمان جاری می کند.

قرآن در این درس تأکید می کند که نیکوکار در دنیا و آخرت تنها از جانب خدا پاداش نمی یابد،بلکه ستودن و سپاسگزاری از او چون بوی خوش میان مردم پراکنده می شود،و پروردگار ما این حقیقت در بیش از دو آیه در مورد پیامبر خود ابراهیم(ع)تأکید کرده و این امر بر اهمیّت نقش احسان در رسالت پیامبران و نبوّت ایشان(ع)دلالت دارد.

شرح آیات:

[۷۱]

قرآن پس از آن که در دو آیهٔ پایان درس پیشین نقش فشاری را که از طرف پدران در زندگی نسلهای بعد وارد می شود بیان کرد،در این جا بیان می کند که این امر مشکل بشر از دیرگاه بوده است.

« وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ -و پیش از آنها بیشتر پیشینیان گمراه شده اند.» بر اثر همین عامل که پیروی به خطا از پدران باشد.

[۷۲]

ولی خدا انبیاء و پیامبران را برای آنان فرستاد تا با هشدار آنها را از سرانجام گمراهی بر حذر دارند،شاید به حق راه یابند و هدایت شوند.

« وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ -و ما هشدار دهندگانی به میانشان فرستادیم.» [۷۳]

امّا آنها هشدارها را تکذیب کردند و با پیامبران جنگیدند،پس خدا آنها را سرنگون ساخت و آثار و اخبارشان را باقی نهاد تا عبرت کسانی باشند که پس از آنها می آیند.

« فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ -پس بنگر که سرانجام آن هشدار داده شدگان چگونه بود.» این مسئولیّت انسان در برابر تاریخ است که از آن برای زندگی و آیندهٔ خود بهره جوید.و هنگامی که خدا از پیامبر خود می خواهد که در آن بنگرد،برای آن است که هشیاری و آگاهی نسبت به تاریخ به اهل رسالت اعتماد به خود و

اطمینان به خطّ خویش و بینش در جنبش می بخشد.

با اندیشیدن در این آیه ها و آیهٔ بعد می توانیم بگوییم که قرآن دوره های تمدّن را در این مقطع مختصر و فشرده می سازد.

[۷۴]

خدا نه تنها به مخلصان بهشت را عطا می کند،بلکه در دنیا نیز به آنان یاری می رساند و از هلاکتها نجاتشان می دهد.

« إِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصِینَ -جز بندگان مخلص خدا.» از این آیه درمی یابیم:در واقع کسانی که از انواع عذاب و انتقامهای الهی نجات می یابند،تنها همان مخلصانند،حتی در احادیث آمده است که صاعقه ها بر مؤمنان یادکننده فرود نمی آید، ۱۱/ و معنی این سخن آن است که اگر ما مردم را به سه دسته تقسیم کنیم:کافران،و مخلصان و دیگران که میان این دو دسته اند،تنها مخلصانند که نجات می یابند،امّا کافران جاودانه در دوزخند،و آنان که کردار نیک و بد را به هم آمیخته اند هر یک بر حسب کردار خود عذاب می بینند.

[۷۵]

خدا،به عنوان نمونه ای بر نجات مخلصان ما را یادآور پیامبر خود، نوح(ع)و کسانی می شود که همراه او ایمان آوردند،نوح پروردگارش را ضدّ قوم خود بخواند و او بر آنها طوفان را فرستاد،که کسی از آن نجات نیافت مگر نوح و کسانی که با او ایمان آورده بودند که در کشتی نشستند،کسانی که قرآن آنان را در شمار خانوادهٔ نوح آورده و در عوض،کنعان(پسر نوح)را بیرون کرده است،تا ما را رهنمون شود که نسب و پیوند حقیقی میان انسان و دیگران همان تجانس ارزشها و عمل در زندگی میان او و آنان است،اما اعتبارهای دیگر همه نادرست است.ابو عبد اللّه(ع)گوید:«همانا خدا به نوح گفت:« إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ -او از خاندان تو نیست» (۱) زیرا او مخالف پدر بود و خدا کسانی را که از نوح پیروی کردند از شمار خاندان او قرار داد». (۲) قرآن از آن رو مطلب را با یاد نوح(ع)آغاز می کند که

۱- ۲۹) -هود۴۶/.

۲- ۳۰) -بحار الانوار،ج ۱۱،ص ۳۰۵.

او چنان که مورّخانش نامیده اند دوّمین پدر بشریّت پس از آدم(ع)است.

« وَ لَقَدْ نادانا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ -نوح ما را ندا داد و ما چه نيک پاسخ دهنده ای بوديم.» امّا نوح(ع)هنگامی که پروردگار عزّ و جلّ خود را ندا داد از او چه می خواست؟ بعضی از مفسّران گفته اند که بيگمان او هنگامی که قومش نافرمانی کردند هلاك آنها را خواست،و استدلال به گفتۀ خدای تعالی از زبان نوح(ع) کرده اند که:« رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيّاراً -ای پروردگار من،بر روی زمين هيچ يک از کافران را مگذار». (۱) ديگران گفته اند که او از خدا خواست که او را پس از سالها دعوت و آزادی که به سبب آن از کافران ديده است از چنگ آنها نجات دهد.شايد اين آيه چنين تفسير شود که نوح-عليه السّلام-از پروردگار خود درخواست هدايت و تشريف به رسالت را برای نجات دادن مردم درخواست کرد،چه بسا که پيامبران(ع)می دانند که به زودی مبعوث خواهند شد ولی اين آگاهی با /۱۱ عدم آگاهی آنان از اين که زمان بعثتشان چه وقت خواهد بود،منافاتی ندارد،و از اين رو می بينيم که ايشان خود در آغاز تعجّب می کنند يا می ترسند.پس ندايی که از جانب راست کوه طور برخاست برای موسی(ع)امری عادی نبود،و همچنين پيامبر اکرم ما(ص)هنگامی که نخستين بار جبراييل رسالت را بر او فروآورد،به خانه رفت و جامه بر سر کشيد.

هنگامی که پيامبران هدايت و بعثت را از پروردگارشان درخواست می کنند،خدا درخواستشان را اجابت می کند و ايشان خود را برای تحمّل مسئوليّتهای اين کار بزرگ آماده کرده اند،و خدای سبحان به نوح-عليه السّلام-بيش از آن داد که او خود انتظارش را داشت و شايد اين معنی گفته خدای تعالی باشد که گويد:« فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ -چه نيک پاسخ دهنده ای بوديم».

ص:۲۴۱

۱- (۳۱) -نوح۲۶/.

[۷۶]

پس از آن که خدا نوح را با رسالت مستجاب ساخت و او را در برابر قوم کافرش با طوفان تأیید کرد که زمین را فرا گرفت چندان که کوه های بلند را غرقه ساخت،نوح و کسانی را که با او بودند نجات داد.

« وَ نَجَّيْنٰاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ -او و کسانش را از اندوه بزرگ رهانیدیم.» [۷۷]

شاید خدا از آن رو غرق را اندوه و مصیبت بزرگ نامیده است که برای انسان بدترین شکل مرگ است چه رسد به آن که مقدمه ای برای شکنجه جاودانی در دوزخ هم باشد!توجّه دادن قرآن بر اهل نوح(ع)هنگام پرداختن به داستانهای او،برای آن است که خدا به وسیلهٔ آنان نوع بشر را از انقراض محفوظ داشت،و مهمتر از این،پیامبری و کتاب را که هر دو ریسمان کشیده شده میان مردم و پروردگارشان هستند در این خاندان قرار داد.

« وَ جَعَلْنٰا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبٰاقِينَ -و فرزندانش را باقی گذاشتیم.» امام باقر(ع)در تفسیر این آیه گفت:

«حق و نبوّت و کتاب و ایمان در فرزندان اوست،و تمام بنی آدمی که در زمین هستند همه از فرزندان نوح نیستند،خدا در کتاب خود گوید:« اِحْمِلْ فِيهٰا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلاّٰ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ مٰا آمَنَ مَعَهُ إِلاّٰ قَلِيلٌ -از هر جفت نر و ماده دو تا و نیز خاندان خود را در کشتی بنشان-مگر آن کس را که حکم درباره اش از پیش صادر شده باشد-و نیز آنهایی را که به تو ایمان آورده اند.و جز اندکی به او ایمان نیاورده بودند» (۱) و نیز گوید: ۱۱/ « ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنٰا مَعَ نُوحٍ -فرزندان مردمی که با نوح در کشتی نشاندیم» (۲) ». (۳) نوح سپری شد و یاد عطرآمیزش با سلام بر او در میان نسلهای پیاپی باقی ماند.

ص:۲۴۲

۱- (۳۲) -هود ۴۰/.

۲- (۳۳) -الاسراء۳/.

۳- (۳۴) -بحار الانوار،ج ۱۱،ص ۳۱۰.

[۷۸-۷۹]

« وَ تَرَكْنٰا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ* سَلاٰمٌ عَلىٰ نُوحٍ فِي الْعٰالَمِينَ -و نام نيك او را در نسلهاى بعد باقى نهاديم*سلام بر نوح باد،در سراسر جهان.» ممكن بود تركيب اين عبارت را بدين صورت بياورد كه:«و تركنا عليه سلاما-و سلامى بر او در نسلهاى بعد باقى نهاديم».ولى عبارت را به گونه اى تركيب كرده است كه كلمۀ السّلام كلمه اى تمام باشد تا سلام خاصّ براى نوح -عليه السّلام-بر زبان هر خوانندۀ قرآن جارى شود.

[۸۰]

پروردگار دعاى نوح را از آن رو اجابت كرده است كه وى نيكوكار بود.

« إِنّٰا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ -ما نيكوكاران را چنين پاداش مى دهيم.» و اين پاداش سنّتى است الهى بدين معنى كه به طبع هر كس به مردم نيكى كند مردم از او به ستايش و خير ياد مى كنند،چه رسد به اين كه خدا بر خود لازم شمرده و متعهّد شده باشد كه نيكوكاران را بدان وسيله پاداش دهد! در خور توجه است كه خدا پس از ذكر موهبتهاى خود به نوح(ع)كه او را نمونه اى از بندۀ مخلص ساخته و اين موهبتها عبارت است از:پذيرفته شدن دعا،و نجات او و خاندانش و مؤمنان همراه او،و مقرّر داشتن و استمرار بشريّت به وجود فرزندان او و استقرار پيامبرى در ميان ايشان و جاودانى ساختن او با ياد كرد نيك بر زبانهاى مردم،ما را يادآور صفت احسان در وجود او مى شود،و اين يادآورى براى آن است كه ما را بر تفسير حقيقى اخلاص آگاه سازد،بدين معنى كه آنچه از توحيد ناب برمى خيزد و به صورت كوشش و كردار درمى آيد از حدّ انجام وظيفه فراتر مى رود و به افزونكارى در خير و احسان تبديل مى شود.

[۸۱]

ايمان به خدا بزرگترين انگيزۀ انسان به احسان و نيكوكارى است،و از اين روست كه پروردگار ما نوح را پس از توصيف به احسان،به ايمان وصف مى كند كه اساس هر خير و فضيلتى است و گويد:

« إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا الْمُؤْمِنِينَ -او از بندگان مؤمن ما بود.» مؤمن از بذل و بخشش و انفاق به دیگران در راه پروردگار خود نمی هراسد، زیرا می داند که آنچه انفاق می کند به زودی چندین برابر می شود و بدو باز می گردد،و هر چه ایمانش بدین حقیقت افزونتر و ژرفتر شود که آیندهٔ او در دنیا و آخرت در گرو کردار و فداکاریهای اوست احسانش افزونتر می شود.

به راستی راه منجرّ شوندهٔ به احسان،که راه کسب دستاوردهای کلان، همانند دستاورد نوح(ع)است،همان ایمان به خدای عزّ و جلّ و پاداش افزونتر اوست.

[۸۲]

وانگهی نجات دهندهٔ حقیقی نوح و مؤمنان همراهش کشتیی که آن را ساخته بودند،نبود.اگر کافران بر کشتیهایی بزرگتر و بهتر از آن می نشستند آن کشتیها نمی توانستند آنها را از غرق شدن در موجی همچند کوه ها و آبی که چون آبشاری از آسمان فرو می بارید نجات دهند.ایشان تنها به وسیلهٔ ایمانی که آنان را از دیگران متمایز می ساخت نجات یافتند.در واقع پروردگار به پیامبر خود و مؤمنان از آن رو فرمود به ساختن کشتی بپردازند که مسئولیّت انسان در زندگی به اثبات رسد و بر آن تأکید شود،و گرنه او قادر بود با یک کلمه از جانب ذات متعال خود آنان را نجات دهد.

« ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ -سپس دیگران را غرقه ساختیم،» و آنها کافران بودند.

[۸۳]

آن گاه قرآن مثالی از دیگران می آورد،یعنی از کسانی که سلام بر پیامبر خود نوح(ع)را در میانشان مرسوم ساخت و باقی نهاد،و ایشان کسانی هستند از انبیاء و پیامبران و صالحان که امتداد رسالت او را در بشریت در بستر تاریخ تجسّم بخشیدند.

« وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرٰاهِيمَ -و ابراهیم از پیروان او بود.» شیعه کسانی هستند که از شخص یا خطّی پیروی می کنند و از این رو به آنان شیعه(پیرو)گویند.

ص :۲۴۴

مفسّران گویند:ضمیر در کلمۀ«شیعته-پیروان او»به نوح(ع) برمی گردد،پس معنی آن چنین می شود که ابراهیم(ع)از کسانی بود که بر راه او می رفتند.

و دیگران گویند:این ضمیر به محمّد-صلّی اللّه علیه و آله-برمی گردد،و واقع این است که پیروی از حق و رفتن بر راه فرستادگان خدا یک حقیقت است، خواه به نوح(ع)یا به محمد(ص)یا اوصیاء پاکنهاد او نسبت داده شود،زیرا روش یکی است و راه مستقیم است.

[۸۴]

قرآن معنی حقیقی تشیّع را بیان می کند که عبارت از مردود شمردن بت داخلی با توحید ناب،و طرد بت خارجی با مقاومت در برابر کجروی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و جز آن و با وضع موجود است که صورتی آشکار و ظاهری از بت داخلی است،و سپس سرسپردگی به خدا و فداکاری و پایداری در راه او.

آری.ابراهیم(ع)از پیروان نوح(ع)بود،ولی چگونه بدین مقام والا دست یافت؟ قرآن بدین پرسش ما پاسخ می دهد:

« إِذْ جٰاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ -آن گاه که با دلی رسته از تردید روی به پروردگارش آورد.» او کسی بود که از تمام بیماریها،همچون حسد و کینه و بیم و هراس که قرآن هنگامی که از هدفهای بعثت پیامبر محمد(ص)با ما سخن می گوید آنها را «اغلال-بند و زنجیرها»می نامد،رسته بود.قرآن می گوید:« وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبٰائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلاٰلَ الَّتِي كٰانَتْ عَلَيْهِمْ -و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می کند و بارگرانشان را از دوششان برمی دارد و بند و زنجیرشان را می گشاید». (۱) این بیماریها و بند و زنجیرها در واقع از درخت شرک به خدا شاخه می زند،و قرآن آنها را گاه بند و زنجیر،و گاه بیماری خوانده است،زیرا

۱- (۳۵) -الاعراف/۱۵۷.

بند و زنجیرها،و بار گران همانند بیماری انسان را زمین گیر می کند و عقل و نیروهای نیکوی او را از کار می اندازد.

علی بن ابراهیم گوید:« إِذْ جٰاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ -آن گاه که با دلی رسته روی به پروردگارش آورد»:یعنی«دل رسته از شک و تردید». (۱)

و گوید:

«دل رسته آن است که خدا را در خود می یابد و در آن دل جز او احدی نیست»، (۲) و این تفسیر با روند آیاتی که از بندگان مخلص و رهایی یافتهٔ خدا با ما سخن می گوید تناسب دارد.

[۸۵]

و دل هرگز دلی ابراهیمی و زدوده از شرک نمی شود مگر آن که از عواملی اساسی که بر آن تأثیر منفی می گذارند فراتر رود و حتّی با آنها مبارزه کند و پایداری ورزد،زیرا برای اخلاص و ناب شدن نیاز به حقیقتی خارجی دارد که همان ستیزه و پیکار با شرک است،و ابراهیم(ع)چنین بود،چه او با کجروی اجتماعی نمودار در خطّ مشرکانهٔ پدر و قوم خود،و کجروی سیاسی که نمرود سرکش آن را مجسّم کرده و خود مظهر آن شده بود،به پیکار پرداخت.

« إِذْ قٰالَ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ مٰا ذٰا تَعْبُدُونَ -آن گاه که به پدرش و قومش گفت:

چه می پرستید؟» و پرسش او پرسشی استفهامی نبود،بلکه کجروی اجتماعی موجود را انکار می کرد،و بر انسان واجب است که در برابر پدر و اجتماع خود چنین باشد،پس کسی که هر چیزی را از آنها بپذیرد و استقلال خود را در برابر آنها از دست بدهد «سلیم»و رسته از تردید نیست.سلیم آن کس است که خوب را بپذیرد و با آنچه نادرست و منفی است با روشی مناسب معارضه و مبارزه کند.

۱- ۳۶) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۰۶.

۲- ۳۷) -همان مأخذ.

پیامبر،ابراهیم(ع)نمونه ای است از یک انقلابی رد کنندهٔ خطای اجتماعی و خطای پدران،و خدا ۱۱/ او را دلیل و حجّت بر کسانی می آورد که به وسیلهٔ این دو عامل خطا راه شرک پیمودند،و قرآن از آنها چنین سخن می گوید که:

« إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبٰاءَهُمْ ضٰالِّينَ* فَهُمْ عَلىٰ آثٰارِهِمْ يُهْرَعُونَ -آنها پدران خود را پیش از خود گمراه یافتند*و بر پی ایشان شتابان می روند»، (۱) و ابراهیم(ع) -بر خلاف آنها-مسئولیّت خود را بر دوش گرفت،و عقل خود را به کار انداخت و اشخاص و مرده ریگ را به حساب ناچیز شمردن ارزشها تقدیس و ستایش نکرد.

[۸۶]

آن حضرت(ع)به دروغین بودن شریکان برساخته و گمراهی فرهنگی که اجتماع را به چنان پایان تباهی در کجروی کشانده بود،راه برد.

« أَ إِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللّٰهِ تُرِيدُونَ -آیا به جای خدای یکتا،خدایان دروغین را می خواهید؟» و«إفک»همان دروغ کلان و گزاف است.

مفسّران گفته اند که مقدّم آوردن کلمهٔ«إفکا»که مفعول مطلق است برای توجّه ویژه بدان و برای آن است که تمام توجیهات و بهانه های آنها برای پرستش خدایان خطاست و آنها خود جز مردمی دروغگو نیستند.

این اوج مبارزه و ستیزهٔ ابراهیم-علیه السّلام-را نسبت به گمراهی متداول و شایع در میان قومش نشان می دهد.

[۸۷]

آن گاه وی بعد از بیان خطای شرک،در حالی که خدای حقیقی را برای قوم خود بیان می کند،از آنها می پرسد:

« فَمٰا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعٰالَمِينَ -به پروردگار جهانیان چه گمان دارید؟» حرکت ارباب رسالت بدین سان بر ویران کردن اندیشه و وضع موجود باطل و ساختن اندیشه و نهاد حق به جای آن دو استوار می باشد.

پیداست که ابراهیم(ع)با این سخن قوم خود را به سوی راه درست برای

۱- ۳۸) -همین سوره،الصّافات۶۹/-۷۰.

رهایی از فشارهای شرک،و روی آوردن به جانب خدا هدایت کرد.پس کسی که آیات و نشانه های خدا را تصوّر کند و نامها و صفات او را به یاد آورد /۱۱ درمی یابد که ذات متعال او به کفر و شرک بندگان خود رضا نمی دهد و این گناه را به سختی مجازات می کند و به کسانی که با مشرکان می ستیزند یاری می رساند و آنها را پیروز می کند.

همچنین گمان می کنیم که سخنان مفسّران در این مورد دربارهٔ ابعاد«ظنّ گمان»باید در برگیرندهٔ تمام ابعاد منظور در این آیه باشد گرچه هر یک از مفسّران متوجّه بعدی از آن شده و بر آن رفته است که مراد از«ظنّ»تنها همان است که او تفسیر کرده است.

[۸۸-۸۹]

از آن جا که پیامبر خدا،ابراهیم(ع)پاسخ رد شنید و با آزار قوم خود روبرو شد طرحی برای عملی واقعی ریخت که رسالتش را از آن طریق با اثری ژرفتر ابلاغ کند،و از آن جا که می دانست بتها بر باطلند دریافت که اگر خود به شکستن آنها مبادرت کند زیانی ندارد،گرچه اجتماع بدین حقیقت قانع نشده باشد.

« فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ* فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ -آن گاه نگاهی به ستارگان کرد*و گفت:من بیمارم.» وی روز جشن قوم خود را به عنوان فرصتی مناسب برای انجام وظیفهٔ خود برگزیده بود،و آنان را چنین فریفت که آشنایی خود را به احوال ستارگان به آنان نمایاند،و این کار را برای مراعات روش تقیّه و پنهانکاری و پوشاندن اقدامی که می خواست بعدا بدان بپردازد،صورت داد،و حضرتش(ع)در انقلاب خود از عادت اجتماعی متداول که اعتقاد به ستارگان بود بهره جست،زیرا قوم او از طریق نگریستن به ستارگان حرکات آنها را به فال بد یا نیک می گرفتند.البته اسلام اعتقاد به گفتهٔ منجّمان را نهی کرده است مگر آنچه مستند به دلیلی خردپسند و نتیجه ای عقلانی باشد.امام علی(ع)گوید:

«ای مردم،از اخترشناسی بپرهیزید مگر آنچه به واسطهٔ آن در صحرا و دریا

راه یابنـد،زیرا(آن گونه)اخترشناسـی منجرّ به کـاهنی شود،و اخترشـناس چون کـاهن،و کاهن چون ساحر،و ساحر چون کافر،و کافر روانهٔ آتش باشد». (۱)

پیـداست کـه دانش اخترشناسـی بـه خـودی خـود حرام نیسـت،بلکـه قرار دادن خرافه هـا و پیشـگوییهای اخترشـناسان به جـای رسالتهای الهی و عمل به«احکام نجوم»به جای آنها حرام است.در حـدیث از عبـد ۱۱/ الملك بن اعین آمده است که گفت:به ابی عبد اللّه(ع)گفتم:من گرفتار این علم(علم احکام نجوم)شده ام.

حاجت می طلبم(و سر کتاب می گشایم)و به طالع می نگرم،اگر طالع شرّ دیـدم می نشـینم،و به دنبال آن کار نمی روم،و اگر طالع خیر دیدم به دنبال آن کار می روم.

به من گفت:آیـا حکم(نجـومی)می کنی؟ گفتم:آری،فرمـود:کتابهـایت را بسوزان! (۲) حـدیثی دیگر پشـت انـدر پشت از آن حضرت-علیه السّلام-آمده است که چون از او دربارهٔ اخترشناسی پرسیدند گفت:

«ایـن دانشـی اسـت که سودهـایش انـدك است،و زیانهـایش بسـیار،زیرا بـدان مقـدّر را نراننـد و از محـذّر برکنـار نماننـد،اگر اخترشناس به خبر بلا را نشان دهد،گریز از قضا را نتواند به کس امان دهد»، (۳) و امام صادق(ع)گوید:

«ابراهیم بیمار نبود و دروغ نیز نگفت،بلکه مرادش آن بود که در دین (پیشین)خود بیمار است و از آن برگشته است». (۴)

هنگـامی که احادیث وارد شـده در تفسـیر این آیـهٔ کریم را می خوانیم، می بینیم،که بر رفع شـبهه ای که می گویـد:تقیّه حرام است،زیرا تقیّه کننده را وادار به دروغ می سازد،تأکید می کند و نشان می دهد که بر عکس،تقیّه جزو دین خداست

۱- (۳۹) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۰۸.

۲- (۴۰) -همان مأخذ،ص ۴۰۷.

۳- (۴۱) -همان مأخذ.

۴- (۴۲) -همان مأخذ،ص ۴۰۶.

و امامان(ع)با قرآن حکمت آموز بدان استدلال کرده اند.

ابو بصیر گوید:امام ابو عبد اللّه(ع)گفت:«تقیّه جزو دین خداست،به او گفتم:جزو دین خدا؟گفت:آری به خدا،جزو دین خداست،و یوسف گفته است:« أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ -ای کاروانیان،شما دزدانید» (۱) در حالی که به خدا سوگند خوردند که آنها چیزی ندزدیده بودند،و ابراهیم گفته است:«إنّی سقیم-من بیمارم»در حالی که به خدا سوگند /۱۱ که بیمار نبود». (۲)

شاید ابراهیم(ع)از آن رو در آن جامعهٔ کشاورزی که باور داشت ستارگان تأثیری قطعی در زندگیش دارند،به ستارگان نگریست تا به آنان بفهماند که وی نیز همچون ایشان به ستارگان باور دارد،و بدین وسیله شبههٔ بدخواهی و توطئه بر ضدّ بتهایشان را از خود دور سازد تا او را به جبر و زور با خود به جشن نبرند و طرح او را ناکام نگذارند.

شاید از آن رو گفته است«بیمار»که وی بدون شکستن بتها،قلبا بیمار بوده،مگر نه آن که آن بتها را آشکارا به جای خدا می پرستیدند،پس چگونه وی تا وقتی که آن بتها را درهم نشکند می تواند به دل بیمار و اندوهگین و غمزده نبوده باشد؟ شاید مراد امام صادق-علیه السلام-از این که گوید:او در دین خود بیمار بود،همین نکته باشد،زیرا شکّ نیست که ابراهیم(ع)مخلص پاک حنیف بود و هموست که پروردگار دربارهٔ او گوید:« إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ -آن گاه که با دلی رسته از تردیدی روی به پروردگار آورد». (۳)

[۹۰]

و در عمل پیامبر خدا در وظیفهٔ خود کامیاب شد،زیرا آن قوم را به سخن خود مطمئن ساخت و آنان همه به عیدگاه خود رفتند.

« فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ -پس از او رویگردان شدند و برگشتند.»

۱- (۴۳) -یوسف ۷۰/.

۲- (۴۴) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۰۶.

۳- (۴۵) -همین سوره،الصّافات۸۴/.

در این تعبیر به روشنی از دامنهٔ اطمینان آن قوم سخن رفته چه قرآن وصف برگشتن را دربارهٔ آنها به کار برده است،و اگر چنان مطمئن نبودند به پشت سر خود می نگریستند و در آن صورت چنین توصیفی(یعنی برگشتن به سوی عیدگاه)در مورد آنها درست نمی بود.و حرکت کامیاب و موفّق آن است که افراد آن بتوانند جنبش خود را چنان مکتوم و پوشیده دارند که هشیاری و غریزهٔ پرهیز و احتیاط را از دشمن سلب کنند تا ناگهان با ضربت قاطع و سرنوشت ساز غافلگیرش کنند،و در عین حال /۱۱ هیچ اثری که دلالت بر طرح ریزی ایشان کند باقی نگذارند.

[۹۱-۹۲]

ابراهیم(ع)پس از آن که زمان مناسب و روش موفقیّت آمیز را برگزید،آهنگ وارد ساختن ضربهٔ خود را بر وضع فاسد موجود کرد و پنهانی به قرارگاه بتها درآمد و آنها را نابود کرد.

« فَرٰاغَ إِلیٰ آلِهَتِهِمْ فَقٰالَ أَ لاٰ تَأْكُلُونَ* مٰا لَكُمْ لاٰ تَنْطِقُونَ -پنهانی نزد خدایانشان آمد و گفت:چیزی نمی خورید؟*چرا سخن نمی گویید؟» به راستی کسی که ارادهٔ خوردن و سخن گفتن ندارد،چگونه می تواند در سطح پروردگار بودن قرار گیرد که مقتضی قدرت داشتن بر تمام آفریدگان است؟ در آغاز این آیه کلمهٔ«راغ-پنهانی به پیشروی پرداخت»را می یابیم که خدا با آن هجوم ابراهیم بر بتها را تعبیر می کند،و این کلمه در پایگاهی والا از بلاغت و رسایی قرار دارد،زیرا دو معنی می دهد که عبارتند از:مکر(به کار بردن تاکتیک)و شدّت عمل،و ابراهیم(ع)چنین بود وی با تکیه به خدا دلیرانه و پنهانی پیش می رود و نمودارها و مظاهر باطل را درهم می شکند.چنان که از متون تاریخ معلوم می شود،آزر-پدر ابراهیم در پرورش او-نگهدار بتها بود و کلیدهای بتخانه را در دست داشت،وی هنگامی که برای شرکت در جشن با دیگران می رفت کلیدها را به ابراهیم سپرد،پس تمام شرایط برای اجرای نقشهٔ ابراهیم آماده شد.

گفتنی است که از تاریخ چنین بر می آید که نیروهای حاکم بر توده ها در روزگار آنان دو دسته بوده اند:دستهٔ سدنه و کهنه(نگهبانان بتها و کاهنان)که نمایندهٔ نیروی دینی بودند،و دستهٔ سلطانها که نمایشگر نیروی سیاسی بودند،و این هر دو

دسته در بهره کشی و برده ساختن مردم با یکدیگر همکاری داشتند،و شاید بتها نزد آنها تنها وسیله ای برای چیرگی بر محرومان بوده اند.

[۹۳]

« فَرٰاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ -و در نهان(با دست راست)دستی به قوّت بر آنها زد.» ابراهیم از درهم شکستن بتها،عزم جزم کرد که بر آن دو نیرو و نیز فرهنگ عقب مانده ای که بر جامعه حکمروا بود و چیرگی آن دو نیرو را بر خود آسان می ساخت،ضربه بزند،و شاید تعبیر«الیمین دست راست»برای دلالت بر شدّت آن ضربهٔ بی تردید و هراس و بی امان باشد.

[۹۴]

بیگمان این ستیزه ای سخت با همه کس محسوب می شد که ابراهیم(ع)به تنهایی با ویژگی اعتقاد و فرهنگ و رفتار خود امّتی را تشکیل می داد،و در برابر صدها هزار تن می ایستاد،و این امر غرابتی ندارد چون رسالت خدا و توکّل بر او یک تن را به مبارزه با جمعی گرچه تمامی امّتی باشند،بی آن که ناتوان یا دچار هراس شود،وامی دارد،زیرا اراده مؤمن از کوه قویتر است،چه کوه با تیشه ها درهم می شکند در حالی که هیچ چیز بر ارادهٔ مؤمن فایق نمی آید.و تا وقتی مؤمن بر حق است نباید از باطل گرچه همهٔ مردم از آن پیروی کنند،بهراسد.

« فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ -پس قومش شتابان نزدش آمدند،» زیرا او تنها کسی بود که در شهر مانده بود،و کلیدهای بتخانه نیز در دست او بود.

«الزّف»تعبیر از نوعی راه رفتن معیّن شبیه به آغاز راه رفتن شترمرغ است، و شاید مفید معنای پای کوفتن بر زمین همراه با شتاب و اهتمام باشد.

[۹۵-۹۶]

امّا او هم چنان با دلی استوار،و عازم رویارویی باقی ماند.

« قٰالَ أَ تَعْبُدُونَ مٰا تَنْحِتُونَ* وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مٰا تَعْمَلُونَ -گفت:آیا چیزهایی را که خود می تراشید می پرستید؟*خدای یکتاست که شما و هر چه را می سازید آفریده است.» آفریدگار همان معبود حقیقی است که بر انسان واجب است نسبت بدو

سرسپردگی و انقیاد داشته باشد.

در آغاز ابراهیم(ع)خود را پاک و ناب ساخت و خدا او را از تأثیر نسلهای پیشین که در وجود عمویش،آزر مجسّم شده بود رهایی داد و بزدود،آن گاه او را از هراس و سرسپردگی به طاغوت بلکه از تسلیم شدن به جامعه آزاد ساخت،پس آن حضرت(ع)از صفر آغاز کرد،از جایی که هیچ یار و یاوری جز پروردگار خود نداشت،و از این رو نمونۀ اخلاص شد که بدو مثل زنند،و این به سبب جهش او در حرکت خویش از پایگاه ایمان به خدا،و عمل به وحی او،بدور از هر انگیزۀ دیگر بود.

[۹۷]

از آن جا که ابراهیم در چنین سطح،و با چنان روش خطرناکی با کجروی به ستیزه پرداخت قومش مصمّم شدند که او را به بدترین صورت در نظر خود،بکشند تا دیگران به پیروی از راه او نیندیشند، ۱۱/ و این همان عادت گردنکشان و طاغوتان تا به امروز است.

« قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَاناً فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ -گفتند:برایش بنایی برآورید و او را در آتش اندازید.» نمرود و دیگر نیروهایی که مورد تهدید جنبش ابراهیم(ع)قرار گرفته بودند در برافروختن آتشی بزرگ همدست و همداستان شدند و او را با منجنیق به درون آن آتش افکندند،و با آن که می دانستند آتشی به مراتب کمتر از چنان آتش فراوانی که افروخته بودند-در شرایط عادی- برای تبدیل او به خاکستر کافی است، خواستند تمام مردم را با گردآوردن هیزم در رویارویی با آن پیامبر(ع)درگیر و سهیم سازند.

ما حالت آماده باشد عمومی را که طاغوتان هنگامی که قدرتشان با خطرهایی حقیقی مواجه می شود اعلان می کنند می بینیم که برای شریک کردن مردم در آن به دو منظور دست به هر اقدام محالی می زنند:

اوّلا:برای سرگرم کردن و منصرف ساختن مردم از حقیقت اموری که می گذرد.

ثانیا:درگیر کردن و شریک ساختن مردم در جنایت تا به جانب مصلحان نگرایند.

فرعون مردم را به گردآمدن در روز زینت فراخواند تا به گمان او چیرگی ساحران را بر موسی(ع)بنگرند،و اصحاب اخدود(که گودالهای پرآتش فراهم کرده بودند)در کنار آن گودالها نشستند تا آنچه را بر سر مؤمنان(مسیحیانی که به آتش افکنده می شدند)می آورند،مشاهده کنند.

[۹۸]

ولی دست خدا فراتر از دستهای آنهاست،و ارادۀ چیر و فرمانروای به بندگان مؤمنش یاری می رساند،از این رو عمل کافران را خنثی کرد و نقشه های آنها را به شکست منجر ساخت.

« فَأَرٰادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنٰاهُمُ الْأَسْفَلِينَ -خواستند تا بد اندیشی کنند و ما آنها را زیردست گردانیدیم.» آنها می خواستند در پس محکوم کردن و از میان بردن ابراهیم سلطه و چیرگی خود را با اثبات نیروی براندازی و درستی اندیشه ها و افکار خود به تمامی رسانند،ولی خدا آنها را به نقطه ای ضدّ آرزوها و بلندی طلبیهایشان می رساند.و هر چه بد اندیشی کافران و گردنکشان شدیدتر باشد شکست و خواری آنها نیز ژرفتر است.

[۹۹]

امّا ابراهیم(ع)در راه جهاد تا آن جا پیش رفت که در راه خدا مهاجرت کرد،شاید وی می توانست در آن شهر بماند،زیرا وی با طاغوتهای آن دیار مبارزه کرد و بر آنها پیروز شد ولی او روا ندید که با کافران آمیزش کند،بلکه تصمیم گرفت جامعۀ ایمان را به دور از دار و دسته کجرو بنا کند.

« وَ قٰالَ إِنِّي ذٰاهِبٌ إِلىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ -گفت من به سوی پروردگارم می روم،او مرا راهنمایی خواهد کرد.» یعنی مهاجر در راه خدا،و طبیعی است که هر کس که مجاهدانه مهاجرت کند به زودی پروردگارش او را به حق و خیر راهنمایی خواهد کرد،و بسا که تفسیر این آیه کریم باشد که گوید:« وَ الَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا وَ إِنَّ اللّٰهَ

لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ -کسانی که در راه ما مجاهدت کنند،به راههای خویش هدایتشان می کنیم،و خدا با نیکوکاران است». (1)

[۱۰۰]

انـدیشه و آخرین آرزوی ابراهیم این بود که در این راه دیگران که ایمان آورده انـد بدو پیوندند و حامل رسالت او شوند،و از این رو گفت:

« رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصّٰالِحِینَ -ای پروردگـار من،مرا فرزنـد صالـح عطـا کن.» پیامبر خـدا با این کلمه چگونگی آرزویی را که شایسته است انسان در صـدد آن باشـد برای ما تعریف کرده است،و او خود در طلب فرزنـدان یا یاران و پیروانی برای رسالت بود،بدین سان که در جستجوی نوع و کیفیّت باشد نه کمیّت به تنهایی.

[۱۰۱]

از چیزهایی که در آن شک نیست این است که دعا اثری قطعی در نتایجی دارد که انسان بدانها دست می یابد،پس کسـی که نیّتش خالص و عملش نیکو باشد و خدا را به دعا بخواند،خدا به زودی آنچه را که موجب آرامش و روشـنایی چشـمش باشـد بدو عطا می کند،و پروردگار ما با پیامبر خود(ع)چنین کرد.

« فَبَشَّرْنٰاهُ بِغُلاٰمٍ حَلِیمٍ -پس او را به پسری بردبار بشارت دادیم.» /۱۱ یعنی دانایی خردمند و حکیم که دشواریها و حوادث او را از پای درنیاورد.

[۱۰۲]

در ایـن جـا خـدا اراده کرد کـه دوسـتدار و خلیـل خـود ابراهیم و میزان تسـلیم و سـرسپردگی او را نسبت به ذات متعـال خـود بیازماید.

« فَلَمّٰا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ -چون با پدر به جایی رسید که بایستی به کار پردازند،» و بلوغ به معنی رسیدن به کار و کوشش یا امکان یافتن بر آن است.

« قٰالَ یٰا بُنَیَّ إِنِّی أَریٰ فِی الْمَنٰامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ مٰا ذٰا تَریٰ -ای پسـرکم،در خواب دیده ام که تو را ذبح می کنم.بنگر که چه می اندیشی،»

۱- ۴۶) -العنکبوت۶۹/.

و پسرش را در برابر تصمیمی قاطع و دشوار قرار داد،در حالی که ممکن بود حضرتش(ع)-همچون دیگر مردم که برای گریز از مسئولیّت بر احکام خدا پرده می افکنند و آنها را نادیده می انگارند-او نیز بدین دلیل که این امر تنها رؤیایی بوده که به خواب دیده است از آن فرمان بگریزد و شانه خالی کند،ولی او می دانست که رؤیا برای پیامبران(انبیاء)گونه ای از گونه های وحی است و بر او واجب است که طبق آن عمل کند.

چیزی که هیچ شکّی در آن نیست این است که اسماعیل(ع)گرامیترین و عزیزترین چیزی بود که ابراهیم(ع)پس از ایمان به خدا در زندگی خود داشت،و خدا اراده کرد که سطح فداکاری او را در راه خود بیازماید،و او را سرسپرده و تسلیم شده و پسرش را-علیهما السلام-همچون او یافت.

« قٰالَ یٰا أَبَتِ افْعَلْ مٰا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شٰاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰابِرِینَ - گفت:ای پدر،به هر چه مأمور شده ای عمل کن،که اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت.» از این آیه بر ما روشن می شود که پیامبران با اعجاز از امتحانهای الهی نگذشتند،بلکه به راستی تلخیها و دشواریهای آن را چشیدند و تحمّل کردند،و این اسماعیل(ع)است که نیازمندی خود را به مشیّت و خواست خدا آشکارا بیان می کند تا از خواهشهای نفس خویش بگذرد،و می گوید که نیاز به صبر و بردباری دارد تا در برابر دشواریهای این امتحان پایداری کند.

[۱۰۳]

« فَلَمّٰا أَسْلَمٰا -پس چون هر دو تسلیم شدند،» تسلیم به خدای تعالی،و پدر آن رؤیا را به حقیقت پیوست،و پسر به پدرش پاسخ مثبت داد، /۱۱ « وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ -و(پدر)او را به پیشانی افکند.» یعنی بر زمین خواباند،و در خبر آمده است:«چون ابراهیم(ع)عزم بریدن

سر او کرد،پسر گفت:«ای پدر!چهره ام را بپوشان و بندم را استوار کن»، (۱) و هدف اسماعیل(ع)از این سخن آن بود که پدرش در اجرای فرمان خدا اقدام کند و در صورت پدیدار بودن چهرهٔ او عاطفه و مهر پدری او را از آن کار منصرف نسازد.

[۱۰۴-۱۰۵]

و در همان لحظه ندای الهی بدو رسید که:

« وَ نٰادَیْنٰاهُ أَنْ یٰا إِبْرٰاهِیمُ* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیٰا -ما ندایش دادیم:ای ابراهیم*خوابت را به حقیقت پیوستی.» و امتحان را گذراندی.پس سرانجام کار به مصلحت او شد،زیرا دنیای خود را نباخت و از کف نداد زیرا خدا قوچی را فدایی پسر او ساخت،و آخرتش را آباد کرد زیرا از خدا فرمان پذیرفت،و خدا عزّ و جلّ تأکید می کند که سرانجام هر یک از نیکوکاران فرمانبردار اوامر ذات سبحان او چنین است.

« إِنّٰا کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ -و ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم.» کسانی که از بندهای خود و هوی،و روابط و دلبستگیهای منفی وارسته اند و به تمام هستی خویش به پروردگارشان عزّ و جلّ پیوسته اند.

نیز امام صادق(ع)در تفسیر این آیه گوید:

«خدا هیچ بدایی همچون بدایی که در مورد اسماعیل معمول داشت نکرد، که نخست به پدرش فرمود او را سر ببرد و سپس قربانی بزرگی را فدای او ساخت». (۲)

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۰۶ تا ۱۳۸]

اشاره

إِنَّ هٰذٰا لَهُوَ اَلْبَلاٰءُ اَلْمُبِینُ (۱۰۶) وَ فَدَیْنٰاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ (۱۰۷) وَ تَرَکْنٰا عَلَیْهِ فِی اَلْآخِرِینَ (۱۰۸) سَلاٰمٌ عَلیٰ إِبْرٰاهِیمَ (۱۰۹) کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلْمُحْسِنِینَ (۱۱۰) إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۱۱) وَ بَشَّرْنٰاهُ بِإِسْحٰاقَ نَبِیًّا مِنَ اَلصّٰالِحِینَ (۱۱۲) وَ بٰارَکْنٰا عَلَیْهِ وَ عَلیٰ إِسْحٰاقَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِمٰا مُحْسِنٌ وَ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِینٌ (۱۱۳) وَ لَقَدْ مَنَنّٰا عَلیٰ مُوسیٰ وَ هٰارُونَ (۱۱۴) وَ نَجَّیْنٰاهُمٰا وَ قَوْمَهُمٰا مِنَ اَلْکَرْبِ اَلْعَظِیمِ (۱۱۵) وَ نَصَرْنٰاهُمْ فَکٰانُوا هُمُ اَلْغٰالِبِینَ (۱۱۶) وَ آتَیْنٰاهُمَا اَلْکِتٰابَ اَلْمُسْتَبِینَ (۱۱۷) وَ هَدَیْنٰاهُمَا اَلصِّرٰاطَ اَلْمُسْتَقِیمَ (۱۱۸) وَ تَرَکْنٰا عَلَیْهِمٰا فِی اَلْآخِرِینَ (۱۱۹) سَلاٰمٌ عَلیٰ مُوسیٰ وَ هٰارُونَ (۱۲۰) إِنّٰا کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلْمُحْسِنِینَ (۱۲۱) إِنَّهُمٰا مِنْ عِبٰادِنَا اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۲۲) وَ إِنَّ إِلْیٰاسَ لَمِنَ اَلْمُرْسَلِینَ (۱۲۳) إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ أَ لاٰ تَتَّقُونَ (۱۲۴) أَ تَدْعُونَ بَعْلاً وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ اَلْخٰالِقِینَ (۱۲۵) اَللّٰهَ رَبَّکُمْ وَ رَبَّ آبٰائِکُمُ اَلْأَوَّلِینَ (۱۲۶) فَکَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷) إِلاّٰ عِبٰادَ اَللّٰهِ اَلْمُخْلَصِینَ (۱۲۸) وَ تَرَکْنٰا عَلَیْهِ فِی اَلْآخِرِینَ (۱۲۹) سَلاٰمٌ عَلیٰ إِلْ یٰاسِینَ (۱۳۰) إِنّٰا کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلْمُحْسِنِینَ (۱۳۱) إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۳۲) وَ إِنَّ لُوطاً لَمِنَ اَلْمُرْسَلِینَ (۱۳۳) إِذْ نَجَّیْنٰاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِینَ (۱۳۴) إِلاّٰ عَجُوزاً فِی اَلْغٰابِرِینَ (۱۳۵) ثُمَّ دَمَّرْنَا اَلْآخَرِینَ (۱۳۶) وَ إِنَّکُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَیْهِمْ مُصْبِحِینَ (۱۳۷) وَ بِاللَّیْلِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۱۳۸)

۱- ۴۷) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۲۳.
۲- ۴۸) -همان مأخذ،ص ۴۲۰.

معنای واژه ها

۱۳۵[الغابرین]

:باقی ماندگانی که هلاک شدند،و غابر

ص :۲۵۸

باقی مانده ای است اندک از آنچه رفته است،و از همین مادّه است«غبار»زیرا پس از رفتن خاک اندکی باقی می ماند.

این آزمایشی آشکار کننده بود

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این مجموعه از آیات،پروردگار ما،عزّ و جلّ ما را یادآور معنی حقیقی اخلاص می شود که عبارت از آن است که انسان از عوامل و فشارهای معارض و متضاد با حق بدور باشد،و برای آشنایی با این اندیشه از زندگی پیامبران،همچون ابراهیم و پسرش اسماعیل،و همچون اسحاق،و موسی و هارون-علیهم السّلام- و نیز از زندگی دیگر پیامبران مثالهایی برای ما می زند،از بنی اسراییل،آن گروهی که خدا پس از آن که ایشان را در معرض دشوارترین آزمونها و فتنه ها قرار داد انتخابشان کرد و ایشان را صالحانی راستین و مخلص یافت.

و با وجود آن که هر پیامبری در معرض فتنه ای مخصوص به خود قرار گرفته، همهٔ ایشان در آزمونی عمومی مشترکند که همگی با استواری ایمان و شناخت نسبت به خدا،و ستیزیدن با اوضاع اجتماعی و سیاسی منحرف در جوامع خود با آن روبرو شده اند،فشار اجتماع بر انسان و شعور درونی اوست که آدمی را به سوی همسازی با دیگران می راند،و همین نکته است که برخی از دانشمندان را بر آن داشته که مردم را به پرستش اجتماع یا چیزی که به نام جبر اجتماعی نامیده می شود دعوت کنند، /۱۱ حتی کسانی که قائل به جبر طبقاتی،یا اقتصادی یا امثال آنند از تأمل بودن بدین جبر و ضرورت چندان دور نیستند،و تفاوتشان در این است که آنها نظریّات خود را بر بعد و قسمتی از آن جبر و حتمیّت متمرکز می کنند،در حالی که جامعه شناسانی

ص :۲۵۹

مانند دورکهایم بر تمام ابعاد آن تأکید دارند.و ما آن را حتمیّت و جبر نمی خوانیم بلکه بدان در منگنه نهادن و فشار از جانب اجتماع بر انسان می نامیم.

گاهی اوقات اجتماع تو را در منگنه می نهد و در جهتی مخالف با فرمانبرداری از خدا و هدفهایی که می خواهی بدان برسی بر تو فشار وارد می کند،و وظیفهٔ واجب تو ستیزه با آن فشار به وسیلهٔ ایمان و توکّل است،و باید بدانی که نشان نبوّت انبیاء و پیامبران،و بارزترین اعمالشان همان مبارزه و ستیزهٔ ایشان با واقعیّت و وضع اجتماعی فاسد است،و کامیابی ایشان در این مبارزه و ستیزه همانا سبب ارتقاء ایشان است،و از این رو است که می بینیم قرآن حکمت آموز نیز در بسیاری از سوره ها و آیات خود بر این حقیقت تأکید می کند.

شرح آیات:

[۱۰۶]

پیامبر ابراهیم(ع)آمد تا عادت جاهلیتی را که آن روز رواج داشت درهم شکند و از میان ببرد و آن عادت همان کشتن فرزندان در برابر بتها برای نزدیکی جستن به آنها بود،و این عادت تنها منحصر به فلسطین نبود،بلکه در مصر نیز ملکه زیبایی از میان دختران خود برمی گزیدند تا وی را در آغاز بهار در رودی که آن را مقدّس می انگاشتند بیفکنند که قربانی عقیده ای جاهلی شود.می گفتند:

خدای دریاها می خواهد زناشویی کند،پس ناگزیریم زیباترین دختران خود را برگزینیم تا آبها آرام گیرد و فیضان و طغیانی که موجب ویرانی خانه ها و نابودی کشتزارهایمان شود،پدید نیاید.

این عادات از واقعیّت و وضع معاصر ما نیز چندان دور نیست،زیرا هر چند به ظاهر تفاوت کرده امّا در نقطه ای مرکزی به هم می رسد و آن قربانی کردن فرزندان برای هدفهای گمراهانه است.

خدا به ابراهیم(ع)فرمود که پسرش را سر ببرد،سپس او را با ذبحی بزرگ بازخرید تا این عادت جاهلی را از میان ببرد /۱۱ و آن را به سنّت الهی نیکویی تبدیل کند که بشریّت تا امروز بر همان راه می رود،و عبارت است از ذبح چارپایان در

منی به هنگام حج و جز آن،هنگامی که خدا به صورت بدایی به پیامبر خود فرمود که قوچی را قربان کند،چنان کرد که این رویداد با وقایع اعجازآمیزی شگفت پیش برود،پس هربار که ابراهیم کارد را به گردن پسرش-علیهما السّلام- نزدیک می کرد کارد می پیچید و کند می شد در صورتی که چون آن را به سنگ می زد سنگ را می شکافت،و با این همه تیزی از تأثیر بر پوست نازک گردن اسماعیل عاجز می شد.در این داستان دو عبرت اساسی وجود دارد:

نخست:بر انسان واجب است که پسر خود و بهترین روابط خود را برای دین و در راه خدا فدا کند.

دوم:از طرف دیگر قربانی کردن فرزندان خود را به خاطر خدا خواندگان دروغین نپذیرد و رد کند،خواه سنگ باشند یا بشر همچون طاغوتان امروز که می خواهند بر پلی از خون جوانان امّت و جگرگوشگان آن به مقاصد و شهوتهای بی ارزش خود برسند.

به راستی مقاومت ابراهیم(ع)در برابر کجروی اجتماعی کاری بود دشوار، و دشواری آن هنگامی عظیم تر شد که خدا راه مقاومت او را همان بریدن سر عزیزترین کسان نزد او،یعنی پسرش(ع)معیّن کرد و قرار داد.خدا این آزمون را به گفتهٔ خود چنین توصیف کرده است:

« إِنَّ هٰذٰا لَهُوَ الْبَلاٰءُ الْمُبِینُ -به راستی که این آزمایشی آشکار کننده بود.» و از آن رو«مبین»خوانده شده که سطح ایمان و حقیقت انسان را آشکار می سازد.

[۱۰۷]

و در عمل این آزمون میزان و دامنهٔ اخلاص پیامبر ابراهیم و سرسپردگی او را به خدا بر ما کشف و آشکار ساخت.او و پسری که پروردگار هر دو را با فرستادن قربانیی که جبریل امین از نزد او فرود آورد،بازخرید.

« وَ فَدَیْنٰاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ -و او را به ذبحی بزرگ بازخریدیم.» با این ذبح و قربانی آن حضرت-علیه السّلام-سنّتی نهاد که مؤمنان تا

امروز بدان رفتار می کنند، /۱۱ و در منی و در سرتاسر جهان به پیروی از او قربانی می کننـد، و شاید از این جهت و از لحاظ عالمگیری است که عظیم نامیده شده.و گفته اند «ذبح عظیم»همان سبط شهید،امام حسین بن علی(ع)است که حضرتش را در کربلا تشنه سر از پیکر جدا کردند و فدای دین خدا و مقاومت در برابر عادات جاهلی اموی شد.

[۱۰۸-۱۰۹]

کرامت و بزرگداشت ابراهیم خلیل در دنیا پیش از آخرت آن است که خدا یاد کردی نیک از او نزد بشریّت،با اختلاف مذهبها و عقیده ها قرار داد،و پروردگار ما این کرامت و گرامیداشت را در یک کلمه خلاصه کرده است که:سلام بر ابراهیم.

« وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ* سَلامٌ عَلىٰ إِبْراهِيمَ -و نام نیک او را در نسلهای بعد باقی گذاشتیم*سلام بر ابراهیم.» شایسته است اشاره شود که مستحبّ بودن شرعی در سلام بر پیامبران و صالحان اقتضا می کند که صلوات بر محمد و آل او(صلوات اللّه علیهم)را مقدم آورند و سپس طرفی که نام او مورد نظر است ذکر کنند.پس کسی که می خواهد بر عیسی صلوات فرستد گوید:علی نبیّنا و آله و علیه افضل الصلاه و السّلام-بر پیامبر ما و خاندانش و بر او بهترین درود و سلام.ولی در مورد پیامبر خدا ابراهیم مستحبّ آن است نخست نام او یاد شود و سپس ثنا بر پیامبر ما و خاندانش بیاید،پس عبارت این گفتار چنین می شود:علی ابراهیم و نبیّنا و آله الصلاه و السّلام-بر ابراهیم و پیامبر ما و خاندانش درود و سلام.

[۱۱۰]

امّا این پاداشی که پیامبران به دست می آورند سنّتی که تنها مخصوص ایشان باشد نیست،بلکه ضمن آن عدالت الهی است که تمام بشریّت را در برگرفته،و از آن جا که ابراهیم نیکوکار بوده شایستۀ چنین کرامت و بزرگداشتی شده است.

« كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ -ما نیکوکاران را این چنین پاداش می دهیم.»

ص :۲۶۲

از این آیه دو فکر را در می یابیم:

نخست:این که پاداش نیکی تنها منحصر به پیامبران نیست،بلکه هر نیکوکاری در هر زمان و مکان پاداش می یابد،و انسان جز با شایستگی و کوشش(و نیکوکاری)به کرامت حقیقی نایل نمی شود،و کوشش مؤمن گم و تباه نمی گردد،و پروردگار ما کردار هر کس را نگه می دارد و او را بر آن کردار /۱۱ در زندگی و پس از وفاتش پاداش می دهد،و این پاداش دنیوی جز دلیلی بر پاداش بزرگتر او در آخرت نیست.

دوم:نیکوکاری به مردم را پروردگار با ولایت بر آنان پاداش می دهد،پس سزاوارترین مردم برای(ولایت)مردم محبوبترین و نیکوکارترین ایشان نسبت به آنهاست.

[۱۱۱]

پروردگار ما،عزّ و جلّ هر که را نیکوکار باشد به خاطر نیکوکاری او و به همان اندازه پاداش می دهد،گرچه آن شخص نیکوکار مؤمن هم نباشد،زیرا نیکوکاری به خودی خود نزد او محبوب است،و ذات سبحانش گفته است:« هَلْ جَزٰاءُ الْإِحْسٰانِ إِلاَّ الْإِحْسٰانُ -آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟» (۱) چه رسد به این که نیکوکار مؤمن هم باشد؟به طبع در دنیا و آخرت پاداشی بیشتر خواهد یافت، زیرا نیکوکاریش به مردم به خاطر آبروی خوب یا پاداش مادّی فوری نیست،بلکه اندوختهٔ اخروی خود را می افزاید.ابراهیم(ع)سنّت قربانی کردن در راه خدا را بنهاد و به اندازه ای که دیگران قربانی کنند ثواب او افزایش می یابد،در این صورت مؤمن به موجب دو سنّت پاداش می یابد:سنّت احسان و نیکوکاری،و سنّت ایمان،از این رو است که خدا بر احسان پیامبر خود ابراهیم(ع)تأکید می کند،و سپس به تأکید بر ایمان او باز می گردد و می گوید:

« إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا الْمُؤْمِنِینَ -او از بندگان مؤمن ما بود.» پس در این صورت پاداش او دو چندان است.

۱- ۴۹) -الرحمن ۶۰/.

[۱۱۲]

برخی می پندارند کسی که با اجتماع جاهلیّت مخالفت ورزد، به زودی منزوی و جدا می شود و موج او را به کناری می افکند و بی بازمانده می گردد و نام و نشانی از او بر جای نمی ماند،در حالی که در تاریخ پیامبران کاملا بر عکس این قضیّه را می بینیم که بر رغم مخالفت انبوه کافران با ایشان خدای سبحان دشمنانشان را هلاک کرده و به فرزندان ایشان برکت داده و مدح و ثنای ایشان را بر هر زبان و در هر زمان جاری ساخته است.

همین ابراهیم(ع)به تنها از قوم خود جدا می شود تا خود یک تنه امّتی پرستندهٔ خدا می گردد،ولی به سرانجام کار بنگر که آنان که با او مخالفت می کردند کجایند؟و چه نام و نشانی دارند؟آیا این ادامهٔ برکت یافتهٔ شخصیّت او نیست که در فرزندان و پیروانش استمرار و دوام یافته است؟ /۱۱ « وَ بَشَّرْنٰاهُ بِإِسْحٰاقَ نَبِيًّا مِنَ الصّٰالِحِينَ -او را به اسحاق،پیامبری از شایستگان مژده دادیم.» شایستگی و صالح بودن پدر و مادر بر نسلهایی که از آن دو به وجود می آیند منعکس می شود،و از طریق مجموعه ای از قوانین و سنّتهای الهی همچون وراثت،و تربیت،و تأییدات ربّانی پرتو می افکند.

[۱۱۳]

سپس خدا به ابراهیم و اسحاق برکت داد.

« وَ بٰارَكْنٰا عَلَيْهِ وَ عَلىٰ إِسْحٰاقَ -او و اسحاق را برکت دادیم.» عرب از ابراهیم و فرزندان اسماعیلند،و بنی اسراییل از پسر او اسحاقند، پس او تنها پدر پیامبران نیست بلکه پدر دو ملّت بزرگ نیز می باشد.آن گاه پروردگار ما در کنار یاد کرد او برکتی را که بر ابراهیم و پسرش اسحاق ارزانی فرموده تأکید می کند،امّا این بهانه و توجیهی نمی شود که هر کس از فرزندان آن دو بدین مناسبت صفت قداست را به خود ببندد،و تنها به عنوان آن که از نسل آن دو بزرگوار است مدّعی برتری شود،زیرا ارزش حقیقی انسان برخاسته از کردار اوست نه از حسب و نسب او.

« وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمٰا مُحْسِنٌ -و از فرزندانشان بعضی نیکوکارند،»

زیرا خود نیکوکاری کرده است،نه آن که تنها نسبش به نیکوکاران می پیوندد،هم چنان که در میان آنها کجروان ستمکار نیز وجود دارند.

« وَ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِینٌ -و بعضی به آشکارا بر خود ستمکارند.» [۱۱۴-۱۱۵]

قرآن مثالی از واقعیّت نیکوکاران این نسل و ذریّهٔ برکت یافته برای ما می زند و می گوید:

« وَ لَقَدْ مَنَنّٰا عَلیٰ مُوسیٰ وَ هٰارُونَ -ما به موسی و هارون نعمت دادیم،» با پیامبری و آن دو از فرزندان اسحاقند.

« وَ نَجَّیْنٰاهُمٰا وَ قَوْمَهُمٰا مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ -و آن دو(و مردمشان)را از رنجی بزرگ نجات بخشیدیم.» وقتی غرق شدن صورتی از رنج باشد که از خشم خدا حاصل شده،پس ستم فرعون و لشکریان او صورتی دیگر از رنج است که سختی آن از آن یک کمتر نیست.

[۱۱۶]

« وَ نَصَرْنٰاهُمْ -و آنان را یاری دادیم،» افزون بر نجات از رنج،در برابر فرعون و لشکریانش به آنان یاری دادیم.

« فَکٰانُوا هُمُ الْغٰالِبِینَ -تا پیروز شدند.» آری.گردنکشان و طاغوتان بر سرزمینها چیره می شوند،و مؤمنان در بسیاری از اقداماتی که برای سرنگون ساختن آنها می کنند،شکست می خورند،ولی سرانجام از آن ایشان است.اگر باطل را در کوتاه مدّت جولانی است حق را در دراز مدّت دولت درخشانی است.و هر چند شرایط و اوضاع و احوال بر خلاف این باشد و ظاهر نشانگر چیرگی باشد در واقع و به آخر حق و اهل آن پیروزند.

[۱۱۷]

و برای آن که موسی و هارون دستاوردهای این پیروزی را نگهدارند و کارهای بنی اسراییل را بگردانند،خدا تورات را به عنوان راه و روش زندگی بر آن دو فرو فرستاد.

« وَ آتَیْنٰاهُمَا الْکِتٰابَ الْمُسْتَبِینَ -و کتابی روشنگرشان دادیم.» از صفات و ویژگیهای رسالتهای الهی این است که روشن و واضح است،

همچون قرآن که خدا آن را چنین توصیف می کند:« وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ -و این قرآن را برای پندگیری آسان کرده ایم،آیا پندگیرنده ای هست؟». (۱) این تفکّر پایه دشوار خوانان و پیچیدگی جویان را درهم می ریزید /۱۱ که روش تکلّف و دشوارنگری در آیات خدا را با تفسیر آن به تفسیرهایی پیچیده،یا از طریق اشعار جاهلی و احادیث و سببهای نزولی که غالبا اسنادی ضعیف دارند،در پیش گرفته اند،و حتی برخی از آنان خواسته اند قرآن را از طریق اندیشه های دخیل و بیگانۀ وارداتی تفسیر کنند تا آن جا که گوینده ای از آنان گفته است هر کس بخواهد قرآن را تفسیر کند باید نخست اندیشۀ مارکسیسم را بخواند.

[۱۱۸]

در این جا دو نعمت پی در پی به مؤمنان می رسد:یکی از آنها افزون شدن فرصت هدایت و رهیابی با فرو فرستادن وحی است،و دوّمی هدایت الهی برای آنها پس از پذیرفتن وحی و مراعات و به کار بستن قوانین و مقرّرات آن است.

اگر نعمت عام باشد تمام مردم را فرا می گیرد و همه از آن بهره مند می شوند و پروردگار ما به هر شهری هشدار دهنده ای می فرستد،امّا نعمت دوم تنها به مؤمنان اختصاص دارد،و از این رو پروردگار ما موسی و هارون را به هدایت مخصوص گرداند و گوید:

« وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ -و آن دو را به راه راست هدایت کردیم.» [۱۱۹-۱۲۰]

خدا روند گفتگو دربارۀ موسی و هارون را به سیاق عامّ این سوره که از پاداش بندگان مخلص خدا و نیکوکاران با ما سخن می گوید می پیوندد،و این پیوند را از طریق اشاره به پاداش آن دو شخصیّت-علیهما السلام-برقرار می کند.

« وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ* سَلاَمٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ -و نام

۱- (۵۰) -القمر/۱۷.

نیکشان را در نسلهای بعد باقی گذاشتیم*سلام بر موسی و هارون.» کسی نمی تواند منکر نقش اراده الهی در جاودانی ساختن نام و یاد این پیامبران که هزاران سال از وفاتشان گذشته است بشود،اگر یاد و نام ایشان که در ضمن رسالتهای خدا گنجانده شده است نمی بود،آیا کسی در این عصر از جزئیّات زندگی ایشان آگاهی می داشت؟و بزرگترین دلیل این که ما از زندگی دیگر پیامبران که این رسالتها به ذکرشان نپرداخته اند هیچ چیز نمی دانیم با آن که شمار ایشان یکصد و بیست و چهار هزار نبیّ و رسول بوده است و قرآن این مطلب را در سورهٔ هود پس از یاد کردن داستان نوح نبی اللّه تأکید می کند و می گوید: « تِلْکَ مِنْ أَنْبٰاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهٰا إِلَیْکَ مٰا کُنْتَ تَعْلَمُهٰا أَنْتَ وَ لاٰ قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هٰذٰا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِینَ /۱۱ -اینها از خبرهای غیب است که بر تو وحی می کنیم.

پیش از این نه تو آنها را می دانستی و نه قوم تو.پس صبر کن.زیرا عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است». (۱) رویدادهای تاریخ از خاطره بشر رفته و محو شده و هر نسلی که می آید بخشی از آنها را از یاد می برد تا به کلّی پایان می یابد.بویژه که بشریّت در مدّتی که چندان دور نیست به چنین پیشرفت علمی نرسیده بود که بتواند آن همه خاطرات و شرح رویدادها را حفظ کند،افزون بر این که بسیاری از اقوام دستخوش انقراض و نابودی دسته جمعی شده اند و تاریخشان همراه خود آنها مرده و نابود شده است،و علم باستانشناسی امروز گاه ما را از آگاهیهایی دربارهٔ اقوامی که بشریّت چیزی در خصوص آنها نمی دانسته است آشنا می سازد،امّا خدا یاد پیامبران بزرگ به فضل خود جاودان ساخته و سلام بر ایشان را در توالی روز و شب به جای نهاده است.اینک به آیه باز می گردیم تا بپرسیم پروردگار ما چه چیز بر موسی و هارون را به جای نهاد؟ نخست این که:خدا از رسالت آن دو در زندگی نگهداری کرد،زیرا مشعل هدایتی را که آن دو برای دعوت به سوی او با جهاد حمل می کردند باقی

۱- (۵۱) -هود ۴۹/.

گذاشت و شایستگانی از وارثان آن دو در طول تاریخ آن مشعل را بی آن که یک روز فروافتد افراشته و روشن نگهداشتند.

دوم:نام نیک آن دو را در سر تا سر شرق و غرب و تا ابد جاودان ساخت.

[۱۲۱-۱۲۲]

از آن جا که خدا این داستانها را برای روشن ساختن و تأکید حقیقتی اصلی و محوری که در این سوره وجود دارد یاد کرده است، باز می گردد تا آن را تأکید کند،و آن حقیقت این است که سرانجام نیک از آن نیکوکاران است.

« إِنّا کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ* إِنَّهُما مِنْ عِبٰادِنَا الْمُؤْمِنِینَ -ما نیکوکاران را این چنین پاداش می دهیم*آن دو از بندگان مؤمن ما بودند.» ناگزیر باید ملاحظه کنیم که این آیه پس از ذکر مجموعه ای از حقایق مربوط به زندگی هر پیامبر می آید،از زندگی نوح(ع)پس از ذکر نجات،و از زندگی ابراهیم پس از ذکر فرزندان شایسته،و از زندگی موسی پس از ذکر پیروزی و رهیابی،و ایشان را در یاد و نامی نیک که در سلام بر ایشان خلاصه کرده است شریک می سازد، ۱۱/ و معنی این آن است که پاداش نیکوکاران منحصر به نام نیک نمی شود،بلکه شامل تمام این امور و چیزهایی است که در داستانهای دیگر خواهد آمد.تلخیصی که قرآن از شرح زندگی ایشان به عمل آورده از باب حصر و محدود ساختن به همان خلاصه نیست بلکه خواسته است در این سوره اشاره هایی کوتاه برای ما بکند،امّا برای آگاهی از جزئیّات می توانیم آنها را از خلال مراجعه به سوره های دیگر بشناسیم.

[۱۲۳]

« وَ إِنَّ إِلْیٰاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ -و الیاس از پیامبران بود.» پیداست که او از انبیاء بنی اسراییل بود،گویند وی در لبنان در منطقۀ بعلبک زیسته،و آن منطقه را از آن رو بدین نام نامیده اند که اهل آن دیار بدان روزگار خداواره ای را برای خود می پرستیدند که آن را بعل می خواندند.مؤلف کتاب المنجد گوید:«بعل:نامی است که بر شماری از خداواره های سامی نهاده شده که مشهورترین آنها معبودی فینیقی است،که خداوارۀ فراوانی و تناسل

است...و نام بعلبک در داستان بقاع بر نام فینیقی آن که بعل البقاع بوده دلالت دارد». (1)

[۱۲۴]

قرآن رسالت الیاس را در سه امر خلاصه می کند که عبارت است از:

یکم:دعوت به پرهیزگاری خدای عزّ و جلّ.

« إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ أَ لاٰ تَتَّقُونَ -به مردم خود گفت:آیا پروا نمی کنید؟» و این دعوت تمام پیامبران است از قوم خود،زیرا مشکل حقیقی انسان همان دور شدن از پروردگار خویش و سستی ایمانش نسبت به اوست،و بشریت برای درمان کجرویها و مشکلات خود هیچ راهی جز ایمان و پرهیزگاری ندارد.

[۱۲۵]

دوم:برای آن که انسان به پروردگار خود بپیوندد و پرهیزگار باشد، واجب است که بر مشکل شرک چیره شود،از این رو می بینیم الیاس در همان حال که قوم خود را به پرهیزگاری خدا فرا می خواند به آنان امر می کند که با /۱۱ خداواره های دروغین و برساخته مبارزه کنند و بستیزند.

« أَ تَدْعُونَ بَعْلاً وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخٰالِقِينَ -آیا بعل را به خدایی می خوانید،و آن بهترین آفریدگان را وا می گذارید؟» خلق آفرینش در این جا(در کلمهٔ خالقین)به معنی انشاء و پدید آوردن از نیستی مطلق به هستی نیست،بلکه به معنی صناعت و تغییر دادن چیزهاست که انسان نیز بر بخشی از آن توانایی دارد،ولی خدا بهترین آفرینندگان(به معنی صانعان)است،پس او به پرستش سزاوارتر است.به نظر می رسد ذکر صفت « أَحْسَنَ الْخٰالِقِينَ -بهترین آفرینندگان»در این جا برای آن است که آن قوم زاد و ولد و نسل را به خداوارهٔ خود،بعل نسبت می دادند،از این رو الیاس نبی به ایشان فرمان داد که به سبب این اعتقاد باطل از خدا پروا کنند و این خرافات را که در برابر راه پیشرفت و تکاملشان قرار گرفته به دور افکنند.

۱- ۵۲) -المنجد،کتاب الاعلام،ص ۱۳۶،چاپ ۲۶(نامهای بعل و بعلبک).

[۱۲۶]

سوم:جنگیدن با پیروی خطاکارانه از پدران...و پیداست که رسوم و تقلیدها در جامعۀ الیاس(ع)ریشه های عمیق داشته،و سبب این است که خدا هنگام خلاصه کردن دعوت خود به پدران اشاره می کند و این دلالت بر نوع رنج و مشاجره ای دارد که آن جامعه با آن به سر می برده.

« اَللّٰهَ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ آبٰائِكُمُ الْأَوَّلِينَ -پروردگار شما و پروردگار نیاکانتان خدای یکتاست.» از این بیان اراده کرده است که نقش پدران را در فشار بر پسران نشان دهند که می خواهند آنان را وادارند تا به خدا شرک آورند و نسبت بدو کفر ورزند،و آیا کفر مردم واقع و حقیقت را دگرگون می سازد؟هرگز...پس خدا پروردگار پدران است خواه بدو کفر ورزند یا شرک آورند،و بر فرزندان واجب است که از خطای آنها منصرف شوند و بر آن راه نروند و آن خداواره های برساخته را رها کنند و رو به سوی پروردگار حقیقی خود آورند.

[۱۲۷]

سپس سیاق مطلب نتیجه ای را به ما عرضه می دارد که قوم الیاس(ع)که پیامبر خدا را تکذیب کرده و بر کجروی خود پافشاری کرده بودند، بدان رسیدند.

« فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ -پس تکذیبش کردند و آنان احضار شدگانند.» احضار شده در برابر عدالت الهی تا به پاداش خود که در عذاب خدا نمودار می شود برسند.

[۱۲۸]

این آیات گروه مخلصان را از عذاب مستثنی می سازد،و ایشان کسانی هستند که خالصانه فرمانبرداری کردند.

« إِلاّٰ عِبٰادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ -مگر بندگان مخلص خدا.» اما کسانی که در ایمانشان تا اندازه ای شک حاصل شده و پاره ای رفتارهای انحرافی در کردارشان راه یافته بیگمان برای حساب و مجازات به نسبت شک و کجروی خود حاضر می شوند.

[۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲]

این پاداش تکذیب کنندگان بود،امّا پیامبری که رسالت خود را راست شمرد و بدان عمل کرد و آن را به مردم رسانید،و به خاطر آن رنج و فداکاریها را تحمّل کرد،پاداش او بر خدا کرامت و گرامیداشت اوست.

« وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ* سَلامٌ عَلى إِلْ ياسِينَ* إِنّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ -و نام نیک او را در نسلهای بعد باقی گذاشتیم*سلام بر خاندان الیاس*ما نیکوکاران را این چنین پاداش می دهیم*او از بندگان مؤمن ما بود.» نیکوکاری الیاس در رسالت او مجسّم می شود و صورت می گیرد که آن را به قوم خود رسانید،و آن گاه که با ردّ و تکذیب به رویارویی با آن درآمده اند،خدا عمل نیکوکار را نزد خود ضایع نمی سازد،و تأکید قرآن در نمونه هایی که از زندگی پیامبران مثل زده است به جای صفت نبوّت و رسالت بر صفت ایمان است،تا هیچ کس تصوّر نکند که اگر نیکوکار شد چون پیامبران نیت ثمرهٔ نیکوکاری خود را نمی چیند،پس بندگی و ایمان دو صفتند که برای هر کس در صورتی که بخواهد و بکوشد ممکن می شوند.

[۱۳۳]

قرآن مثالی دیگر بر نجات مخلصان از زندگی لوط نبی(ع)برای ما می آورد،وی از اهل بابل بود که خدا او را در میان قومی غیر از قوم خود مبعوث کرد.

« وَ إِنَّ لُوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ -و لوط از فرستادگان بود.» وی آمد تا وضع فاسدی را که قومش در آن به سر می بردند درمان و چاره کند،فسادی که از بارزترین مظاهر آن /۱۱ فساد اخلاقی بود،و این درمانگری را از طریق رسالت پروردگارش انجام می داد،امّا آنها او را رد کردند و رسالتش را مردود شمردند،از این رو سرنوشت آنان مانند دیگر اقوامی شد که پیامبران را چندان تکذیب کردند تا خدا آن اقوام را زیر و زبر کرد و از میان برداشت.

[۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶]

با آن که زندگی لوط شامل بسیاری از درسها و

عبرتهاست،قرآن در این سوره ما را به اندیشیدن در یک نکته از آن یعنی در لحظه نجات او و مؤمنان همراه و کسان او،و از میان رفتن تکذیب کنندگان وی فرا می خواند.زیرا این بخش با سیاق کلّی این آیات مناسبت پیدا می کند.

« إِذْ نَجَّیْنٰاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِینَ* إِلاّٰ عَجُوزاً فِی الْغٰابِرِینَ -او و همهٔ کسانش را نجات دادیم*مگر پیر زنی که با مردم شهر باقی ماند.» گفته اند آن پیر زن همسر او بود،و داستان هلاکش چنین است:که خدا به لوط و همراهانش فرمود هنگامی که از آبادیهای ویران شدنی بیرون می روند به پشت سر خود ننگرند،زیرا چنان نگریستنی نشان از دلسوزی آنان بر هلاک شدگان،و چنگ در زدن به مال و دوستداری زادگاه به جای خدا دارد،اما همسر او به عقب نگریست و با آنها هلاک شد.

« ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِینَ -سپس دیگران را هلاک کردیم.» بدین سان که جبرییل(ع)زمین را بر آنان زیر و زبر کرد و همه را به هلاکت رساند.

[۱۳۷-۱۳۸]

وقتی آن اقوام با کالبدها و تمدّنهایشان سپری شدند تنها عبرتی از آنها باقی ماند،و نیکبخت آن کسی است که از تجربه های دیگران پند گیرد.

« وَ إِنَّکُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَیْهِمْ مُصْبِحِینَ* وَ بِاللَّیْلِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ -و شما بر آنها می گذرید،بامدادان*و شامگاهان،آیا تعقّل نمی کنید؟» آیا این مرور و گذر کردن بر باقی ماندهٔ آن آثار است،یا از خلال آیات قرآن حکمت آموز؟ ۱۱/ أبو الرّبیع شامی گفته است:از ابا عبد اللّه پرسیدم(تا آن جا که گوید) پس به او گفتم:دربارهٔ گفتهٔ خدای عزّ و جلّ که« وَ إِنَّکُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَیْهِمْ مُصْبِحِینَ -شما بر آنها می گذرید،بامدادان»(تفسیر چیست؟)گفت:

«هنگامی که قرآن می خوانید بر آنها در قرآن گذر می کنید،آن گاه آنچه را

که خدا از اخبار ایشان داستان زده است بخواند». (۱)

مشکل مردمی که تجربه های خطای دیگران را تکرار می کنند و به آنان همان می رسد که به آنها رسیده است،کمبود تجربه ها و عبرتها نیست،بلکه کمبود عبرت اندوزی و پندگیری است،و گرنه آثار و داستانهای تاریخی برای برانگیختن عقل انسان و دادن بینش در زندگی به آدمی کافی است،اما او خود عقل خویش را از اندیشیدن در آنها باز می دارد،و در بعضی متون تاریخی آمده است که اعرابی که با کاروانهای خود در ضمن بازرگانی به شام می رفتند بر شهرهای لوط می گذشتند ولی از این پندی که جز به اندکی اندیشیدن نیاز ندارد تا انسان آن را بخواند،بهره نجستند.

این یادآوری قرآن به ضرورت پندگیری از تاریخ را آیاتی که در آنها داستانهای گذشتگان آمده است تأکید می کند،و این برای آن است که آن کس که قرآن می خواند بداند که این داستانها برای سرگرمی و گردآوردن معلومات نیست بلکه عین هدایت و پند و عبرت آموزی است.

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۳۹ تا ۱۶۰]

اشاره

وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ اَلْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى اَلْفُلْكِ اَلْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَسٰاهَمَ فَكٰانَ مِنَ اَلْمُدْحَضِينَ (۱۴۱) فَالْتَقَمَهُ اَلْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ (۱۴۲) فَلَوْ لاٰ أَنَّهُ كٰانَ مِنَ اَلْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴۴) فَنَبَذْنٰاهُ بِالْعَرٰاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ (۱۴۵) وَ أَنْبَتْنٰا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (۱۴۶) وَ أَرْسَلْنٰاهُ إِلىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۷) فَآمَنُوا فَمَتَّعْنٰاهُمْ إِلىٰ حِينٍ (۱۴۸) فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّكَ اَلْبَنٰاتُ وَ لَهُمُ اَلْبَنُونَ (۱۴۹) أَمْ خَلَقْنَا اَلْمَلاٰئِكَةَ إِنٰاثاً وَ هُمْ شٰاهِدُونَ (۱۵۰) أَلاٰ إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ (۱۵۱) وَلَدَ اَللّٰهُ وَ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ (۱۵۲) أَصْطَفَى اَلْبَنٰاتِ عَلَى اَلْبَنِينَ (۱۵۳) مٰا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۴) أَ فَلاٰ تَذَكَّرُونَ (۱۵۵) أَمْ لَكُمْ سُلْطٰانٌ مُبِينٌ (۱۵۶) فَأْتُوا بِكِتٰابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۱۵۷) وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اَلْجِنَّةِ نَسَباً وَ لَقَدْ عَلِمَتِ اَلْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸) سُبْحٰانَ اَللّٰهِ عَمّٰا يَصِفُونَ (۱۵۹) إِلاّٰ عِبٰادَ اَللّٰهِ اَلْمُخْلَصِينَ (۱۶۰)

۱- ۵۳) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۳۲.

معنای واژه ها

۱۴۵[بالعراء]

:بیابانی تهی که گیاه و درختی در آن نباشد.

۱۴۶[یقطین]

:بوتهٔ نوعی کدو،و گفته اند هر درختچه ای که ساقه نداشته باشد.

خدا از آن وصفی که می آورند منزّه است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خدا پیامبر خود یونس بن متی را به شهر نینوا (۱) در موصل فرستاد.وی آن رسالت را ابلاغ کرد و پس از آن که کجروی مردم را توضیح داد آنها را به حق راه

۱- ۵۴) -این نینوا که در موصل قرار داشته و مرکز آن بوده،غیر از نینوای بابل در سواد کوفه است که کربلای امروز بخشی از آن است-م.

نمود،ولی آنها به دعوت او گوش فرا ندادند.یونس نیز بردباری چندان با مردم نشان نداد و آنها را نفرین کرد و این کار او موجب خشم خدای عزّ و جلّ بر او شد،امّا حساب خطا بر انبیا به اندازهٔ مسئولیّتی است که آن نبیّ بر عهده می گیرد.از این رو پروردگار ترک اولی را از جانب ایشان معصیت و نافرمانی می شمرد،چنان که تناول آدم را از درخت ممنوع«عصیان»و نافرمانی نامیده است،و در داستان یکی از انبیاست که قومش به جنگ با او پرداختند و او در شکاف تنهٔ درختی پنهان شد، و چون شیطان آن قوم را به نهانگاه او راه نمود،تنه درخت را به دم ارّه گرفتند و هنگامی که تیزی ارّه با بدن او آشنا شد گفت«آه»،خدا بدو وحی کرد که اگر دیگر بار چنین کنی(و از درد بنالی)نامت را از دیوان انبیاء زدوده ای.شک نیست که در لحظهٔ وقوع خطا از جانب ایشان خدا عصمت را از آنان برگرفته است تا به طبیعت مجرّد بشری(که جایز الخطاست)رفتار کنند،و شاید این امر برای حکمتی معیّن باشد که همان نشان دادن بشر بودن پیامبران(ع)است.

بدین سان خدا به سبب ترک اولی،و شتاب در نفرین بر قوم خود،بر او خشم گرفت،و آن شتاب امری بود که او را نزد خدا سزاوار زندانی شدن ساخت، پس خدا او را در دل نهنگی درون سه ظلمت و سیاهچال زندانی کرد، /۱۱ و در داستانی که خلاصه اش این است که وی در حال گریز از قوم خود به دریا رسید و در کشتیی نشست که انباشته از مسافران بود.در پهنهٔ دریا آب طغیان کرد و امواج خروشانش به تلاطم درآمد و همگی از غرقه شدن کشتی به هراس افتادند.ناخدای کشتی گفت:در کشتی ما بنده ای فراری وجود دارد،و عادتشان چنان بود که در چنین اوضاع و احوالی قرعه می کشیدند و نام هر کس بیرون می آمد او را برای سبک ساختن کشتی به دریا می افکندند،و سه بار قرعه به نام یونس بن متی درآمد و از این رو او را به دریا افکندند،و نهنگی او را بلعید و یونس در شکمش بماند.

یونس(ع)از این گرفتاری نجات نیافت مگر با تضرّع خود به درگاه خدا و اعتراف به خطای خویش که گفت:« سُبْحانَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ -تو

ص :۲۷۵

منزّهی و من از ستمکاران بودم»، (۱) آن گاه خدا بدان نهنگ فرمان داد که او را به ساحل بیرون افکند و او از شکم نهنگ در حالی بیرون آمد که پوستش فرو ریخته بود،آن گاه خدا کدویی را با برگهای بزرگ بر سر او رویانید،و او شفا یافت و رفت تا دیگر بار وظیفه و مسئولیّت تبلیغ خود را انجام دهد.

این داستان همچون داستانهای گذشته ما را به حقیقتی که پیشتر گذشت و روند قرآنی آن را بازگو نکرده است راهنمایی می کند،و آن این است که بندگان مخلص بشرند و فرزندان خدای سبحان نیستند و خدایان هم نمی باشند،و این درست خلاف آن چیزی است که مشرکان آنان را بدان توصیف می کنند،هم چنان که ایشان بدین صفات نمونه نیز توصیف نشده اند مگر به سبب نیکوکاری و کوششی که کرده و دشواریها و مشکلات-هم چنان که برای هر انسان دیگری روی می دهد-در برابرشان قد علم کرده است و اگر چنان می بودند که مشرکان توصیفشان می کنند بیگمان از آن دشواریها می گذشتند،در صورتی که به واقع اگر رحمت خدا نمی بود حتما ایشان هم(چون دیگران)از هلاک شدگان می بودند.

آری،پروردگار سبحان ما به خاطر صفاتی که ایشان را امامان و رهبران امّت ساخته است،سلامی جاودانی برای ایشان بر زبان هر انسانی باقی نهاد.

شاید این تأکید بر سلام بر ایشان(که در این سوره چند بار آمده است) برای آن است که ایشان به رهبری و قیادت گرفته شوند،و مردم حدود گرامی داشت خود را نسبت به انبیاء بدانند و در این زمینه تا مقام قایل شدن به خدایی و ربوبیّت در حق ایشان مبالغه و غلوّ نکنند و نیز ایشان را به سطح دانشوران و اندیشمندان هم تنزّل ندهند، /۱۱ و بالأخره برای آن که قرآن سبب گرامیداشت و اکرام مردم را به انبیاء تفسیر کرده باشد تا گمشدگان از راه توحید آن را تحریف نکنند.

۱- ۵۵) -انبیاء/۸۷.

شرح آیات:

[۱۳۹-۱۴۰]

« وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ -و یونس از پیامبران بود*چون بدان کشتی انباشته از مردم گریخت.» و«آبق»فراری است،و«مشحون»انباشته است.

[۱۴۱]

چون کشتی به پیمودن دریا پرداخت و سرنشینانش از غرق شدن هراسیدند پیشنهاد کردند که قرعه کشی کنند تا یک تن از مسافرانش را برای سبک کردن وزن کشتی به دریا افکنند.

« فَسَاهَمَ -پس او با آنان قرعه کشید،» یعنی یونس پیامبر پس از آن که با آنها در قرعه کشی موافقت کرد.

« فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ -و از بی نصیبان بود.» و«المدحض»کسی است که بخت ندارد،و سه بار در قرعه بازنده شد.

[۱۴۲]

چون کار چنین شد او را به دریا افکندند.

« فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ -پس ماهی کلان(نهنگ)ببلعیدش و او در خور سرزنش بود.» و«الملیم»کسی است که رفتاری می کند که در خور ملامت و سرزنش است.

[۱۴۳-۱۴۴]

ولی یونس خطای خود را دریافت و بدان اعتراف کرد و به راه توبه و خشنودی خدا که همان آمرزش طلبی و تسبیح است راه یافت-و بر ما نیز واجب است که چون به دام نافرمانی می افتیم این چنین کنیم /۱۱ -و بدین وسیله آن پیامبر(ع)آزمون سخت خود را گذراند تا برای بشریّت درسی در چاره جویی و درمان خطا بازنهد.و اگر او خطای خود را اصلاح نکرده بود،به یقین خطا پیرامونش را فرا می گرفت.

« فَلَوْ لاَ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ* لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ - پس اگر نه از تسبیح گویان بود*تا روز قیامت در شکم نهنگ می ماند.»

بدین معنی که گورش در شکم نهنگ می بود.

[۱۴۵]

ولی خدا او را پس از توبه اش از شکم نهنگ بیرون آورد.

« فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ -پس او را به خشکی افکندیم،و او بیمار بود.» یعنی بسیار بیمار،و«سقم»شدّت بیماری است،و«عراء»همان صحراست.

[۱۴۶]

« وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ -و بر فراز سرش بوتهٔ کدویی رویانیدیم،» زیرا او برای درمان بیماری شدیدش نیاز به سایه داشت.امام علی(ع) گفت:

«خدا بدان نهنگ فرمود او را از دهان بیرون افکند،پس او را به ساحل دریا بیرون افکند،و پوست و گوشت او فروریخته بود،و خدا بر سر او بوتهٔ یقطینی که همان کدو باشد برویانید،و در برابر آفتاب بر او سایه افکند،آن گاه بدان بوته فرمود از سر او کنار رود و آفتاب بر او افتاد،وی بانگ بی تابی برداشت،آن گاه خدا بدو وحی کرد:ای یونس!چرا بر صد هزار تن یا بیشتر رحم نکردی در حالی که خود از ساعتی درد بانگ و ناله برمی آوری؟گفت:پروردگارا عفو کن،عفو کن، پس خدا بدن از دست رفتهٔ او را بدو بازگرداند،و او نزد قوم خود بازگشت و آنان بدو ایمان آوردند». (۱)

به نظر می رسد که آن بوته تنها بر او سایه افکن نبوده بلکه بیماری او را نیز درمان می کرده است،زیرا طبیعت میوهٔ آن بوته-که همان کدو باشد-سرد است و چنان که گویند برای پیکر ملتهب و برافروخته سودمند است.

[۱۴۷]

بدین سان یونس از بیماری خود برخاست تا اقدام جهادی خود را از نو به وحی خدای عزّ و جلّ،که او را برانگیخت تا تجربه اش را با قومش تکرار کند،

۱- ۵۶) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۳۶.

انجام دهد.

« وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ -و او را به رسالت بر صد هزار کس یا بیشتر فرستادیم.» قرآن دقیقا شماره آنان را معیّن نکرده است،زیرا مجموعه ای انسانی که در منطقه ای وجود دارد به سبب عوامل گوناگون از جمله زایمان و مرگ و مهاجرت از آن جامعه یا بدان جامعه کم و زیاد می شود.

[۱۴۸]

این بار چون یونس نزد قوم خود بازگشت در تغییر دادن آنان کامیاب شد.

« فَآمَنُوا -پس ایمان آوردند،» و نمونه و مثالی از امّتی شدند که از تجربه های منفی خود در راه بالا گرفتن و پیشرفت خود بهره جست.قوم یونس که خود عذاب را بر در دروازه ها دیده و مسئول این واقعیت بودند،برای خود بهانه نتراشیدند و به توجیهاتی واهی نپرداختند و عناد و مخالفت نورزیدند،بلکه مسئولیّت را پذیرفتند و نسبت به حق فروتنی کردند و تسلیم شدند،از این رو خدا ایشان را بالا برد و خیر و برکت بر آنان فرو فرستاد.

ضرورتی ندارد که عذاب به صورت ابری تیره یا خسوفی از خشم خدا باشد،بلکه همان از هم گسیختگی و فقر و عقب ماندگی و مشکلات فردی و اجتماعی می تواند عذاب باشد،و این هم اکنون در وضع فعلی امّت اسلامی وجود دارد،و واجب آن است که این وضع در درون خود تغییر کند تا خدا نیز عقب ماندگی ناشی از این وضع را به تمدّن و شکوفایی دگرگون سازد.و این نمی شود مگر به ایمان،و این امت یونس است که چون ایمان آورد،خدا دربارۀ آن امّت گوید:

« فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ -پس تا(در پرتو ایمان)زنده بودند برخورداریشان دادیم.» امّا این برخورداری و برکت دیری نپایید،زیرا آنها عامل اصلی آن برخورداری و بهره گیری را که همان ایمان است نگهداری نکردند،و تا وقتی که ایمان در میانشان وجود داشت در برخورداری و بهره یابی به سر بردند.

ص :۲۷۹

[۱۴۹]

پس از آن که پروردگار ما داستانهای پیامبران را به پایان می رساند، داستانهایی که در آنها بر بندگی ایشان نسبت به خود تأکید می کند تا ادعای مشرکان را دائر بر خدا بودن ایشان نفی کند،و این معنی از خلال آیهٔ کریم« إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا الْمُؤْمِنِینَ - او از بندگان مؤمن بود»،که نقش عامل مشترک میان تمام آن داستانها را دارد،روشن می شود،از سوی دیگر تمام تصوّراتی را که مشرکان پیرامون فرشتگان و جن ساخته اند نفی می کند،و مهمترین آن تصوّرات ادّعای آنهاست دائر بر نسبت دادن آنان به خدای عزّ و جلّ به عنوان وسیله ای برای خدا شمردن آن آفریدگان.و در سیاق آیات می بینیم که خدا به پیامبر خود می فرماید که در این باره از مشرکان بازجویی کند و بپرسد:

« فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّکَ الْبَنٰاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ -از ایشان بازپرس:آیا دختران از آن پروردگار تو باشند و پسران از آن ایشان؟» و«استفتاء»همان گرفتن فتوی و رأی و نظر است.

[۱۵۰]

اگر پیامبر از آنها می پرسید بیگمان می گفتند آری،ولی سخن آنها بر چه دلیلی استوار بود؟آیا آفریده شدن فرشتگان را به چشم خود دیده بودند؟ « أَمْ خَلَقْنَا الْمَلاٰئِکَةَ إِنٰاثاً وَ هُمْ شٰاهِدُونَ -آیا وقتی که ما فرشتگان را زن می آفریدیم آنها می دیدند؟» کسی که چیزی را به چشم خود ببیند ممکن است راست بودن آنچه را دیده است مدّعی شود،و ادّعای او منطقی باشد،در حالی که آنان آفریده شدن فرشتگان را ندیده اند تا ماهیّتشان را بشناسند،و این آیه تفکّر جاهلی را دربارهٔ فرشتگان از پایه درهم می شکند،چه ما را بدین نکته رهنمون می شود که آن طرز تفکّر تنها پندار و گمانی است موهوم و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد.

[۱۵۱-۱۵۲]

با آن که ظاهر دو آیهٔ گذشته در پیرامون فرشتگان اندیشه مؤنث بودن فرشتگان را چاره می کند،امّا هدف قرآن از این گفتگو همان درهم شکستن عقیده به خدا بودن فرشتگان است.بدین معنی که برخی از مشرکان می پنداشتند فرشتگان از خدای یکتا زاده شده اند و بنا بر این خود نیز خدایانی هستند،

ص:۲۸۰

و سیاق مطلب دربارۀ این موضوع از زاویۀ گفتگو از طبیعت فرشتگان و ماهیّت(و نفی جنسیّت)آنها درآمده،تا برای ما روشن سازد که تصوّرات و پندارهای جاهلیان نه تنها در تعیین نقش فرشتگان خطاست بلکه آنها حتی ماهیّت فرشتگان را هم نمی دانند،و هر اندیشه و فکری که دربارۀ آن آفریدگان نزد اینان وجود دارد یکسره پندارهایی پوچ است که هیچ دلیل منطقی بر آن نیست.

« أَلاٰ إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ* وَلَدَ اللّٰهُ وَ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ -آگاه باش که از دروغگوییشان است که چنین می گویند*خدا صاحب فرزند است!دروغ می گویند.» در واقع اعتقاد به فرزنددار شدن خدا که اصلا برای گریختن از سنگینی مسئولیّت سرچشمه گرفته است،برای آن است که انسان غرور و کبر و بلند پروازی خود را به مقام پروردگاری سیر و اشباع کند.این اعتقاد را مدّعیان حکمت و فلسفه توجیه کرده و نظریات حلول و اتّحاد،و وحدت وجود را وضع کرده اند،و هر چه در توجیه آن بکوشند،تنها بهتانی است درونی در نفوس خود آنها و دروغی است زشت بر زبانهایشان.

در واقع مشرکان از دروغ بودن ادعای خود آگاهند و در چنین ادعایی زشتی فاعلی در کنار زشتی فعلی یک جا جمع شده است.

[۱۵۳]

قرآن دیگر بار می پرسد:

« أَصْطَفَى الْبَنٰاتِ عَلَى الْبَنِينَ -آیا خدا دختران را بر پسران برتری داد؟» [۱۵۴]

به راستی که صدور چنین حکمی بر خدای سبحان با ساده ترین قواعد حکم منطقی تطبیق نمی کند.

« مٰا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ -شما را چه می شود؟چگونه قضاوت می کنید؟» [۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷]

وقتی انسان می خواهد بر قضیّه ای حکم کند یا به ضمیر خود مراجعه می کند یا به حجّتی دیگر مانند عقل و دانش،ولی آنها نه با تذکّر

به ضمیرشان مراجعه می کنند و نه به حجّت قاطعی دیگر رجوع می نمایند.

« أَ فَلاٰ تَذَكَّرُونَ* أَمْ لَكُمْ سُلْطٰانٌ مُبِينٌ -آیا نمی اندیشید*یا بر ادّعای خود دلیلی روشن دارید؟» اگر انسان به حدّی برسد-با تکیه کردن بر برهانها و شواهد قاطع- ۱۱/ حتّی اگر به فکری که در واقع باطل است اعتقاد یابد،نزد خدا معذور است،ولی خدای تعالی از این امر خودداری کرده است که حق را باطلی سازد که تردیدی در آن نباشد یا باطل را حقّی قرار دهد که شکّی در آن نرود،و این کار را با نهادن ضمیر در درون انسان و مقدار عقلی که بدو بخشیده و کتابهایی که برای او فرستاده و پیامبرانی که نزد او مبعوث کرده،صورت داده است و تمام اینها را برای او وسیله تمیز و تشخیص در زندگی در تمام امور و قضایای آن قرار داده است.

« فَأْتُوا بِكِتٰابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ -اگر راست می گویید کتابتان را بیاورید.» اگر این ادّعاها و پندارهایتان متّکی به دلیلی است،پس آن دلیل کجاست؟! [۱۵۸]

در پایان این درس قرآن بر آن می شود که فکر باطل دیگری را که عبادت از خدا شمردن جنّ است به کلّی درهم شکند.

« وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً -و میان خدا و جنّیان خویشاوندی قایل شدند.» آن گاه جن را پرستیدند،و ساحران و کاهنان را که ادّعا کردند با جنّیان پیوند دارند یا از لحاظ عمل به آنها می پیوندند به پرستش گرفتند.

« وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ -و جنّیان می دانند که احضار شدگان اند.» اگر چنان که مشرکان می پندارند،جنّیان خدایان بودند،هرگز مانند دیگر آفریدگان نافرمان برای عذاب کشیدن حاضر کرده نمی شدند و این به روشنی دلالت می کند بر این که آنها آفریدگانند نه خدایان.یادآوری خدا دربارۀ حضور

جنّیان برای عذاب بر افکار مشرکان را در اساس ضربه زد،بدین معنی که شرک به صورت کلّی ریشه هایی مشترک دارد،که همان کوشش برای رهایی از مسئولیّت و بازخواست است،از طریق اعتقاد به چیزها و نیروهایی که انسان را از عذاب الهی می رهانند،و وقتی جنّیان نتوانند خود را خلاصی بخشند چگونه می توانند بشر را از عذاب نجات دهند؟ [۱۵۹]

خدا بس والاتر از این گفته هاست و از این اندیشه های منحرف منزّه و مبرّاست.

« سُبْحانَ اللّهِ عَمّا یَصِفُونَ -از آن وصف که می آورند خدا منزّه است.» [۱۶۰]

در همان حال که قرآن اندیشه خدا شمردن جن را درهم می شکند، از سوی دیگر اعتقاد رایج نزد بعضی را که می گوید تمام جنّیان به دوزخ می روند درهم می شکند،و این هنگامی است که حضور مؤمنان مخلص را در عذاب مستثنی می کند.

« إِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصِینَ -مگر بندگان مخلص خدا.» همان گونه که این آیه در نخستین کلمهٔ خود متضمّن تأکید بر بندگی جنّیان است نه خدا بودن آنها.

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۶۱ تا ۱۸۲]

اشاره

فَإِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ (۱۶۱) ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ بِفاتِنِینَ (۱۶۲) إِلاّ مَنْ هُوَ صالِ اَلْجَحِیمِ (۱۶۳) وَ ما مِنّا إِلاّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ (۱۶۴) وَ إِنّا لَنَحْنُ اَلصّافُّونَ (۱۶۵) وَ إِنّا لَنَحْنُ اَلْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶) وَ إِنْ کانُوا لَیَقُولُونَ (۱۶۷) لَوْ أَنَّ عِنْدَنا ذِکْراً مِنَ اَلْأَوَّلِینَ (۱۶۸) لَکُنّا عِبادَ اَللّهِ اَلْمُخْلَصِینَ (۱۶۹) فَکَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (۱۷۰) وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا اَلْمُرْسَلِینَ (۱۷۱) إِنَّهُمْ لَهُمُ اَلْمَنْصُورُونَ (۱۷۲) وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ اَلْغالِبُونَ (۱۷۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّی حِینٍ (۱۷۴) وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ (۱۷۵) أَ فَبِعَذابِنا یَسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶) فَإِذا نَزَلَ بِساحَتِهِمْ فَساءَ صَباحُ اَلْمُنْذَرِینَ (۱۷۷) وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّی حِینٍ (۱۷۸) وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ (۱۷۹) سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ اَلْعِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ (۱۸۰) وَ سَلامٌ عَلَی اَلْمُرْسَلِینَ (۱۸۱) وَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ (۱۸۲)

معنای واژه ها

۱۶۲[بفاتنین]

:الفاتن دعوت کننده به گمراهی است،یعنی نمی توانند مردم را به مخالفت با خدای سبحان گمراه کنند.

منزّه است پروردگار تو،پروردگار پیروزمند،از آنچه به وصف او می گویند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این درس اخیر پروردگار ما از طریق این سوره مطالبی را خلاصه می کند که برجسته ترین آنها این است که بندگان خالص شدهٔ خدا کسانی هستند که خدا آنها را خالص ساخته و خود نیز خویش را ناب کرده اند،پس عواملی که بر دیگران می گذرد و اثر می کند در آنان تأثیر نمی گذارد.

در نخستین آیات این درس قرآن حکمت آموز از طریق تأکید بر بندگی فرشتگان نسبت به خدا تعلّق شریکانهٔ آنها را نفی می کند و می گوید فرشتگان تسلیم فرمانهای او و در انتظار آنند،و آن فرمانها از سوی خدا بر آنها نازل می شود.سپس

اندیشهٔ جبر را درهم می شکند و گفتهٔ کسانی را که ادّعا می کنند مجبور و ناگزیرند شیطانها را شریک بیاورند تکذیب می کند،زیرا در دنیا هیچ چیزی بر انسان نیست، بلکه اوست که خود راه و افکار و باورهای خویش را با کمال آزادی برمی گزیند،و همین آزادی است که او را وامی دارد مسئولیّت کامل رفتار و اقدامات خود را بر عهده گیرد،و فرمانهایی که خدا به پیامبران خود وحی می کند دائر بر این که در تبلیغ رسالت خود به کافران و مشرکان زیاد مبالغه نکنند با همین اندیشهٔ اختیار هماهنگی دارد.پس کافران و مشرکان خود مسئول گزینش خویش اند،و وظیفهٔ تبلیغ کنندهٔ رسالت و گزارندهٔ پیام نیست که گزینشی معیّن را بر آنها تحمیل کند.

این سوره به عنوان پایان بخش احادیث صالحان شامل سه آیهٔ پایانی است که نخستین آنها به بیان منزّه بودن خدای سبحان اختصاص دارد،و سپس درود بر پیامبران اوست و آخرین آیه مخصوص ستایش اوست.

شرح آیات:

[۱۶۱-۱۶۲]

اندیشه های شرک با انواع گوناگون خود خطا و نادرست است،و انسان مجبور نیست بدانها معتقد شود،ولی برای آن که مسئولیّت را از دوش خود بردارد ادّعا می کند که چنین اندیشه هایی بر او فرض و واجب شده و به سبب فشار یا فریفتگی هیچ اختیاری جز پذیرفتن آن اندیشه ها ندارد،ولی قرآن این اندیشهٔ جبر را درهم می شکند و می گوید:

« فَإِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ* مٰا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفٰاتِنِينَ -شما و بتانی که می پرستید*نتوانستید مفتون بر آن(بتان)کنید.» کلمهٔ«علیه بر آن»چنان که پیداست دلالت بر جبر می کند،مثل آن که قرآن بگوید:به راستی شما نمی توانید کسی را نه به مفتون کردن و نه با فشار در مورد آنچه می پرستید به پیروی از خود مجبور کنید،زیرا کلمهٔ فتنه متضمّن معنی بلا، و فشار و اکراه می شود،هم چنان که معنی فریفتن و مفتون ساختن و آراستن نیز می دهد،و عموما فتنه در این جا به معنی جبر است.

اگر در احوال کسانی که خدایانی را به جای خدای یکتا می پرستند-از قبیل پیروان شاهان،و احزاب،و بندگان توانگران،و خوشنامان ظاهری،و مدّعیان دینداری بنگریم-،می بینیم که تمام آنها شرک خود را چنین توجیه می کنند که مجبورند،و راهی برای مقاومت در برابر طاغوت گردنکش،و گریز از شبکه های احزاب،و ایستادگی در برابر شادخواران و نازپروردگانی که دیگران را گرسنه می دارند،و خوشنامان دروغین که مردم را گمراه می کنند،و مدّعیان دینداری وجود ندارد.

هرگز...پروردگار ما که آفریدۀ خود را آفریده به آفریدۀ خود آزادی و قدرت رد کردن و نپذیرفتن را نیز عطا کرده است،امّا شیطان بندگی را رواج می دهد و آن را در نظر او می آراید.

[۱۶۳]

پس خدایان برساخته هر چند بکوشند،قادر به مجبور کردن مردم نیستند،بلی، ۱۱/ آنها برایشان فشار وارد می کنند،اما قرار و تصمیم قطعی به دست انسان باقی می ماند،و کسی خواستهای آنها را می پذیرد که در وجودش موجبات شرک و کفر یافت شود.

« إِلاّ مَنْ هُوَ صٰالِ الْجَحِیمِ -مگر آن کس را که راهی جهنّم باشد.» این دلیل آزادی انسان است،و این که او ناگزیر به کجروی نیست،و پاداش شخصا بدو تعلق می گیرد،زیرا کسی که با فتنۀ مشرکان(اعم از فشار و اکراه و فریفتن و آراستن شرک)همسویی کند خود خویشتن را به دوزخ می افکند،و هیچ چیز و بهانه ای او را حفظ نمی کند،و بدو سودی نمی رساند،و این بزرگترین گواه بر مسئولیّت انسان است،هم چنان که بهترین درمان درد موکول کردن به اصلاح خود به بعد و توجیه است.پس اگر آنان که عذرهای خیالی می آورند و توجیه کنندگان بدانند که با وجود توجیهات و عذر تراشیهای خود در عمل عذاب خواهند چشید،این آگاهی اقتضا می کند که از آن اعمال باز ایستند.

[۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶]

سیاق مطلب دیگر بار فرا می رود تا پاسخ فرشتگان -علیهم السّلام-را به اباطیل مشرکان در پیرامونشان در سه آیه به ما منتقل و بازگو

کند:

« وَ مٰا مِنّٰا إِلاّٰ لَهُ مَقٰامٌ مَعْلُومٌ -هیچ کس از ما(فرشتگان)نیست مگر آن که جایگاهی معیّن دارد،» و«المقام»در این جا معنی منزلت و پایگاه می دهد،پس فرشتگان از لحاظ منزلت بر یکدیگر برتری دارند،و بزرگترین آنان روح(یعنی جبرییل)است،و نیز به معنی نقش و وظیفه است،پس هر فرشته ای وظیفه ای دارد که با وظیفۀ دیگران تفاوت می کند،چه یکی از آنان اختصاص به گرفتن جانها دارد،و یکی گماشته بر ابرها و باران است و...و...و مقام و وظیفۀ فرشتگان نزد خدا و نزد دیگر فرشتگان معلوم است و گماشته بودن آنها به امور زندگی و ادارۀ آن آنها را هیچ گاه به مقام ربوبیّت و پروردگاری بالا نمی برد،هم چنان که به نقشی دیگر مثلا شفاعت از این شخص یا رفع نیازمندی آن کس،جز به امر خدا نمی پردازند.

« وَ إِنّٰا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ -هر آینه ما صف زدگانیم.» مانند لشکریان،همه منتظر فرمانهای پروردگارشان هستند تا آنها را اجرا کنند،و به اندازۀ بند انگشتی از آن عدول نمی کنند،و شاید /۱۱ مهمترین چیزی که فرشتگان برای آن صف بسته اند همان عبادت خدا باشد که اوج و قلّۀ آن تسبیح و منزّه شمردن است.

« وَ إِنّٰا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ -و هر آینه ما تسبیح گویانیم.» خدای عزّ و جلّ را از هر چه مناسب مقام پروردگاری نیست،از خواری و نادانی،و از شریکانی که نادانان می پندارند که فرشتگان نیز از جملۀ آن شریکانند، تنزیه می کنند و مبرّا می دانند.

[۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹]

در میان مردم هستند کسانی با بعضی آرزومندیها از مسئولیّت می گریزند،و اقدام به امر واجب را به برخی شرطهایی که باید در آینده تحقق پذیرد موکول و مربوط می کنند،پس اگر به آنها بگویند:چرا نماز نمی گزارید؟می گویند اگر به حج برویم،یا اگر بزرگ شویم چنان خواهیم کرد،و برخی مسئولیّت را بر عهدۀ خدا می افکنند،و می گویند:برای آن که خدا به ما توفیق

نداد،از این رو به صلاح رهنمایی نشدیم و راه نیافتیم،و اگر خدا پیامبری نزد ما می فرستاد از دیگران زودتر و بهتر هدایت می شدیم.

« وَ إِنْ کانُوا لَیَقُولُونَ -اگر چه می گفتند:» تنها گفته ای مجرّد،که از لقلقهٔ زبان فراتر نمی رود، « لَوْ أَنَّ عِنْدَنا ذِکْراً مِنَ الْأَوَّلِینَ - اگر از پیشینیان نزد ما کتابی مانده بود،» به وسیلهٔ آن هدایت می شدیم،و در زندگی بر اثر پرتو آن راه می سپردیم.

« لَکُنّا عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصِینَ -بیگمان از بندگان مخلص خدا می بودیم.» ولی آیا برای انسان امکان دارد که تنها به صرف آرزومندیها بدین منزلت والا برسد؟هرگز...زیرا برای رسیدن بدان ناگزیر از سعی و کوشش است،زیرا تنها خود اوست که آرزوها را به واقعیّت تبدیل می کند و تحقّق می بخشد.

[۱۷۰]

از آن جا که آنان در عالم آرزوهای مجرّد به سر می برند،و این گفته را نیز برای توجیه کجرویهای خود می گویند،قرآن برای آنان آمد و بر آنها فرض و واجب ساخت که از آن پیروی کنند تا به آسمان اخلاص برسند.

« فَکَفَرُوا بِهِ -پس بدان کتاب کافر شدند،» و حقیقتشان آشکار ساخت که سخنشان تنها آرزوهایی است غیر جدّی،و این طبیعت تمام کسانی است که توبه را به آینده موکول می کنند،و اصلاح خود را به شرطهایی تحقق ناپذیر منوط می انگارند و همواره در رؤیای آینده به سر می برند،و این موکول کردن اصلاح به آینده آنها را به قعر دوزخ می کشاند.

« فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ -و زودا که خواهند فهمید.» آنها می گویند:به زودی خواهیم کرد،و قرآن به آنها می گوید:بلکه به زودی خواهید فهمید که ضایع کردن تنها فرصت عمر هرگز به مصلحت شما نیست.

در لابلای این تعبیر تهدید به عذابی نهفته است،و عدم تصریح به نوع و

چگونگی آن عذاب رساتر و بیم دهنده تر در نفوس است،چه آدمی ناگهان با انواعی از عذاب مواجه می شود که توقّع آنها را نداشته و حسابی برای آنها نکرده است.

[۱۷۱-۱۷۲]

تشبّث گروهی از مردم به توجیهات و بهانه هایی همچون اندیشه های جبر گرایی،و انتظار ساده برای گریز از مسئولیّت ایمان به رسالت نباید اهل رسالت را سست کند یا اعتماد به یاری خدا را نسبت به خود از ایشان سلب کند،زیرا خدای سبحان اراده کرده است که مبادی خود و کسانی را که بدان ایمان آورده اند و ملتزم به آنند یاری دهد و پیروز سازد،گرچه ظاهر زندگی همان چیرگی گردنکشان منحرف باشد،زیرا خدا بر کار خود مسلّط است و چیرگی آنها جز تسلّطی محدود نیست.

« وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِينَ* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ - ما دربارۀ بندگانمان که به رسالت می فرستیم از پیش تصمیم گرفته ایم*که هر آینه آنان یاری می شوند.» پس سخن خدا دربارۀ یاری و پیروزی بخشیدن به آنان چیز تازه ای نیست، بلکه تصمیمی است قدیم که با واقعیّت خود در رویدادهای تاریخ بروز کرده است، و هیچ رسالتی نیست که خدا آن را پیروز نکرده باشد.آری،اصحاب رسالتها فداکاریهایی می کنند، /۱۱ یا مدّت زمانی در حالت انتظار بر آنان می گذرد.ولی سرانجام،جریان امور به سود آنان و به مصلحت خطّ ایشان در زندگی است،و پیاپی آمدن تأکیدها بر این امر در این آیه و نیز آیۀ بعد ملاحظه می شود.

[۱۷۳]

این یاری به شخص پیامبران اختصاص ندارد،بلکه هر که نمایندۀ جبهۀ حق باشد،و مشعل رسالت الهی را در امتداد تاریخ و در هر افقی حمل کند از این یاری و پیروزی برخوردار می شود.

« وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ -و لشکر ما بیقین خود غالبند،» و لشکر خدا همان مؤمنان اند.

[۱۷۴]

امّا خدا چه وقت بندگان مؤمن خود را یاری می دهد؟ هنگامی به ایشان یاری می دهد که از کافران و منافقان جدا و متمایز شده

باشند.هم از لحاظ مادّی و ظاهری و هم از لحاظ معنوی(یعنی به تن و به روح)،از این رو است که فرمان الهی به پیامبر چنین می آید:

« فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ -پس تـا مـدّتی از آنهـا روی بگردان!» و«حین»در این جا وقتی که در آن وقت به پیامبر و مؤمنان فرمان هجوم و جنگ با کافران،در سایهٔ عنایت و یاری خدا می رسد.

[۱۷۵]

در اثنـای زمانی که مؤمنان مجاهـد از کافران و منافقان-مثلا-با هجرت جـدا می شونـد بایـد مراقب آنها و شاهـد هر رویـداد و وضعی باشند،و هر جنبشی که قصد ایجاد تغییری دارد باید اوضاع را مراقبت و وضع دشمن را بررسی کند.

« وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ -عاقبتشان را ببین،آنها نیز خواهنـد دیـد.» آنها نیز-به نوبهٔ خود-عذاب را خواهند دید و آن را از جانب خدا یا به دست مؤمنان دریافت می کنند.

در این آیه معنی تأکید بر عاقبت برای پیامبران و لشکر خدا وجود دارد، گویی آن عاقبت برابر چشم همگان است،صالحان آن را می نگرند و از آن شادمان می شوند،و کافران آن را می بینند و خشم و غضبشان از دیدن آن می افزاید.

[۱۷۶]

عـذاب خـدا بر حسب خواسـتهای انسان بر او وارد نمی شود،تا کافران بر کذب رسالت بدان احتجاج کنند و بگویند که با خدا ستیزه کردنـد و او پاسخی به ستیزه آنهـا نـداد و عـذابی بر آنها نفرسـتاد،هرگز...بلکه پروردگار ما عـذاب را بر حسب حکمت ذات سبحان خود می فرستد.

« أَ فَبِعَذٰابِنٰا يَسْتَعْجِلُونَ -آیا عـذاب ما را به شـتاب می طلبنـد؟» چرا عـذاب خدا را به شـتاب می طلبند؟به راستی که آن عذاب نابودی فراگیر و شکست خرد کننده و آتش دوره کننده،و خواری و ذلّت دردناک است.

[۱۷۷]

این به مبارزه طلبی تمام از جانب کافران نسبت به پروردگار پیروزمنـد،همانا به سـبب جهل آنها به قـدرت او،و طبیعت عـذابی است که او بر ملحدان فرو می فرستد.

« فَإِذٰا نَزَلَ بِسٰاحَتِهِمْ -چون عـذاب به ساحتشان فراز آیـد،» خشم الهی که در عـذاب دنیوی شـکل گرفته،و عـذاب جاودانی در آخرت به دنبال آن می آید، « فَسٰاءَ صَبٰاحُ الْمُنْذَرِینَ -این بیم داده شدگان چه بامداد بدی خواهند داشت!» خشم خدا بیشتر در صبحگاه فرود می آید،هنگامی که کافران در کمال نیرو و بیداری خویش اند،و این برای آن است که حقارت خود را احساس کننـد،و عـذاب را به سـخت ترین وجهی که برای انسـان امکان دارد بچشـند،این افزونکاری در بـد کردن با آنها تنها برای آن نیست که به هشدارها پاسخ ندادند و آنها را تکذیب کردند بلکه افزون بر آن،به ستیزه و جنگ با خدا برخاسـتند،و قرآن اشاره به صبح را به عنوان زمان فرا رسیدن عذاب تکرار می کند،خدای تعالی گوید:« إِنَّ ۱۱/ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَیْسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ - وعدهٔ آنها صبحگاه است،آیا صبح نزدیک نیست؟» (۱) .

[۱۷۸]

سیاق مطلب دیگر بار برمی گردد به تأکیـد بر ضـرورت ترک کافران از سوی پیامبر و مهاجرت او از نزد آنها و انتظار گشایش الهی.

« وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰی حِینٍ -از آنهـا تـا چنـدی روی بگردان.» یعنی تا وقتی که موعـد انتقام الهی از آنها برسـد،با درهم شکسـتن بزرگنمایی دروغین آنها و یاری دادن و پیروزی پیامبر او بر آنان.

[۱۷۹]

سیاق آیات نشان می دهد که سـرانجام پیروزی از آن پیامبر خداست،و شـکست کافران رویدادی است که شکّی در آن وجود ندارد چنان گویی هم اکنون برابر دیدهٔ همگان صورت می پذیرد.

« وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ -پس عاقبتشان را ببین،آنها نیز خواهند دید.» هنگامی که قرآن را تلاوت می کنیم آیاتی بسـیار می یابیم که در آنها تأکید

ص:۲۹۱

۱- (۵۷) -هود ۸۱/.

شـده که پیامبر با تحمیل انـدوه و نگرانی بی حـد بر خود به خاطر کسانی که رسالت را نمی پذیرند خویشـتن را نکشد،و بداند که مسـئولیّت او به رساندن رسالتش پایان می یابد،و این امر برای مؤمنانی که در خطّ پیامبر(ص)راه می سـپارند نیز مهمّ است، پس وظیفـۀ ایشـان این است که خود و رفتـار خویش را بر حسب تعلیمات پروردگارشان ضـمن دعوت مردم به سوی او،تطبیق دهنـد و هماهنگ کننـد،اگر مردم ایمان آوردنـد به ایشان می پیوندنـد،و اگر کفر ورزیدنـد خود دانند و کار خود،و از مؤمنان خواسـته نشـده که بیش از حـدّ لزوم در راهنمایی مردم زیاده روی کننـد،زیرا این کار ایشان را از پاره ای وظایف واجب دیگر باز می دارد،و حرکت آنان را به عقب می افکند،بدین لحاظ که ایشان کوششـهایی مکرّر به کار می برند که شایسـته تر اسـت آنها را در مورد کارها و طرحهایی مصروف کنند که کار را یک گام به پیش ببرد.

[۱۸۰]

در پایـان این سـوره که رونـد آن به بررسـی موضوع شـرک و پـاره ای انـدیشه هـای /۱۱ خطـا و تصوّراتی که مشـرکان بـدان معتقدنـد پرداخته است،منزّه شـمردن خـدای عزّ و جـلّ را با گرامی ترین و شـکوهمندترین الفاظ در پیشـگاه ذات متعال او می یابیم که همان لفظ«سبحان»است.

دعـوت قرآن از مؤمنـان در ایـن خصـوص کـه در انـدرز دادن بـه مشـرکان زیـاده روی نکننـد بـدین معنی نیست که به وجـود مشـرکان و آنچه آنها ادّعا می کننـد و انجام می دهند راضـی شوند،بلکه بر مؤمنان واجب است که برای منزّه شـمردن خدا در تسبیـح باشـند(و سـبحان اللّه گوینـد)و این برای آن است که از شـرک مشـرکان تـأثیر نپذیرنـد،زیرا از ویژگیهـای طبیعت بشـر تأثیرپـذیری از انـدیشه هـای دیگران اسـت، هر چنـد جزئی باشـد،و اگر قـادر نیسـتند کـه به کردار یـا گفتـار در برابر مشـرکان موضعگیری کنند،پس در دلهای خود،بسیار و بسیار به تسبیح پروردگار خویش بپردازند.

« سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ -منزّه است پروردگار تو-آن پروردگار پیروزمند-از هر چه به وصف او می گویند.»

مردم با اختلاف دینها و مذهبهای فکری خود،هر گروهی پروردگار خود را به وصفی توصیف می کند که شایستهٔ مقام پروردگاری و ربوبیّت نیست،ولی بندگان مخلص خدایند که از طریق تسبیح(و منزّه شمردن او)او را چنان که شایستهٔ اوست توصیف می کنند.

مفسّران و فقیهان در تعریف و تعیین بهترین کلمات ذکر و یاد کرد خدا اختلاف نظر دارند.برخی از آنان گویند بهترین کلمه«الحمد للّه»است،و دیگران گویند:آن کلمهٔ بهتر«لا اله الاّ اللّه»است،و گروه سوم گویند«اللّه اکبر»بزرگترین کلمه از آن میان است،آنچه به نظر من می رسد این است که کلمهٔ «سبحان اللّه-منزّه است خدا»بزرگترین و گرانسنگ ترین آن کلمات در پیشگاه خداست،زیرا طبیعت انسان طبیعتی است که به معنای فراگیر در جهل و در مرحلهٔ دوم در دور شدن از خدا متمرکز شده،و این کیفیّت انسان را وامی دارد که آفریدگار را بر حسب طبیعت خود تصوّر کند،پس در این صورت او را-مثلا-محدود، ناتوان،نادان و مرکب تصوّر می کند،و این از خاستگاه نگرش او به خود و چیزهای پیرامون خود است،آن گاه دل انگیزی زیبایی طبیعت،و آرایش شهوتها و امیالی که نفس را به سوی آنها می خواند،و چیرگی جبّاران و شادخواران همهٔ اینها مؤمن را از پروردگار خود دور می سازد،و او را بر آن می دارد که به نحوی پنهانی به خدا شرک آورد،و این امری است که او را محتاج به تکرار تسبیح می کند.

گفتهٔ مخلصان به بیان«سبحان اللّه»که بر زبانشان می گذرد،همانا اعتراف به عجز آنان از شناخت کنه ذات خداست،جز شناختی که آن را از حدّ تعطیل و تشبیه خارج می سازد و شناختی است که امامان هدایت بدان دعوت کرده اند،و این شناخت و معرفت آنان را از عقاید گمراه کننده دور می سازد.

امام صادق-علیه السّلام-گوید:

«همانا خدای تبارک و تعالی نامی بیافرید به حروف ناموصوف؛و به تلفّظ،ناگفتنی؛و به شخص،شکل نپذیرفتنی؛و به تشبیه،وصف ناکردنی؛و به رنگ،رنگ نشدنی؛اطراف از آن دور،و حدود از آن مهجور،احساس هر

پندارنده ای از آن در حجاب،پنهان شده ای ناپوشیده،پس آن را کلمه ای کامل ساخت که یک جا بر چهار بخش است،و هیچ یک از آن بخشها پیش از دیگری نیست،پس از آن کلمه سه نام را به سبب نیاز آفریدگان بدانها ظاهر ساخت و یکی را هم چنان در پرده پنهان داشت و آن نام نهفتۀ اندوخته در این سه نام ظاهر شده است.آن نامهای ظاهر عبارتند از:اللّه،و تبارک،و سبحان.هر یک از این نامها را چهار رکن است و این دوازده رکن می شود». (۱)

از امام امیر المؤمنین-علیه السّلام-پرسیدند:تفسیر سبحان اللّه چیست؟گفت:

«این بزرگداشت شکوه خداست عزّ و جلّ،و منزه شمردن او از آنچه هر مشرکی دربارۀ او گوید،چون بنده این کلمه را بگوید هر فرشته ای بر او درود فرستد». (۲)

[۱۸۱]

همان گونه که مؤمن را رابطه ای است با خدا و نشانۀ آن تسبیح گویی و محتوایش بندگی و فرمانبرداری است،وی را با پیامبران او نیز رابطه ای هست ولی نشانۀ آن سلام است و واقعیّت آن دوستداری و پیروی ضمن مسیری یگانه.

« وَ سَلاٰمٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ -سلام بر پیامبران.» وجود رابطۀ سلام میان تو و پیامبران دلیل بر مسیر یگانه و توافق در زندگی است،و پیش از آن که انسان بر پیامبران سلام فرستد واجب است که دل خود را پاکیزه سازد تا ایمانش او را بدین مقام بزرگ بالا برد،و کسی که نفس و عقل و رفتار خود را پاکیزه نکرده،و با این همه بر راه پیامبران گام می سپارد،پیامبران از او بیزارند،زیرا در آن صورت وی با اندیشۀ منحرف خود با فکر ایشان،و به فرمانبرداری از طاغوت با رهبری ایشان،و به پیوستن به خطّهای ضدّ رسالتهای خدا

۱- ۵۸) -بحار الانوار،ج ۴،ص ۱۶۶.

۲- ۵۹) -همان مأخذ،ج ۹۳،ص ۱۷۷.

با خطّ ایشان می جنگد.

[۱۸۲]

اگر خاستگاه حرکت انسان به تسبیح حقیقی برای خدا،و مسیر و حرکت او الهام گرفته از رسالتهای پیامبران،و تأسّی به ایشان باشد،به یقین عاقبت نیکو خواهد بود،و انسان را به سوی شکر و ستایش بر هدایت و برکت و بهشتی که نتیجهٔ آن است و آن را دریافت خواهد کرد،سوق می دهد،زیرا پایان راهپیمایی در راه خدا همان اطمینان و خشنودی است،و خدای تعالی بدان اشاره کرده و گفته است:« وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ -به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خشنود شوی». (۱) و نیز گفت:« يٰا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* -ای روح آرامش یافته*(و روح جز به ذکر خدا آرامش نمی یابد) اِرْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ رٰاضِيَةً مَرْضِيَّةً -خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت برگرد»، (۲) و اصولا مؤمن به طبیعت و سرشت مکتبی به قضا و قدر خدا خشنود است،چه ایمان دارد که آنچه خدا به حکمت خود برای او برگزیده بهتر از چیزی است که خود بر آن دست یابد، پس در سختی و آسایش او را حمد می گوید و می ستاید.

« وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ -و حمد از آن پروردگار جهانیان است.» در این آیه به اساس رابطهٔ انسان با دیگر افراد بشر اشاره شده که به رابطهٔ او با خدا و با پیامبران شبیه نیست،ولی رابطهٔ احساس واحد به بندگی خداست.

روایات مؤکّد بر مستحبّ بودن خواندن این آیات سه گانه در پایان /۱۱ هر مجلسی که بنده در آن می نشیند و سخن می گوید آمده است.

از اصبغ بن نباته،از امیر المؤمنین(ع)از پیامبر خدا(ص)مروی است که گفت:

«هر کس که خواهد به پیمانه ای پرتر به روز قیامت او را پاداش دهند،باید آخرین سخنش در مجلس خود این باشد:« سُبْحٰانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّٰا يَصِفُونَ *

۱- (۶۰) -الضحی/۵.

۲- (۶۱) -الفجر/۲۷-۲۸.

وَ سَلاٰمٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ* وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ

-منزّه است پروردگار تو، پروردگار پیروزمند-از آنچه به وصف او می گویند-*و سلام بر پیامبران*و حمد از آن پروردگار جهانیان است» (۱) ». (۲)

۱- ۶۲) -همین سورهٔ الصّافات،سه آیهٔ پایانی،۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲.

۲- ۶۳) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۴۱.

سورهٔ ص

اشاره

ص :۲۹۷

سورهٔ ص

فضیلت سوره:

از ابی جعفر الباقر(ع)مروی است که گفت:

«هر کس سوره«ص»را در شب جمعه بخواند از خیر دنیا و آخرت چندان او را دهند که به هیچ یک از مردم جز پیامبری مرسل یا فرشته ای مقرّب نداده باشند،و خدا او را وارد بهشت می کند،همراه با هر یک از اهل خانه اش که دوست داشته باشد،حتی خدمتگزارش که بدو خدمت می کند،گرچه برای او در حدّ عیالش و کسی که در مورد او شفاعت می کند،نمی باشد».

تفسیر نور الثّقلین،ج ۴،ص ۴۴۱ /۱۱

زمینهٔ کلّی سوره

شرک به خدا چارچوب تمام گمراهیها و جنایات،و همهٔ گناهان و خطاهاست،و تقریبا تمام سوره های قرآن به درمان این بیماری که ریشهٔ هر بیماریی است می پردازند،امّا عوامل شرک متعدّدند و درمانهای قرآنی بر حسب آنها متفاوت است.

ص :۲۹۹

ما از خلال اندیشیدن در درسهای این سورهٔ کریم(سورهٔ ص)در می یابیم که این سوره حالت شرکی را بررسی و درمان می کند که سلطه و ثروت و شهرت آن را در نفس انسان می آفریند و آدمی بر اثر آن دستخوش سرکشی و گناه می شود،و در راه جدایی از حق و پرستش خدایان زور و زر پیش می تازد.

در بخش آغازین این سوره می خوانیم:کسانی که به راه سرکشی و خلاف رهسپار شدند،زودا که پروردگار آنها را به سرنوشت کسانی که پیش از آنان هلاک شدند بیم می دهد،و می خوانیم که ما را یادآور محور گمراهی آنها می شود، آن جا که از حذف خدایان و امر به پرستش خدای یکتا در شگفت شدند،هم چنان که ۱۱/ با نگرش از دیدگاه مقیاسهای مادّی خود پیامبر را کوچک شمردند.

قرآن این حالت را با بیان حقارت آنچه آنها داشتند(از زور و زر)در مقایسه با ملک آسمانها و زمین،و خزانه های رحمت پروردگار پیروزمند بررسی و درمان می کند.

پایان این سوره ما را یادآور داستان شیطان می شود که از سجده کردن به پدرمان آدم(ع)با بزرگی نمایی به عنصر آتشی خود سرتافت،و بیان می کند که چگونه این خویشتن بزرگی گناه آلود سبب هلاک او و پیروانش تا روز قیامت شد، آن جا که در آتش دوزخ گرد می آیند.

در میان آن آغاز و این پایان روند سوره دو گونه از داستانها را می آورد:

نخست:داستانهای تکذیب کنندگانی که هلاک شدند و تنها بدانها اشاره ای می کند در حالی که در مورد نوع دوّم تفصیل می دهد.

دوم:شرح حال کسانی که پروردگار به آنان ملکی گسترده،و ثروتی پردامنه عطا کرد و ایشان فریفته و مغرور نشدند و بدان وسیله از خدا جدا نگشتند، همچون داود و سلیمان،سپس ابراهیم و اسحاق و یعقوب و بیان می کند که آنان به نعمتهای دنیا و نیکی پاداش آخرت باضافهٔ نام نیک در طول تاریخ دست یافتند،و روند سوره در مقابل آنان ما را یادآور سرنوشت تکذیب کنندگانی می شود که در آتش دوزخ سرنگون شدند تا با یکدیگر و به طبع پیروان با پیروی شدگان به جنگ و

جدال پردازند.

از خلال داستانهای پیامبران و ارزیابی ایشان،و بیان حکومتهایی عادلانه که ایشان در زمین بر پا کردند،و مخصوصا گفتهٔ خدای عزّ و جلّ به داود(ع)که:«یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ -ای داود!ما تو را خلیفهٔ روی زمین گردانیدیم»، (۱) و از خلال بیان هلاک شیطان به سبب سرپیچی او از سجود به آدم(ع)-از خلال تمام اینها-در می یابیم که مراد این سوره بیان دروغین بودن و پوشالی بودن سلطه های مبتنی بر پایه های زور و زر،و دیگر ارزشهای مادی،و ضرورت برپاداشتن حکومت عدل الهی مبتنی بر پایه های فرمان ۱۱/ خدا و جانشینی اوست،و این که اساس ولایتهای باطل بزرگی طلبی و جدایی است،در حالی که اساس ولایت ربّانی حق است.

۱- ۱) -همین سورهٔ ص،۲۶.

[سوره ص (٣٨): آيات ١ تا ١۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . ص وَ اَلْقُرْآنِ ذِي اَلذِّكْرِ (١) بَلِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقٰاقٍ (٢) كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنٰادَوْا وَ لاٰتَ حِينَ مَنٰاصٍ (٣) وَ عَجِبُوا أَنْ جٰاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قٰالَ اَلْكٰافِرُونَ هٰذٰا سٰاحِرٌ كَذّٰابٌ (۴) أَ جَعَلَ اَلْآلِهَةَ إِلٰهاً وٰاحِداً إِنَّ هٰذٰا لَشَيْءٌ عُجٰابٌ (۵) وَ اِنْطَلَقَ اَلْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ اِمْشُوا وَ اِصْبِرُوا عَلىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هٰذٰا لَشَيْءٌ يُرٰادُ (۶) مٰا سَمِعْنٰا بِهٰذٰا فِي اَلْمِلَّةِ اَلْآخِرَةِ إِنْ هٰذٰا إِلاَّ اِخْتِلاٰقٌ (٧) أَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ اَلذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنٰا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمّٰا يَذُوقُوا عَذٰابِ (٨) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزٰائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ اَلْعَزِيزِ اَلْوَهّٰابِ (٩) أَمْ لَهُمْ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فَلْيَرْتَقُوا فِي اَلْأَسْبٰابِ (١٠) جُنْدٌ مٰا هُنٰالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ اَلْأَحْزٰابِ (١١) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عٰادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو اَلْأَوْتٰادِ (١٢) وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحٰابُ اَلْأَيْكَةِ أُولٰئِكَ اَلْأَحْزٰابُ (١٣) إِنْ كُلٌّ إِلاّٰ كَذَّبَ اَلرُّسُلَ فَحَقَّ عِقٰابِ (١۴) وَ مٰا يَنْظُرُ هٰؤُلاٰءِ إِلاّٰ صَيْحَةً وٰاحِدَةً مٰا لَهٰا مِنْ فَوٰاقٍ (١۵)

ص: ٣٠٢

معنای واژه ها

۲[شقاق]

:مخالفت،مشتق از شق،که گویی او در یک شقّ و طرف و دشمن در شقّ و طرف دیگر است.

۳[و لات حین مناص]

:اصل«لات»لا می باشد،و تاء بر آن افزوده شده،به معنی لیس نیست،و«مناص»از النوص به معنی تأخّر است،گویند ناص ینوص چون تأخیر کند و معنی مجموع عبارت این است که وقت ندا و استغاثهٔ آنان وقت به تأخیر انداختن عذاب و نجات از آن نیست.

۷[اختلاق]

:دروغ و افترایی است که اصلا پایه ای ندارد، کسی مطلبی را از هیچ می سازد و بی دلیل آن را می تراشد.

۱۳[اصحاب الأیکه]

:همان قوم شعیبند،که«أیکه»یعنی درخت با شاخ و برگ انبوه و درهم پیچیده در کنارشان بوده است.

ص :۳۰۳

آنان که کفر ورزیدند در سرکشی و خلافند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از مهمترین عواملی که مردم را به کفرورزیـدن نسـبت به رسـالت و ستیزهٔ بـا آن و در نتیجه به کجروی از خـطّ مسـتقیم فرا می خواند،همانا مقدّس انگاشـتن وضع موجود یا آن چیزی است که تقلید و عرف و عادت خوانده می شود،آن جا که جامعه باور می کنـد و معتقـد می شـود که هر چه نیست نبایـد باشـد،و وضـع موجـود بایـد بـاقی بمانـد.و دو چیز این عامـل را تقـویت می کنـد:نخست این که وضـع موجود واقعیّتی است که برقرار شـده است در حـالی که رسـالت انـدیشه ای است تـازه که هنوز به واقعیّتی مسـتقرّ تبـدیل نیافته،و دوم این که بعضـی از افراد جامعه و بویژه خوشـنامان و صاحبان مصالـح و منافع از وضع موجود دفاع می کنند و با رسالت می جنگند،زیرا از هر دگرگونی و تغییری بر مصالح و منافع خود بیم دارند.

عامل بقا و ماندن بر حالت موجود از بالیدن انسان گزافکار و مبالغه کننده به واقعیّت خود ناشـی می شود و در پافشاری و عناد کورکورانه نسـبت به نگهـداری آن نمودار می گردد و این همـان است که رونـد قرآنی یک بار از آن به«عزّت امتناع و سـلطه طلبی»تعبیر می کند و باری دیگر به آنچه کافران به هنگام توطئه بر عناد و درنگ بر باطل به یکدیگر می گویند.

برای درمان این حالت شایسته است که ضعف انسان بیان شود و به او بگویند اگر آنچه اکنون مالک آن است با چیزی که اگر رسالت را بپذیرد و اوضاع

ص:۳۰۴

خود را اصلاح کند به غنیمت می برد مقایسه شود،هیچ چیزی به حساب نمی آید،و آن گاه او را به دگرگون شدن به سوی زندگی بهتر فرا خوانند.و این از مهمترین شیوه های پیامبران در دگرگون ساختن مردم است.نوح(ع)در حالی که به شیوه های خود در دعوت اشاره می کند،گوید:« فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفّاراً* يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً* وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً -پس گفتم:از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او آمرزنده است*تا از آسمان برایتان پی در پی باران فرستد*و شما را به اموال و فرزندان مدد کند و برایتان بستانها و نهرها بیافریند» (۱) و در جایی دیگر از قرآن نیز تجلّی آشکاری از این امر را می بینیم:خدای تعالی برای تشویق مردم بر ایمان به رسالت خود گوید:« وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ،وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ -اگر مردم قریه ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را به رویشان می گشودیم،ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند». (۲)

شرح آیات:

[۱]

«ص» حرف مفید ابتدا که در آن هشدار و تنبیه است و اشاره به قرآن کریم می کند،و از ابعاد آن این که رمزی است میان خدا و اولیاء او و تنها ایشان آن را می فهمند.از امام صادق(ع)نقل است که همانا این حرف از نامهای خدای تعالی است، (۳) و در خبری دیگر آمده است که«ص»نام نهری است که از پایهٔ عرش می جوشد.امام کاظم(ع)گفت:«همانا نخستین نمازی را که پیامبر خدا(ص) گزارد نمازی بود که در آسمان در پیشگاه خدای تبارک و تعالی روبروی عرش او،

ص: ۳۰۵

۱- ۲) -نوح۱۰/-۱۲.

۲- ۳) -الاعراف۹۶/.

۳- ۴) -ابن عباس آن را روایت کرده،نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۴۲.

جلّ جلاله،ادا کرد،بدین معنی که چون به معراج رفت و نزدیک عرش خدای تبارک و تعالی رسید،پروردگار گفت:ای محمد!به صاد نزدیک شو و سجده گاههای خود را بشوی و آنها را پاکیزه کن و به پروردگارت نماز بگزار،پس پیامبر خدا(ص)به جایی که خدای تبارک و تعالی بدو امر کرده بود نزدیک شد و وضو ساخت و وضوی خود را به تمامی رسانید». (راوی گوید)گفتم:فدایت شوم، آن صاد که بدو فرمود از آن وضو گیرد چیست؟گفت:«چشمه ای که از پایه ای از پایه های عرش بیرون می آید،بدان آب حیوان گویند و همان است که خدای عزّ و جلّ در قرآن گفت: ۱۱/ « ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ - سوگند به صاد و قرآن دارای یادآوری»» (۱) سپس پروردگار ما به قرآن با عظمت سوگند می خورد در حالی که به مهمترین آیات کریمی که قرآن شامل آنهاست اشاره می کند که همان ذکر و یادآوری است.

« وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ -سوگند به قرآن دارای ذکر(یادآوری).» خدا دهها بار کتاب خود را به نام«ذکر»نامیده و در این جا آن را «ذی الذّکر-دارای ذکر»خوانده است،پس معنی ذکر چیست؟ خدا انسان را مستقیما به سرشت و فطرتش آفریده است،فطرتی که ایمان به کلیّات بزرگ خود را در آن به ودیعه نهاده،یعنی ایمان به خدا و روز قیامت،و ضرورت راستی،و وفا و امانت و...و جز اینها(و آدمی به فطرت موحّد است و بدین محاسن مؤمن)ولی عوامل گوناگون از جمله فشار شهوتها و گرایشها و جامعه او را به کجروی فرا می خواند.قرآن می آید تا او را یادآور چیزهایی شود که آنها را از یاد می برد،یا به سبب عوامل مذکور از آنها غافل می شود تا به رشد و رهایی خود که در (راه مستقیم)تجسّم دارد و همان حالت طبیعی و فطری انسان است،بر خلاف کجروی که مظهر موارد نادر زندگی است،بازگردد.قرآن عقل را از خلال

۱- ۵) -همان مأخذ.

اندیشیدن برمی انگیزد و به تکاپو می اندازد.برخی این آیه و کلمهٔ«ذکر»را به آوازه و نام پاکیزه و آبروی نیک تفسیر کرده اند،امّا پیداست که تفسیر نخست به معنی نزدیکتر است.

[۲]

با وجود عظمت قرآن و قدرت عظیم آن در تغییر و تأثیر بر انسان، کافران از آن تأثیر نمی پذیرند،زیرا یادآوری به تنهایی در صورتی که دستگاه پذیرفتن آن که همان عقل است در وراء پرده های امیال و بی خردی پوشیده مانده باشد سودی ندارد،این پرده از مهمترین حجابهایی است که بشر را از سود بردن از یادآوری باز می دارد و او را به پافشاری در کجروی فرا می خواند.

« بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی عِزَّةٍ وَ شِقاقٍ -کافران هم چنان در سرکشی و خلاف اند.» امّا تو،ای پیامبر بر حقّی،از این جا برخی از مفسّران گفته اند که«مقسم به»(مورد سوگند)محذوف است و تقدیرش این است«و القرآن ذی الذّکر- سوگند به قرآن دارای ذکر»(إنّک تحمل للنّاس ذکرا-که به راستی تو ذکر و یادآوری را به میان مردم می بری)،و دلیل بر این حذف تصریحی است که در مورد نظیر این در سورهٔ یس به عمل آمده،آن جا که پروردگار ما گوید:« یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ* إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ - یس،سوگند به قرآن حکمت آموز*که هر آینه تو از پیامبرانی» (۱) حذف در این جا برای آن به عمل آمده که آیهٔ دوّم دلالت بر مورد سوگند محذوف دارد.

این آیه بیان می کند که عامل سرپیچی کافران از یادآوری چیزی جز خویشتن بزرگی و گردنکشی و جدایی طلبی نیست،و عزّت(یا خویشتن بزرگی) همان تصوّر و گمان انسان بر خویشتن است که می پندارد به چنان نیرو و پایگاه والایی رسیده که با وجود آن به حق یا به پروردگار خود نیازی ندارد،و از این رو نه تنها بر کجروی خود پای می فشارد بلکه به این خطا می بالد.پروردگار ما در آیهٔ

۱- ۶) -یس ۱/-۲.

کریم گوید:« وَ إِذٰا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهٰادُ -و چون به او گویند که از خدا بترس،خویشتن بزرگیش او را به گناه کشاند.جهنّم،آن آرامگاه بد،او را بس باشد». (۱) سرپیچی آنها از حق برخاسته از نیروی منطق نیست،زیرا آنها حق را بدون هیچ دلیل و توجیه معقولی رد می کنند،بلکه این سرپیچی ناشی از منطق زور است که بیشتر مردم بدان تسلیم می شوند.از این رو کافران قریش به سبب بالیدن به زور خویش به پیامبر پاسخ مثبت ندادند و سخنش را نپذیرفتند.آری،از پیچیده ترین دشواریهای انسان این است که هنگامی که حق برای او آشکار می شود،از سر غرور به خطای خود اعتراف نمی کند و بیم آن دارد که این اعتراف او را خوار و خفیف سازد،و از این رو می بینی که هم چنان به باطلی که بر آن است می بالد و پا می فشارد.

امّا«شقاق»همان جدایی و استثناست،پس با آن که تمام هستی بر پایه سرسپردگی و تسلیم به خدا استوار است و حتّی بدن انسان به هزاران قانون تسلیم است که آن قوانین نیز به نوبۀ خود تسلیم و فرمانبردار ارادۀ پروردگارند،می بینی که کافران و گناهکاران و نافرمانانی که با آنهایند از فرمانبرداری سر می تابند و با حق که زندگی بر آن استوار است همگامی نمی کنند.

[۳]

انسان مؤمن نباید ضعیف شود و در خطّ خود وقتی می بیند اکثریّت از آن جدا شده اند شک و تردید کند، /۱۱ زیرا مقیاس و ملاک حقّ است نه مردم.و اگر وی زندگی را بررسی کند بیگمان به خطّ خود اطمینان می یابد،زیرا در آن صورت درمی یابد که هستی و تمام آفریدگان و قوانینی که در ظرف هستی قرار دارند همگام او حرکت می کنند.و همچنین اگر تاریخ را بخواند به همین حقیقت راه می یابد،و حتی جوامعی که هم عصر او هستند به زودی خواه ناخواه به خدا سر می سپارند و تسلیم او می شوند،و اگر این کار را به هشیاری و با ارادۀ آزاد انجام ندهند،به زودی به ارادۀ خدا و قوانینی که بر تمام آفریدگان رانده است بدان مجبور

ص :۳۰۸

۱- ۷) -البقره۲۰۶/.

خواهند شد.

پروردگار ما برای آن که بدین حقیقت ایمان بیاوریم،ما را به نگریستن به تاریخ دعوت می کند،زیرا تاریخ سرشار از شواهدی قاطع بر این حقیقت است.پس کسانی را که رسالتهای خدا را رد کردند و بدانها و به پیامبرانش سر فرود نیاوردند هلاک کرده و نیروی آنها هیچ گزندی را از آنان دور نساخته و سودی به آنها نرسانده است.

« کَمْ أَهْلَکْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ -چه بسا مردمی را که پیش از آنها به هلاکت رسانیدیم.» «القرن»مردمی هستند که از لحاظ زمان و مکان با هم زندگی می کنند،و «کم»از ادات استفهام است که در این جا دلالت بر کثرت دارد.و خدا وقتی این ادات را در تعبیر می آورد می خواهد ما را رهنمون شود که این سنّت و روش تنها یک بار بروز نکرده است بلکه سرتاسر تاریخ شواهدی بر آن است و این سنّت الهی در خور آن است که امتها از آن اندرز گیرند ولی امّتها خطای خود را دیر کشف می کنند و بدان هنگام توبه سودی ندارد.

« فَنٰادَوْا وَ لاٰتَ حِینَ مَنٰاصٍ -آنان فریاد برمی آوردند ولی گریزگاهی نبود.» گفته اند:«لات»در اصل لا بوده(برای نفی جنس یا مشبهه بلیس) سپس تای تأکید نفی بر آن افزوده شده چنان که به ثمّ و ربّ نیز به همین منظور اضافه می شود.

«مناص»گریزگاه و زمان و مکان فریادرسی است،و گویند«ناصه ینوصه»هنگامی که کسی فریاد کمک و استغاثه برآورد.

قرآن وضع آنها را هنگامی که فریاد کمک و توبه و اظهار رنج و درد برمی آورند چنین توصیف کرده،و بر اطلاق سخن رانده /11 تا خیال ما را به پهنه تمام مفردات و انواع فریادهای یأس آمیز آنها ببرد.

ولی وقت و زمان اقدام منقضی شده است.مگر نه آن که فرصت برای

همیشه از دستشان رفته است؟! این است سرانجام تکیه کردن به زور،و خویشتن بزرگی و بالیدن بناحق این امّتها در زندگی به منطق زور تکیه کرده اند،و تسلیم شدن به منطق و حق را نپذیرفته اند،و غافل بوده اند که حق را نیرویی است که با آن ستیزه نتوان و همان نیروی خدای عزّ و جلّ است،و خدا از لحاظ تشریعی و تکوینی روا نمی دارد که باطل بر حق پیروز آید،و سرانجام جز به سود رسالتها و حاملان آنها نیست.

[۴]

و برای مثال آوردن بر سرکشی و خلاف کافران،و روی گرداندشان از یادآوری و اندرز از واقعیّت مشرکان و موضعگیری آنان نسبت به رسالت اسلام با ما سخن می گوید.

« وَ عَجِبُوا أَنْ جٰاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ -در شگفت شدند از این که بیم دهنده ای از میان خودشان برخاست،» زیرا تصوّر می کردند که پیامبر با مردم تفاوت دارد،و چون با مقیاسهایشان مطابقت نداست بدو کفر ورزیدند،مقیاسهایی که می خواهد پیامبر پر زور و بسیار مالدار باشد نه از مردم میانه حال اجتماعی و طبقهٔ مالی خود آنها،و این تصوّر ناشی از بالیدن آنها به زور و زر بود نه به حقّ،چه این دو نزد آنها همان ارزش و اعتبار اساسی زندگی بود.و از آن جا که منطقشان ضعیفتر از آن بود به با ارزشهای رسالت برتابد بر پیامبر اشکال کردند و ایراد گرفتند،نه به اخلاق آن حضرت،چه به اعتراف همه او در اوج اخلاق بود،بلکه به وضع مادّی و اجتماعی او.امّا این بهانه و توجیه نامعقول برای نپذیرفتن رهبری و فرماندهی او کافی نبود زیرا او حق و آیات و نشانه های روشن را برای آنها آورده بود،پس ناگزیر شدند توجیه و بهانه ای دیگر بتراشند تا از منطق حق که در رسالت او نمودار بود بگریزند،آن گاه از عرصهٔ خودخواهی و خویشتن بزرگی رهسپار درّهٔ کفر شدند.

« وَ قٰالَ الْكٰافِرُونَ هٰذٰا سٰاحِرٌ كَذّٰابٌ -و کافران گفتند:این جادوگری دروغگوست.» کلمهٔ ساحر(جادوگر)را از آن رو برگزیدند که سحر به ظاهر نزدیکترین

چیزها به حق است،گرچه از لحاظ واقع دورترین چیز از حقیقت است، ۱۱/ و این نامگذاری برای گریز از فشار،معجزه بود.

در واقع:همین اتّهام مشرکان نسبت به رسالت که آن را سحر خواندند خود شاهدی بر راستی رسالت است،زیرا دلیل بر آن است که رسالت جاذبیّتی شبیه جاذبهٔ سحر نزد آنها داشته است،هم چنان که با داشتن آیاتی که قوای بشری از آوردن نظیر آنها عاجز مانده خود امری خارق عادت است که آنها را بر آن داشته تا افترای سحر بر آن ببندند.

وقتی میزان تفاوت میان سحر و رسالت را بشناسیم و بدانیم که ساحر رستگار نمی شود،و تمدّنی بنا نمی کند،و سخنش موافق عقل و فطرت نیست،در حالی که پیامبر تماما بر عکس این است،در می یابیم که چگونه متّهم ساختن او به سحر خود دلیل راستی و درستی او بوده است.

[۵]

قرآن دیگر بار ما را به جدایی و خلاف رفتاری(شقاق)کافران و خویشتن بزرگی و بالیدن آنها رهنمون می شود و این رهنمایی را از طریق اشاره به اعتراض آنها بر دعوت توحیدی پیامبر صورت می دهد،که با آن که توحید حقیقتی است که انسان به فطرت خود بدان راه می برد و امّتهای متمدّن بدان آگاه می شوند، مشرکان با بالیدن به وضع دستخوش گسیختگی موجود در میان خود آن دعوت را رد کردند و نپذیرفتند.

« أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهاً وٰاحِداً إِنَّ هٰذٰا لَشَيْءٌ عُجٰابٌ -آیا همهٔ خدایان را یک خدا گردانیده است؟و این به راستی چیزی شگفت است!» از این آیه در می یابیم که توحید تنها رهنمودی برای مردم نیست بلکه درمان حقیقی تفرقه است زیرا منشأ تفرقه در میان هر امّتی همان شرک کلّی یا جزئی است و این دسته برای آن از دیگران جدا می شود که به فکر و رهبری دیگری ایمان دارد،پس علمهای قبیله ای،و گروه گراییهای عشایری،و حدود جغرافیایی،و مصالح قومی،و اختلاف نژادی و مذهبی و آنچه شبیه اینهاست،همه عوامل اختلاف و جدایی مردم از یکدیگر است،و چون به دقّت بنگری می بینی که هر یک

از آنها به مقدّس شمردن چیزی غیر از خدا منجرّ می شود،و خدایان برساخته نشانه ها و مظاهری از این چیزهای مقدّس شمرده شده هستند.آیا مردم را دیده ای که هنگامی که بیرق میهنی را تقدیس می کنند تکّه پارچه ای را می پرستند /۱۱ یا مرزها و حدود وطن را(که سنگ و خاک است)ستایش می کنند؟همچنین هنگامی که جاهلیان بتهایی را که نشان و مظهر گروه گراییهای عشایری آنها بود می پرستیدند در واقع ارزشهای عشیره را ستایش می کردند.

این مطلب را از اندیشیدن در آیات(۲ تا ۵)استنتاج می کنیم.در همان حال که قرآن یادآور«شقاق»و جدایی در اجتماع جاهلیّت،در آیه دوّم می شود،این جا به تعدّد خدایان برساخته در آن اجتماع اشاره می کند،و در متون تاریخی می بینیم که تنها در کعبه سیصد و شصت بت-که هر قبیله ای را بتی مخصوص به خود بود-وجود داشت.و پیامبر برای آن که مردم را گردآورد و یکی کند،رسالت توحیدی خود را به عنوان جانشینی از افکار شرک آمیز مطرح کرد،و بتها را شکست زیرا مظهر و نماد تفرقه و جدایی(شقاق)و خویشتن بزرگی(عزّت)بودند.

شاید کسی از ما باشد که نپذیرفتن آن رسالت توحیدی را از سوی کافران و مشرکان در آن روزگار فقط بر آنان زشت و ناشایست شمارد،ولی ما امروز،و پس از چهارده قرن،مردمی را می بینیم که کسانی را که-در پهنهٔ اسلام-شکستن مرزهای ساختگی را که استعمار در میان ما به وجود آورده مطرح می کنند،به باد مسخره می گیرند.البته این مرزها عوض بتهایی که جاهلیان در کعبه نهاده بودند نیست و رد کردنی این چنین نه بدان سبب است که رد کنندگان،این تفکّر را حق نمی دانند؛بلکه فقط به سبب بالیدن آنها به وضع موجود فاسد است،که بر اساس آن بر هر تکّه زمینی دولتی برپا شده و بیرقی افراشته و حکمرانی مغرور بر آن چیره شده است.

[۶]

شک نیست نخستین کسانی که برای باقی نگهداشتن وضع قدیم با نمادهای بت آسای آن می کوشند همان صاحبان وجاهت اجتماعی،و صدارت و سیاست،و ثروتهای دزدیده اند،زیرا آنها مردم را به بندگی می گیرند،و نتیجهٔ کار و

کوشش جامعه را از خلال همین وضع فاسد می مکند،پس هر کوششی برای دگرگون سازی به معنی آسیب رساندن به مصالح آنهاست و از این روست که می بینی برای دفاع از آن بذل و بخشش می کنند و با روشهای گوناگون با اندیشهٔ جدید می جنگند که یکی از بارزترین آن روشها برانگیختن افتخار و بالیدن بدان وضع موجود است.

« وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ -مهترانشان به راه افتادند،» و آنها مستکبران(و برتری جویان)در جامعه،و کسانی هستند که جبههٔ مخالف را رهبری می کنند و هم چنان بر ضد پیامبران /۱۱ و جنبشهای دگرگون کنندهٔ وضع موجودند و بزرگترین وجههٔ همّتشان باقی ماندن بر حالت عقب ماندگی است و از این رو گردونه جامعه را بدین سو می رانند.

« أَنِ امْشُوا -که بروید،» و با گمراه ساختن و به جهل کشاندن مردم به مردم تلقین می کنند که مسیرشان پیشروانه و درست است.ولی از آن جا که فطرت انسان مخالف باطل است،و از آن رو که تمام عناصر و قوانین هستی ضدّ باطل است پذیرفتن چنان تلقینی از لحاظ روانی و عملی بر بشر دشوار است،و بدین سبب آن مهتران کفر بر ضرورت صبر و(پافشاری لجوجانه)تأکید کردند.

« وَ اصْبِرُوا عَلیٰ آلِهَتِکُمْ -و به پرستش خدایان خود پایداری کنید!» از آن جا که یکی از روشهای گردنکشان در کشاندن مردم به مخالفت با مصلحان این است که می کوشند مردم را قانع کنند که مصلحان منافع و مقدّسات آنها را هدف گرفته و آهنگ برهم زدن آن را دارند،هنگامی که پیشگامان جامعه برای انقلاب به جنبش درمی آیند و به برخی اقدامات جهادی می پردازند اینان به مردم می گویند:«هدف این اقدامات تنها درهم شکستن سلطه نیست بلکه هدف برهم زدن آرامش هموطنان و امنیت آنان نیز در میان است،و در نتیجه وظیفهٔ از بین بردن خرابکاران(به ادّعای آنان)وظیفه ای است همگانی»و تأکید می کنند:

« إِنَّ هٰذٰا لَشَیْءٌ یُرٰادُ -این چیزی است که از شما خواسته شده.»

تفسیرهایی چند دربارهٔ این سخن آمده است که در زیر می آوریم:

الف:تفسیری است که از همه به معنی نزدیکتر است و آن این که منظور مهتران از این سخن آن است که استمرار بر پرستش خدایان چیزی است مطلوب و ستوده،به سبب بالیدن آنها به باطل و گناه و بدین سبب که از جنبه های منفی نفس بشری،خواه فرد یا جامعه این است که بازگشت از خطا گرچه بر آدمی آشکار شده باشد بر او دشوار است.

ب:مهتران از این سخن قصد تباه نمودن شخصیت پیامبر(ص)را داشته اند،و چنان است که گفته باشند هدف او از رسالت و هشدار دادن همان منافع شخصی است که آنها را برای خود می خواهد،و این از /۱۱ طبیعت گردنکشان است که مصلحان را بدین اتّهام متّهم می کنند.

ج:این مقطع آیه همان سخن خدای سبحان و ردّ بر گفتهٔ کافران در برابر دعوت به توحید است که گفتند:« إِنَّ هٰذٰا لَشَيْءٌ عُجٰابٌ -به راستی که این چیزی شگفت است.» [۷]

سیاق آیات به بیان روشهای مهتران در گمراه سازی مردم از حق ادامه می دهد.

« مٰا سَمِعْنٰا بِهٰذٰا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ -ما در این آخرین آیین چنین سخنی نشنیده ایم.» در نظر آنها شرعی بودن و مقدّس بودن از آن دعوتی است که به وضع موجود وابسته و با آن هماهنگ باشد نه دعوتی که بنیادش بر حق و علم استوار باشد،و وقتی که نسلهای گذشته درستی این فکر(نو)را نفی کرده باشند پس بیگمان این فکر خطاست.این نوعی از ارتجاع و واپس گرایی است،زیرا جامعه ای که بدین مقیاسها تکیه کند هرگز نوآوری نخواهد داشت و هیچ گاه گامی به پیش برنمی دارد.

آن گاه به باطل بر ضد رسالت الهی داوری کردند و گفتند:

« إِنْ هٰذٰا إِلاَّ اخْتِلاٰقٌ -و این جز دروغ(و برساخته از خود)چیزی نیست.»

یعنی آیینی است نوپدید و بی ریشه در تاریخ.دعوت آنها ضدّ این دین از دو زاویه خطاست:

۱-آنها در ارزیابی خود دربارهٔ این رسالت بر نگرش شیئیّت(اثر کتیف)تکیه کردند نه بر دید منطقی،پس بدیهی است که نتیجهٔ چنان نگرشی گمراهی آنهاست! ۲-آنها به جستجوی شرعیّت رسالت و ریشه های آن از خلال نگرشی فراگیر به تاریخ بشری نپرداختند،و اگر چنان کرده بودند آن را دروغ(و برساخته از خود)نمی انگاشتند،زیرا این رسالت با یکصد و بیست و چهار هزار دعوت که انبیاء و پیامبران از پیش آورده اند تلاقی و همخوانی دارد،ولی آنها آن را تنها از وضع موجود یک نسل(نسل خودشان)ارزیابی کردند و سنجیدند.

در حدیثی پشت در پشت از امام باقر-علیه السلام-در مورد نزول این آیه آمده است که گفت:

«ابو جهل بن هشام همراه گروهی از قریش بیامد و بر ابی طالب وارد شدند و گفتند:برادرزاده ات ما را آزار داده و خدایان ما را آزرده است،او را بخوان و بدو بفرمای که دست از خدایان ما بدارد،و ما هم دست از اللّه می داریم.(راوی) گوید:ابو طالب نزد پیامبر کس فرستاد و او را بخواند.چون پیامبر وارد شد به اتاق و به هیچ مشرکی ننگریست و گفت:سلام بر کسانی که هدایت را پیروی کردند.

آن گاه بنشست و ابو طالب وی را از سببی که آنها برای آن آمده بودند آگاه کرد.

پیامبر گفت:آیا سخنی را می خواهند که برای آنان به از این باشد و با آن کلمه بر عرب سروری یابند و گام بر گردنهای آنها نهند؟ابو جهل گفت:آری،و آن کلمه کدام است؟گفت:این که بگویید:لا اله الاّ اللّه هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست.

(راوی)گوید:آنها انگشتهایشان در گوشهایشان نهادند و گریزان بیرون رفتند،در حالی که می گفتند:« مٰا سَمِعْنٰا بِهٰذٰا فِی الْمِلَّهِ الْآخِرَهِ إِنْ هٰذٰا إِلاَّ اخْتِلاٰقٌ -ما در این آخرین آیین چنین سخنی نشنیده ایم و این جز دروغ(و

برساخته از خود)هیچ نیست».آن گاه خدا دربارهٔ گفتهٔ آنها نازل کرد:« ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ... -ص،سوگند به قرآن دارای یادآوری...تا آن جا که گوید... إِلاَّ اخْتِلاقٌ جز دروغ و برساخته از خود». (۱)

[۸]

آن گاه آنچه را در برابر حق نفسهایشان بر آن می تنید آشکارا اظهار کردند،و گفتند اگر این رسالت مستقیما بر ما نازل می شد بیگمان بدان ایمان می آوردیم،زیرا ما به پیامبری سزاوارتر از اوییم چه دارایی و مردان و وجاهت داریم،و برای رهبری اجتماع شایسته تر از او هستیم،و خردپذیر نیست که این یادآوری(ذکر قرآن)بر این بینوای یتیم ناتوان نازل شود،و ما به رهبری،او گردن نهیم.و به ذهن آنها نیامد که صفات مطلوب در پیامبر رهبر صفاتی نیست که آنها تصوّرش می کنند بلکه رهبری از آن صاحب علم و تقوی و اخلاق است،وانگهی خداست که خود پیامبر را معیّن می کند،نه مردم و وجیهان قوم.

« أَ أُنْزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ مِنْ بَیْنِنا -آیا از میان همهٔ ما ذکر(وحی)بر او نازل شده است؟» خدا تمام بهانه های آنان را برای کفر ورزیدن نسبت به حق درهم می شکند و به روشنی سببهایی اصلی را که موجب این کفر است بیان می کند /۱۱ که عبارت است از:

یکم:این که آنان از یادآوری خدا بهره نمی جویند،خواه آنچه در کتاب او جلوه گر شده،یا در تاریخ قرنهای گذشته یا بر زبان دیگران نمودار شده است.

« بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْ ذِکْرِی -بلکه آنان از یادآوری(و وحی)من در تردیدند،» و کسی که دربارهٔ آخرت شک می کند،شک او بر جزئیات و کلیات ایمان او منعکس می شود.

دوم:پروا نداشتن آنها از عذاب،زیرا هنوز عذاب را نچشیده و از تجربهٔ

۱- ۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۴۲.

کسانی که پیش از آنها گرفتار عذاب شده اند بهره نجسته اند.

« بَلْ لَمّا یَذُوقُوا عَذابِ -و هنوز عذاب مرا نچشیده اند.» از کلمه«لمّا هنوز»مستفاد می شود که عذاب آنان در انتظارشان است.

[۱۱-۱۰-۹]

و سبب سوّم:غرور مال و قوّت(یا زر و زور)است که آنان را فراگرفته،و چنان شده اند که به همهٔ امور از خلال این دو می نگرند،و در نتیجه در ضمیر خود نیازی به رسالت نمی بینند.و پروردگار ما این خویشتن بزرگی آنان را از طریق مقایسه آنچه آنها دارند با آنچه از ملک و قوّت نزد خداست،درهم می کوبد و فرو می ریزد.

« أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَحْمَةِ رَبِّکَ الْعَزِیزِ الْوَهّابِ -یا آن که خزانه های پروردگار پیروزمند بخشنده ات در نزد آنهاست.» هرگز...و یکی از خزانه های خدا رسالت است که آن را بر هر یک از بندگان مخلص خود که بخواهد فرو می فرستد.وانگهی آنچه نزد آنهاست در معرض این تهدید دائم قرار دارد که خدا با پیروزمندی خود آن را سلب کند و بازگیرد،چه آن بخشش و عطایی است از سوی خدا و ملک شخصی نیست.آن گاه بگذار آنچه را آنان دارند با آنچه نزد خداست مقایسه کنیم،و ببینیم از ظاهر زندگی که جزئی بسیار اندک از ملک خدای تعالی است چه چیزی در تملّک خود دارند:

« أَمْ لَهُمْ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما -یا فرمانروایی آسمانها و زمین و هر چه میان آن دو هست از آن آنهاست؟» پروردگار ما آنان را به کوچکی و ناچیزی آنچه دارند و عظمت آنچه خدا دارد یادآور می شود،زیرا آنها-چنان که پیشتر اشاره شد-به منطق زور تکیه می کنند،و خدا خواسته است به آنها توضیح دهد که پیروزمند در قوّهٔ منطق و نیز در منطق قوّت هموست.

راستی را که این انسان که غرور زمام او را به دست گرفته و با پروردگار خود می ستیزد ناتوانتر از آن است که کوچکترین مقاومت و مبارزه ای را تحمّل کند، پس خدا سلطانی متکبّر و بزرگی فروش را با میکربی که تازه ترین دستگاهها از

کشف و دیدنش عاجز است می کشد،و آنچه را دارد در آنی از او می ستاند.از مطالبی که در تاریخ ذکر می شود این است که مردم بر خلیفه ای از خلفای عبّاسی شوریدند و چشم او را میل کشیدند،و لباسهایش را کندند و آنچه را از اموال مسلمانان در تملّک خود آورده بود مصادره کردند،تا آن جا که بر در مسجد به گدایی از مردم ایستاد.

پروردگار ما از فراز عرش خود با متکبّران و بزرگنمایان مبارزه می کند؛ می گوید:نیروهای مادّی و بشری و علمی خود را گرد آورید و به جستجوی هر سببی از اسباب قدرت برآیید،ولی سرنوشتتان جز سرنوشت اقوام پیشین نیست،آن جا که پیامبران را دروغگو خواندند و با حق به ستیزه برخاستند،خدا آنان را سرنگون و نابود کرد.

«فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبٰابِ* جُنْدٌ مٰا هُنٰالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزٰابِ -پس با نردبانهایی خود را به آسمان کشند*آنجا لشکری است ناچیز از چند گروه شکست خوردۀ به هزیمت رفته.» پس هر چند بر اسباب قوت(تعداد و ساز و برگ و کارشناسی)تکیه کنند (سودی ندارد)،زیرا تشکیلات نظامی بر اثر ارادۀ الهی،مستقیما یا جلوه گر بر دست مؤمنان از هم فرو می ریزد.کلمۀ«جند»مبتداست و«ما»از ادات تقلیل است و خدا با کاربرد آن خواسته است نیروی آنها را کوچک شمارد،و«هنالک» اشاره به مکان دور است که نیز برای کوچک شمردن به کار رفته است.پس معنای آن چنین می شود که بگوییم آن جا،آن دور دستها لشکر گونه ای است شکست خورده،از چند گروه.و در روایات آمده است که مقصود در تأویل آیه همان مشرکانند در مکّه که برای جنگ با اسلام حزب ساخته بودند،و خدا به پیامبر خود مژدۀ شکست آنها و غلبۀ وی را بر آنان داد.

[۱۲]

برای آن که پیامبر در راه دعوت برای حق استقامت ورزد،و با ستیزۀ کافران مقاومت کند /۱۱ او را به مبارزات پیامبران با اقوام پیشین یادآور می شود و متذکّر می گردد که اینان نیز هم چنان که در مورد آنان روی داد،به زودی شکست

می خورند.

« كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ -پیش از آنها هم تکذیب کردند.» پس تکذیبشان تازگی ندارد،آن گاه فقط به طور اشاره مجموعه ای از اقوام را یاد می کند:

« قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتادِ -قوم نوح و عاد و فرعون دارای چهار میخ.» این فرعون را از آن رو ذو الاوتاد(دارای چهار میخ)نامیده اند که چون بر کسی خشم می گرفت دو دست و دو پا و سر او را بر زمین با میخ می دوخت یا به دو تختهٔ متقاطع به شکل صلیب یا به تنهٔ درخت خرما می کوفت.و گویند سبب این نامگذاری فزونی لشکرها و سپاهیان سیّار او بود که چون در اردوگاههای خود و اثنای استراحتشان در راه چادر می زدند تعداد چادرها و میخهای آنها بسیار زیاد می شد. (۱)

[۱۳]

تمام این اقوام پیامبران خود را تکذیب کردند،و نیز:

« وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحابُ الْأَيْكَةِ -و نیز قوم ثمود و قوم لوط و مردم ایکه.» که همان قوم شعیب(ع)بودند.

« أُولئِكَ الْأَحْزابُ -از آن جماعتها بودند.» پس به همان جا که آنان رفتند اینان نیز خواهند رفت.

[۱۴]

آنها احزاب و جماعتهایی بودند که در طبیعت زندگی،و مکان و نیرو و ضعف با یکدیگر تفاوت داشتند ۱۱/ ولی دو چیز همهٔ آنها را با هم گرد می آورد:

تکذیب نسبت به حق و پیامبران،و مجازات الهی که بدین سبب به آنها رسید.

« إِنْ كُلٌّ إِلاّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقابِ -از اینان کس نبود مگر آن که پیامبران را تکذیب کرد،و به عقوبت من واجب آمد.»

ص :۳۱۹

۱- ۹) -المجمع،ج ۷-۸،ص ۴۶۸.

این آیات تمثیلی است برای حقیقتی که آیهٔ ۳ دربارهٔ هلاک نسلهای پیشین مطرح کرده است.

[۱۵]

نابودی و هلاکی که بدان اقوام رسید امری بی علّت و عارضی نبود، بلکه با حق حکمروا در زندگی هماهنگ بود که در ارادهٔ خدا و قوانینی که در هستی وضع کرده است تمثّل یافته و نمودار است.حق همان حق است و زندگی به اساسی بودن خود همان زندگی است،پس کسانی که در رکاب تکذیب کنندگان راه می روند یا در هر زمان و مکان همراه خط آنانند از این نتیجهٔ قطعی مستثنی نیستند.

« وَ مٰا يَنْظُرُ هٰؤُلاٰءِ -اینان انتظاری ندارند.» خواه کافران قریش یا طاغوتان امروز که بر سرنوشت ملتها حکم می رانند و با خدا و اسلام می جنگند،همه اینان انتظاری ندارند، « إِلاّٰ صَيْحَةً وٰاحِدَةً مٰا لَهٰا مِنْ فَوٰاقٍ -جز بانگی سهمناک چنان که آدمی را دیگر بازگشتی نباشد.» ضرورت ندارد که آن بانگ از سوی جبرائیل باشد یا یکی از فرشتگان شدّت-علیهم السلام-،بلکه ممکن است صفیر گلوله ای باشد که مجاهدان بر مستکبران می اندازند،و ممکن است انقلابی مردمی و ریشه دار باشد که تر و خشک موجودیّت آنها را بخورد و بسوزاند.

«فواق»به معنی بازگشت است،و از این ماده است«فواق الناقه»یعنی وقتی بین دو نوبت شیر دوشیدن شیر به پستان شتر بازآید،و افاقهٔ بیمار از بیماری وقتی است که تندرستی او بازگردد،و در مورد آنها،وقتی عذاب بر آنها نازل شود رجوع و بازگشتشان به حق پذیرفته نمی شود،و تفسیر این کلمه را در گفتهٔ خدای تعالی در آیه سوّم می یابیم که گوید: ۱۱/ « وَ لاٰتَ حِينَ مَنٰاصٍ -و گریزگاهی نبود».

پس در این صورت،تکیه کردن آدمی بر نیروی مال و لشکر و بالیدن به آن دو در مقابل حق امری است خطرناک که انسان را بر اثر جدا شدن از حق در زندگی،به هلاکت می کشاند.

[سوره ص (۳۸): آیات ۱۶ تا ۲۶]

اشاره

وَ قالُوا رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا قَبْلَ يَوْمِ اَلْحِسابِ (۱۶) اِصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَ اُذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا اَلْأَيْدِ إِنَّهُ أَوّابٌ (۱۷) إِنّا سَخَّرْنَا اَلْجِبالَ
مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَ اَلْإِشْراقِ (۱۸) وَ اَلطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوّابٌ (۱۹) وَ شَدَدْنا مُلْكَهُ وَ آتَيْناهُ اَلْحِكْمَةَ وَ فَصْلَ اَلْخِطابِ (۲۰) وَ
هَلْ أَتاكَ نَبَأُ اَلْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا اَلْمِحْرابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلى داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغى بَعْضُنا عَلى بَعْضٍ
فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اِهْدِنا إِلى سَواءِ اَلصِّراطِ (۲۲) إِنَّ هٰذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ
أَكْفِلْنِيها وَ عَزَّنِي فِي اَلْخِطابِ (۲۳) قالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ إِلى نِعاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ اَلْخُلَطاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ
إِلاَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ وَ قَلِيلٌ ما هُمْ وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راكِعاً وَ أَنابَ (۲۴) فَغَفَرْنا لَهُ ذٰلِكَ وَ إِنَّ
لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفى وَ حُسْنَ مَآبٍ (۲۵) يا داوُدُ إِنّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي اَلْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ اَلنّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ اَلْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ
سَبِيلِ اَللّٰهِ إِنَّ اَلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ اَلْحِسابِ (۲۶)

ای داود!ما تو را جانشین گردانیدیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

به راستی فریبایی قوّت در زندگی فریبایی بزرگ و خطرناکی است،و کسی که از فریفتگی بدان وارهد بیگمان به صورتی ساده تر بر دیگر فریفتگیها چیره می شود،زیرا انسان از دشواریها عبور می کند و بر مرکب کارهای هراسناک و مخاطره ها،در پی کسب تسلّط و چیرگی،سوار می شود،اگر از این تسلّط در گذرد یا بدان دست یابد ولی آن را جز در راه خیر به کار نبرد،در آن صورت بر امیال خود و بر فشارهایی که او را در برگرفته پیروز می شود.

در همان حال که این سوره از کسانی با ما سخن می گوید که این فریبندگی آنها را از پای درآورد و بر آن شدند که به قوّت خود ببالند و با پروردگارشان بستیزند و به خدایان برساختهٔ خویش که مظهر تسلّط آنهایند بنازند،و گروهی که مهتران کافرانند به نام آن خدایان با خدای یکتا مخالفت ورزند،این درس قرآنی مثالی زنده از داود(ع)برای ما می زند که این فریبندگی را از سر گذرانید.پس با آن که وی از قوّت ظاهری در زمین برخوردار بود،و پرندگان و کوه ها و آهن رام و مسخّر او شده بود،به نیروی خود فریفته نشد و بدان نبالید،بلکه دم به دم از طریق تسبیح پیاپی خدا بدو نزدیک شد و آن گاه خدا او را از لحاظ تشریعی و واقعی در زمین جانشین ساخت.

از اعطای سلطه و ولایت امر از جانب خدا به پیامبر خود،داود(ع)پس از پایداری او بر حق،درمی یابیم که ذات متعال او ولایت خود را به هر صاحب قدرتی عطا نمی کند بلکه به کسانی می دهد که زمام ملك و قدرت را در دست دارند و ملك

و قدرت زمام آنان را در دست ندارد.

شرح آیات:

اشاره

[۱۶]

معمولا کافران خواستار شتاب در رسیدن عذاب خدا نمی شوند،و با پیامبران به ستیزه و جدل می گویند:اگر دعوت شما راست است از پروردگار خود بخواهید که عذاب را بر ما فرو بارد.سیاق قرآنی در این سوره پاسخگویی بدین ستیزه و مبارزه طلبی کافران را رها می کند،و ما را متوجّه بررسی تاریخ می سازد،زیرا خدای متعال زندگی را طبق قوانینی که معیّن کرده و با علم و حکمت خود برگزیده،به جریان انداخته است،و سنّتها و قوانین خود را،هر چند جاهلان با آنها بستیزند، دگرگون نمی سازد.پس اوست که امور آفریدگان را بر حسب حکمت و نه بر حسب عکس العملهای دیگران،می گرداند که پروردگار ما از این مراتب بسی والاتر است.

بلی،خدا در شرایطی خاصّ سنّتی را دگرگون می سازد،زیر چیزی پروردگار ما را ناتوان نمی کند و فرمان او فراتر از سنّتها و قوانین است،ولی با وجود این با علم و حکمت دخل و تصرّف می کند.

« وَ قالُوا رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسابِ -و گفتند:ای پروردگار ما،نصیب ما را پیش از فرا رسیدن روز حساب به دست ما بده.» و«قط»سهم و نصیب است،پس آنها از خدا می خواهند که سهمی از عذاب را که سزاوار آنند به آنها برساند تا دریابند که اکنون بر باطلند.ولی خدا همواره این درخواست را اجابت نمی کند،و این به سبب اموری چند است:

یکم:این که ذات عزّ و جلّ نسبت به بندگان خود مهربان است،پس اگر نادانی روزی آنان را به کفر و ستیزه بکشاند،بی درنگ عذابشان نمی کند،چه انسان گاه نادانی می کند و سپس خطایش بر او معلوم می گردد و به سوی پروردگار خود باز می گردد.

دوم:برای آن که چنان کاری مخالف حکمت زندگی است،چه خدا زندگی را برای آزمون آفریده و این کیفیّت اقتضا می کند که عذاب مستقیما پس از

گناه نباشد،و اگر خدا چنان می کرد هیچ کس از او نافرمانی نمی کرد،ولی فرمانبرداریی که خدا می خواهد آن طاعتی است که به انگیزهٔ شناخت بدو و بیم از آیندهٔ نافرمانی،و آگاهی از نتایج فرمانبرداری صورت گیرد.خدای تعالی گوید:

«وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النّٰاسَ حَتّٰی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ -اگر پروردگار تو بخواهد،همهٔ کسانی که در روی زمینند ایمان می آورند.آیا تو مردم را به اجبار وامی داری که ایمان بیاورند؟» (۱) و گوید:«وَ لَوْ یُؤٰاخِذُ اللّٰهُ النّٰاسَ بِظُلْمِهِمْ مٰا تَرَکَ عَلَیْهٰا مِنْ دَابَّةٍ وَ لٰکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ لاٰ یَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَ لاٰ یَسْتَقْدِمُونَ - اگر خدا بخواهد که مردم را به گناهشان هلاک کند،بر روی زمین هیچ جنبنده ای باقی نگذارد، ولی عذابشان را تا مدّتی معیّن به تأخیر می افکند.و چون اجلشان فرا رسد،یک ساعت پس و پیش نشوند» (۲) و امام صادق(ع)گفت:

«چون ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را دید،روی بگرداند و مردی را دید که زنا می کند،پس بر او نفرین کرد،و او بمرد،سپس دیگر را بدید و نفرین کرد و او هم بمرد،آن گاه سه تن را بدید و نفرین کرد و آن سه بمردند،سپس خدا بدو وحی کرد که ای ابراهیم درخواست تو مستجاب است پس بندگان مرا نفرین مکن،زیرا اگر من می خواستم آنان را نمی آفریدم،من آفریدگانم را به سه دسته آفریده ام، دسته ای که مرا می پرستند و هیچ چیزی را شریک من نمی آورند که به آنان پاداش نیک می دهم،و دسته ای که جز مرا می پرستند که چیزی از دست من نمی رود،و دسته که خود جز مرا می پرستند و من از پشت آنها کسانی را به وجود می آورم که مرا می پرستند». (۳)

سوّم:برای آن که بر مردم حجّت را تمام کند،و آنان با وجود فرصتی که پروردگار در دنیا به آنها داده است پس از مرگ از او درخواست می کنند که به دنیا

۱- (۱۰) -یونس۹۹/.

۲- (۱۱) -النحل۶۱/.

۳- (۱۲) -نور الثقلین،ج ۱،ص ۷۳۲.

بر گردند تا کار را از سر گیرند،خدای تعالی گوید:« حَتّٰی إِذٰا جٰاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّی أَعْمَلُ صٰالِحاً فِیمٰا تَرَکْتُ -چون یکیشان را مرگ فرا رسد،گوید:ای پروردگار من،مرا بازگردان*شاید کارهای شایسته ای را که ترک کرده بودم به جای آورم». (۱)

بعضی از مفسّران گفته اند:معنی«قطّ»نصیب است و آنها نصیب از بهشت خواسته اند /۱۱ (نه سهم عذاب را)و این به عنوان استهزا و مسخره بوده است و بدین سان سه اصل دینی را تکذیب کرده اند:«معاد»را پس از آن که نخستین اصل،«توحید»را تکذیب کردند،بدان گاه که گفتند:« أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهاً وٰاحِداً -آیا همهٔ خدایان را یک خدا گردانیده است؟» (۲) و دومین اصل«نبوّت»را تکذیب کردند بدان گاه که گفتند:« أَ أُنْزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ مِنْ بَیْنِنٰا -آیا از میان همهٔ ما وحی بر او نازل شده است؟». (۳)

به هر حال خواه این باشد یا آن،خدا امیال آنها را اجابت نکرد،بلکه مثالی از وضع داود زد که خداوند پاداش(و قطّ)او را به زودی در دنیا داد،بی آن که چیزی از پاداش او در آخرت بکاهد.

[۱۷]

و این چنین اهل رسالت را می سزد که از چنان سخنانی اندوهگین نشوند،گرچه تحمّل آن وقتی توهینی به مقدّسات ایشان وارد می کند بسیار دشوار است،و برای همین است که خدا به پیامبر خود سفارش می کند صبر پیشه سازد.

« اِصْبِرْ عَلیٰ مٰا یَقُولُونَ -بر هر چه می گویند صبر کن.» آن گاه سیاق آیات ما را متوجّه مثالی از تاریخ می سازد،و دقیقا از زندگی داود(ع)که معارض و بر عکس غرور کسانی است که به سبب قدرت و سلطه کافر شدند و همین امر آنها را به ستیزه با خدای عزّ و جلّ گشایند.

« وَ اذْکُرْ عَبْدَنٰا دٰاوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوّٰابٌ -و از بندهٔ ما داود قدرتمند که

۱- ۱۳) -المؤمنون۹۹/،۱۰۰.

۲- ۱۴) -همین سورهٔ ص۵/.

۳- ۱۵) -همین سورهٔ ص۸/.

همواره به درگـاه ما توبه می کرد،یادآور.» هنگامی که قرآن پیامبر را یادآور برادران پیشـین خود از پیامبران می شود و او را با ایشان و با صبرشان در سختی و آسایش،و فراتر بودنشان بر عوامل مؤثر در زندگی دنیا انس و همسویی می دهد،و نیز هنگامی که پیـامبر ما را یادآور صبر و ذکر انبیاء می شود و این که ایشان در همه حال حتی هنگامی که زخارف دنیا بر درهایشان انبوه شـده بود به درگاه خـدا توبه می کردنـد،سنّت و روشـی پیموده شـده را در برابر ما قرار می دهد و راهی هموار را برابر ما می گشاید که باید بر آن پایداری ورزیم و بر هر آزاری در آن راه صبر کنیم.

اکنون بگذار داود را به یادآوریم.او قدرتمند صاحب دست بود،و«الید- دست»همان قوّت است و داود اسباب و عوامل قوت را دارا بود،پس او از جهتی قوی بود و قرآن از او به«ذی الایـدی-صاحب دسـتها»تعبیر کرده است،و«ید- دست»کنایه از قوّت /۱۱ و قدرت است.او از جهتی دیگر مؤمن هم بود و نشانهٔ ایمان او توبه است و بر بشـر دشوار است که میان این دو صـفت را جمع کند،زیرا عادتا صاحب قوّت آرزوی زخارف زندگی را دارد و به دنبال آنها می دود،گرچه با حق مخالفت ورزد.

مؤمن هم چنان که به قوّت نیازمنـد است تا طرحهای خود را در زندگی اجرا کند و به هدفها و خواسـتهای خود برسد،به ایمان نیز نیازمنـد است،و این نیازمنـدی برای آن است که هر چه قوّت او را به ساحـل غرور و نافرمانی بکشانـد وی به انگیزه ایمان با توبه به درگاه پروردگار خود باز گردد.

[۱۸-۱۹]

این آیات از گوشه ای از قوّتی که داود در حکومت خود بدان دست یافته بود با ما سخن می گوید،که زندگی با هر دو بخش جامد و پویای خود تسلیم او شده بود،و زندگی این چنین به هر کس که از حق پیروی کند سر فرود می آورد،زیرا او افزون بر نیروی غیب که در آن صورت بـدو کمک می کنـد،به سـببها و قوانینی راه می یابـد که رام کردن و تسـخیر زنـدگی را برایش ممکن می سازد،زیرا پرده های میان او و حقایق آفرینش فروافتاده و همه چیز بدو پاسخ موافق می دهد.

ص: ۳۲۶

« إِنّٰا سَخَّرْنَا الْجِبٰالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِشْرٰاقِ –ما کوه ها را رام کردیم،و کوه ها هر شامگاه و بامدادان با او تسبیح می کردند.» هر چیزی همواره خدا را تسبیح می کند،ولی ما تسبیح آن را نمی فهمیم، چنان که خدای تعالی گوید:« تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰاوٰاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّٰ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لٰكِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كٰانَ حَلِيماً غَفُوراً –هفت آسمان و زمین و هر چه در آنهاست تسبیحش می کنند و هیچ موجودی نیست جز آن که او را به پاکی می ستاید،ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی فهمید.او بردبار و آمرزنده است». (۱) خدا کوه ها را واداشته بود که چون داود(ع)تسبیح کند با او تسبیح کنند،و شاید از این آیه دریابیم که نیروهای موجود در آنها همچون سنگهای گرانبها و موادّ سوختی را(بدو)عطا کرده بود.

« وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوّٰابٌ –و پرندگان بر او گرد می آمدند،همه فرمانبردار او بودند.» یعنی او را مجموعه ای بود که هر گونه می خواست از آن بهره می جست.

شاید در گذشته اگر انسان این آیات را می شنید آنها را غریب می شمرد،امّا با پیشرفت بشریّت در زمینهٔ دانش،اکنون در بسیاری از امور و کارها به کوه ها متّکی است، /۱۱ هم چنان که کوششهایی–که بسیاری از آنها موفق شده است–برای بهره جستن از پرندگان در عرصه های گوناگون زندگی شده است،و هم اکنون آزمایشهایی جدّی برای کمک گرفتن از آنها در امور پزشکی و نظامی به عمل می آید،و از داستان سلیمان که در سورهٔ سبأ گذشت معلوم می شود که آن حضرت(ع)پرنده را برای استکشاف روانه می کرد.

[۲۰]

افزون بر این نیروهای مادّی و امکاناتی که چون عنصری فعّال در حکمرانی و چیرگی داود وارد می شود،خدا خواست که قوّت و امکان یافتن او را روز به روز بیفزاید،و اگر ستمگر می بود گذشت روزها جز به ناتوانی و سستی

۱- ۱۶) -الاسراء۴۴/.

نمی افزود.

« وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ -و فرمانروائیش را استواری بخشیدیم.» با سببهای گوناگون قوّت،و این از ناحیۀ مادّی بود،امّا از لحاظ تشریعی (قانونگذاری)و اداری آنچه حکمرانی و سلطنت او را نیرو می بخشید بدو عطا کرد.

خدای تعالی گوید:

« وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَهَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ -و او را حکمت و فصاحت در سخن عطا کردیم.» «حکمت»یعنی آن که انسان از لحاظ علم به آفریدگان و به خویشتن احاطه داشته باشد و بداند چگونه دخل و تصرّفی درست در آنها بکند.امّا«فصل الخطاب»همان کلامی است که طرف دیگر حقیقت را چنان بفهمد که موجب شک و تردید را قطع کند و پردۀ نادانی را فرو افکند.پس داود(ع)به حکمت خود به حقیقت دست یافته بود و آن را به روشنترین و فصیحترین بیانی باز می گفت،و این دو امر از مهمترین چیزهایی هستند که برای مدیر مسئول لازمند خواه در موقعیتی خطیر چون مقام ولایت،یا کمتر از آن مانند سرپرستی خانواده یا بنیاد یا سازمان.

متون اسلامی بر ضرورت گزینش مناسبترین شیوۀ کار تأکید می کند هم چنان که بر محتوا نیز تأکید دارد،خدای تعالی گوید:« اُدْعُ إِلیٰ سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ -مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان». (۱)

داستان دو مدّعی با داود(ع):

[۲۱]

سیاق مطلب باز می گردد تا از زندگی داود(ع)که بازگشت او به سوی خدای عزّ و جلّ در آن نمودار می شود،مثالی برای ما بزند،و این در داستانی است که برای او روی داده است:در حالی که وی در محراب خود نماز می گزارد،

۱- (۱۷) -النّحل/۱۲۵.

ناگهان دو تن دیوار را می شکافند و بر او ظاهر می شوند،آن دو از راه طبیعی که همان در باشد نزد او نیامدند.

« وَ هَلْ أَتاکَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ -آیا خبر آن مدّعیان را شنیده ای که از دیوار محراب برآمدند؟» صیغهٔ سؤال در این جا عشق به آگاه شدن را در آدمی برمی انگیزد و گوشهای او را برای پرسنده تیز می کند که چیزی را از وی می پرسد که نمی داند، بویژه آن که مورد سؤال طرفه داستانی است شگفت انگیز،یعنی بالا رفتن از دیوار محراب به قصد داوری بردن به نزد صاحب آن!.آیا خبری شگفت انگیزتر از این شنیده ای؟ [۲۲]

فصلهای این داستان به گونه ای اعجازآمیز به یکدیگر می پیوندد،از تعبیر و طرح و عرضهٔ مطلب و پرتوافکنی آیات بر نقاط و مواضع مهمّ آن،که با هدفهای قرار گرفتن آن در این سیاق قرآنی که از سلطه و از شهریار توبه کار سخن می گوید، هماهنگی و انسجام دارد.

به طبع هنگامی که این دو مدّعی بدین گونه بر داود وارد شدند،بیم او را فرا گرفت.

« إِذْ دَخَلُوا عَلیٰ داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ -وقتی بر داود وارد شدند،وی از آنها ترسید،» چرا با آن که ترسیدن از مردم مناسب پیامبران نیست،داود ترسید؟ شاید پروردگار ما خواسته است این نکته را در برابر بیان خود دائر بر وسعت ملك داود یادآور شود تا به بشر بگوید شما هر چند قدرت یابید بالأخره بشرید و خدایانی نمی شوید،و بشر به طبیعت خود می ترسد،و جهل می ورزد و...و...پس در این صورت چرا انسان مغرور شود و بدانچه دارد بنازد؟این داود است،شهریاری که پرندگان و کوه ها رام او شده اند و پیامبری است گرامی که وقتی دو مرد از دیوار محراب بر او وارد می شوند به هراس می افتد.

داود آثار ترس را در ضمیر خود نهان داشت و شاید آثار ترس و بیم در چهرهٔ

او هویدا شدند.

« قالُوا لا تَخَفْ -گفتند:نترس!» و کار خود را بدو عرضه کردند و گفتند:

« خَصْمانِ بَغى بَعْضُنا عَلى بَعْضٍ -ما دو مدّعی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است،» یعنی تجاوز و تعدّی کرده است.

« فَاحْكُمْ بَيْنَنا -پس میان ما داوری کن.» از او خواستند که میان آن دو داوری کند،ولی شرط کردند که حکم او، « بِالْحَقِّ -به حق باشد،» و شرطی دیگر افزودند و گفتند:

« وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلى سَواءِ الصِّراطِ -و پای از عدالت بیرون منه،و ما را به راه راست هدایت کن.» مهم نیست که قاضی تنها به حق داوری کند بلکه باید رسیدن او به حق از راه درست باشد،چنان که بر اصول شرعی نتیجه گیری حکم تکیه کند تا اوّلا دو طرف دعوی را به حق رهنمون شود و ثانیا با خرسندی و قانع شده از داوری او از نزدش بیرون روند.

[۲۳]

پس از آن که آن دو تمام شروط خود را بدو عرضه داشتند،آن کس که صاحب یک میش بود موضوع را بر داود(ع)عرضه کرد و منتظر داوری و آگاهی از آن شد.گفت:

« إِنَّ هذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ -این برادر من است و او را نود و نه میش است و مرا یک میش.» شاید دیگری طمع داشته که تعداد صد میش را کامل کند،یا برای آن که میش نژادهٔ این یک برّه ای برای او بزاید، « فَقالَ أَكْفِلْنِيها -پس گفت:آن را هم به من واگذار.» تا آن را به میشهای خود ملحق کنم و مسئولیّتش را بر عهده گیرم،و با

گفتار خود که حاوی ستایش و تمجید بود دل مرا ربود، « وَ عَزَّنِی فِی الْخِطٰابِ -و در گفتگو بر من چیره شد.» یعنی با حجتها و نیرنگهای خود بر من چیره شد و من آن را پذیرفتم.

[۲۴]

پس از آن که خواهان سخن خود را گزارش کرد،داود شتاب ورزید و ضدّ طرف دیگر حکم صادر کرد،بی آن که به دفاع او گوش دهد و بی آن که دلیلی از خواهان بطلبد.

« قٰالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤٰالِ نَعْجَتِکَ إِلیٰ نِعٰاجِهِ -گفت:او که میش تو را می خواهد تا به میشهای خود بیفزاید بر تو ستم می کند.» سیاق مطلب عبرتی جانبی را درباره این داستان الهام می کند که در خطر شراکت میان طرفهای شریک وجود دارد و تنها ضامن اجتناب از این خطر همانا ایمان است.

« وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ الْخُلَطٰاءِ لَیَبْغِی بَعْضُهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ -و بسیاری از شریکان بر یکدیگر ستم می کنند،» و از قاعدۀ ستم و تجاوز که خوی اکثریّت شریکان است کسانی مستثنی می شوند:

« إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ قَلِیلٌ مٰا هُمْ -جز کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند-و اینان نیز اندکند-.» آنچه آنها را به تجاوز وا می دارد همان خواهشها و شهوتهایشان است که در مجموعه ای از ۱۱/ صفات منفی همچون حسد و طمع و دنیا دوستی و...و...نمودار است.امّا مؤمنان با ایمانی که ایشان را مصون و در امان نگه می دارد و با کردار شایسته ای که ایمان را استوار می کند و ایشان را به کار نیک عادت می دهد،بر تمام آن صفات ناپسند چیره می شوند.امّا مؤمنانی که شهوتهای خود را به خاک افکنده باشند اندکند.

ص:۳۳۱

معنای فتنه

داود(ع)با این گریز قضیه را به سود صاحب یک میش پایان داد،امّا بقیّهٔ این آیه افزودگیی از سوی خدای عزّ و جلّ است که متضمّن انتقادی از اقدام اوست-علیه السلام-و بیان خطایی است که شتابان از او سر زد و سرانجام موضع او نسبت به اندرز خداست بدو.

«وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنّاهُ -و داود دانست که او را آزموده ایم.» آزمون خدا از داود که هشیارانه متوجّه آن شد و بی درنگ تصوّرش کرد چه بود؟آن جا که این آزمون به صورت نزاع میان دو کس انجام گرفت که در واقع دو فرشته بودند و خدا خواست از خلال قضیهٔ آن دو،طریقهٔ داوری داود را بداند.

دربارهٔ این آیه دو قول است:

یکم:کسانی که از دیوار بالا آمدند همانا فرشتگان بودند و هدف آزمایش داود(ع)بود ولی او نمی دانست که آنها فرشته اند،وانگهی با این درخواست خود نمی خواستند که داود دربارهٔ میشها به معنی ظاهر و متعارف آن برای آنها داوری کند،زیرا اساسا میشی نداشتند،و چنان قضیّه ای برای آنها روی نداده بود،بلکه مرادشان آن بود که وی را متوجّه قضیه ای اجتماعی سازند،امّا او در آغاز متوجه مقصد آنها نشد،سپس دریافت و به درگاه پروردگارش توبه ای نصوح وار کرد.

و آن قضیّهٔ اجتماعی آن بود که وی نود و نه زن اعمّ از آزاد و کنیز داشت، و عاشق /۱۱ زنی زیبا از آن مردی از بنی اسراییل شد که بدو اوریا می گفتند.آن گاه خواست آن زن را به همسری گیرد تا شمارهٔ صد زن برای او کامل شود،پس او را به یکی از جنگها فرستاد تا کشته شود و کارش به پایان رسد،در نتیجه او کشته شد و داود آن را به همسری گرفت.آن گاه آن فرشتگان خواستند این خطای داود را بر او روشن سازند.در روایت آمده است که:«داود-علیه السلام-به سردار خود که او را(به جبهه)فرستاده بود نوشت صندوق(جان پناه)را میان خود و دشمنت بگذار،و اوریا پسر حیان را جلوتر از صندوق بگمار،او نیز وی را جلوتر انداخت،و

او کشته شد.چون اوریا کشته شد آن دو فرشته بر او در آمدند و نشستند و داود با زن اوریا که در عدّه خود به سر می برد زناشویی نکرده بود،و او در روز عبادت خود در محراب خویش بود،پس آن دو فرشته از سقف خانه وارد شدند و برابر او نشستند، داود از آن دو ترسید و آن دو گفتند:« لاٰ تَخَفْ خَصْمٰانِ بَغیٰ بَعْضُنٰا عَلیٰ بَعْضٍ فَاحْکُمْ بَیْنَنٰا بِالْحَقِّ وَ لاٰ تُشْطِطْ وَ اهْدِنٰا إِلیٰ سَوٰاءِ الصِّرٰاطِ -مترس! ما دو مدّعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است.میان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بیرون منه و ما را به راه راست هدایت کن»، (۱) داود را آن زمان نود و نه زن اعمّ از صاحب مهر تا کنیز بود،آن گاه یکی از آن دو به داود گفت:« إِنَّ هٰذٰا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ وٰاحِدَةٌ فَقٰالَ أَکْفِلْنِیهٰا وَ عَزَّنِی فِی الْخِطٰابِ -این برادر من است.او را نود و نه میش است و مرا یک میش.می گوید:آن را هم به من واگذار و در گفتگو بر من چیره شد» (۲) یعنی بر من ستم راند و با من درشتی کرد و مرا مقهور ساخت.پس داود،چنان که خدای عزّ و جلّ حکایت کرده است،گفت:« لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤٰالِ نَعْجَتِکَ إِلیٰ نِعٰاجِهِ -او که میش تو را از تو می خواهد تا به میشهای خود بیفزاید بر تو ستم می کند» (۳) تا آن جا که فرماید:« وَ خَرَّ رٰاکِعاً وَ أَنٰابَ -به رکوع در افتاد و توبه کرد». (۴) (مفسّر یا راوی)گوید:آن گاه فرشته ای که ضدّ او دادرسی شده بود خندید و گفت:این مرد ضدّ خود حکم کرد؛داود گفت:در حالی که نافرمانی کرده ای می خندی؟من همّت بر آن گماشتم که خاشاک بر دهانت ریزم.(راوی) گوید:آن گاه آن دو به هوا برخاستند و فرشته ای که ضدّ او دادرسی شده بود گفت:کاش داود می دانست که او از من سزاوارتر است که خاشاک بر دهانش ریزند؛پس داود موضوع را دریافت و خطای خود را به یاد آورد و چهل روز در سجده بماند و شبانه روز می گریست و جز به هنگام نماز برنخاست،چندان که پیشانیش

۱- ۱۸) -همین سورۀ ص۲۲/.

۲- ۱۹) -همین سورۀ ص۲۳/.

۳- ۲۰،۲۱) -همین سورۀ ص،همین آیۀ ۲۴.

۴-

زخم شد و خون از دیدگانش روان گشت». (۱)

بدین سان پادشاهانی را می یابیم که در جستجوی چنین فرهنگی نزد مدّعیان دینداری هستند تا آن را منتشر کنند و خود را از تباهکاریهایی که مرتکب می شوند تبرئه سازند.

فخر رازی در تفسیر کبیر خود آورده است که وی در مجلسی حاضر بود،و یکی از شاهان بزرگ در آن مجلس حضور داشت،و می خواست به سببی که اقتضا می کرد آن گفتهٔ فاسد و داستان پلید را مقرّر و مسلّم به سازد،و فخر رازی در جهت بیان فساد این رأی و خاموش کردن آن پادشاه به پیش رفت.

این قول در بیشتر روایات،به خاطر متن آن که معارض با کرامت و پرهیزگاری انبیاء است،مردود است،و از شیخ صدوق،رحمه اللّه،به اسناد او به ابی عبد اللّه(ع)آمده است که وی به علقمه فرمود:

«به راستی که خرسندی کامل مردم به دست نمی آید و زبانهایشان بسته نمی شود،آیا به داود(ع)نسبت ندادند که پرنده ای را دنبال کرد تا چشمش بر زن اوریا افتاد و دلبستهٔ وی شد،و شوهر وی را جلوی صندوق(جان پناه)قرار داد تا کشته شد،آن گاه آن زن را به همسری گرفت»، (۲) و امام امیر المؤمنین(ع)گوید:

«هر مردی را به نزدم بیاورند که ادّعا کرده باشد داود زن اوریا را به همسری گرفته او را دو بار به تازیانه حدّ می زنم،حدّی برای نبوّت و حدّی برای اسلام». (۳)

و ما این رأی را در تورات موجود در دست مردم می یابیم،و همین دلیل بر آن است که بیگمان آن کتاب تحریف شده،و گرنه چگونه به حکمرانی،بلکه به پیامبری از انبیاء خدا چنین تهمت پستی را توان زد،در حالی که او امین رسالت

۱- ۲۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۴۹.

۲- ۲۳) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۴۶.

۳- ۲۴) -همان مأخذ،نقل از المجمع.

خدا و بندگان او بوده است؟ مشکلتر در این امر این که این رأی به بسیاری از تفسیرهای ما راه یافته،و هنگامی که افکار خود را در تفسیر قرآن از تورات تحریف شده اقتباس کنیم،و چنین ظلم و کجروی و این نادرستیها را به انبیاء نسبت دهیم،در این صورت زیانی نمی بینیم که مردی همچون متوکّل عبّاسی،یا معاویه بن ابی سفیان و پسرش یزید بر ما حکم رانند،زیرا وقتی فرهنگ ما آلوده بدین افکار باطل باشد،زودا که ما را به پیروی از سلاطین و پادشاهان ستمگر،بدین باور که خلیفگان خدا و امینان رسالت اند،بکشانند. /۱۱

دوم:آزمونی که داود عرضهٔ آن شد،همان شتابزدگی و سرعت مبادرت او در صدور حکم بود بی آن که از صاحب یک میش دلیلی بخواهد،یا به نظر و دفاعیّات خوانده گوش فرا دهد،چه-از لحاظ شرعی و منطقی-برای قاضی جایز نیست که پیش از تحقیق در قضیه ای و توجّه به دیگر جوانبی که بدان مربوط می شود حکمی صادر کند.

امام رضا(ع)پس از آن که دستش را بر پیشانی خود کوفت،در حالی که رأی اوّل را رد می کرد و رأی دوّم را بیان می فرمود گفت:«ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم.شما به پیامبری از انبیاء خدا-علیهم السّلام-نسبت داده اید که در نماز خود سستی نمود،تا آن جا که به دنبال پرنده بیرون آمد،سپس گناهی فاحش و سپس قتل کرد؟(طرف سؤال گفت):ای زاده رسول خدا!پس گناه او چه بوده؟گفت:وای بر تو!در واقع داود-علیه السّلام-پنداشت که خدا آفریده ای داناتر از او نیافریده است،از این رو خدای عزّ و جلّ آن دو فرشته را نزد او فرستاد که از دیوار محراب بالا آمدند و(یکی از آن دو)گفت:« خَصْمانِ بَغی بَعْضُنا عَلی بَعْض فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلی سَواءِ الصِّراطِ* إِنَّ هٰذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنِيها وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ -ما دو مدّعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است.

میان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بیرون منه و ما را به راه راست هدایت

کن*این برادر من است،او را نود و نه میش است و مرا یک میش.می گوید:آن را هم به من واگذار،و در گفتگو بر من چیره شد». (۱) پس داود-علیه السلام-ضد خوانده شتاب ورزید و گفت:« لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤٰالِ نَعْجَتِکَ إِلیٰ نِعٰاجِهِ -او که میش تو را از تو می خواهد تا به میشهای خود بیفزاید بر تو ستم کرده است»و از خواهان دلیلی بر آن خواسته نطلبید و روی به خوانده نکرد که بدو بگوید:تو چه می گویی؟و این خطای او در آئین دادرسی بود نه آنچه شما بر آن رفته اید(و ادّعا می کنید)آیا نشنیده ای که خدای عزّ و جلّ می گوید:« یٰا دٰاوُدُ إِنّٰا جَعَلْنٰاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّٰاسِ بِالْحَقِّ... -ای داود!ما تو را خلیفهٔ روی زمین گردانیدیم.در میان مردم به حق داوری کن...تا پایان آیه».آن گاه(راوی گفت:ای زاده رسول خدا پس داستان او با اوریا چیست؟امام رضا(ع)گفت:

در زمان داود(ع)هر گاه شوهر زنی می مرد یا کشته می شد آن زن پس از او هیچ گاه،تا ابد همسری نمی گزید،پس نخستین کسی که خدای عزّ و جلّ او را آزاد گذاشت که با زنی که شوهرش کشته شده همسری کند داود(ع)بود،بنا بر این چون اوریا کشته شد و زمان عدّهٔ زنش به پایان رسید،داود زن اوریا را به همسری گرفت،و این چیزی بود که به لحاظ اوریا بر مردم دشوار آمد». (۲)

« فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رٰاکِعاً وَ أَنٰابَ -پس از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع در افتاد و توبه کرد.» وی مجالی برای وسوسه های شیطان و تشویق به تأخیر کردنهای او نگذاشت،بلکه بی درنگ به آمرزش خواهی و توبه شتافت،و چه دری برای توبه گشوده تر و فراختر از نماز و دعاست؟آیا خدای تبارک و تعالی نمی گوید:« قُلْ مٰا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لاٰ دُعٰاؤُکُمْ -بگو:اگر دعای شما نبود پروردگار من به شما نمی پرداخت» (۳) و دربارهٔ نماز گفت:

۱- (۲۵) -همین سورهٔ ص/۲۲-۲۳.

۲- (۲۶) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۴۶.

۳- (۲۷) -الفرقان/۷۷.

« وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰةِ وَ إِنَّهٰا لَكَبِيرَةٌ إِلاّ عَلَى الْخٰاشِعِينَ -از شکیبایی و نماز یاری جویید.و این دو کاری دشوار است جز برای سرسپردگان فروتن». (۱)

[۲۵]

و هنگامی که شروط توبه در نفس او کاملا فراهم آمد،از راست بودن پشیمانی،و اصلاح آنچه تباه کرده بود و زاری به درگاه پروردگار با دلی شکسته،پروردگار توبه اش را پذیرفت.

« فَغَفَرْنٰا لَهُ ذٰلِكَ -پس ما این خطایش را بخشودیم.» توبه خطای انسان را می زداید،و آثار بازگشتی آن را محو می کند،خواه در سطح فرد یا در اجتماع،و بلکه گام برداشتن به سوی توبه به انسان مصونیّتی بیشتر می بخشد و او را از خطر هلاک بر اثر گناهان و خطاها حفظ می کند،و برای انسان هیچ چیز زیانبخش تر از گناهی نیست که بدان فریفته شود و بنازد و خطایی که با خویشتن بزرگی بر آن اصرار ورزد.

و مهمترین داده های توبه آن است که درجات انسان را نزد پروردگارش بالا می برد و جایگاهی والا را در بهشت به میراث بدو می دهد.

« وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنٰا لَزُلْفىٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ -او را به درگاه ما تقرّب است و بازگشتی نیکو.» این بر خلاف تصوّرات منفی انسان است که می پندارد تو به سبب خواری او می شود و گردنفرازی و بالیدن به گناه همان روش بهتر است،زیرا در نظر او راه بالا رفتن و والا شدن است.

قرآن از آن رو اعتراف به خطا و توبهٔ از آن را،از وضع پیامبر دانا داود که خود و پسرش سلیمان به اوج تسلّط رسیده بودند برای ما مثال می زند که توبه کردن بر آدمی هنگامی که موقعیّتی پیشرفته در جامعه داشته باشد،دشوار است.چنان که اگر پدر خانواده ای یا دانشمندی در برابر پیروانش باشد،و این دشواری وقتی به قلّهٔ خود می رسد که انسان حکمران و دانایی در سطح داود باشد و شاید همین امر از

۱- ۲۸) -البقره۴۵/.

حکمتهای عرضه شدن پیامبران بر آزمون است.و خدا ایشان را به خود وامی گذارد و لحظه هایی چند عصمتشان را از آنان برمی دارد و ایشان مرتکب لغزشهایی می شوند، سپس به درگاه خدا توبه می کنند تا رهبرانی شایسته برای بشریت در میدان توبه -که بزرگترین میدان است-باشند،هم چنان که در دیگر میدانها نیز رهبران مردمند.بر ما که اکنون در حال مبارزه و نبرد هستیم واجب است که آن بزرگان را چنان که خدا به ما فرمان داده به یاد آوریم تا هیچ یک از ما خود را فراتر و بزرگوارتر از انتقاد و شنیدن آراء مردم دربارۀ اقدامات خود نگیرد و نپندارد و در نتیجه هیچ یک از ما به نام این که نمایندۀ پیشاهنگ پیشرو جامعه است خود را بالاتر از جامعه نشمارد.

[۲۶]

مهمترین شروط حکمرانی که در خونها و اموال مردم تصرّف می کند، این است که بر محور حق بگردد،ولی چگونه صداقت حکمرانی که مدّعی است به حق حکومت می کند شناخته می شود؟بیگمان هنگامی که با هوای خود مخالفت ورزد و از تصمیمی که گرفته،در صورتی که بفهمد خطا بوده،بازگردد و در برابر مردم بدان اعتراف کند و به درگاه خدا توبه آورد و روش خود را اصلاح کند.

از این جاست که می بینیم روند قرآنی ما را یادآور می شود که پروردگار بنده اش داود را،پس از آن که او را آزمود دانست که با هوای خود مخالفت می ورزد،و چون خطای خویش را بشناسد از آن باز می گردد،در زمین خلیفه(و جانشین خود)گردانید.

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ -ای داود،ما تو را خلیفۀ روی زمین گردانیدیم.» همانا زمین و آنچه در آن است از بشر و جانداران و خاک امانتی است بر گردن تو و بر گردن هر حکمرانی و این امانت مصون و محفوظ نمی ماند مگر به حکم راندن حق،امّا اگر به باطل حکم رانی زمین و آنچه از جانداران و مردم را که بر آن است به فساد می کشانی،و خدای تعالی در توصیف کسی که در حکم خود از باطل پیروی می کند،گوید:« وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ

الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللّهُ لاٰ ١١/ يُحِبُّ الْفَسٰادَ -چون از نزد تو بازگردد،در زمین فساد کند و کشتزارها و دامها را نابود سازد،و خدا فساد را دوست نـدارد». (۱) و از ایـن رو قرآن بـه دنبـال آن،مهمـترین وظـایف حکمران و آنچه را از بنیادهـای قانونگـذاری و قضایی و اجرایی بدو مربوط می شود روشن می سازد و می گوید:

« فَاحْكُمْ بَيْنَ النّٰاسِ بِالْحَقِّ -در میان مردم به حق داوری کن.» قاضی برای آن که ملازم حق باشد باید از امیال و شهوتهای خود بگذرد تا روابط اجتماعی و فشارهای مردم و فریبندگیهایشان بر آراء او در قضاوت منعکس نشود و تأثیر نگذارد.

« وَ لاٰ تَتَّبِعِ الْهَوىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ -و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خـدا منحرف سازد.» برای آن که یک معنی از معـانی این آیـۀ کریم را دریـابیم کـافی است که نظری به وضع موجود مسـلمانان بیفکنیم که قربانی هواهای حاکمان بر این امّت شـده اند،مگر نه آن که اسـلام را از حکومت دور کردند زیرا با هواهای آنها تناقض داشت،و در قلمرو آن نمی توانسـتند تمایلات و رفتارهای گمراهانۀ خود را توجیه کنند؟؟و این همان گمراهی است.

از این آیه کریم حدیث شریف ولایت فقیه را در می یابیم.امام صادق(ع) گفت:

«از فقیهـان کسـی باشـد که نفس خود را نگه دارد و دین خود را محـافظت کنـد و بـا هوای خویش مخالفت ورزد و از مولای خود فرمان برد،پس بر عامّۀ مردم است که از او تقلید کنند»، و امام(ع)می افزاید:

«امّا آنان که مرتکب زشتیها و گناهان بزرگ شوند و کار فاسقان فقیهان عامّه کنند،از جانب ما هیچ چیزی و کرامتی را از آنها نپذیرید»تا آن جا که

۱- ۲۹) -البقره۲۰۵/.

گوید:«آنها بر ضعیفان شیعهٔ ما از لشکر یزید علیه اللعنه بر حسین بن علی(ع)و یاران او،زیانبخش ترند،و اموال و ارواح آنان را می ربایند». (۱)

آن گاه پروردگار ما آنان را که به سبب هواهای خود از حق و راه راست دور می شوند تهدید می کند و گوید:

« إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِیدٌ بِمٰا نَسُوا یَوْمَ الْحِسٰابِ -آنان که از راه خدا منحرف شوند،بدان سبب که روز حساب را از یاد برده اند،به عذابی شدید گرفتار می شوند،» و گفت روز حساب و نگفت روز قیامت،زیرا کسی که فراموش کند که برای تمام حرکات و سکناتش و بویژه هواهای نفسش در برابر خدا حسابرسی می شود،تعادل و ضابطه های خود را در زندگی از دست می دهد و با حق مخالفت می ورزد و به جای حساب از هوای خود پیروی می کند.

خطاهای انبیاء

سخن پایانی:چرا در قرآن می بینیم که دربارهٔ انبیاء و خطاهایشان توجّه مخصوص شده؟مانند این گفتهٔ خدای تعالی درباره آدم(ع)« وَ عَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ -آدم پروردگارش را فرمان نبرد و راه گم کرد» (۲) یا از یونس نبی(ع):

« سُبْحٰانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِینَ -تو منزّه هستی و من از ستمکارانم» (۳) و از داود« فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رٰاکِعاً وَ أَنٰابَ -پس از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع در افتاد و توبه کرد»، (۴) و از پیامبر اکرم(ص):« لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مٰا تَأَخَّرَ -تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این

۱- (۳۰) -بحار الانوار،ج ۲،ص ۸۸.

۲- (۳۱) -طه۱۲۱/.

۳- (۳۲) -الانبیاء۸۷/.

۴- (۳۳) -همین سورهٔ ص،۲۴.

باشد برای تو بیامرزد». (۱)

پاسخ:در این مورد حکمتهای بسیار است،از بارزترین آنها شناخت مردم بدین نکته است که انبیاء خدایانی نیستند و ایشان را به مقام پروردگار بالا نبرند.در حدیثی مفصّل در کتاب الاحتجاج طبرسی ۱۱/ از امیر المؤمنین-علیه السّلام-چنین آمده که در این باره می گوید:

«امّا لغزشهای انبیاء-علیهم السّلام-و آنچه خدا در کتاب خود آن را بیان کرده،به راستی که این از دلالت کننده ترین دلیلها بر حکمت باهر و قدرت قاهر و عزّت ظاهر خدای عزّ و جلّ است،زیرا او می داند که برهانهای انبیاء-علیهم السّلام-در دلهای امّتهایشان بسی بزرگ می آید و برخی از آنها بعضی از انبیاء را خدا می گیرند،چنان که نصرانیان دربارهٔ پسر مریم چنین کردند.پس ذکر آن خطاها دلیل بر عقب ماندن ایشان از کمالی است که تنها از آن خدای عزّ و جلّ است.آیا به گفتهٔ او در توصیف عیسی گوش فرا نداده ای؟آن جا که دربارهٔ او و مادرش گوید:« کانا یَأْکُلانِ الطَّعٰامَ -آن دو غذا می خوردند». (۲) یعنی هر کس خوراک بخورد وزن و سنگینی دارد،و کسی که وزن داشته باشد از آنچه نصرانیان دربارهٔ پسر مریم ادّعا کردند بسی دور است».

[سوره ص (۳۸): آیات ۲۷ تا ۴۰]

اشاره

وَ مٰا خَلَقْنَا اَلسَّمٰاءَ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا بٰاطِلاً ذٰلِکَ ظَنُّ اَلَّذِينَ کَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ کَفَرُوا مِنَ اَلنّٰارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ کَالْمُفْسِدِينَ فِی اَلْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ اَلْمُتَّقِينَ کَالْفُجّٰارِ (۲۸) کِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ إِلَيْکَ مُبٰارَکٌ لِيَدَّبَّرُوا آيٰاتِهِ وَ لِيَتَذَکَّرَ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ (۲۹) وَ وَهَبْنٰا لِدٰاوُدَ سُلَيْمٰانَ نِعْمَ اَلْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّٰابٌ (۳۰) إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ اَلصّٰافِنٰاتُ اَلْجِيٰادُ (۳۱) فَقٰالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ اَلْخَيْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبِّی حَتّٰی تَوٰارَتْ بِالْحِجٰابِ (۳۲) رُدُّوهٰا عَلَیَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ اَلْأَعْنٰاقِ (۳۳) وَ لَقَدْ فَتَنّٰا سُلَيْمٰانَ وَ أَلْقَيْنٰا عَلیٰ کُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنٰابَ (۳۴) قٰالَ رَبِّ اِغْفِرْ لِی وَ هَبْ لِی مُلْکاً لاٰ يَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی إِنَّکَ أَنْتَ اَلْوَهّٰابُ (۳۵) فَسَخَّرْنٰا لَهُ اَلرِّيحَ تَجْرِی بِأَمْرِهِ رُخٰاءً حَيْثُ أَصٰابَ (۳۶) وَ اَلشَّيٰاطِينَ کُلَّ بَنّٰاءٍ وَ غَوّٰاصٍ (۳۷) وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِی اَلْأَصْفٰادِ (۳۸) هٰذٰا عَطٰاؤُنٰا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ (۳۹) وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنٰا لَزُلْفیٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ (۴۰)

۱- (۳۴) -الفتح ۲/.

۲- (۳۵) -المائده۷۵/.

معنای واژه ها

۳۱[الصّافنات]

:جمع صافنه،اسبی که بر روی سه پای خود بایستد و یک دست خود را بلند کند تا زیر سمش نمایان شود و این از نشانه های نیکویی اسب باشد.

[الجیاد]

:جمع جید که به معنی اسب نژادهٔ نجیب است،و نجابت اسب در شناختن صاحب خود،و تیز روی،و اهتمام آن به رها ساختن سوار خود از مشکلی است که بدان دچار می شود.

۳۲[تورات بالحجاب]

:خورشید پنهان گشت و زیر افق در پوشش رفت.

۳۳[فطفق]

:شروع کرد.

[مسحا]

:بریدن با شمشیر،و گفته اند معنای آن مسح با

ص :۳۴۲

دست است و سلیمان به دست کشیدن بر یالها و مچهای اسبان شروع کرد.

۳۶[رخاء]

:نرمی بدون عنف و خشونت.

آیا پرهیزگاران را چون گناهکاران قرار می دهیم؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

وقتی کافران خواستار شتاب در حساب خود و تسریع در دادن نصیب خویش(اعمّ از پاداش نیک یا جزای بد)شدند،پروردگار ما به پیامبر گرامی خود گفت:« اِصْبِرْ عَلیٰ مٰا یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنٰا دٰاوُدَ -بر هر چه می گویند صبر کن و از بندهٔ ما داود یادآور»، (۱) و از خلال داستان داود(ع)ما را یادآور شد که چگونه خدا به سرعت پاداش او را در دنیا به صورت ملک و نام نیک بداد،و ما را بدین رهنمون می شود که کردار شایسته را(در دنیا یا عقبی)پاداشی است مناسب و درخور.و اینک سیاق مطلب ما را به پاسخ قاطع پرسش کسانی می رساند که منکر رستاخیزند و می گوید:داستان داود دلالت بر آن دارد که حقّ همان محور آفریدگان است،و داود از آن رو بدان پایگاه رسید که خدا به حق حکم می کند(و به موجب حق پاداش نیکی نیکی است)و این جز مثالی از تقدیرهای پروردگار و روش تدبیر او در مورد آفریدگان نیست(چه تمام آنها بر پایهٔ حق استوار و برقرار است)و در نتیجه این نکته ما را رهنمون بدین امر می شود که پرهیزگاران همچون گناهکاران نیستند،زیرا تساوی آنها با حق،که آسمانها و زمین بدان برپاست،منافات دارد.و

۱- ۳۶) -ص/۱۷.

این چنین،ناگزیر باید پاداش مناسب و افزونتر در آخرت باشد.

این از یک سو،و از سوی دیگر مبدأ حق با خلافت و جانشینی گناهکاران در زمین منافات دارد، /۱۱ زیرا خلافتی این چنین به مهمترین هدفهای زندگی که همان اجرای حق است نمی رسد،و پروردگار ما با این آیات تمام دروغها و افکار باطل تحریف کنندگان تورات یا کسانی که آنها را از آنان اقتباس کرده اند،به کلّی نفی می کند،دروغهایی که هنگامی که پیامبر او داود(ع)را از لحاظ پرهیزگار و منزّه بودن متّهم کردند،بدو چسبانیدند.آن گاه خدا ما را به اندیشیدن در قرآن به همانندی از این امر در سورهٔ مائده در موضوع خلافت دعوت می کند،زیرا وقتی ما تصوّرات و افکار خود را بر کتاب خدا عرضه کنیم و با آن بسنجیم،بسیار زود برای ما روشن می شود که خلافت ستمکاران با جوهر بینشها و هدایتهای قرآن سازگاری ندارد.

آن گاه قرآن از گوشه ای از زندگی سلیمان بن داود-علیهما السلام-با ما سخن می گوید که چگونه وی آزمون سلطه را گذراند،و آرایش سلطه او را از خط فرمانبرداری و توبه بیرون نبرد،بلکه سرسپردگی او را نسبت به پروردگار متعال خود افزونتر ساخت،زیرا او همه چیز را نعمتی الهی می دانست که مستوجب سپاسگزاری بود.و بدین سان مثالی از سلطان شایسته شد،هم چنان که پدرش پیش از آن چنان کرد.

شرح آیات:

[۲۷]

پروردگار ما در آیات پیشین صفات خلیفه ای را که در زمین قرار می دهد بیان کرد(آن جا که آیات بیست صفت نیک درباره داود که خلیفگی داشت یادآور شد)و از برجسته ترین آن صفات حکم کردن او در میان مردم به حق بود.

« وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا بٰاطِلاً -ما این آسمان و زمین و

آنچه را که میان آنهاست به باطل نیافریده ایم.» چگونه پروردگاری دستخوش باطل شود که خلیفهٔ در زمین را جز از صالحان و کسانی که ایشان را با سخت ترین امتحان آزموده تا به حق حکم کنند؛ قرار نمی دهد.

به راستی نشانه های حکمت رسا در کوچکترین چیزی که خدا آفریده جلوه گر می شود،در زنبور عسل و مورچه،در مو و کرک،در یک یاخته،در یک ذرّه، در پروتون و الکترون.پس چگونه این حکمت در جوهر آفرینش آسمانها و زمین جلوه گر نشود؟یا چگونه خدا آن دو را ۱۱/ به باطل،بی حکمت،بی هدف و بی اندازه سنجی و ارزیابی آفریده باشد؟!او بسی منزّه و والاتر از آن است که چنین کند.

« ذٰلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا -این گمان کسانی است که کافر شدند.» زیرا آنها زندگی را با پیشداوریها و افکار کافرانه ارزیابی کردند و به حق راه نبردند.و با وجود این در نفی آن به حدّ قطعی(علم)نرسیدند،زیرا به هر جا و به هر چیز نگریستند آثار قدرت و حکمت را دیدند.

« فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النّٰارِ -پس وای بر کافران از آتش،» زیرا خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید،پس بیگمان هرگز نمی گذارد که کافران بیهوده بروند بلکه ناگزیر آنها را به سبب اعمالشان که از حدّ معقول در مخالفت حق تجاوز کرده است مجازات می کند و افسوس و هلاک نصیب آنهاست.

[۲۸]

برای بیان این حقیقت،پروردگار ما را به سنّت حق که در هر چیزی آفریده شده است رهنمون می شود که نمی پذیرد پرهیزگاران که از عذاب و اسباب و عوامل آن دوری می کنند با گناهکاران یکسان باشند که پروایی ندارند در چه درّه ای را می سپارند و در چه گمراهه ای سرگردان شده اند و چه گناهی را مرتکب می شوند.

« أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ -آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند.» و بدان وسیله حسنات را به دست آورده اند.

« کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ -همانند فساد کنندگان در زمین قرار

می دهیم؟» پیداست که تخصیص فساد کنندگان به یادآوری با داستان داود(ع)که در شروط خلیفهٔ خدا در زمین نمودار است هماهنگی دارد.

خلیفهٔ شرعی هر کسی نیست که با زور زمام امور را در دست دارد،بلکه کسی است که آن را به حق در اختیار بگیرد.

و از این رو باید میان حاکم و حاکم تفاوت نهاد،بر خلاف آنچه برخی گفته اند که حکمران شرعی همان کسی است که شمشیر حکومت می کند،خواه مصلح باشد یا مفسد،و واقعیت آن است که آنها می خواهند موضعگیریهای خود را نسبت به بعضی از رویدادها و مردان تاریخ توجیه کنند،و معتقدند که علی(ع)و معاویه برابرند،در حالی که منطق قرآن آن را مردود می داند و نمی پذیرد.

آیا امام علی(ع)که روز را روزه دار و شب را نمازگزار و عابد است،و خوراک خود را با فقیران تقسیم می کند،و حتی آنان را بر خود و خانواده اش ترجیح می دهد(مسکینی و یتیمی و اسیری را در سه افطار متوالی)و با رعیت عدل می ورزد با کسی برابر است که حقوق مردم را غصب می کند،و خون خلق را می ریزد و با مقدّرات امّت بازی می کند؟!هرگز...

به راستی،سلطه سلاحی است دو دم،اگر به دست مؤمنان دهندش وسیلهٔ اصلاح و آبادی می شود،امّا اگر بر عکس باشد بیگمان کلنگی ویرانگر می شود که ساخته ها را ویران می کند و انرژیها را درهم می شکند.و پروردگار ما در این آیه «کسانی را که ایمان آورده اند»در برابر گروهی معین«مانند گناهکاران»قرار نداده بلکه آنها را با«فساد کنندگان در زمین»روبرو نهاده تا به ما بفهماند که هر سلطه ای غیر از سلطهٔ مؤمنان همان فساد کنندهٔ در زمین است.

« أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجّارِ -یا پرهیزگاران را چون گناهکاران قرار می دهیم؟» چنان چیزی شایسته نیست و تا وقتی حق همان پایهٔ زندگی و مقیاس آن است ممکن نمی شود،مگر آن که این معادله برهم بخورد،و این نیز جز در گمان

کافران نیست.

[۲۹]

حق در آسمان و زمین و آنچه در میان آن دو هست جلوه می کند.

آیات قرآن نیز جلوه ای دیگر از حق است،و هر کس در قرآن بیندیشد در می یابد که قرآن کتابی است که از آنچه در نشانه های آفریدگان وجود دارد سخن می گوید،آن گاه دلی هشیار و بیدار می یابد و آگاه می شود که به راستی قرآن کتابی است که آفریدگار آسمان و زمین آن را فرستاده زیرا جز صورتی صافی از آفریدگان نیست.

« کِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ إِلَیْکَ مُبٰارَکٌ -کتابی مبارک است که آن را بر تو نازل کرده ایم.» و خدا برای این کتاب هدفهایی والا معیّن کرده است،و گوید:

۱-« لِیَدَّبَّرُوا آیٰاتِهِ -تا در آیاتش بیندیشند،» پس قرآن را برای آن فرستاده اند که به انسان مؤمن بینش و نگرش درست در زندگی ببخشد.و این با مطالعۀ سطحی صورت نمی پذیرد،بلکه ناگزیر باید به ژرفی در آیات اندیشید.

۲-و هدف دیگر،پس از ادراک بینش آن است که در زندگی انسان منعکس شود و آدمی از آن پند گیرد و از خلال آن در اندیشه و کردار،تفکّر و رفتار خود را تصحیح کند.

« وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبٰابِ -و خردمندان از آن پند گیرند،» زیرا خردمند کسی است که ارزش و اهمیّت قرآن را بداند،و اوست که بر بینشهای قرآن آگاهی می یابد.و شک نیست کسی که خردش در زندگی بر او حکومت می کند هموست که از قرآن بهره می جوید،امّا آن دیگری که شهوتهایش بر او حکمفرماست هرگز از قرآن پند نمی گیرد.

از خود می پرسیم:پیوند و رابطۀ این آیه با روند مطلب چیست؟پاسخ می دهیم:

یکم:زیرا استنباط طریقۀ خلافت اسلامی از قرآن بسیار دشوار و سخت است و کسی را توان آن نیست مگر آن که خدا قلبش را به ایمان آزموده باشد،و

بداند که ممکن نیست به وسیلهٔ سلطه ای که از ارزش دادن به حق و روش توحید دوری می کند قرآن را بشناسد.مگر نه آن که سلطهٔ سیاسی ارزشهای اجتماع را مجسّم می سازد؟پس چگونه سلطه ای فاسد می تواند ارزشهای اصلاحی قرآن را اجرا و عملی کند؟! بدین سان روند مطلب به ضرورت اندیشیدن و یاد آوردن برای درک این حقیقت که پرده های شهوات و فشارها بر آن افکنده شده،اشاره می کند.

دوم:از آن جا که روش قرآن در هشیار ساختن انسان به روز قیامت روشی یگانه و بی همتاست و جز کسانی که در آیات قرآن می اندیشند و از آن پند می گیرند به فهم آن دست نمی یابند.

[۳۰]

سیاق مطلب ما را پس از آموزش از طریق داستان داود(ع)به داستان سلیمان(ع)می برد و این دو داستان در این نکته که مثالی از گذشتن انسان از آزمون سلطه و قوّتند با یکدیگر تلاقی می کنند.

« وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّابٌ -سلیمان را به داود عطا کردیم.چه نیکو بنده ای بود و روی به خدا داشت.» ویژگی سلیمان و بزرگواری حقیقی او در وابستگی او به مردی بزرگ همچون داود(ع)و در سلطنت و چیرگی او نیست بلکه در بندگی او و نسبت به خدای سبحان است.و اگر از اهل ایمان نمی بود خدا او را در کتاب خویش نمی ستود.وی بدین بندگی توانست بزرگترین آزمون زندگی را،که همان آزمون سلطه است بگذارند.وی-علیه السلام-ملکی یافت که هیچ یک از مردم چنان ملکی نیافته بود و پس از او نیز هرگز کسی چنان نخواهد یافت،ولی او به زیور دنیا فریفته نشد، بلکه از آن گذشت و روی به خدا داشت،به بندگی او می پردازد و خود را در موضع فردی گناهکار قرار می دهد و سپس توبه می کند و او از گناهان معصوم و بازداشته است و پروردگار خود را عزّ و جلّ بزرگ می دارد.چگونه آنها بر پروردگار خود بزرگی می فروشند در حالی که می دانند هر چه دارند از فضل اوست،و راه افزون ساختن آن همان افزودن به خواری و سرسپردگی و فروتنی نسبت به اوست؟!

[۳۱]

قرآن برای مجسّم ساختن گرایش و بندگی سلیمان(ع)نسبت به خدا صورتی از زندگی او را به ما عرضه می کند.

« إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ -آن گاه که به هنگام عصر اسبان نژادۀ تیزرو را که ایستاده بودند به او عرضه کردند.» صافنات از بهترین اسبهای تربیت شده اند،و هر وقت سلیمان آهنگ جهاد داشت آنها را بدو عرضه می کردند.

[۳۲]

در همان روز عرضۀ اسبها،و شاید به سبب فزونی آنها وی مدتی دراز بدانها مشغول شد چندان که خورشید نهان شد(یا در شرف غروب بود)و فضیلت نماز عصر از دست او برفت،و دیگر وقت گزاردن آن نبود و او ساز و برگ جهاد فراهم می کرد /۱۱ و سرگرم کاری از کارهای دنیا بود،و با وجود این از پروردگار خود آمرزش خواست و آن را تقصیری شمرد که مستوجب توبه می شود.

« فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ -گفت من دوستی این اسبان را بر یاد پروردگارم گزیدم تا آفتاب در پردۀ غروب پوشیده شد،» و سلطان بودن او وی را از اعتراف به خطا باز نداشت،گرچه آن خطا در حدّ ترک شایسته تری به سبب عمل خیری دیگر بود که خدا آن را دوست دارد.

پس معنی سخن او این است که جهاد مرا از نماز بازداشت،در حالی که هر دو واجبند،اما نماز شایسته تر است،مگر نه آن که مؤمنان برای برپا داشتن نماز جهاد می کنند؟ [۳۳]

هنگامی که سلیمان(ع)متوجّه از دست رفتن وقت نماز شد،از جهاد دست کشید و نماز خود را قضا کرد،و دیگر بار بازگشت،و گفت:

« رُدُّوهَا عَلَيَّ -آنها را نزد من بازگردانید.» یعنی اسبان نژاده را،تا به رسیدگی به لشکر ادامه دهد.

« فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ -پس به دست کشیدن(و نواختن)بر ساقها و گردنهایشان آغاز کرد،»

و دست کشیدن(یا نواختن)بر گردنها و ساقهای اسبان نزد کارشناسان راهی برای شناختن بهترین اسبان بود،و سلیمان(ع)پس از اجزای این بررسی اسبها را به افراد سپاه خود تقسیم می کرد و این نشان اهتمام او به امر سپاه است.

ابن عبّاس گوید از علی(ع)دربارهٔ این آیه پرسیدم،گفت:تو در این باره چه شنیده ای ای ابن عبّاس؟گفتم:شنیدم که کعب می گوید:سلیمان به عرضهٔ اسبان سرگرم شد تا فرصت نماز از دستش رفت، /۱۱ آن گاه گفت آنها،یعنی اسبان،را بر من بازگردانید،و آنها چهارده رأس بودند،پس فرمود گردن و ساق همه را با شمشیر زدند و آنها را بکشت،پس خدا چهارده روز فرمانروایی را از او سلب کرد، زیرا با کشتن اسبها به آنها ستم کرد.علی(ع)گفت:

«کعب دروغ گفت،سلیمان در آن روز از آن رو به عرضهٔ اسبها مشغول شد که می خواست با دشمن جهاد کند،تا آن که آفتاب در پردهٔ غروب پوشیده شد(تا آن جا که گفت)به راستی پیامبران ستم نمی کنند و به ستم فرمان نمی دهند زیرا ایشان معصوم و پاکیزه شده اند». (۱)

[۳۴]

سپس قرآن از آزمونی که سلیمان-علیه السّلام-عرضهٔ آن شد با ما سخن می گوید.وی از خدا آرزو کرد که بدو پسری دهد که وارث او شود هم چنان که او خود وارث داود(ع)شده بود،ولی خدا آرزوی او را اجابت نکرد بلکه جسد مرده ای را که زن او سقط کرده بود بر تخت او افکند.

« وَ لَقَدْ فَتَنّٰا سُلَيْمٰانَ وَ أَلْقَيْنٰا عَلىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَداً -ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندیم.» کنایه از نوزاد پسر مرده،در حالی که او آرزو داشت پسری بر تخت او بنشیند و پس از او حکم براند،پس اندکی از آن امر متأثّر شد،ولی در پیش خود اندیشید و به سوی پروردگارش بازگشت.

« ثُمَّ أَنٰابَ -سپس روی به خدا آورد.»

۱- ۳۷) -المجمع،ج ۷-۸،ص ۴۷۵.

این وضعیّت برای او-که پیامبر بود-لغزشی شمرده شده و این آزمونی بر او بود که صورت گرفت و او با دعا و یاری جستن از خدا از آن گذشت، زیرا دانست که محقق نشدن آرزوهای او از جانب خدا دلیل بر آن است که تحقق آنها هیچ گاه به مصلحت نیست.

« قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی -گفت:ای پروردگار من،مرا بیامرز.» اگر نزدت آرزویی آوردم که با حکمت تو موافق نیست زیرا دانش من از ادراک آن ناتوان است،آن گاه /۱۱ از خدا چیزی دیگر خواست که از خلال آن آرزویش را تغییر داد،گفت:

« وَ هَبْ لِی مُلْکاً لاٰ یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهّٰابُ -مرا ملکی عطا کن که پس از من کسی سزاوار آن نباشد،که تو بس بخشنده ای.» از این آیهٔ کریم آداب دعا از جانب پیامبران-علیهم السّلام-معلوم می شود.

در آغاز باید بنده بداند آنچه از خدا درخواست خواهد کرد حقّ او بر خدا نیست که با کردار یا بندگی خود آن را واجب می سازد،بلکه هبه و بخششی است که پروردگار اگر بخواهد به تفضّل بدو عطا می کند و اگر نخواهد نمی بخشد،و افزون بر تناسب این ادب با مقام پروردگاری،خدا مناعتی بر ضدّ عکس العمل اجتماعی او در صورت اجابت نشدن آرزویش عطا می کند.

سپس این که درخواست باید(به مرتبه)عظیم و(به اندازه)بزرگ باشد،از انسان می سزد که از پروردگار خود که توانای چیرهٔ کریم است درخواستهای گرانقدر و بزرگ بکند و از نگرش بشری محدودی که آرزوهایی محدود را بر او ایجاب می کند فراتر رود،و از پایگاه شناخت به صفات و نامهای نیکوی خدا از او درخواست کند.این سلیمان(ع)است که از خدا درخواست می کند ملکی عظیم بدو عطا کند که پس از وی کس سزاوار آن نباشد.

از سیاق مطلب درمی یابیم که سلیمان(ع)از خدا خواست تا در عرض فرزندانی که او را از وجودشان محروم داشته،او را به رحمت الهی ویژه ای

اختصاص دهد که در یاد نسلهای آینده ادامه یابد،مگر این که انسان به وجود فرزندانش و بدانچه اختصاص بدو دارد استمرار می یابد،از این رو از خدا ملکی خواست که به کسی نداده است و سزاوار کسی دیگر نباشد،و بالفعل خدا او را به رام کردن جنّ و باد و پرنده ویژگی داد،چنان که آیات آینده تقریر می کند،و به اسم اعظم اختصاصش داد،چنان که در آیات دیگر می خوانیم. (۱)

امّا ملک برای خود ملک و به منظور لذّت زندگی دنیا نبود،بلکه مرادش آن بود که به وسیله ملک و چیرگی و کشورداری حکومت خدا را در زمین برپای دارد تا وضع موجود شرک سیاسی ۱۱/ و اجتماعی و جز آن دو را از میان ببرد و مستضعفان را به حق رهنمون شود،و چه آرزوخواهیی بزرگتر از این آرزو طلبی؟! در واقع سلیمان می دانست که پیامبر است و بر حق می رود،از این رو برای تحقق بخشیدن به هدفهای رسالت خود از خدا درخواست ملک و قوّت کرد.و هر کس زندگی او را مطالعه کند آن را جهادی برای برافراشتن کلمهٔ اللّه می یابد،و شاید اشاره به اسبهای نیکوی نژاده در این سورهٔ مبارک ما را بدین حقیقت رهنمون باشد.و در سورهٔ النّمل آن جا که داستان به اسلام آوردن بلقیس و قوم وی می انجامد تصویری از زندگی سرشار از جهاد سلیمان آمده است.

سوّمین شرط از آداب دعا این است که به حمد و ستایش خدا پایان پذیرد و این با ذکر نامهای نیکوی اوست که در سرآغاز آنها نام«الوهّاب-بسیار بخشنده» است که بیشتر پیامبران در دعوتهای خود آن را ذکر کرده اند.خدای تعالی گوید:

« وَ لِلّٰهِ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ فَادْعُوهُ بِهٰا وَ ذَرُوا الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی أَسْمٰائِهِ سَیُجْزَوْنَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ -از آن خداست نیکوترین نامها.بدان نامهایش بخوانید.

آنها را که به نامهای خدا الحاد می ورزند واگذارید.اینان به کیفر اعمال خود خواهند رسید». (۲)

ص: ۳۵۲

۱- ۳۸) -تأیید این نظر را در حدیث شماره ۵۶ از تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۵۹-۴۶۰ می یابیم.
۲- ۳۹) -الاعراف ۱۸۰/.

[۳۶]

خدا درخواست پیامبر خود را اجابت کرد و او را به ملکی ویژگی داد که در آینده نظیری نداشته باشد.

« فَسَخَّرْنٰا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخٰاءً حَيْثُ أَصٰابَ -پس باد را رام او کردیم که به نرمی هر جا که آهنگ می کرد،به فرمان او می رفت،» و باد هر گونه و به هر جا که او می خواست می رفت.

در تفسیر علی بن ابراهیم حدیثی پشت در پشت از امیر المؤمنین-علیه السلام-آمده است که گفت:

«سلیمان بن داود از بیت المقدس بیرون آمد و همراه سیصد هزار تخت در سمت راستش بود که بر آنها آدمیان بودند،و سیصد هزار تخت در سمت چپش از آن جنّیان،و به پرندگان فرمان داد که بر آنها سایه گستردند، /۱۱ و به باد فرمان داد که آنها را جابجا کردند تا به ایوان کسری در مدائن درآمد،سپس بازگشت و شب را در استخر(فارس)گذرانید و خوابید،سپس فردایش به شهر برکاوان رسید،آن گاه باد را فرمود و ایشان را برد تا جایی که نزدیک بود پاهایشان به آب بخورد،و سلیمان بر ستونی از باد سوار بود،پس(مردم)به یکدیگر گفتند:آیا هرگز شهریاری بزرگتر از این دیده یا شنیده اید؟گفتند:مانند او را نه دیده و نه شنیده ایم.آن گاه فرشته ای از آسمان ندا در داد که پاداش یک تسبیح دربارۀ خدا بزرگتر از چیزی است که دیدید». (۱)

[۳۷]

و افزون بر باد دیوان نیز بدو تسلیم شدند و فرمانبردار او گشتند و وظیفۀ آنها ساختن بنا و آبادانی بود و مواد معدنی را از دریاها بیرون می کشیدند.

« وَ الشَّيٰاطِينَ كُلَّ بَنّٰاءٍ وَ غَوّٰاصٍ -و دیوان را که هم بنّا بودند و هم غوّاص.» ضرورتی ندارد که مقصود از غوص(فرو شدن در دریا)تنها معنی متعارف آن باشد،که همان فرو رفتن در ژرفای دریا برای صید و بیرون آوردن نیروهای نهفته

۱- ۴۰) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۵۹.

در آن است،بلکه این کلمه شمول می یابد هم چنان که کلمهٔ بنّا نیز بر معنی پیش گفته(عمران)شمول می یابد.

[۳۸]

سلیمان کارهای مهم را بر دیوان تقسیم کرده بود،و آنها هر طور که او می خواست عمل می کردند،و هر یک سرپیچی می کرد به زندان مجازات می شد.

« وَ آخَرِینَ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفٰادِ -و گروهی دیگر را،که بسته در زنجیر او بودند.» از این آیه به نظر می رسد که دیوان گروه گروه بسته به زنجیر و به یکدیگر نزدیک بودند،و محتمل است که هر یک با همدوشان خود در نافرمانی و مخالفت زندانی می شده است.مهمّ این است که سلیمان با این چیرگی و تسلّط بر جن افکار جاهلیّت را دربارهٔ خدایی آنها درهم شکست.

[۳۹]

در پایان این درس پروردگار ما به ملک سلیمان اشاره می کند و گوید:

« هٰذٰا عَطٰاؤُنٰا -و این عطای ماست.» و آن را واگذار بدو می کند تا هر گونه به نظرش می رسد در آن تصرّف کند.

« فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسٰابٍ -خواهی آن را ببخش و خواهی نگه دار، بی حسابی.» یعنی از آنچه داری به مردم عطا کن یا آن را از آنها بازدار،و کسی از تو حساب نمی کشد،و این بالاترین مرحلهٔ واگذاری است.

[۴۰]

این درس به حقیقتی مهمّ پایان می یابد،و آن این است که مهمترین چیزی که انسان در دنیا دارد نزدیکی او به خدا و پاداش او نزد اوست.

« وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنٰا لَزُلْفیٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ -او راست نزد ما تقرّب و بازگشتی نیکو.» و سخن پایانی:

از ابعاد رسالت قرآن کریم تصحیح دید بشر نسبت به پیامبران و رسالتهای ایشان است،زیرا شیطان دربارهٔ مصدر اصلاح و سرچشمه فضایل(پیامبران و

رسالتهایشان)وسوسه برمی انگیزد و بدین وسیله تهمتهایی برای کم کردن شخصیّت ایشان در چشم مردم به ایشان می بندد و ارزشهای دین را تحریف می کند و آنها را با تأویلشان سبب گمراهی می سازد.

خدای سبحان زمان به زمان رسالت و پیامبری را می فرستد تا درسهایی را که از معالم دین حق خود داده است تجدید کند و فرصت هدایت مردم از دست نرود.

و این چنین،امیال بنی اسراییل تورات و انجیل را تحریف کرده،و نصوص پیرامون ارزشها را تأویل نموده،و تهمتها در پیرامون پیامبران-علیهم السلام-به هم بافته است.و خدا کتاب مجید خود را برای روشن ساختن ۱۱/ همه چیز و منزّه کردن مقام پیامبران-علیهم السلام-فرو فرستاد.و از این رو در قرآن بیانی برای داستانهای پیامبران-بویژه داستانهایی که به صورتی دگرگونه نقل شده بودند- آمده و سپس تفسیری نیکو از موارد پیچیدۀ زندگی ایشان-علیهم السلام-آورده است.

آنچه جای تأسّف دارد این است که:دسته ای از مفسّران به دنبال آن رفته اند که احادیث اسراییلی را نقل کنند و در آبروی پیامبران به نوعی ژرف کاوی پردازند و در نتیجه آنچه را قرآن بربسته و پیوسته است بشکنند و از هم بگسلند،و با آنچه قرآن اراده کرده مخالفت ورزند و کاملا بر عکس جهت آن راه پیمایند.در حالی که سزاوار می بود در سخن گفتن درباره پیامبران ملتزم به ادب قرآن می شدند که در سورۀ الصّافات و ص به آراسته ترین صورتهای خود جلوه گر است.

[سوره ص (۳۸): آیات ۴۱ تا ۵۴]

اشاره

وَ اُذْكُرْ عَبْدَنٰا أَيُّوبَ إِذْ نٰادىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ اَلشَّيْطٰانُ بِنُصْبٍ وَ عَذٰابٍ (۴۱) اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هٰذٰا مُغْتَسَلٌ بٰارِدٌ وَ شَرٰابٌ (۴۲) وَ وَهَبْنٰا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنّٰا وَ ذِكْرىٰ لِأُولِي اَلْأَلْبٰابِ (۴۳) وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لاٰ تَحْنَثْ إِنّٰا وَجَدْنٰاهُ صٰابِراً نِعْمَ اَلْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّٰابٌ (۴۴) وَ اُذْكُرْ عِبٰادَنٰا إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي اَلْأَيْدِي وَ اَلْأَبْصٰارِ (۴۵) إِنّٰا أَخْلَصْنٰاهُمْ بِخٰالِصَةٍ ذِكْرَى اَلدّٰارِ (۴۶) وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنٰا لَمِنَ اَلْمُصْطَفَيْنَ اَلْأَخْيٰارِ (۴۷) وَ اُذْكُرْ إِسْمٰاعِيلَ وَ اَلْيَسَعَ وَ ذَا اَلْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِنَ اَلْأَخْيٰارِ (۴۸) هٰذٰا ذِكْرٌ وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ (۴۹) جَنّٰاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ اَلْأَبْوٰابُ (۵۰) مُتَّكِئِينَ فِيهٰا يَدْعُونَ فِيهٰا بِفٰاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرٰابٍ (۵۱) وَ عِنْدَهُمْ قٰاصِرٰاتُ اَلطَّرْفِ أَتْرٰابٌ (۵۲) هٰذٰا مٰا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ اَلْحِسٰابِ (۵۳) إِنَّ هٰذٰا لَرِزْقُنٰا مٰا لَهُ مِنْ نَفٰادٍ (۵۴)

معنای واژه ها

۴۴[ضغثا]

:مشتی پر از شاخه های نازک و گیاه.

[و لا تحنث]

:حنث شکستن عهد تأکید شده به سوگند باشد.

۵۲[أتراب]

:قرینها و همسانهایی به یک سنّ و سال که در میانشان پیر زال و فرتوت نباشد،و گفته اند همسان در زیبایی و جوانی،و گفته اند زنانی همسان در عمر با شوهرانشان.

ص :۳۵۶

شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در جایهایی دیگر از قرآن،آیات به داستان ایّوب(ع)به مناسبت گفت و گو از صبر،(جنبهٔ مشهور زندگی آن حضرت-علیه السّلام-)پرداخته،تا آن جا که «صبر ایّوب»مثل شایع شده است.امّا در این سوره داستان در روند گفت وگو از رابطهٔ درست با سلطه و دارایی و تندرستی آمده است،نعمتهایی که سزاوار نیست بشر را به بندگی کشاند و چون چیزی از این قبیل روزی او شد مغرور گردد و اگر از دست او رفت نومیدی او را بکشد و هلاک کند.

آنچه داستان سلیمان و ایّوب-علیهما السلام-در آن اشتراک دارند و به هم می پیوندند این است که هر دو داستان ما را به مجسّم ساختن نفس ربّانی رهنمون می شوند که به نعمت و ملک شادمان و فریفته نمی شود،همچون نفس سلیمان،و اگر بهره وری و متاع دنیا را از دست داد نومید نمی گردد،همچون نفس ایّوب-علیهما السّلام-.با وجود آن که این دو مثال از زندگی دو شخصیّت است -در واقع-هر دو یک شخصیّتند،زیرا این فرد مؤمن است که به زیب و زیور دنیا تعالی می گیرد و از آن فراتر می رود تا به خرسندی پروردگار خود برسد،و هنگامی که بدان دست یابد سپاس می گزارد و شکر می گوید و هنگامی که آن را از دست بدهد صبر و بردباری پیشه می کند.

ایّوب صاحب دارایی و خانوادهٔ بسیار و آبرویی نیکو در میان مردم بود،و این همه را برای عمل به کارهای نیک فراهم آورده بود،ناگهان دارایی و خانواده اش را از دست داد و پیکرش به مرضی دچار شد که مردم به سبب آن او را

پلیـد شـمردند،و از بیم واگیری او را از شـهر خـود دور کردنـد،پس هر کس پیرامـونش بـود او را رهـا کرد و جز همسـر وفادارش،رحمه دختر یوسف بن یعقوب-علیهم السّلام-نزدش نمانـد،زنی که به خاطر شکیبایی و وفاداری به همسر خود بدو مثل زدند،زیرا در خانه ها کار می کرد و به خدمتگزاری مردم می پرداخت تا نان و آبی برای همسرش بیاورد.

ایّوب-علیه السلام-هم چنان شکیبا و بردبار و سپاسگزار نعمت خدا باقی ماند،و هر چه گرفتاری و آزمون او بیشتر و دشوارتر می شـد صبر و امیـدش بـه فضـل خـدا در دنیـا و آخرت فزونی می گرفت،و پرهیزگـاران چنیـن باشـند،همـان گـونه که سرورشان،مولای متّقیان علی(ع)ایشان را وصف می کند و گوید:

«در سختی چنان به سر می برند،که گویی به آسایش اندرند». (۱)

شایـد سبب استواری شخصیّت پرهیزگاران و پایداری و راست روی ایشان در این باشد که عوامل استواری آن را از رسالت الهی پایداری می گیرند نه از اوضاع و احوال و عوامل مادّی ناپایدار.

امّا همسر وفادار ایّوب(ع)-زنی که با وجود پایگاه و ایمان خود،به عصمت پیامبران نبود-شیطان به صورت بشر نزدش آمد،و به وی گفت که من پزشکی ماهرم و می توانم همسرت را درمان کنم،ولی به یک شرط،و آن این است که او پس از بهبود یافتن خود بگوید که من بهبودش دادم،و آن زن به خاطر عشق به همسرش که پیامبر بود پذیرفت،و شتابان آمد و ایّوب را از موضوع آگاه کرد و ایّوب بر او خشم گرفت،و سوگند خورد که او را صد تازیانه بزند.

بـدین سان ایّوب آزمون خود را به پایان برد و به درگاه پروردگارش دعا کرد و خـدا دعای او را پذیرفت و اجابت فرمود،و از رنـج همسـر او نیز کـاست بـدین معنی که به ایّوب فرمود دسته ای شاخـهٔ نازک و گیاه به جای تازیانه برگیرد و زنش را با آن بزند،و خانواده و دارایی و پایگاه او را بدو بازگردانید و نام و یاد او را همچون

۱- ۴۱) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱۹۳؛ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۲۲۵.

مشعلی راهنما و پرتوافکن برای ما باقی نهاد.

شرح آیات:

[۴۱]

شیطان می توانـد به انسان از دو ناحیـهٔ«معنوی و مادّی»زنـدگی آسـیب برسانـد ولی این به جبر و اکراه صورت نمی پذیرد،زیرا بشـر آزاد و مختـار است،بلکه شـیطان بر او فشار می آورد و اصـرار می ورزد و از این بابت است که درد و رنجی به آدمی می رسانـد.امّا اگر انسان با آن مبارزه کنـد و با وجود دشواری،پایداری ورزد بیگمان بر شـیطان پیروز می شود،زیرا چنان که قرآن شیطان را وصف کرده است:

« لَیْسَ لَهُ سُـلْطانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ* إِنَّما سُـلْطانُهُ عَلَی الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکُونَ -شیطان را بر کسانی که ایمان آورده انـد و بر خدا توکّل می کنند تسـلّطی نیست*تسـلّط او تنها بر کسانی است که دوسـتش می دارند و به خدا شرک می آورند». (۱) و در جایی دیگر آیات به صـراحت از گفتـهٔ شـیطان،خود برای ما نقل می کنند،آیه گوید:« وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الْأَمْرُ إِنَّ اللّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُکُمْ فَأَخْلَفْتُکُمْ وَ ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاّ أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلا تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنْفُسَکُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِکُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِیَّ إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظّالِمِینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ -چون کار به پایان آید، شـیطان گوید:خدا به شـما وعده داد و وعدهٔ او درست بود و من نیز به شما وعده دادم ولی وعدهٔ خود خلاف کردم.و برایتان هیـچ دلیلی و برهانی نیاوردم(یا مرا بر شـما تسـلّطی نبود)جز آن که دعوتتان کردم شـما نیز دعوت من پذیرفتید؛پس مرا سـرزنش مکنید،خود را سـرزنش کنید.نه من فریادرس شمایم،نه شما فریاد رس من.از این که مرا پیش از این شریک خدا کرده بودید بیزارم.زیرا برای ستمکاران عذابی است دردآور». (۲)

۱- ۴۲) -النحل۹۹/-۱۰۰.

۲- ۴۳) -ابراهیم۲۲/.

مؤمن بودن انسان بدین معنی نیست که حتما در معرض وسوسه ها و فشارهای شیطان قرار نمی گیرد،حتی پیامبران با فشارها و کوششهای دائم او برای فریفتن روبرو شده اند،امّا ایشان بدو پاسخ مثبت نداده و اجابتش نکرده اند گرچه به ایشان گزند و سختی رسانده است.و بدین سان رهبر بشریّت بوده اند.

بعضی از مفسّران(چون رازی در تفسیر کبیر خود)گویند:به راستی، پیامبران خدا فراتر از آنند که شیطان ایشان را به رنج و عذاب افکند،پس درست نیست که ادّعا کنیم وضع ایّوب(ع)به جایی کشید که مردم به سبب مرضش او را پلید شمردند.حقیقت این است که این امر در عرصۀ آزمون رواست زیرا پیامبران -علیهم السلام-به عنوان رهبران بشریّت مبعوث شدند و درست نیست که نگرش ۱۱/ واقعی را از زندگی ایشان دور سازیم،و آیات وارد شده در این مورد را به غیر مضمونهای خود تأویل کنیم و افتادن یوسف را به زندان،و توهین شنیدن موسی را انکار کنیم و آزار دیدن پیامبر خود را بدان درجه که خود دربارۀ خویش فرمود:

«هیچ پیامبری را همچون من آزار ندادند»نفی کنیم.

با وجود آن که این از واقعیّت زندگی ایشان و عنوانی دامنه دار در تاریخ رسالتی آنان به اعتبار پیامبر بودنشان است.

اگر به آیات قرآن و احادیث مراجعه کنیم هر آینه می بینیم که تأکید دارند بر این که پیامبران سزاوارتر به بلا و آزمونند،بلکه ایشان جز از خلال بلا و امتحان بدین مقام والا نرسیده اند.از پیامبر(ص)مروی است که از حضرتش پرسیدند:

کدام یک از مردم را بلا و آزمون دشوارتر؟گفت:

«پیامبران،سپس بهترین صالحان،سپس بهترین و بهتر مردم به ترتیب». (۱)

آری شیطان بر خرد و دلهای صالحان تسلّط نمی یابد،امّا می تواند جنبه های مادّی زندگی آنان را برباید،در صورتی که خدا خواسته باشد ایشان را بدان وسیله

۱- ۴۴) -بحار الانوار،ج ۱۲،ص ۳۵۵.

بیازماید،چنان که پیامبر خود ایوب(ع)را در این عرصه مبتلا کرد و آزمود.

امام صادق(ع)گوید:

«به راستی،خدای عزّ و جلّ مؤمن را به هر بلایی گرفتار می کند،و به هر گونه مرگی می میراند،ولی او را به رفتن عقلش دچار نمی سازد،آیا ایّوب را ندیدی که چگونه شیطان بر دارایی و فرزندان و خانوادهٔ او،و بر هر چیزی که داشت دست یافت امّا بر عقل او چیره نشد،آن را برای او باقی گذاشتند تا بدان خدا را به یکتایی بپرستد». (۱)

قرآن در این سوره پیامبر اکرم(ص)و هر مؤمنی را که در خطّ او گام می سپارد /۱۱ دعوت می کند که نداهای تاریخ پیامبران و رسالتها را فرا خاطر آورد،و همواره این پیامها در ذهنش حضور داشته باشد تا با یاد آوردن آنها در رویارویی با دشواریها و مشکلات زندگی برای پایداری در راه تیغزار مدد گیرد.

« وَ اذْكُرْ عَبْدَنا أَيُّوبَ -و از بندهٔ ما ایّوب یاد کن،» کسی که در نعمتهای دنیا می زیست و سپس به حالت فقر و بیماری افتاد، ولی به بندگی خدا ادامه داد و پایداری کرد و کفر نورزید،زیرا مانند هر مؤمن مخلصی به زندگی به نور خدا می نگریست و او را زیانی نداشت که تمام نعمتها را از دست بدهد ولی ایمانش باقی بماند،هم چنان که اگر تمام لذّتها را برای او گرد می آوردند ولی شرارهٔ ایمان را از دل و عملش از دست می داد،برایش مزه ای نداشت.بندگی ایّوب(ع)در حالت توانگری در شکر او و در حالت بینوایی در صبر و پایداری او جلوه کرده است.

« إِذْ نادىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ -آن گاه که پروردگارش را ندا داد که مرا شیطان به رنج و عذاب افکنده است.» یعنی از زندگی ایوب این موضعگیری بزرگ را به یادآور،آن گاه که در سختی پروردگارش را بخواند،و این رفتار بس بزرگ بود زیرا بر آدمی دشوار است

ص :۳۶۱

۱- ۴۵) -همان مأخذ،ص ۳۴۱.

که در حالی که فشارها و مشکلات از هر سو بر او هجوم آورده خالصانه به پروردگار یکتای خود روی آورد،در صورتی که وقتی فقر و گرسنگی او را به رنج می افکند چه بسا باور کند که توانگری یا حکمران است که او را از این ورطه نجات می دهد، و هنگامی که بیماری او را در برگیرد بیشتر می پندارد که درمان او نزد پزشک است نه به کمک و به وسیلهٔ او،و این چنین است که به دام شرک می افتد،ولی ایّوب این همه را گذرانید و ایمان و توحید ناب خود را نگه داشت.

[۴۲]

بلاـیی که عارض ایّوب شد به سبب گناهکاری او نبود،زیرا او معصوم و از گناه پاک بود،و خدا از ابتلا و آزمون او اراده نکرد:

«جز رحمت تا پاداش او را بزرگ کند،و او را عبرتی برای شکیبایان،و یادی برای عابدان سازد در ۱۱/ هر بلایی که نازل می شود،تا با یاد او به صبر و امید پاداش خو گیرند». (۱)

پس چون خدا آزمون را به پایان رساند و صدق پیامبر خود و جوهر او را آشکار ساخت آن بلا را از او برگرفت و در عوض آنچه وی از دست داده بود بسی بهتر بدو داد تا پروردگار ما به ما بیاموزد که سرانجام نیک از آن پرهیزگاران شکیباست.

« اُرْکُضْ بِرِجْلِکَ هٰذٰا مُغْتَسَلٌ بٰارِدٌ وَ شَرٰابٌ -پایت را بر زمین بکوب، این آبی است برای شست و شو،و سرد برای آشامیدن.» امام رضا(ع)گفت:

«وی پایش را بر زمین کوفت و چشمه ای برای او شکافته شد و او بدان چشمه رفت و شست و شو کرد،آن گاه خدای تعالی تمام بلایی را که بر او وارد شده بود از او بزدود». (۲)

[۴۳]

و افزون بر بهبودی از بیماریها و ناتندرستیهایی که به پیکر او پیوسته

۱- (۴۶) -همان مأخذ،ص ۳۶۰.

۲- (۴۷) -همان مأخذ،ص ۳۶۶.

بود،خدا تمام خانواده اش را که از دست داده بود،خواه فرزندان یا نزدیکان،همه را بدو بازگردانید.

« وَ وَهَبْنٰا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ -و خانواده اش را و همراهشان همچنـدشان را بـدو عطا کردیم.» یعنی دو چندان شدند،پس اگر بیست تن بودند چهل تن شدند.این آیه را بر چند تفسیر حمل کرده اند:

یکم:خانوادهٔ او مردند و خدا آنان را زنده کرد و همچندشان برایشان افزود.

دوم:خدا به جای خانوادهٔ او که مرده بودند بدو پسران و دخترانی دیگر عوض داد.

سوّم:هنگامی که به بیماری دچار شـد،خانواده اش از او جـدا شدنـد،پس خدا آنان را گرد آورد و دلهایشان را بر او معطوف و مهربان ساخت.

ولی روایات بیشتر بر نظر اوّل تأکید دارند،از جمله گفتهٔ امام صادق(ع) در تفسیر این آیه است که:

«پس افراد خانوادهٔ او را که پیش از آن بلا مرده بودنـد بـدو بازگردانیـد،و افرادی را که پس از آن بلا که بـدیشان رسـید مرده بودند بازگردانید،همه را خدای تعالی زنده کرد و با او زیستند». (۱)

پس از این بیان خدا برداشتن آن بلا را از پیامبر خود توصیف می کند که دو فایده دارد:

نخستین فایده به خود ایّوب می رسد که خدا آن را رحمت خوانده و گفته است:

« رَحْمَةً مِنّٰا -و این خود رحمتی از مـا بود.» برای ایّوب،و این رحمت در بهبود او از بیماری و بازگردانـدن آنچه وی از دست داده بود نمودار می شود.

ص:۳۶۳

۱- ۴۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۶۶.

دومین فایده به تمام اهل رسالت و خردمندان می رسد که در عبرت گیری و درسهایی نمودار می شود که این داستان آنها را بر جای نهاده است.

« وَ ذِکْریٰ لِأُولِی اَلْأَلْبٰابِ -و برای خردمندان اندرزی.» مهمترین درسی که از این آیات مستفاد می شود این است که در برابر دشواریها و فشارهای زندگی تن به فرار ندهیم،هر چه انسان پیش خود و در درون خویش نیرومند بماند،و با آثار نفسانی و روانی دشواریها و مشکلات مقاومت ورزد،از مشکلات تأثیر نمی پذیرد.و برای آن که چنین امری برای او ممکن شود واجب است که پیوندش با زندگی و آنچه در آن است بر این پایه استوار باشد که اینها همه وسیله است،نه پیوند ابژکتیف و ذاتی بدین لحاظ که خود هدف است،و اگر وی از راهی به هدفها و آرزو جوییهای خود نرسد از راهی دیگر به زودی بر آنها دست خواهد یافت. /۱۱ پس اگر وسیلهٔ خود را از دست داد یا در راه خود ناکام شد بر هدف و اراده و قصد خود باقی بماند،زیرا حتما با کوشش و پویایی و پایداری خود به بهتر و بیشتر از آنچه از دست داده یا در نوبتهای گذشته در رسیدن و تحقق بخشیدن بدانها ناکام شده خواهد رسید و کامیاب می شود.بنا بر این اگر به شکستها و ناکامیهایی که در زندگی بر او گذشته نظری سوبژکتیف(موضوعی)کند این نگرش نیرو و پایداری او را ضد شکستها و گریزها می افزاید و پافشاری او را برای رام کردن زندگی به گونه ای بهتر و در پرتو تجربه های گذشته افزونتر می سازد.

این ایّوب(ع)است که هر چه خیل بلایش انبوهتر می شود بر خطّ خود بیشتر پافشاری می کند،بی آن که به وسوسه های شیطان که به هدف ناتوان ساختن ارادهٔ او و چیرگی برایمان و تقوایش صورت می گیرد گوش فرا دهد.این روایت را که علاّمه مجلسی در کتاب بحار الانوار خود نقل کرده بخوانیم.گوید:

حسن(بصری)گفت:«ایّوب هفت سال و چند ماه بر خاکروبه دانی در مزبله ای از آن بنی اسراییل که جانوران در آن رفت و آمد می کردند بماند،و وهب گفت:ایّوب خوره نداشت بلکه از پیکر او دملهایی به اندازهٔ پستان زنان بیرون آمد و سپس به چرک نشست،حسن گفت:برای او مال و فرزند و دوستی نماند و کسی

بدو نزدیک نمی شد جز رحمه(همسرش)که با گردآوری صدقه با او صبر کرد،و برای او خوراک می آورد و چون او خدا را حمد می کرد وی نیز به حمد خدای تعالی می پرداخت،و ایّوب با چنین وضعی لحظه ای از یاد خدا و ثناگویی بر او و شکیبایی بر آنچه بدان مبتلا شده بود غافل نماند.آن گاه دشمن خدا،شیطان که از صبر ایّوب بی تاب شده بود فریادی سخت بر کشید که تمام سپاهیانش را از اطراف زمین گردآورد،و چون نزد او جمع شدند گفتند:چه چیزی اندوهگینت کرد؟گفت:

این بنده ای که از خدا خواستم تا مرا بر دارایی و فرزندانش چیره سازد مرا به ستوه آورد،من مال و فرزندی برای او باقی نگذاشتم ولی با وجود آن او جز بر صبر و ثنا بر خدای تعالی نیفزود،سپس بر پیکرش چیره شدم و زخمی در او به جای نهادم که او را به خاکروبه دان بنی اسراییل افکند و هیچ کس جز زنش بدو نزدیک نمی شود.هر آینه من نزد پروردگارم رسوا شدم و به شما نالیدم تا مرا ضدّ او یاری دهید.به او گفتند:مکر و نیرنگ تو چه شد؟و دانشت که بدان گذشتگان را هلاک کرده ای کجا رفت؟گفت:تمام آنها در کار ایّوب باطل و بی اثر شد،پس مرا مشورت دهید،گفتند:به مشورت به تو می گوییم:هنگامی که آدم را از بهشت بیرون کشاندی از چه راهی با او در آمدی؟گفت:از طریق زنش،گفتند پس بر ایّوب نیز از طریق زنش عمل کن زیرا او /۱۱ نمی تواند در حالی که کسی جز این زن به او نزدیک نمی شود،از وی نافرمانی کند،گفت:درست گفتید.پس به راه افتاد تا به زن او که صدقه گرد می آورد برسید،آن گاه به صورت مردی بر وی ظاهر شد و گفت:ای کنیز خدا،شوهرت کجاست؟گفت:زخمهایش او را می آزارد و می خاراند و حشرات در پیکرش به رفت و آمدند.چون شیطان این را از آن زن بشنید طمع کرد سخنی گوید که او را بی تاب سازد پس در او به وسوسه دمید و او را یادآور نعمتها و مالی که پیشتر داشت شد و زیبایی و جوانی ایّوب را به خاطرش آورد و نیز وضع زیانبار حال او را یادآور شد و گفت که این وضع هیچ گاه از ایشان جدا نخواهد شد.

حسن گفت:آن گاه آن زن بانگی برآورد و چون بانگ برآورد شیطان دانست که بی تاب شده است از این رو برّه ای آورد و گفت:ایّوب باید این را برای

من ذبح کند و هنگام ذبح نام خدای عزّ و جلّ را نیاورد،پس بیگمان بهبود می یابد، (حسن بصری)گفت:از این رو زن بیامد و بانگ می کرد،ای ایّوب!تا کی پروردگارت تو را شکنجه می دهد؟آیا بر تو رحم نمی کند؟کجاست آن دارایی؟ کجاست آن رمه؟کجایند آن فرزندان؟کجاست دوست؟کجاست رنگ زیبای تو که دگرگون گشته و همچون خاکستر شده است؟کجاست آن پیکر زیبایت که پوسیده و از هم فرو ریخته و حشرات در آن به رفت و آمدند؟این برّه را ذبح کن و بیاسای.ایّوب گفت:دشمن خدا نزدت آمد و در تو وسوسه دمید و تو سخن او را پذیرفتی،وای بر تو،آیا وضع دارایی و فرزندان و تندرستی ما را که در آن به سر می بردیم دیدی؟چه کسی آنها را به من عطا کرده بود؟گفت:خدا،گفت:چه مدّتی از آن وضع بهره بردیم؟گفت:هشتاد سال،گفت:خدای تعالی از کی مرا بدین بلا دچار ساخته است؟گفت:از هفت سال و چند ماه پیش از این،گفت:

وای بر تو که با پروردگارت عدالت نورزیدی و انصاف نکردی،آیا در بلایی که خدا مرا بدان مبتلا کرده،همچند آسایشی که هشتاد سال به ما داده بود،هشتاد سال شکیبایی نکنم؟به خدا سوگند که اگر خدای عزّ و جلّ مرا بهبود بخشید،بدین سبب که به من فرمان می دهی ذبحی برای غیر خدا کنم،حتما تو را یکصد تازیانه خواهم زد»، (1) [44]

و از آن جا که سوگند خورده بود زن وفادار خود را یکصد تازیانه بزند، خدا بدو فرمود که یکصد شاخه نازک از سر خوشهٔ خرما در دست گیرد و با آن یک ضربه بر زنش بزند،تا از یک سو حرج سوگند خوردن به خدا از او برداشته شود،و از سوی دیگر همسرش آزاری نبیند.

« وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ -دسته ای از چوبهای باریک به دست گیر و با آن بزن.» /۱۱ امام صادق(ع)گوید:

۱- ۴۹) -بحار الانوار/ج ۱۲،ص ۳۶۸.

«پس خوشه ای خرما شامل یکصد رشته به دست گرفت و زنش را بدان یک ضربه بزد و از سوگند خود بیرون شد». (۱)

فقیهان از تفسیر این آیهٔ کریم و احادیث دیگر حدّ شرعی را استفاده کرده و دربارهٔ آن گفته اند که اگر زناکار چندان بیمار باشد که بدنش تحمّل تازیانه خوردن نداشته باشد،او را بدین روش یکصد تازیانه(همزمان و خفیف)می زنند و حدّ متعارف از او ساقط می شود.و در خبر است که مردی فراخ شکم را که دچار آماس شکم شده و شکمش آب آورده و رگهای رانهایش بیرون زده بود و با زنی بیمار زنا کرده بود،نزد پیامبر(ص)آوردند.پیامبر خدا(ص)فرمود شاخه ای نخل آوردند که در آن یکصد سرشاخهٔ خوشه بود و با آن ضربه ای بر مرد و ضربه ای بر زن نواخت و هر دو را آزاد ساخت». (۲) و الحبن(استسقا)مرضی است در شکم که شکم به سبب آن بزرگ می شود و ورم می کند.

پس از آن که خدا به ایّوب(ع)امر کرد که به گونه ای که گذشت برای ادای تعهّدی که بر خود کرده بود همسرش را بزند،ضرورت التزامهایی را که مؤمن در برابر خدای خود متعهّد می شود بدو تأکید کرد و گفت:

« وَ لاٰ تَحْنَثْ -و سوگند خود را مشکن.» یعنی با ترک وفای به سوگند و مخالفت با آن به باطل مگرای،زیرا انسان مؤمن را می سزد که به التزامها و عهدهایی که با پروردگارش بر خود نهاده است وفا کند.بسیاری از مردم وقتی بیمار یا گرفتار دشواریهایی می شوند،از خدا به دعا می خواهند که به آنان یاری دهد و مشکلشان را از دوششان برگیرد ولی به محض آن که بهبود یافتند یا دشواریهایشان پایان یافت نذرها و تعهّدهای خود را از یاد می برند.

وانگهی بر انسان واجب است که چیزی را که نمی تواند بپردازد تعهّد نکند تا گناه شکستن توبه دامنگیرش نشود.مردی را که نذر کرده بود ۱۱/ پیلواری نان در راه خدا

۱- (۵۰) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۶۶.

۲- (۵۱) -همان مأخذ،شمارهٔ ۷۱.

صدقه دهد نزد علی(ع)آوردند،حضرتش او را براند،و آن مرد نیز عهد کرد که دیگر بار چنان نکند.

پروردگار ما،پس از آن بیان،پیامبر خود ایّوب(ع)را با توجه به اموری در شخصیت او می ستاید:

یکم:صبر او،چه خدا او را عرضهٔ گونه گون گرفتاریها و آزمونها ساخت و او پایداری و بردباری کرد.

« إِنّٰا وَجَدْنٰاهُ صٰابِراً -همانا،ما او را بنده ای صابر یافتیم.» دوم:ناب بودن او در عبادت و توبهٔ خویش،چندان که بلا او را وادار نکرد که به خدا کفر ورزد،یا به ستایش کسی جز او،از شریکان دروغین و برساخته پردازد.

« نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّٰابٌ -او که همواره روی به درگاه ما داشت،چه نیکو بنده ای بود.» هر چه بلایش فزونی می گرفت بیشتر به خدا روی می آورد و بدو نزدیکتر می شد.

در تفسیر قمی آمده است:پدرم از ابن فضّال،از عبد اللّه بن بحر،از ابن مسکان،از ابی بصیر،از ابی عبد اللّه(ع)مرا حدیث کرد و گفت:دربارهٔ بلیّهٔ ایّوب که در دنیا بدان گرفتار شد پرسیدم که علّت آن چه بود؟گفت:

«به سبب نعمتی که خدای عزّ و جلّ در دنیا بدو بخشید و او هم شکر آن نعمت را به جای آورد،امّا در آن زمان آنچه در زیر عرش می گذشت بر ابلیس پوشیده نبود،چون ابلیس فرا رفت و شکر نعمت ایوب(ع)را بدید بر او حسد ورزید،و گفت:پروردگارا ایّوب جز بدین سبب این نعمت را شکر نمی گذارد که تو چندین نعمت را در دنیا بدو ارزانی داشته ای،امّا اگر او را در دنیا محروم سازی هرگز شکر نعمتی نخواهد گزارد،او را گفتند:تو را بر دارایی و فرزندانش چیره کردیم،(راوی)گوید:ابلیس فرود آمد و از دارایی و فرزندان او چیزی باقی نگذاشت،امّا ایّوب به سپاس و ستایش به خدا در افزود،ابلیس گفت:پروردگارا،پس مرا بر

کشاورزی او چیره کن،فرمود:هر آینه کردم.آن گاه ابلیس با شیطانهای همراه خود بیامد و در کشت او دمید و آن را بسوزانید،امّا ایّوب به سپاس و ستایش به خدا در افزود.پس(ابلیس)گفت:پروردگارا مرا به گوسفندانش چیرگی ده، /۱۱ پس خدا او را بر گوسفندان ایّوب چیره ساخت و او نیز آنها را هلاک کرد،امّا ایّوب به سپاس و ستایش به خدا در افزود،آن گاه ابلیس گفت:پروردگارا مرا بر پیکر او چیرگی ده،پس او را بر پیکر وی،جز عقل و دیدگانش،چیره ساخت،آن گاه ابلیس در پیکر او دمید و از سر تا پای او زخم شد،ایّوب روزگاری دراز در این حال بماند و خدا را سپاس می داشت و ستایش می کرد،تا در پیکرش کرم افتاد،و چون کرمی از پیکرش بیرون می آمد وی آن را به جای خود باز می گرداند و می گفت:به جای خود که خدایت از آن جا آفریده است باز گرد،و بویناک شد،تا آن جا که اهل شهر او را از آبادی بیرون کردند و به خارکوبه دانیبی در بیرون شهر افکندند،و همسرش رحمه دختر یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم-صلوات اللّه علیهم و علیها-از مردم صدقه می گرفت و آنچه می یافت برای او می آورد.

(راوی)گوید:چون این بلا بر ایّوب به درازا کشید و ابلیس صبر او را بدید،یاران او را که در کوه ها راهب بودند بیاورد».

تا این جا ابلیس ایّوب(ع)را پی گیری می کند تا او را بدین یا آن طریق بفریبد،و چون ابلیس دانست که نمی تواند با ربودن مال و خانواده و تندرستی ایّوب در نفس او تأثیری بگذارد این بار کوشید تا از طریق یاران ایّوب بر او تأثیر گذارد،و از خلال این حدیث معلوم می شود که یاران بد در انسان از دیگر عوامل و روابط مؤثرترند.

«و به آنان گفت:بیایید با هم بر این بندۀ گرفتار بگذریم و از او دربارۀ بلایش بپرسیم،پس بر استری سیاه نشستند و آمدند،چون بدو نزدیک شدند استرشان از بوی بد او نفرت کرد و دور شد و آنان به یکدیگر نگریستند»آنان از وضع بیماری و گرفتاری او جویا شدند و در اسباب آن شک کردند،و این از طبیعت انسان است که چون شخصی را مبتلا ببیند معتقد می شود که او به سبب گناهانی که مرتکب

شـده سـزاوار آن است،ولی ضـرورت نـدارد که بلا و آزمون همواره بـدین سـبب بوده باشـد،بلکه ممکن است برای افزودن به پـاداش بنـده و پـاک ساختن او باشـد.«آن گاه یاران ایّوب نزد او رفتنـد و در میان ایشان جوانی تازه سال بود،نزدش نشسـتند و گفتند:ای ایّوب اگر خود گناهت را به ما خبر دهی نیکو باشد،که شاید اگر ما آن را بپرسیم خدا هلاکمان سازد،و ما ابتلای تو را بـدین بلاـ که کسـی بـدان دچـار نشـده جز به سـبب امری که پنهانش داشـته ای نمی دانیم.ایّوب(ع)گفت:«سوگنـد به عزّت پروردگارم که او خود می دانـد که من خوراکی نخوردم مگر با یتیمی یا ناتوانی که همکاسهٔ من شد،و اگر در طاعت خدا دو کار به من پیشنهاد شد جز آن را /۱۱ که بر بدنم دشوارتر بود برنگزیدم)،آن گاه آن جوان گفت:بد کردید که چندان از پیامبر خدا عیب جستید تا او ناگزیر شد بندگی خود را به درگاه پروردگار که پوشیده می داشت اظهار و آشکار کند!».

ایّـوب(ع)را از آن دل بـه درد آمـد کـه دیـد نزدیکـترین مردم بـدو در عبـادتش شـک می کننـد.از ایـن رو ایّوب(ع)گفت:«پروردگارا،اگر من بر مجلس داوری می نشستم برهان خود را می آوردم».

یعنی اگر من قاضـی می بودم،به اینان می گفتم که سزاوار چنین بلایی نبوده ام،و بر آن گفتهٔ خود نیز برهانی داشتم،ولی چنین نمی گویم زیرا من بنده ام و تو پروردگار.

«آن گاه خدا پاره ابری سـفید بر سـر او فرسـتاد و گفت:ای ایّوب،برهان خود را بیاور که من تو را بر کرسی داوری نشانده ام و این منم که نزدیـک بودم و هم چنان هسـتم،ایّوب گفت:پروردگارا تو به درستی می دانی که هرگز دو کار بر من عرضه نشـد که هر دو متضـمّن طاعتی از بهر تو باشـد مگر آن که من دشوارترین آن دو را بر خود پذیرفتم،آیا تو را سـتایش نکردم؟آیا تو را سـپاس نگزاردم،آیا به تسبیـح تو نپرداختم؟(راوی)گوید:آن گاه ندایی به ده هزار زبان از آن پاره ابر برآمد که:ای ایّوب!چه کسـی تو را چنان کرد(و این فضـیلت را به تو بخشـید)که خـدا را عبادت کنی و مردم از آن آگاه نباشـند؟و خـدا را سـتایش و تسبیح گویی و بزرگش

داری و مردم از آن بی خبر مانند؟آیا به سبب نعمتی که خدا را در آن بر تو منّت است بر خدا منّت می نهی؟! (راوی)گوید:پس ایّوب مشتی خاک برگرفت و در دهان خود نهاد و سپس گفت:پروردگارا،درخور سرزنشم و توبه کردم،تو با من چنان نیکیها کردی.آن گاه خدای عزّ و جلّ فرشته ای نزد او فرستاد که پای خود را بر زمین کوفت و آب بیرون آمد و فرشته او را بدان آب بشست و او به صورتی زیباتر و شادابتر از آن که پیشتر بود بازگشت،و خدا برای او باغی سرسبز رویانید و خانواده و دارایی و فرزندان و کشاورزی او را بدو بازگردانید،و آن فرشته را در کنار او نشانید که با او همدمی داشت و سخن می گفت.آن گاه همسر او در حالی که تکّه نانی خشک همراه داشت پدید آمد،چون بدانجا رسید دید آن محل دگرگونه شده و دو تن نشسته اند،پس به گریه افتاد،و بانگ برداشت و گفت:ای ایّوب چه شدی؟ ایّوب او را آواز داد و زن نزدیک شد و ایّوب را دید که خدا پیکر و نعمتهایش را بدو بازگرداند،پس به درگاه خدای عزّ و جلّ سجدۀ شکر نهاد.آن گاه ایّوب دید که گیسوان وی بریده شده،و این بدان سبب بود که وی از جمعی قدری خوراک خواست که برای ایّوب(ع)بیاورد،و وی را گیسوانی زیبا بود،آنها به وی گفتند:

این گیسوانت را به ما بفروش تا طعامی دهیمت؟ ۱۱/ وی گیسوان خود را ببرید و به آنها بداد و از آنها طعامی برای ایّوب بگرفت.چون ایّوب وی را گیسو بریده دید در خشم شد و سوگند خورد که او را صد ضربه بزند،و زن بدو خبر داد که سبب بریدن گیسوانش چنان و چنان بوده است،آن گاه ایّوب از آن خشم و سوگند در اندوه بسیار شد.خدای عزّ و جلّ بدو وحی فرمود:« وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لاٰ تَحْنَثْ -دسته ای از چوبهای نازک به دست گیر و با آن بزن و سوگند خود را مشکن»پس شاخه ای خوشۀ خرما مرکب از یکصد سرشاخه بگرفت و زنش را بدان یک ضربه نواخت و از قید سوگند خود بیرون شد». (۱)

۱- ۵۲) -همان مأخذ،ص ۴۶۶.

پس از آن که رونـد آیات داسـتان ایوب و بردباری و پایداری او را در برابر تمام فشارها به پایان می برد،این داسـتان را وسـیله ای برای یـادآوری از بعضـی از پیامبران و اندیشـیدن در تاریـخ ایشان برای عبرت آموزی و درس گرفتن از آن تاریـخ قرار می دهـد،زیرا از پیروان رسالتهـا چنین می سـزد که به تاریـخ رهـبران خویش و برادران خود که پیش از ایشـان بوده انـد بنگرنـد و رنجها و پایـداریهای ایشان را در راه خـدا ملاحظه و مطالعه کنند،زیرا این نگرش ایمان آنان را به خط رسالتی خود و اعتماد به خویشتن و تحرّک و پایداری بر خط و راه درست را می افزاید.

« وَ اذْکُرْ عِبٰادَنٰا إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ أُولِی اَلْأَیْدِی وَ اَلْأَبْصٰارِ - بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب آن مردان قدرتمند و با بصـیرت را یاد کن.» آنچه انسان برای رسـیدن به کمال نیازمنـد آن است قدرت و رؤیت یا توانایی و بینایی است،و با قدرت خود آنچه را می بیند تحقق می بخشد.به نظر می رسد که ظاهر این آیه بر وجود دستها(مظهر قدرت)و دیده ها(مظهر دیدن)در پیامبران دلالت دارد،امّا مراد و باطن آن قوّت در ایمان و بینایی در دین است،و در حدیث منقول از امام باقر-علیه السلام-چنین آمده است که گفت:

«صاحبان قوّت در عبادت و بینش در آن». (۱)

شایـان ملاحظه است که پروردگار ما در این جا تنها به دعوت به یادآوری آن بزرگان اکتفاء می کنـد،بی آن که صـحنه هایی از زنـدگی ایشان را بر ما عرضه بـدارد که از آنها عبرت گیریم،و همچنین است در مواردی بسیار از قرآن،و این امر را دلایلی است:

نخست:همان صـرف تـذکر رسالتی به آن که پیوسـته و وابسـته به خطّی است که در آن چنان بزرگانی وجود دارنـد که تاریخ مجد و بزرگواری بشریّت را بنیاد نهاده اند،خود امری بسـیار سودمند است که به انسان ایمان و اعتماد و پایداری می بخشد،بر رغم تمام عوامل و شرایط مخالف و معارض،آن گاه که مؤمن

۱- ۵۳) -همان مأخذ،ص ۴۶۷.

ناخودآگاه از ردّ دیگران و جنگ به صورتهای گوناگون آن با توجه به ضعف و تنهایی خود رنج می برد،آن گاه احساس می کند که بدین خطّ و این تاریخ با عظمت وابسته است.

دوم:قرآن وحدتی است یگانه و یکپارچه،و بعضی از آن بعضی دیگرش را کامل می سازد.پس برای خوانندهٔ قرآن امکان دارد که در سورهٔ الصّافات تفصیل و جزئیات مطلبی را که سورهٔ ص بدان اشاره کرده است بیابد،و همچنین در مورد دیگر سوره ها با یکدیگر،و بر ما واجب است از کسانی نباشیم که قرآن را پاره پاره انگاشتند (۱) و دیدگاهشان نسبت بدان دیدگاهی تجزیه گرانه شد،بلکه برای شناخت آیات قرآن از خلال نظری جامع و فراگیر به تمام آن بکوشیم.

[۴۶]

وانگهی قرآن مهمترین چیزی را که از زندگی ایشان مستفاد می شود عرضه می کند،برای آن که تأکید کند که داستانهایی را که می آورد برای سرگرمی یا تنها افزودن شناخت نسبت به تاریخ نیست بلکه به راستی برای آموختن و اندرز گرفتن است.خدای تعالی دربارهٔ ابراهیم و اسحاق و یعقوب گوید:

« إِنّٰا أَخْلَصْنٰاهُمْ بِخٰالِصَةٍ ذِكْرَى الدّٰارِ -آنان را در خصلت پاکدلی بخشیدیم تا یاد قیامت کنند.» هنگامی که انسان قرآن را می خواند یا دربارهٔ زندگی بزرگان مطلبی می شنود،نخستین چیزی که باید به شناخت آن دست یابد همانا راز عظمت و بزرگی ایشان است،نه تنها برای آن که آن را بشناسد بلکه برای آن که او نیز اسباب بزرگی را به کار بندد،و سبب عظمت ایشان و والایی مقامشان همان ایمان ناب به آخرت و یاد کردن آن است که فاصلهٔ ایشان را از نافرمانی دورتر و پیوندشان را به فرمانبرداری نزدیکتر می کند.مگر نه آن که پروردگار ما در سورهٔ الممتحنه می گوید:

« قَدْ كٰانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرٰاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ -ابراهیم و کسانی که با

---

۱ - ۵۴) -با استفاده از تعبیر قرآنی سورهٔ الحجر،آیهٔ ۹۱:« اَلَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ -آنان که قرآن را به اقسام تقسیم کرده بودند»بعضی را می پذیرفتند و بعضی را رد می کردند-م.

وی بودند برایتان نیکو مقتدایی بودند»، (۱) سپس آیات ادامه می یابد تا آن جا که خدای تعالی گوید:« لَقَدْ کٰانَ لَکَمْ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کٰانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ -آنها،نیکو مقتدایی هستند برای شما،برای کسانی که به خدا و روز قیامت امید دارند.و هر که رویگردان شود،خدا بی نیاز و ستودنی است». (۲) عوامل دیگر در سرشتن شخصیّت ایشان مداخله ای ندارد، /۱۱ بلکه تنها ذکر و یاد آخرت است که در ایشان به نحوی ناب تأثیر می گذارد،پس وقتی به خدای تعالی ایمان آوردند و مسئولیتهای مکتبی خود را بر عهده گرفتند از خلال آن به دنبال آرزوها و طمعهای دنیوی نمی روند،و اگر عوامل دیگر در ساختن شخصیّت ایشان مؤثر می بود به چنین مرتبه ای از اخلاص و پاکدلی نمی رسیدند.

[۴۷]

« وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنٰا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْأَخْیٰارِ -آنها در نزد ما برگزیدگان و نیکانند.» یعنی خدا آنها را برگزیده و از بهترین و پاکدلترین بندگان اویند،زیرا اخلاص و پاکدلی نیز خود درجاتی دارد.

[۴۸]

قرآن نام دسته ای دیگر از پیامبران را نیز جاوید می سازد و ما را به یاد کرد ایشان فرا می خواند.

« وَ اذْکُرْ إِسْمٰاعِیلَ وَ الْیَسَعَ وَ ذَا الْکِفْلِ وَ کُلٌّ مِنَ الْأَخْیٰارِ -و اسماعیل و الیسع و ذو الکفل را یاد کن که همه از نیکانند.» سبب پیوند دادن این سه تن به یکدیگر و آن گروه به یکدیگر در آیات پیشین،همان تفاوت مقام و رتبهٔ این دو دسته نزد خداست،و برای این است که گروه اوّل به دو دلیل برترند:

۱-پیوستگی ابراهیم(ع)به گروه نخستین که برتری او به دلیل آن که وی از پیامبران اولی العزم است پیداست.

۱- ۵۵،۵۶) -الممتحنه۴/-۶.

-۲

۲-تعبیر قرآنی که آنان را نخست به«المصطفین-برگزیدگان»و سپس به«الأخیار-نیکان»توصیف کرده در حالی که در ستودن این گروه به کلمهٔ«الأخیار-نیکان»اکتفاء کرده است.

[۴۹]

قرآن در پایان درسی که این داستانها را به پایان می برد بر هدف و اهمیّت آن برای کسی که در پی تقواست تأکید می کند که:

« هٰذا ذِکْرٌ -این قرآن ذکری است.» /۱۱ که شامل بر پندی است،تا مؤمنان وقتی به پیامبران خدا تأسّی می کنند از آن بهره مند شوند و بر اثر آن به کامیابی و رستگاری برسند.

« وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ لَحُسْنَ مَآبٍ -و پرهیزگاران را بازگشتی نیکوست.» مآب(در لغت)به معنی جایی است که انسان در آن مستقر می شود و هم چنان که از آن بیرون آمده بدان جا باز می گردد.و در این جا مآب به معنی سرانجام و پایان است.و در این آیه به مؤمنان اطمینان داده می شود که امور به مصلحت ایشان خواهد بود هر چند به ظاهر بر عکس این بنماید.

[۵۰]

خدا این سرانجام را بیان می کند و می گوید:

« جَنّاتِ عَدْنٍ -بهشتهای جاویدان.» که بهترین بهشتها است و جاودانگی دارد،و سرانجام پرهیزگاران به سوی بهشتهای خدا در آخرت است.

« مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ -که در آن به رویشان گشوده است.» به هنگامی که رو به سوی آنها می آورند،و آنچه درهای بهشت را باز می کند همان ایمان و دعا و کردار نیک است،پس آن درها تنها برای پرهیزگاران و مؤمنان باز است نه برای دیگران که کردارهای نیک نکرده اند.

[۵۱]

« مُتَّکِئِینَ فِیها -در آن جا تکیه زده اند.» بر تختها،و این دلالت بر میزان اطمینان و آرامشی دارد که در آن جا می یابند(که بر تختها آرمیده اند).

« یَدْعُونَ فِیها بِفاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ وَ شَرابٍ -و هر گونه میوه و نوشیدنی که

بخواهند می طلبند.» که پاداش ایمان و کردارهای ایشان،و به جای نعمتها و لذّتهای دنیاست که در راه خدا از دست داده اند.

[۵۲]

از بزرگترین چیزهـایی که مؤمنـان در بهشت از آن لـذّت می جوینـد همانا حور عین است،و شایـد توجّه قرآن بر ذکر حور در بیـان پاداش مؤمنان از آن جا ناشـی می شود که دشوارترین آزمون و فتنه ای که مؤمنان در زنـدگی دنیا بـدان دچار می شوند همان آزمون و فتنهٔ شـهوت جنسی است،و برای آن که از آن فتنه و فریبندگیها و فشارهایش بگذرند خدا سرانجام آن گذشت را که دستیابی بر حوریان در بهشت است به ایشان یادآور می شود.

« وَ عِنْدَهُمْ قٰاصِرٰاتُ الطَّرْفِ أَتْرٰابٌ -زنانی همسال از آن گونه که جز به شوی خویش نظر ندارند نزد آنهایند.» آن زنان جز به شوهرهای خود نمی نگرنـد،و به ملاحظـهٔ احترام و تواضع به شوهران خود بر زمین می نگرنـد.آن زنان«اتراب»یعنی همسالند،یا در بکارت ناسـفتگانند.وقتی گوینـد فلان زن«ترب»فلان زن است اراده تساوی و همسالی در میان آن دو کنند،و همچنین بدین معنی است که در نظر مؤمن میل به هر یک از ایشان بـدون برتری زنی بر زن دیگر،یکسان است زیرا همه در اوج زیبایی و قلّهٔ دلبری قرار دارند.

[۵۳]

آن گـاه خـدا مـا را به کردار و پایـداری در راه خود،ولی به نحوی غیر مسـتقیم،فرا می خوانـد،و این هنگـامی است که ما را به پاداش پیش گفته وعده می دهد.

« هٰذٰا مٰا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسٰابِ -این است آن چیزهایی که برای روز حساب به شـما وعده داده اند.» از آن جا که مسافت میان این پـاداش و انسـان در ایمـان و کردار نیـک تمثّل و تجسّم می یابـد،بی یقین این آیه به طور طبیعی بر دعوت بـدان شامل می شود.و قرآن کلمهٔ«الحساب»را برای تأکید بر همین حقیقت به کار برده است،و اگر پاداش

بدون کرداری به دست می آمد،در آن صورت حساب برای چه بود؟! [۵۴]

نعمتهـای آخرت از نعمتهـای دنیـا متمایزنـد:تفـاوت ذاتی به تنوّع و نیکویی،و تفـاوت زمـانی،به جـاودانگی بودن،پس نعمتهای آخرت همواره و پیاپی افزون و تجدید می شوند.

« إِنَّ هٰذٰا لَرِزْقُنٰا مٰا لَهُ مِنْ نَفٰادٍ -این رزق ماست که پایان نیافتنی است.» و هم چنان که خـدا باقی است،رزق او بر مؤمنان پایان نمی یابد.

[سوره ص (۳۸): آیات ۵۵ تا ۷۰]

اشاره

هٰذٰا وَ إِنَّ لِلطّٰاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ (۵۵) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهٰا فَبِئْسَ اَلْمِهٰادُ (۵۶) هٰذٰا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسّٰاقٌ (۵۷) وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوٰاجٌ (۵۸) هٰذٰا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لاٰ مَرْحَباً بِهِمْ إِنَّهُمْ صٰالُوا اَلنّٰارِ (۵۹) قٰالُوا بَلْ أَنْتُمْ لاٰ مَرْحَباً بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنٰا فَبِئْسَ اَلْقَرٰارُ (۶۰) قٰالُوا رَبَّنٰا مَنْ قَدَّمَ لَنٰا هٰذٰا فَزِدْهُ عَذٰاباً ضِعْفاً فِي اَلنّٰارِ (۶۱) وَ قٰالُوا مٰا لَنٰا لاٰ نَرىٰ رِجٰالاً كُنّٰا نَعُدُّهُمْ مِنَ اَلْأَشْرٰارِ (۶۲) أَتَّخَذْنٰاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زٰاغَتْ عَنْهُمُ اَلْأَبْصٰارُ (۶۳) إِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخٰاصُمُ أَهْلِ اَلنّٰارِ (۶۴) قُلْ إِنَّمٰا أَنَا مُنْذِرٌ وَ مٰا مِنْ إِلٰهٍ إِلاَّ اَللّٰهُ اَلْوٰاحِدُ اَلْقَهّٰارُ (۶۵) رَبُّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمَا اَلْعَزِيزُ اَلْغَفّٰارُ (۶۶) قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸) مٰا كٰانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ اَلْأَعْلىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹) إِنْ يُوحىٰ إِلَيَّ إِلاّٰ أَنَّمٰا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۷۰)

معنای واژه ها

۵۷[غسّاق]

:آنچه از پوست دوزخیان قطره قطره می چکد،و آن را از شدت سیاهی که به سیاهی شب تار می ماند غسّاق نامیده اند.خدای تعالی گوید: إِلىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ یعنی تا سیاهی شب.

جدال اهل جهنّم با یکدیگر چیزی است که به حقیقت واقع شود

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیات قرآنی آیات«مثانی»مشابهند،و از معانی این کلمه آن است که بر اساس مقابله و مقایسه می گذرد:بهشت و دوزخ،نکوکار و تبهکار،خیر و شر و...و...و چیزی با ابعاد و حدود(و تعریف به نفس خود)به درستی شناخته نمی شود مگر با مقایسه با اضداد خود،پس روز به وسیلۀ مقایسه با شب شناخته می شود و زندگی با مرگ و توانگری با فقر.

پروردگار ما برای آن که ما را با نعمتهای بهشت آشنا کند از عذاب دوزخ سخن می گوید که در آن صاحب عقاید و کردارهایی مخالف و متضادّ با صاحبان نعمتهای بهشتی جای می گیرند.و از خلال آیاتی که در تمامی قرآن آمده روشن می شود که مسافت میان این دو گونه سرانجام به کلّی از میان رفته است،و هیچ منطقۀ دیگری میان آن دو وجود دارد،از این رو برای آن که انسان به بهشت درآید کافی است که خود را از دوزخ بیرون آورد،و چنان که خدا گوید:« كُلُّ نَفْسٍ

ذٰائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمٰا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّٰارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فٰازَ وَ مَا الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا إِلاّ مَتٰاعُ الْغُرُورِ - همه کس مرگ را می چشد،و به تحقیق در روز قیامت مزد اعمال شما را به کمال خواهند داد.و هر کس را از آتش دور سازند و به بهشت درآورند به پیروزی رسیده است.و این زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست». (۱)

و در این جا،در این سوره،پس از آن که قرآن حکمت آموز مثالهایی واقعی از تاریخ کسانی می آورد که در معتقدات و کردارهای خود برای خدا خلوص ورزیده اند،و بر اثر آن رهبر و پیشوای نیکوکاری شده اند،پاره ای بر بلا و آزمون شکیبایی کرده و همچون ایّوب(ع)ضرب المثل شده و بدان سبب بر بهشت دست یافته اند،آن گاه برای ما مثالی از وضع دوزخیان می آورد که از خدا نافرمانی کرده،و با مؤمنان جنگیده،و در زمین سرکشی کرده اند.و هم چنان که پیامبران شفیع پیروان خود می شوند و آنان را به بهشت درمی آورند،آن گروه نیز خود به تنهایی به دوزخ نمی روند بلکه هر کس را که به آنها وابسته بوده و در زندگی از خطّشان پیروی کرده است با خود به کام آتش دوزخ می کشند،و در آن جا پیرو و پیشوا به مخاصمه و مجادله ای سخت می پردازند،که هر طرف مسئولیّت را به گردن طرف دیگر می اندازد،و حال آن که می سزید چنین مبارزه ای در دنیا صورت می گرفت،بدین سان که انسان از پیشوایان کفر سرپیچد و بر سرکشان بشورد،اما او چنان نکرده و دشمنی و مجادلهٔ او در روز حساب هیچ سودی بدو نمی رساند،چه فرصت انتخاب درست و کردار نیک را در سرای آزمون بر خود تباه کرده و از دست داده است.

در واقع سببی که بیشتر مردم را به پیروی از سرکشان و هماهنگی با وضع منحرفی که آنها در جامعه به وجود می آورند ناآشنایی به خطا بودن آن نیست،بلکه از آن رو با آن وضع مخالفت نمی کنند و ضدّش نمی شورند که از دشواریهای مبارزه و

۱- (۵۷) -آل عمران۱۸۵/.

مسئولیّتهای آن می گریزند.در صورتی که اگر در دنیا می توانستند چنان کنند و نکردند،اینک تلخی مبارزهٔ در آتش دوزخ را که شرایط بسیار دشوار و عذاب دردناك مستمر را همراه دارد می یابند و بدان ناگزیرند.

پروردگار ما در این آیات سوگند می خورد که مجادله و پیکار در دوزخ حق است-هم چنان که این امر را در دنیا،در جایهایی دیگر از قرآن تأکید کرده است.

مجادله ای که در آن جا پیش می آید و ادامه می یابد به یقین دلیل بر آن است که انسان التزام به مسئولیّتهای خود را در این زندگی ترك کرده است،و کسی که حق را به ارادهٔ خود برنگزیند به ناخواست خویش مجبور می شود که بدان گردن نهد.آنها مبارزهٔ با ستم را ترک کرده اند،پس اینك آنها را می بینی که ناگزیر در دوزخ با آن مبارزه می کنند.

شرح آیات:

[۵۵]

هم چنان که این آیات منظرهٔ بهشت و در نتیجه پاداش مخلصان را در ذهن ما تمرکز داده در برابر ما را یادآور سرانجام سرکشان نیز شده است.

« هٰذا -چنین است،» اسم اشارهٔ«هذا-این»متضمّن دعوت از کسی است که قرآن را تلاوت می کند تا به سرانجام پرهیزگاران بنگرد،و به پاداش ایشان بیندیشد،ولی نمی سزد که از عذابی که برای ستمگران آماده شده غافل بماند،و این برای آن است که توازن نفس و عقل خود را در میان بیم و امید نگهدارد.

« وَ إِنَّ لِلطّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ -و سرکشان را بدترین بازگشتهاست.» مقابلهٔ این آیه با آیه(۴۹)در درس گذشته آمد،پس پرهیزگاران را سرانجامی نیکو نزد خداست،و سرکشان را سرانجامی بد و شرّ خواهد بود،و مقصود از(طاغیه سرکش)در این جا تنها سلطان ستمگر نیست،گرچه او تجسّمی آشکارتر و شاملتر از سرکشی و طغیان است،بلکه سپاهیان و دستگاههای او نیز هستند،زیرا اگر آنها نبودند وی قدرتی بر ستمگری و تباهی نداشت،حتی شاید ما

این حکم را بر دیگر معانی طغیان(سرکشی و تجاوز)عمومیّت دهیم،پس هم چنان که انسان در زندگی سیاسی سرکشی می کند در زندگی اجتماعی نیز طغیان می کند،به همسایه و خانوادهٔ خود و مردم ستم می راند.از احادیث آمده در تفسیر این آیه استفاضه می شود که مراد از«الطّاغین-سرکشان»همان سلاطین ستم پیشه اند،در حالی که مراد شامل پیروان و کسانی که در درگاه آنهایند نیز می شود.

[۵۶]

آیات در ذکر سرانجام سرکشان جزئیّاتی بیشتر می دهد تا به بیم دادن بیفزاید شاید انسان از راه باطل برگردد و به رغبت پاداش نیک و پرهیز از عذاب به راه حق هدایت شود.

« جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهٰا -به جهنّم می روند.» /۱۱ بعضی از فیلسوفان پیشین گفته اند-و بعضی از نادانان امروز هم دنبال آنها را گرفته اند-که دوزخیان به عذاب آتش عادت می کنند و دیگر از آن متأثّر نمی شوند(و احساس سوزش نمی کنند)و این اندیشهٔ انحرافی را در هیکل جانوری تجسّم داده و پنداشته اند که آتشخوار است،امّا قرآن که عین حق و حقیقت محض است با این خرافه مخالفت می ورزد و تأکید می کند که تبهکاران همواره عذاب را می چشند،و کلمهٔ«یصلونها»یعنی آنها به نحوی دائم جهنّم و آتش را لمس و احساس می کنند.

« فَبِئْسَ الْمِهٰادُ -که بد جایگاهی است.» و آن جایگاهی است که برای آنها گسترده و آماده شده و گویی آنها خود برای خویش بستری از آتش در دوزخ گسترده اند،بلی.آماده سازی زمینی برای چیرگیشان در آن روز به شکل آماده سازی جهنّم برای آنها نمودار می شود.

[۵۷]

« هٰذٰا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسّٰاقٌ -باید آب جوشان و چرک و تراویدهٔ سیاه دوزخیان را بنوشند.» حمیم به معنی گرمای بسیار(و داغ)است،امّا غسّاق،چنان که در بعضی واژه نامه ها آمده است:چرک بویناک باشد،و در روایت از امام ابی جعفر(ع)آمده

است که گفت:

«غسّاق دره ای است به دوزخ که در آن سیصد و سی قصر باشد،و به هر قصری سیصد خانه،و در هر خانه ای چهل گوشه،و در هر گوشه ای ماری بزرگ و هراس انگیز،و در هر ماری سیصد و سی کژدم،و در هر کژدمی سیصد و سی نیش گزندهٔ سرشار از زهر،که اگر یکی از آن کژدمها زهرش را بر اهل دوزخ بریزد تمام آنها را مسموم می کند». (۱)

[۵۸]

« وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوٰاجٌ -و شکنجه هایی دیگر،از هر نوع،» و عذاب بدین دو نوع بسنده نمی شود بلکه انواع و روشهای گوناگون بسیار دارد. ۱۱/ از این آیه درمی یابیم که انواع عذاب بسیار زیاد است،جز این که برخی از آنها با برخی دیگر همراه است،چنان که آب جوشان با چرك و تراویدهٔ سیاه دوزخیان همراه و آمده و یکدیگر را تکمیل کرده است.

[۵۹]

پس از آن که سرکشان وارد جهنم می شوند و هر یک به جای خود که بر او تنگ می آید می رسد،دیگر امثال و پیروانشان را که فریبشان داده بودند می بینند که با آنها وارد جهنّم می شوند و به آنها گفته می شود.

« هٰذٰا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ -این گروه همراه شما به آتش در می آیند،» و ممکن است مراد از«آخر دیگر»گروه دیگر باشد،که همان جفتها و مشابهان گروه نخست هستند،و این مقدمه ای برای گفتگوی بعدی دربارهٔ آنها باشد،و این مشابه با همان نکته ای است که در تفسیر گفتهٔ خدای تعالی یاد کردیم که:« اُحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوٰاجَهُمْ وَ مٰا كٰانُوا يَعْبُدُونَ -آنان را که ستم می کردند و همپایگانشان و آنهایی را که می پرستیدند گرد آورید». (۲)

اقتحام، (۳) داخل شدن در چیزی است به فشار چون میخی که در دیوار جایی ندارد ولی چکش به فشار آن را در دیوار فرو می کند.و از آن رو این لفظ به کار

ص:۳۸۲

۱- ۵۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۶۷.

۲- ۵۹) -الصّافات۲۲/.

۳- ۶۰) -در تداول عامّه:چپاندن و چپیدن،و تپاندن،مأخوذ از ترکی-م.

رفته است که سرکشان از تنگی جا در عذابند و آتش نیز بر آنها تنگ می گیرد و چون بادی در انبان فشار می آورد، (۱) چنان که در حدیث پیامبر(ص)آمده است،پس اینان بر آنان فریاد کشند،و بر خلاف آنچه میزبان به مهمان خود گوید«خوش آمدید»اینان گویند:

« لاٰ مَرْحَباً بِهِمْ -خوش آمدشان مباد.» یعنی جایی که آنها را بگنجاند وجود ندارد و هیچ کس ورود آنها را نمی پذیرد،و الرّحب به معنی جای فراخ است،پس گویی می خواهند بگویند که:

جای تنگ است و با آمدن آنها تنگتر می شود،و نفرین و دشنام خود به آنها را چنین تعلیل می کنند که آنها اهل دوزخند،و آیا به کسی که به دوزخ افکنده خواهد شد، خوشامد و«جای فراخ باد»گویند؟! ۱۱/ « إِنَّهُمْ صٰالُوا النّٰارِ -که به آتش می افتند.» و این است آنچه پروردگار ما آن را به گفته ذات متعال خود تأکید می کند:

« كُلَّمٰا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهٰا -هر امّتی که به آتش داخل شود امّت همکیش خود را لعنت کند». (۲)

[۶۰]

و آن گاه نزاعی سخت میان دو طرف پدید آید که به مبارزه و پیکار منجر شود،و در آن میان مسئولیت را بر گردن یکدیگر افکنند.

« قٰالُوا -گویند،» یعنی پیروان که به سخن سرکشان پاسخ می دهند،بدان گاه که درود و حسن استقبال به دشنامگویی در میانشان تبدیل شده است:

« بَلْ أَنْتُمْ لاٰ مَرْحَباً بِكُمْ -نه،بلکه خوش آمد شما را مباد،» زیرا شما سبب این وضع بوده اید و از شما این آزار و عذاب برآمده است،و پیروان به مشاجرهٔ خود با سرکشان ادامه می دهند و می خواهند موضعگیری خود را

۱- ۶۱) -متن:کضیق الزّجّ بالرّیح،مأخوذ از نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۶۷/و الزّجّ چنان که به نظر می رسد همان خیک باشد.
۲- ۶۲) -اعراف/۳۸.

توجیه کنند و از مسئولیّت بگریزند که:

« أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنٰا -شما این عذاب را پیشاپیش برای ما فرستاده بودید،» آن گاه که ما را به پیروی از خود فریفتید و با وسائل گوناگون گمراهمان کردید تا بدین عذاب کشانده شدیم.

« فَبِئْسَ الْقَرٰارُ -چه بد جایگاهی است.» یعنی جایی که در آن استقرار یافته و ماندگار شده ایم بد جایی است،و گویند فلان«قرّر-مقرّر داشت»که چنان کند،یعنی فکرش بر رأیی معیّن ثابت شد و تردید ندارد،بلکه در کار خود قاطع و برنده است.

این کلمه دلالت بر جاودان بودن در آتش دارد،و چون آخرین منزلگاه چنین بد است پس سرنوشت و سرانجام بد است.

[۶۱]

پیروان از خدا می خواهند که عذاب سرکشان را بیفزاید،به سزای جرمهایی که سرکشان خود مرتکب شده اند و نیز برای نافرمانیهایی که پیروان به سبب فشار سرکشان و گمراهی به دست آنها،صورت داده اند.

« قٰالُوا رَبَّنٰا مَنْ قَدَّمَ لَنٰا هٰذٰا فَزِدْهُ عَذٰاباً ضِعْفاً فِی النّٰارِ -گویند:ای پروردگار ما،هر کس که این عذاب را پیشاپیش برای ما آماده کرده است عذابش را در آتش دو چندان افزون کن.» [۶۲]

آن گاه روی به یکدیگر آورند و از هم بپرسند:چرا فلان و فلان را -مرادشان بعضی مؤمنانند-در این آتش نمی یابیم؟! « وَ قٰالُوا مٰا لَنٰا لاٰ نَریٰ رِجٰالاً کُنّٰا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرٰارِ -و گویند:چرا مردانی را که از اشرار می شمردیم اکنون نمی بینیم؟» در آن جا خطاهایشان بر خودشان آشکار می شود،در ابتدا کشف می کنند که رهبریی که از آن پیروی می کرده اند منحرف بوده است،و اکنون برای آنها روشن می شود که در مقیاسهایی که در زندگی داشته و ارزیابیهایی که از دیگران کرده اند خود خطایی دیگر بوده است،و اگر این را در دنیا می دانستند و بر اصلاح

خود به کردار می پرداختند بر ایشان سودمند می بود،امّا آنها رسالت را رد و از خواستهای خود پیروی کردند.

[۶۳]

دوزخیان ندیدند کسانی را که می پنداشتند اشرارند در آتش به یکی از این دو سبب برمی گردانند و مربوط می دانند که:یا آنها به بهشت روانه شده اند و این بدان معنی است که مقیاسهای اینان و در نتیجه موضعگیریشان در برابر آنان خطاکارانه بوده،و یا آنها اکنون با اینان هستند ولی اینان آنها را نمی بینند.

« أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا -آنان را به مسخره می گرفتیم.» در دنیا،و اکنون درستی خطّ ایشان معلوم شده است.

« أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ -آیا از نظرها دور مانده اند؟» /۱۱ پس ما آنان را نمی بینیم؟ این مقطع را تفسیری دیگر است و آن این که:مرادشان خداست،بدین معنی که شاید آنها را ناآگاهانه و باشتباه به بهشت وارد کرده در صورتی که اهل دوزخند،و پروردگار ما بس والاتر از این است که گمراه شود یا فراموش کند،بلکه آنها خود در ارزیابی خود دربارۀ مؤمنان خطا کارند.

پرسشی باقی می ماند،و آن این است که:در شرایط امروز ما کسانی که منظور این آیه هستند کیانند؟ بیگمان و بی تردید آنها سرکشان و طاغوتانند،و حکمرانان جور که به زور بر گردن بندگان سوار شده اند و به چیزی جز آنچه خدا به وحی فرستاده حکم می رانند، و به حدود خدا تجاوز می کنند،و بندگان خدا را به خواری می کشانند،امّا سپاهیان و جفتها و همانندهایشان کسانی هستند که از راه آنها پیروی می کنند یا در ستمگریهایشان با آنها مشارکت می ورزند.

اما آن کسانی که اینها آنان را اشرار می شمارند همان انقلاب کنندگان و شورندگان بر ضدّ اینها از بندگان مخلص خدایند که پرستش غیر خدا را رد کردند و به خدایی گرفتن خدایان برساختۀ دروغین را به جای اللّه،پروردگار جهانیان نپذیرفتند.

ص :۳۸۵

سرکشان و سپاهیانشان از نیروهای سرکوبگرند،و بوقهای گمراهی تهمتها را ضدّ شورندگان بر آنها وارد می سازند و ایشان را بدتر از یهود و نصاری و مجوس می شمرند،آیا دیدید که چگونه دست دشمنان را می بوسند و با آنها روابط دوستانه به هم می رسانند،و درها را برابرشان می گشایند،و در مقابل زندانهای هولناک را از مؤمنان انباشته می کنند؟ امّا آنان را که در دنیا اشرار می شمردند اکنون در آتش نمی یابند،و می دانند که به یقین آنان در آن جا در بهشت به سر می برند.

پیروان اهل بیت رسالت از آن گروهند،وقتی چیرگی سلطه های ستمگری و سرکوبی و گمراهی را رد کردند،و نیروهای وحشت و ترور آنان را تبعید نمود،و زشت ترین تهمتها را بر آنان بست،ولی امامان هدایت از خاندان پیامبر(ص)آنان را دلداری می دادند که به زودی در بهشت خواهند خرامید،در حالی که(دشمنان) ۱۱/ در دوزخ در جستجوی ایشانند.

میسر-که یکی از شورندگان بر ضدّ سلطه های ستمگر است-گوید:

بر ابی عبد اللّه(امام صادق،علیه السلام)وارد شدم.گفت:«یارانت چگونه اند؟»گفتم:فدایت شوم به یقین ما نزد آنها (۱) از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان بدتریم.

(میسر)گوید:حضرتش که لمیده بود کاملا نشست،سپس گفت:

«چگونه؟»گفتم:به خدا که یقینا ما نزد آنها (۲) از یهود و نصاری و مشرکان بدتریم،گفت:«نه،به خدا دو تن از شما هم به دوزخ وارد نشوند،نه،به خدا،و حتّی یک تن از شما،شما کسانی هستید که خدای عزّ و جلّ در حقّتان گفته است:« وَ قٰالُوا مٰا لَنٰا لاٰ نَرىٰ رِجٰالاً كُنّٰا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرٰارِ* أَتَّخَذْنٰاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زٰاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصٰارُ* إِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ تَخٰاصُمُ أَهْلِ النّٰارِ -و گویند چرا مردانی را که از اشرار می شمردیم اکنون نمی بینیم*ما آنان را به مسخره

۱- (۶۳،۶۴) -یعنی نزد عبّاسیان-م.

۲-

می گرفتیم.آیا از نظرها دور مانده اند؟*این جدال اهل جهنّم با یکدیگر چیزی است که به حقیقت واقع شود». (۱) به آنها گوید که شما را بجویند-به خدا سوگند-در آتش دوزخ-به خدا سوگند-یک تن از شما را نیابند». (۲)

همچنین امروز مؤمنان راستین زیر انواع فشارها قرار دارند ولی به زودی در بهشت خواهند خرامید،در حالی که سرکشان و طاغوتان و سپاهیان و پیروانشان در دوزخ خواهند بود.

[۶۴]

بلی.این کشمکش در دوزخ بواقع روی می دهد...

« إِنَّ ذٰلِکَ لَحَقٌّ تَخٰاصُمُ أَهْلِ النّٰارِ -این جدال اهل جهنّم با یکدیگر چیزی است که به حقیقت واقع شود.» [۶۵]

بیگمان رسالتهای خدا برای آن آمده است که انسان را از این سرنوشت بدتر نجات دهد، /۱۱ و او را از خلال دعوت خود به مبارزه با خدایان برساختۀ دروغین،و پیروی از توحید ناب،در زندگی برهاند،و از پرستش طاغوتان و سرکشان با فرمانبرداری از آنها،و از پرستش نسلهای گذشته(مرده پرستی)با دنباله روی از رفتار خطاکارانۀ آنها باز دارد و نهی کند.

« قُلْ إِنَّمٰا أَنَا مُنْذِرٌ -بگو:جز این نیست که من بیم دهنده ای هستم،» و حتی همین بیم دهنده هم واجب است که به جای خدا مورد پرستش واقع نشود هر چند که در عظمت بدان جا رسد که برسد.

« وَ مٰا مِنْ إِلٰهٍ إِلاَّ اللّٰهُ الْوٰاحِدُ الْقَهّٰارُ -و هیچ خدایی جز خدای یکتای قهّار نیست.» کسی که بر دشمنان قهر می آورد و بر آنها پیروز می شود،و از بارزترین شواهد قهر و وسایل او همان مرگ است که همگان بدان تسلیم می شوند،و هیچ کس را یارای آن نیست که مرگ را از خود براند.و در دعای صباح از امیر

۱- ۶۵) -همین سورۀ ص،۶۴،۶۳،۶۲.

۲- ۶۶) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۶۸.

المؤمنین(ع)این گفتهٔ او را می خوانیم:«ای آن که به چیرگی و بقا یکتایی،و بندگان خود را به مرگ و نابودی مقهور کرده ای». (۱)

قهر و غلبهٔ خدا تنها در مورد مرگ نیست بلکه در تطبیق هر حق و سنّت و قانونی در زندگی وارد می شود،و کسی که به خدا و حقّی که رسالتهای او متضمّن آنند پاسخ مثبت ندهد،و از آنچه پیامبران و پیروانشان بیم داده اند،به اختیار و ارادهٔ خود نپرهیزد،به زودی خدا به قهر و بر خلاف خواست وی بدان مجبورش می کند، اگر بخواهد در دنیا و گرنه در آخرت.

[۶۶]

برای آن که ما دستخوش هراس بی سبب از خدای تعالی نشویم ما را یادآور رحمت و آمرزش خود نیز می شود.

« رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَیْنَهُمَا الْعَزِیزُ الْغَفّٰارُ -آن پیروزمند و آمرزنده،پروردگار آسمانها و زمین و هر چه میان آنهاست،» و پرورندهٔ هر چیز بدان چیز رئوفتر و بر او نگران تر و علاقمندتر است.

[۶۷-۶۸]

از عوامل روانی ارتکاب خطا و افتادن به گمراهی ناچیز شمردن و سهل انگاری نسبت ۱۱/ به این دو،و گام به گام همراه رفتن،و جدّی نبودن در رویارویی با آنهاست،از این رو خدای تعالی گوید:

« قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ* أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ -بگو:این خبری عظیم است*که شما از آن اعراض می کنید.» یعنی روی گرداندن شما از پرستش خدا،و روی نهادن شما به شرک امری بسیار عظیم است،و آیا چیزی بزرگتر از این که انسان پروردگار آسمانها و زمین را رها کند و به سوی شریکان برساخته دروغین روی آورد،و ارزشهای حق فطری را به باطل و گمراهی ترجیح دهد؟ بنا بر این روا نیست که انسان شرک را آسان گیرد و اندک اندک با آن همگامی کند،ژرفنای شرک او را به کجا فرو می برد؟

ص :۳۸۸

۱- ۶۷) -مفاتیح الجنان،ص ۶۳.

به دوزخ،و آیا ممکن است که عذاب جاودانی دوزخ سبک شمرده شود؟ وقتی انسان در رویارویی با شرک جدّی باشد معانی آن را می شناسد،و مهلکه های آن به بصیرت می نگرد،آیا بیرون شدن از ولایت امامان هدی و رفتن به سوی ولایت پیشوایان کفر و گمراهی شرک نیست؟یا پیروی از ستمگران یا حتی خاموشی گزیدن درباره آنها شرکی بزرگ محسوب نمی شود؟این چنین از امام صادق(ع)برای ما روایت کرده اند که در تفسیر این آیه گفت:«کسانی که به ایشان علم داده شده امامان هستند،النّبأ-خبر:امامت است». (۱)

[۶۹]

« مٰا كٰانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ -هنگامی که با یکدیگر جدال می کردند من خبری از ساکنان عالم بالا نداشتم.» پروردگار ما را بر اهمیّت توحید تأکید می کند،و این که محور گفت و گویی است که در میان ساکنان عالم بالا دور می زده،بدان گاه که خدا نخستین انسان را آفرید،و فرشتگان بدو سجده کردند،و ابلیس از سر خویشتن بزرگی آن سجود را رد کرد،و سپس این که هدف آفرینش بشر،و حکمت سجده کردن فرشتگان بدو همانا توحید است.پس چگونه رواست که دربارۀ آن سهل انگاری شود؟ ۱۱/ [۷۰]

« إِنْ يُوحىٰ إِلَيَّ إِلاّٰ أَنَّمٰا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ -تنها از آن روی به من وحی می شود که بیم دهنده ای روشنگر هستم.» همانا نقش پیامبر(ص)همان بیم دادن و هشدار دادن به روشنی است،و مسئولیّت او رساندن رسالت به مردم است چنان که دقیقا هست،و در این نکته تمهیدی است برای گفت و گویی که درس آینده در قضیه آدم و ابلیس مطرح می کند که خود نمودار بخشی از عالم غیب است،آن جا که تسلیم شدن به چیزی که پیامبر در آن مورد می گوید نیاز به شناخت نقش پیامبر دارد،بدین معنی که گفت و گویی که هنگام آفرینش انسان در میان ساکنان عالم بالا بین فرشتگان و پروردگارشان

۱- ۶۸) -تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۶۹.

-سبحانه و تعالی-درگرفت در پیرامون حکمت آفرینش انسان بود که در زمین فساد می کند و خونها را می ریزد،ولی پروردگار ما آن روز به آنان گفت:« إِنِّی أَعْلَمُ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ -من آن دانم که شما نمی دانید». (۱) و از دانش خدا آن بود که پیامبران را مبعوث می کند،و گروهی از مردم به ایشان ایمان می آورند،و در پرستش پروردگار خود پاکدلی می ورزند،بر رغم توفانهای شهوت و عوامل بازدارندۀ خویشتن بزرگی و بی خبری،و فشارهای سرکشان و طاغوتان،که این همه این گروه را همان برگزیدگان مردم قرار می دهد که خدا به وجود ایشان بر فرشتگان مقرّب خود مباهات کرد و بالید.

در نصّ های اسلامی چنین می خوانیم:موضوعی که نزد ساکنان عالم بالا در آن مناقشه می شد کردارهای نیکی بود که مخلصان بشر بدان مبادرت می کنند.از ابن عباس از پیامبر(ص)نقل است که گفت:«پروردگارم مرا گفت:آیا می دانی در عالم بالا دربارۀ چه چیزی مناقشه می کنند؟گفتم:نه،گفت:در کفّاره ها و درجه ها گفت و گو کردند،امّا کفّاره ها،به تمامی رساندن وضو به اندامهاست،و گام نهادن به نمازهای جماعت،و منتظر نمازی از پس نماز پیشین ماندن،امّا درجات عبارت است از سلام آشکار دادن و خورانیدن طعام و نماز شب در حالی که مردم در خوابند». (۲)

روایتی دوم از پیامبر(ص)می افزاید:«و ولایت من ولایت اهل بیت من تا مرگ». (۳)

چون در سیاق این آیات بیندیشیم بیگمان درمی یابیم که بزرگترین هدفهای آفرینش بشر همان یکتاپرستی و توحید خداست،و توحید بنده نسبت به پروردگارش تحقق نمی یابد مگر به سر سپردن به ولایت خدا و ولایت کسی که خدا درفش ولایت را برای او بسته و بدو سپرده،و مردود شمردن نظیران و خداوارگانی که به

۱- ۶۹) -البقره۳۰/.

۲- ۷۰) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۷۰.

۳- ۷۱) -همان مأخذ.

جای خدا به پرستش گرفته شده اند.امّا نمازگزاری تنها بدون سرسپردگی به فرماندهی و رهبری شرعی،به راستی از جوهر عبادت و بندگی تهی است.آیا دیده ای که طاغوتان و سرکشان مانع نماز شوند؟هرگز...بلکه حتی بعضی از آنها را دیده ای که به ساختن مسجدها مبادرت می کنند،و برپا شدن نماز بانبوهی در آن جا صورت می گیرد،ولی خود به ناحق در زمین بزرگ خویشتنی و تکبر می کنند،آیا این نمازشان شفیع آنها خواهد شد؟هرگز...زیرا آنها با خدا بر سر ربودن ردای شوکت او منازعه دارند و ولایت الهی را غصب می کنند و مردم را فرا می خوانند که به جای خدا آنان را بپرستند.

[سوره ص (۳۸): آیات ۷۱ تا ۸۸]

اشاره

إِذْ قٰالَ رَبُّكَ لِلْمَلاٰئِكَهِ إِنِّی خٰالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ (۷۱) فَإِذٰا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِینَ (۷۲) فَسَجَدَ اَلْمَلاٰئِكَهُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) إِلاّٰ إِبْلِیسَ اِسْتَكْبَرَ وَ كٰانَ مِنَ اَلْكٰافِرِینَ (۷۴) قٰالَ یٰا إِبْلِیسُ مٰا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمٰا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ اَلْعٰالِینَ (۷۵) قٰالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نٰارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ (۷۶) قٰالَ فَاخْرُجْ مِنْهٰا فَإِنَّكَ رَجِیمٌ (۷۷) وَ إِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِی إِلیٰ یَوْمِ اَلدِّینِ (۷۸) قٰالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۷۹) قٰالَ فَإِنَّكَ مِنَ اَلْمُنْظَرِینَ (۸۰) إِلیٰ یَوْمِ اَلْوَقْتِ اَلْمَعْلُومِ (۸۱) قٰالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ (۸۲) إِلاّٰ عِبٰادَكَ مِنْهُمُ اَلْمُخْلَصِینَ (۸۳) قٰالَ فَالْحَقُّ وَ اَلْحَقَّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ (۸۵) قُلْ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُتَكَلِّفِینَ (۸۶) إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِكْرٌ لِلْعٰالَمِینَ (۸۷) وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِینٍ (۸۸)

معنای واژه ها

۷۷[رجیم]

:راندۀ تبعید شده.

همۀ فرشتگان سجده کردند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این آخرین درس سوره و بنا به عادت قرآن،روند مطلب بر موضوعی بنیادی که در آن است تأکید می کند،و این تأکید ضمن بیان آنچه میان پروردگار جهانیان و فرشتگان و سپس میان او و شیطان گذشت صورت می گیرد و نتیجۀ آن پرده برگرفتن از طبیعت انسان و اسبابی حقیقی است که او را به پستی می کشاند تا آن جا که با آن که خدا او را بر بسیاری از آفریدگان کرامت داده سرانجامش به بدترین سرنوشت منجرّ می شود.

در آغاز این سوره پروردگار ما بر نقش سلطه جویی و جدایی طلبی در گمراهی کافران تأکید کرد،آن جا که به نیرویی ظاهری که دارند فریفته و مغرور می شوند و بر حق بزرگی می جویند و از فرمانبرداری خدای-عزّ و جلّ- سر می پیچند،در حالی که در برابر آنها پیامبران(علیهم السلام)را می یابیم که با وجود درجه ای معنوی که خدا به ایشان عطا کرده است(یعنی پیامبری)و قدرت و ملکی که به بعضی از ایشان داده است،در بالاترین درجات توبه و بازگشت به درگاه پروردگار خویشند.

در پایان این سورۀ فرخنده خدا صورتی دیگر از این مقابله و مقایسه را که در /۱۱ میان ساکنان عالم بالا گذشته برای ما بیان می کند.بالیدن به باطل نزد ابلیس

ص :۳۹۲

نفرین شده است که به عنصر و نژاد خود می بالد،و سرسپردن و گردن نهادن به خدا را در قضیّهٔ آدم در میان تمام فرشتگان رد می کنـد،و ایـن نافرمـانی را چنیـن تـوجیه می کنـد و بهـانه می آورد کـه او از آتش سـموم آفریـده شـده برتر از آدم خـاکی است،پس چگونه بـدو سـجده کنـد؟ولی از نظر آن که گویـد برتری با خاک است چه اسـتدلالی خواهد بود؟وانگهی اگر آن برتری را هم بپـذیریم آیا این امر می توانـد بهانـهٔ نافرمانی نسـبت به پروردگار جهانیان و برگزیـدن سـرانجام بـد باشد؟!به طبع هرگز...امّا ابلیس بالیدن به باطل را که در نژادپرستی و عنصـرگرایی نمودار است اختیار کرد،و سـپس رفت که انسان را بفریبد و گمراه کند که همراه او مشمول خشم خدا و دوزخ او باشد.

در صـحنه ای دیگر از این تصویر فرشـتگان را می بینیم که با شکوه قدر و منزلتشان بر خاک می افتند و به خاطر بندگی خدا و فرمانبرداری از او و سـرسپردگی به آدم سـجده می کنند،و قرآن میان ایشان و بندگان مخلص خدا که اجازه نمی دهند شـیطان فریبشان دهد پیوندی ایجاد می کند.

از آن جا که سورهٔ«ص»در نفی خدایی فرشـتگان و پیامبران با سورهٔ «الصّافّات»شبیه است،این سوره به بیان سـجود فرشـتگان به آدم(ع)منتهی می شـود،آدمی کـه از گـل آفریـده شـده و در معرض فریب شـیطان نیز قرار می گیرد،پس چگـونه کسـی که به دیگری سجده می کند یا در معرض فریب شیطان قرار می گیرد می تواند«خدا»بوده باشد؟!

شرح آیات:

[۷۱]

هنگامی که خدای تعالی آفرینش آدم را آغاز کرد فرشتگان را بر این اراده آگاه ساخت.

« إِذْ قٰالَ رَبُّکَ لِلْمَلاٰئِکَهِ إِنِّی خٰالِقٌ بَشَـراً مِنْ طِینٍ -پروردگارت به فرشـتگان گفت:من بشری از گل می آفرینم.» خطاب در این جا حتّی شامل ابلیس هم می شود،زیرا به پاداش عبادتش

نسبت به خدا به مقام فرشتگان راه یافته بود،پس فرشتگان او که(ابلیس هم)در شمول آنها مأمور به سجود می شود اعتباری هستند نه ذاتی،و پیداست که متعلّق گفته او:« إِذْ قٰالَ رَبُّکَ -چون پروردگارت گفت»همان گفتۀ او در آیۀ پیشین است که فرمود:« إِذْ یَخْتَصِمُونَ -هنگامی که با یکدیگر جدال می کردند».

و از آن جا که اصل آفرینش بشر از گل است روا نیست که مردم بر یکدیگر تفاخر کنند،همان گونه که روا نیست کسی به خود فخر کند،آیا کسی که اصل او گل باشد فخری دارد؟!گل در نزد ما نوع بشر از پست ترین عناصر و کم ارزش ترین و کم بهاترین آنهاست،و مردم همه از گل آفریده شده اند پس روا نیست که به جای خدا یکدیگر،همچون پادشاهان را پروردگاران خود بگیرند،و نیز روا نیست که بر یکدیگر رنگ خدایی زنند چنان که نصاری با پسر مریم(علیهما السلام)کردند.

[۷۲]

پروردگار ما فرشتگان را بدانچه آغاز کرده بود تنها از آن روی آگاه نساخت که آگاهی تازه به اطّلاعاتشان بیفزاید بلکه برای آن بود که به آنان بفرماید بدو(ع)سجود کنند.

« فَإِذٰا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی -چون تمامش کردم و در آن از روح خود دمیدم.» فرمان سجود پیوسته به حالت تمام شدن و دمیدن روح در بشر است،و این بر حسب ظاهر کمال آفرینش است که این رسانندۀ این نکته است که سجود فرشتگان(که ضمنا دلالت بر تسخیر طبیعتی دارد که فرشتگان بر آن گماشته شده اند) (۱) منوط به کمال انسان است،پس هر چه بشر در مراتب علم و اراده و ایمان و تقوی فراتر رود به همان نسبت آفریدگان بیش و بیشتر رام او می شوند.آیا دیدی که چگونه خدا کوه ها و پرندگان را برای داود و باد را برای سلیمان تسخیر کرد و رامشان ساخت؟

۱- ۷۲) -بنگر به تفسیر سورۀ بقره آیۀ ۳۴.

دمیدن روح از خدا در انسان و پیش از سجود بدو ویژگی داشتن بشر را به امتیازاتی می رساند که در دیگر جانداران یافت نمی شود،و پیداست که روح در این جا همان عقلی است که پروردگار سبحان ما در آیه ای دیگر دربارهٔ آن گوید:

« یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی -تو را از روح می پرسند.بگو:روح جزئی از فرمان پروردگار من است». (۱)

« فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِینَ -پس همه سجده اش کنید.» و بدین سان پروردگار ما در زندگی بشر مبدأ سجود برای خدا از طریق سرسپردن و تسلیم به جانشینان او ۱۱/ در زمین بنیان نهاد،و فرشتگان نیز که از عزیزترین آفریدگان خدایند ایشان را سجده می کنند زیرا خدا روح خود را در آدمی دمیده و او را جانشین خویش در زمین ساخته است.

[۷۳]

هنگامی که خدا فرمان سجود به آدم را داد تمام فرشتگان پذیرفتند از سر ایمان به وجوب تسلیم مطلق و بی چون و چرا به ذات او-عزّ و جلّ-و این که هر اجتهاد یا قیاسی در برابر فرمان او باطل است و از صاحب خود رفع مسئولیّت نمی کند.

« فَسَجَدَ الْمَلاٰئِکَةُ کُلُّهُمْ -همهٔ فرشتگان سجده کردند.» کافی بود که آیه به همین جا پایان یابد تا مراد را برساند،ولی پروردگار ما برای تأکید بدان می افزاید و می گوید:

« أَجْمَعُونَ -به تمامی.» و به راستی که عظمت فرشتگان در این خضوع و فروتنی خود به خدا و به کسی بود که فرمان خضوع نسبت بدو داده بود.

[۷۴]

آن گاه پروردگار ما ابلیس را از سجده گزاران جدا می کند که تکبر ورزید و غرور و بزرگی جویی بر او دست یافت و به نافرمانی پرداخت.

« إِلاّٰ إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَ کٰانَ مِنَ الْکٰافِرِینَ -مگر ابلیس که بزرگی

۱- ۷۳) -الإسراء۸۵/.

فروخت و از کافران شد.» ابلیس سجده هایی دراز مدت به درگاه خدا می کرد که شاید بعضی از آنها چهار هزار سال طول می کشید،و به خدا پیشنهاد کرد که به جای چند لحظه سجده به آدم سجده ای طولانی به درگاه خدا گزارد،و خدا درخواست او را رد کرد،چرا این پیشنهاد؟و چرا آن رد؟ نخست:سجود به آدم به فرمان خدا-این مشتی گل چسبناک که ابلیس او را تحقیر می کند-همان معیار سنجش فروتنی نسبت به خداست و تنها افتادن بر زمین به نام سجود برای خدا نیست،شاید سجده گزار /۱۱ خویشتنیهای خویش را می ستاید،و آنچه می کند از روی ریا باشد،و جز خودخواهی او را نیفزاید.

و بدین سان است که ما بشر را نماز و روزه به صورت عام و کلّی سودی نمی رساند در حالی که به کسانی که خدا فرموده سرنسپاریم و تسلیم جانشینان او در زمین نگردیم.و از این روست که ولایت قلّهٔ دیانت و ستون شریعت بزرگترین چیزی است که در روز قیامت در ترازوی بنده قرار می گیرد،زیرا ولایت در حقیقت همان توحید ناب است.

دوم:چون ابلیس به آدم سجده نکرد بزرگی فروش شناخته شد،و به کافران ملحق گشت،با آن که به خدا ایمان داشت،امّا ایمان او به درجهٔ توحید نرسیده بود زیرا تا پیش از آن به شخص خود و به عنصر آتشین خویشتن ایمان می ورزید،از این رو چنان ایمان و سجده های طولانیش سودی بدو نرسانید.

[۷۵]

پس پروردگار جهانیان از او پرسید:

«قٰالَ یٰا إِبْلِیسُ مٰا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِمٰا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ -گفت:ای ابلیس چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریده ام منع کرد؟» مفسّران را در تفسیر کلمهٔ«بیدیّ-به دو دست خود»تفسیرهای بسیار است،امّا تفسیری که-به نظر من-به روند مطلب نزدیکتر است این است که مراد همانا قدرت است،گرچه افزوده است«بیدیّ»زیرا خدای سبحان راست و

چپی ندارد یا چنان که در حدیث آمده:«هر دو دست او دست راست است»و در حدیثی از امام رضا(ع)آمده است:

«یعنی به قدرت خود و به قوّت خود». (۱)

و تعبیر دو دست کنایه از تمام قوت و قدرتی است که از آفرینش آدم تجلّی کرد.

« أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰالِينَ -آیا بزرگی فروختی یا مقامی ارجمند داشتی؟» آیا سبب آن بود که تو فقط برای بزرگی فروشی و بی هیچ سبب واقعی تکبّر ورزیدی،یا این که ۱۱/ اکنون خود را شایستهٔ آن می دانی که سجود نکنی و فراتر از فرمان خدا باشی؟ بعضی گفته اند معنایش این است که:آیا اکنون بزرگی فروختی یا همواره از والایان بوده ای؟ [۷۶]

در واقع سجده نکردن ابلیس به خاطر بزرگی فروشی او بود،و گرنه جوهر او با آدم تفاوتی نداشت چه او هم آفریده ای مثل وی بود،و آفریده را حقّ آن نیست که فرمان آفریدگار را رد کند،ولی ابلیس خود را متمایز شمرد،و سببش آن بود که از مقیاسهای شیء(ابژکتیف)پیروی کرد نه از مقیاسهای ارزشی که به برتری آتش بر گل منجر شد،و به عنصر و ذات خود بالید،و سجود به آدم و فرمانبرداری از خدای سبحان را رد کرد،و این دلالت بر بطلان قیاس به طور عموم دارد،زیرا ارزش هر چیز به خود آن چیز نیست بلکه به آن ارزش و اعتباری است که پروردگار بدو می دهد،پس نماز معراج مؤمن است از آن رو که خدا چنانش قرار داده،و حج جهاد ضعیفان(از جنگ)است زیرا خدا آن را چنین تشریع کرده،و پیامبران جانشینان خدایند زیرا خدا رسالتهای خود را بر عهدهٔ ایشان نهاده و آنان را پیشوایان و راهنمایان ساخته است.

۱- ۷۴) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۷۲.

تشـریع خـدا جز از سـوی او شـناخته نمی شـود،امّـا بشـر اگر بخواهـد بـه قیـاس متوسّـل شـود بـه زودی در سـطح مقیاسـهای شیء(ابژکتیف و سـنجیدن چیزی با همان چیز یا چیزی مثل آن چیز)فرو می افتـد،این ابلیس است که با وجود دانش و عبادتش به فروترین فرودها سـقوط کرد،و ندانست که عظمت آفریدهٔ خدا همانا به فرمان خداست،پس آتش به عنوان آتش جز آفریده ای نیست که خـدا آن را به فرمان خود آفریده،و ویژگیها و خصوصـیاتی از گرمی و روشـنایی را در آن متمرکز ساخته است،و اگر خدا بخواهد آن را معدوم می کند یا گرمایش را از بین می برد،بلکه ارزش آن به اعتبار فرمان خداست و این همان سـبب اصلی بطلان قیاس در دین،و نیاز به پیامبران است.

« قٰالَ -گفت:» و ابلیس موضعگیری منحرفانهٔ خود را توجیه و تعلیل می کند.

« أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ -من از او بهترم.» پس او خود را از آدم(ع)برتر و بهتر می دانـد،نه به کردار نیـک و فرمـانبرداری و پرسـتش ناب بلکه به عنصر آتشی خود.

« خَلَقْتَنِی مِنْ نٰارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ -مرا از آتش آفریـده ای و او را از گل.» مهمّ در آفرینش خود آفریـده نیست،بلکه آن بها و منزلتی است که پروردگـار بـدان عطـا می کنـد،و تـا وقتی که پروردگـار یکی است ارزش آفریـدگان از لحـاظ جوهری یکی است،و برتری آنها بر یکدیگر بدان چیزی از مقیاسـهای برتری است که پروردگار آن را معیّن می کند،و ارزش هیچ کس نزد خدا به شخص او نیست،بلکه به پرهیزگاری و کردار نیک اوست.

در نهج البلاغه آمده است:

«سپاس خـدای را که لباس عزّت و بزرگی در پوشـید و آن دو را برای خود گزیـد،و بر دیگر آفریدگان ممنوع گردانید.آن را خاصّ خود فرمود و بر دیگران حرام نمود.و آن لباس را برگزید چون بزرگی او را می سزید.و آن کس را از بندگان لعنت

کرد که آرزوی عزّت و بزرگی او را در سر پرورد.پس فرشتگان مقرّب خود را بدان بیازمود،و بدین آزمایش فروتنان را از گردنکشان جدا فرمود.پس گفت خدای سبحان که داناست بدانچه نهان است در دلها-ای همگان-و در پرده های غیب پنهان:« إِنِّی خٰالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ فَإِذٰا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِینَ* فَسَجَدَ الْمَلاٰئِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلاّٰ إِبْلِیسَ -همانا می آفرینم آدمی از گل،پس چون آن را راست و درست کردم،و از روح خود در آن دمیدم، بیفتید برای او سجده کنان*پس سجده کردند فرشتگان همگی،جز شیطان» (۱) که رشک او را فراگرفت و به آفرینش خویش بر آدم نازید و به اصل خود-که آتش است-بر او غیرت ورزید.پس دشمن خدا-شیطان-پیشوای غیرت ورزان است،و پیشرو مستکبران،پایهٔ عصبیّت را نهاد و بر سر لباس کبریایی با خدا درافتاد.رخت عزّت را در بر کرد،و لباس خواری را از تن برآورد.نمی بینید چگونه خدایش به خاطر بزرگمنشی کوچک ساخت،و به سبب بلند پروازی به فرودش انداخت؟در دنیا او را براند،و برای وی در آخرت آتش افروخته آماده گرداند،و اگر خدا می خواست آدم را از نوری بیافریند که فروغ آن دیده ها را برباید،و زیبایی آن بر خردها غالب آید،با بویی خوش چنان که نفسها را تازه نماید،چنین می کرد.

گردنها برابر او خم بود و کار آزمایش بر فرشتگان آسان هم، /۱۱ لیکن خدای سبحان آفریدگان خود را به پاره ای از آنچه اصل آن را نمی دانند،می آزماید تا فرمانبردار از نافرمان پدید آید و تا بزرگ منشی را از آنان بزداید،و تکبّر را از ایشان دور نماید.

پس،از آنچه خدا به شیطان کرد پند گیرید،که کردار دراز مدّت او را باطل گرداند،و کوشش فراوان او بی ثمر ماند.او شش هزار سال با پرستش خدا زیست، از سالیان دنیا یا آخرت-دانسته نیست-امّا با ساعتی که تکبّر کرد خدایش از بهشت بیرون آورد،و پس از ابلیس،که ایمن بود که خدا را چنان نافرمانی نکند؟ هرگز خدا انسانی را به بهشت در نیاورد به کاری که بدان کار،فرشته ای را از

۱- ۷۵) -همین سورهٔ ص،۷۱،۷۲،۷۳.

بهشت برون برد.فرمان خدا برای مردم آسمان و زمین یکی است،و هیچ یک از آفریدگان خدا را در حلال شمردن چیزی که حرام دانسته،رخصتی نیست». (۱)

کجروی ابلیس به جبر از سوی خدا نبود بلکه به اختیار شخص ابلیس بود،و از گفت و گویی که میان خدا و او گذشته آشکار می شود که خدای تعالی خواسته او را هدایت کند و در این باب بدو بیشتر سخن گفته است،و این در قرآن و رسالتهای دیگر الهی اساس و پایه است،زیرا فلسفه های قدیم و جدید همه به جبر معتقدند،و این که شرّ از جانب خداست-بس منزه و والاتر از آن چیزی است که اینان توصیفش کنند-یا از سوی خدایی که در رأی با او مخالف است،ولی در قدرت مساوی است،و این دوگانه شناسی بدین یا بدان صورت،در تمام فلسفه ها چون فلسفهٔ کمونیسم که معتقد به دوگانگی حتمیّت تاریخی(جبر تاریخ)است یا فلسفهٔ فروید که معتقد به دوگانگی جنسیّت است و دیگران وجود دارد.این عقیدهٔ منحرف فلسفی به بسیاری از کتابهای ادیان راه یافته است ولی این آیات و بسیاری آیات دیگر که در این موضوع با آنها برخورد می کند روشن می سازد که ابلیس در چارچوب قضا و قدر خدا آزاد بود،پس او قادر نبود در برابر ارادهٔ الهی ایستادگی کند در صورتی که خدا چنان می خواست،ولی از سوی دیگر تأکید می کند که خدای تعالی او را مجبور به نافرمانی و گمراهی نکرد،بلکه بدو مهلت داد و در این امر برای اقامهٔ دلیل با او به گفت و گو پرداخت شاید او را به حق راهی نماید.

[۷۷-۷۸]

چون شیطان رد کرد و بر نافرمانی خود و نازیدن باطل به عنصریّت خویش پای فشرد،خدا او را از شمول رحمت خود دور راند و اعتباری را که پیش از آن بدو عطا کرده بود از او باز پس گرفت.

« قٰالَ فَاخْرُجْ مِنْهٰا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ -گفت:از این جا بیرون شو که تو مطرودی.» و رجیم همان مطرود است که امیدی به بازگشت او نباشد،و شاید اندک

۱- ۷۶) -نهج البلاغه،خ ۱۹۱،ص ۲۸۵؛ترجمهٔ دکتر شهیدی،خطبه ۱۹۲،ص ۲۱۰-۲۱۱.

احتمالی به بازگشت ابلیس به حقّ،هنگامی که خدا او را از شمول رحمت خود بیرون کرد،بوده است،و خدا مهلتی بیش از آنچه بدو داده بود به وی بخشیده باشد.

در قرآن آیه ای است که اشاره به حکمتی الهی دارد که پیشتر یاد شد.

خدای تعالی در مورد گفت و گوی خود دربارۀ نافرمانی ابلیس نسبت به خویش گوید:« وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ -و آن گاه که به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید،همه سجده کردند جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سر بتافت». (۱)

این آیه اشاره می کند که او جنّ بود ولی توانست با عبادت و کوشش خود -چنان که در روایت است-به مقام فرشتگان برسد،سپس به پست شدن و سیر نزولی او اشاره می کند که سببش نافرمانی نسبت به خداست،و تأکید آیه بر جنّ بودن او به منظور تأکید آزادی و اختیار اوست،و این که چگونه با کردار خود به مقام فرشتگان بالا رفت و سپس به سبب انتخاب بد خود سقوط کرد.

این آیه از سورۀ«ص»و آیۀ پس از آن گوشه ای از مجازاتهایی را که خدا بر ابلیس واجب ساخته بیان می کند که عبارت است از:

نخست:بازگرفتن مزایا و اعتبارهایی که به وسیلۀ عبادت به دست او آمده بود،همچون ورود او به بهشت،و محسوب شدنش در شمار فرشتگان،و شمول رحمت خاص خدا به او.

دوم:رانده شدن و رجم او از جانب خدا،و«رجم»همان راندنی است که پس از آن راهی برای بازگشت ندارد-چنان که پیش از این گذشت-پس او دور رانده شده از دیگر آفریدگان است،و معنی این سخن آن است که آنها با او همکاری نکنند،و این حقیقتی است علمی که قرآن آن را با عباراتی بسیار ساده شرح می دهد که کودک با تمیز نیز آن را می فهمد،زیرا هدف آیات همان هدایت

۱- (۷۷) -الكهف ۵۰/.

انسان به حقّ است که با عبارات قلمبهٔ دشوار تحقق نمی یابد ۱۱/ و اگر آن عبارات را در قرآن به کار می گرفت مخصوص به طبقه ای معیّن می شد،و این حقیقت علمی در این نمودار می شود که جهان آفریدگان با حق همکاری و تعاون دارد،امّا شرّ و باطل همانا موارد نادر و استثنایی و جدا شدن از خط سیر آن است،وقتی ابلیس-که رمز و مظهر شرک است-با رجم رانده شد هیچ یک از آفریدگان آسمان و زمین و میان آن دو با او نبود.همانا اصل در آفریدگان خیر است نه شرّ،و کسی که از ابلیس فرمان می برد در واقع از عنصری ضعیف فرمان می برد،و قرآن بدین حقیقت تصریح می کند،آن جا که گوید:« اَلَّذِینَ آمَنُوا یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعِیفاً -آنان که ایمان آورده اند،در راه خدا می جنگند،و آنان که کافر شده اند در راه شیطان.پس با هواداران شیطان قتال کنید که مکر شیطان ناچیز است»، (۱) و از این خاستگاه است که حتمی بودن پیروزمندی مؤمنان راستین بر دشمنانشان آمده است،و از همین رو است که نیز پروردگار ما در آغاز این سوره گوید:« بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی عِزَّةٍ وَ شِقاقٍ -کافران هم چنان در سرکشی و خلافند»، (۲) و ما آن را تفسیر کردیم که آنان که با جهت حرکت هستی مخالفت می کنند همان کافرانند که از سرشت و فطرت خویش منحرف شده اند و همانها هلاک شوندگانند،و خدا در این سوره آنها را از چنان سرانجامی بر حذر داشته است،و گوید:« کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنادَوْا وَ لاتَ حِینَ مَناصٍ -چه بسا مردمی را که پیش از آنها به هلاکت رسانیدیم.آنان فریاد برمی آوردند ولی گریزگاهی نبود». (۳)

هم چنان مخالفت طبیعت را با مسیر حرکت آنها و شکست حتمی آنها را بدین گفتهٔ خود تأکید کرده است که:« أَمْ لَهُمْ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما فَلْیَرْتَقُوا فِی الْأَسْبابِ* جُنْدٌ ما هُنالِکَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزابِ -یا فرمانروایی

۱- ۷۸) -النساء۷۶/.

۲- ۷۹) -همین سورهٔ(ص)۲/.

۳- ۸۰) -همین سورهٔ(ص)۳/.

آسمانها و زمین و هر چه میان آن دو هست،از آن آنهاست؟پس با نردبانهایی خود را به آسمان کشند*آن جا لشکری است ناچیز چند گروه شکست خوردۀ به هزیمت رفته». (۱)

سوّم:الحاق لعنت به او تا روز قیامت از جانب خدای سبحان،و لعنت تعبیری از ناخرسندی نسبت به شخص لعنت شده و کردار اوست.

این لعنت در درجه نخست به معنی شرعی نبودن کارهای ابلیس و پیروان اوست هر چند که موقتا بنا بر طبع حجمهایی بزرگ و غول آسا داشته باشد،و در درجۀ دوم:پیگرد شیطان و پیروان او به عذاب و خواری،و باطل کردن کار.

« وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلىٰ يَوْمِ الدِّينِ -و تا روز قیامت لعنت من بر توست.» در روز قیامت حکم تنها برای ارزشهاست،و در آن روز تمام سلطه ها و حکمرواییهای دیگر به ارادۀ خدا پایان می یابد،و آن جا حکم به عذاب ابلیس می شود و لعنت بر او با وسیعترین معانی خود جلوه می نماید.

[۷۹]

وقتی اعمال(و عبادات پیشین)ابلیس باطل گشت و لعنتها او را فرو گرفت،درخواستی به خدا عرضه داشت.

« قٰالَ رَبِّ -گفت:ای پروردگار من.» حال که آخرت را باخته ام و اعمال گذشته ام باطل شده است، « فَأَنْظِرْنِي إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ -مرا تا روزی که(مردم)از نو زنده شوند مهلت ده.» شاید وی در برابر اعمال و عبادتهای خود که انجام داده بود از خدا درخواست کرد که عمرش را طولانی کند و تا روز قیامت بدو مهلت دهد.

[۸۰-۸۱]

پس خدا درخواست او را اجابت کرد امّا موعدی معین برایش معلوم نساخت.

۱- ۸۱) -همین سورۀ(ص)۱۰/-۱۱.

«قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ* إِلیٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ -گفت:تو از مهلت یافتگانی*تا آن روز معیّن معلوم.» آراء مفسران در پیرامون مدّت معیّن مختلف است که به دو گفتهٔ اصلی خلاصه می شود:

نخست:مهلت ابلیس تا روز قیامت ادامه می یابد.

دوم:ابلیس تا روز ظهور حضرت حجّت(عج)مهلت دارد.

چه بسا که خدا ابلیس را از آن رو به ساعتی معیّن برای مهلتی که بدو داد آگاه نساخت که از او سلب اطمینان کند،و شاید حکمتی دیگر در تعیین نکردن موعدی مشخّص برای پایان ابلیس از طرف پروردگار وجود داشته باشد /۱۱ که در بخشیدن قدرت ستیزهٔ با شرّ و کندن ریشه آن برای بشر متجلّی می شود،که خدا امکان چیرگی نهایی بر ابلیس را در روزی معلوم به بشر می دهد،و شاید این حکمت همزمان باشد با ظهور امام حجت(ع)و ظهور حق بر دستهای او-به اذن خدا-که او نیز به نوبهٔ خود در بخشی از آن حق گستری بر ارادهٔ اهل حق تکیه می کند،و خدا داناست.

[۸۲-۸۳]

در این هنگام شیطان لعین سخت خشمناک شد و به عزّت خدا سوگند خورد که فرزندان آدم را گمراه کند،و وقتی به عزّت و چیرگی پروردگار سوگند می خورد این خود دلیل بر آن است که نافرمانی او به سبب جهل به عظمت و قدرت خدای تعالی نبوده،بلکه از روی هشیاری و عناد بدان دست زده است.

«قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ* إِلاّٰ عِبٰادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ -گفت:به عزّت تو سوگند که همگان را گمراه کنم*مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند.» مردم در برابر فریب شیطان بر سه دسته اند:از جمله کسانی که شیطان بر آنها احاطه دارد و در هر چیزی بدو پاسخ مثبت می دهند و آنها همان مشرکان و کافرانند،دسته ای دیگر کسانی هستند که مسیر حرکت کلی آنها در زندگی درست است ولی بدو سر فرود می آورند،و پاره ای اوقات در برابر او ضعف نشان می دهند،و

آنها صاحبان درجات عادی ایمانند،و دستۀ دیگر کسانی هستند که شیطان هرگز نمی تواند آنان را منحرف سازد و ایشان مخلصانند که در ایمان ناب و محض به سر می برند همچون انبیاء و اولیاء،و چیزی که وابستگی انسان را به هر یک از دسته ها مشخّص می کند همان میزان و دامنۀ ایمان و عمل و ارادۀ اوست،و این استثنا از جانب ابلیس اعترافی واضح به ارادۀ انسان،و درهم شکستن تمام جبرها و حتمی های پنداری است،زیرا با وجود فشارهای شیطان و فریبهای او انسان می تواند در برابر آنها پایداری ورزد و به ارادۀ خود آنها را مغلوب و مقهور سازد.

این اندیشۀ مرکزی در دو سورۀ«ص و الصّافّات»است،چه هر دو سوره تأکید می کنند که:از میان بندگان خدا،بندگانی که از تمام پیوندهای مادّی و شرک آمیز خالصانه برای خدا گسسته اند،شیطان را بر آنان راهی و دستی نیست.

[۸۴-۸۵]

در برابر سوگند ابلیس دائر بر گمراه کردن بندگان،خدا بر خود عهدی قاطع نهاد /۱۱ که او و پیروانش را به جهنم افکند و دوزخ را از آنها آکنده سازد.

« قٰالَ فَالْحَقُّ -گفت:حق است،» این که پاداش حقّ است اوّلا:برای آن که اساس سنّت پاداش عادلانه با سنتهای خدا در حکمت آفرینش هماهنگی دارد و ثانیا:برای آن که واقعیّتی است شدنی که تردیدی در آن نیست.

آن گاه این تعهّد را با جمله ای تأکیدی مؤکّد ساخت،و گفت:

« وَ الْحَقَّ أَقُولُ -و آنچه می گویم راست و حقّ است.» بلی.سخن پروردگار تعبیری است دقیق از حقایق آفرینش بدون کمترین اختلاف.

« لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ -که جهنّم را از تو و از همۀ پیروانت پر کنم.» این آیه بدان معنی نیست که خدا بندگان را به جبر به دوزخ می افکند، بلکه آنهایند که خود راه باطلی را که منجر بدان نتیجه می شود اختیار و انتخاب می کنند،و این که خدا اشاره به فزونی کسانی کرده است که وارد دوزخ می شوند به

سبب علم اوست که بر آینده احاطه ای تامّ و تمام دارد،و در قرآن آیات شبیه این آیه تکرار شده است،و با وجود این بسیاری از ما این اتّهام را از شخص خود دور می داند و معتقد است که دوزخ برای دیگران آفریده شده،در حالی که خدا بر انباشتن دوزخ از نافرمانان تأکید می کند تا ما دستخوش غرور و خود پسندی به ایمان و اعمال خویش نشویم که بدان سبب متوقف گردیم یا در انجام دادن کارهای شایسته و صالحات سستی ورزیم،و برای این که تا زنده ایم کمال سعی و کوشش خود را برای نجات خویشتن از دوزخ به انگیزه بیم از خواری و عذاب روز قیامت به کار بریم،و در تفسیر این آیهٔ کریم که گوید:« وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاّ وٰارِدُهٰا كٰانَ عَلىٰ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا -و هیچ یک از شما نیست که وارد جهنّم نشود،و این حکمی است حتمی از جانب پروردگار تو». (۱) از امامان هدی(ع)آمده است که تمام بندگان به روی پل صراط که خدا بر فراز جهنم نصب کرده می روند،و جز مخلصان از آن نمی گذرند،امّا آنان که غرقه در کفر و شرک بوده اند جاودانه در دوزخ می مانند، /۱۱ و آنان که پاره ای نافرمانیها و گناهان داشته اند،مدّتی در دوزخ می مانند تا با کشیدن عذاب در آن پاک شوند،و هر کس به اندازهٔ انحراف خود در آن درنگ می کند.

اگر به جستجوی سببهایی که انسان را به دوزخ می کشاند برآییم می بینیم که سببهای آن بسیار زیاد است و بر ماست که کاملا و سخت بیدار و هشیار باشیم تا از آنها بپرهیزیم و بدان وسیله از آتش دوزخ برکنار مانیم.

[۸۶]

نکتهٔ در خور ملاحظه در این سورهٔ مبارک و بویژه هنگام سخن گفتن از داستان ابلیس،و همچنین در بسیاری موارد قرآن تکرار ابتدا کردن بیان با فعل امر «قل-بگو»است که شاید به سببهای زیر باشد:

یکم:برای این که به ما تأکید کند که قرآن از سوی پیامبر نیست،بلکه پیامبر واسطه ای میان خدا و بندگان اوست،و وظیفهٔ او دربارهٔ آیات منحصر به خواندن آنها بر مردم است،پس او نه مفتری است و نه خداواری،بلکه او رساننده و

۱- ۸۲) -مریم/۷۱.

ابلاغ کننده پیامهای پروردگار خویش است.

دوم:این روش بیشتر در گفتگو از چیزهای غیبی چون داستان سجود به آدم(ع)که در این سوره آمده،به کار می رود،و این برای آن است که مردم معتقد نشوند که این مطالب نوعی از پندار و خرافه یا تنها تصوّرات انسانی همانند آنها با علمی محدود است،و در نتیجه آن را تصدیق نکنند.

نیز از این رو است که به فرمان خدا،مقدّم بر گفتهٔ پیامبر،آن جا که خواسته است از آنچه نزد ساکنان عالم بالا گذشته گفت و گو کند آمده است« مٰا كَانَ لِی مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ -هنگامی که با یکدیگر جدال می کردند من خبری از ساکنان عالم بالا نداشتم». (۱) سپس تأکید کرده که آنچه برای شما از غیب خواهم گفت همه از جانب خداست« إِنْ يُوحىٰ إِلَيَّ -به من وحی می شود». (۲) آن گاه به سخن گفتن از غیب آغاز می کند و-تقریبا-در ابتدای هر آیه ای آن را متضمّن بر چیزی می کند که دلالت بر نزول آن از جانب خدا دارد که همان فعل«قل-بگو»است.

سوّم:فرمان دادن به اعلان چیزی با صیغهٔ(قل-بگو)تأکید کننده تر از بیان آن برای آگاهی است.آیا نمی بینی که گفتهٔ خدا سبحان که:« قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ -بگو:اوست خدای یکتا» (۳) تأکیدی بیشتر از این گفته دارد که:«هو اللّه احد»-او خدای یکتاست»برای این که کسی که چیزی را می داند خود را مکلّف بدان نمی شمارد که در پی آن برود یا آن را به دیگران ابلاغ کند، /۱۱ به خلاف این اگر به او گفته شود«قل-بگو»در می یابد که علاوه بر بیان و دعوت دیگران بدان خود نیز بدانچه می گوید ملتزم باشد.

و چنین است که می بینیم قرآن در این جا به پیامبر امر می کند که اعلان کند دعوت او از طمعهای مادّی مجرّد و به دور است و او از مردم مزدی برای این

۱- ۸۳) -همین سورهٔ(ص)۶۹/.

۲- ۸۴) -همین سورهٔ(ص)/صدر آیهٔ ۷۰.

۳- ۸۵) -الإخلاص ۱/.

کار نمی خواهد.

« قُلْ مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ -بگو من از شما مزدی بر این نمی طلبم،» بلکه آنها را به حق دعوت می کنم،و این اعلان شخصیّت پیامبر را منعکس می سازد که به صدق او گواهی می دهد،هم چنان که التزامی ادبی در برابر مردم به مطالبه نکردن مزد شمرده می شود.آن گاه بدو امر می کند که بارزترین صفات نیکوی خود را بیان کند و گوید:

« وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ -و از آنان نیستم که به دروغ چیزی بر خود می بندند.» و چرا صاحب حق که حامل پیام و رسالتی برای مردم است که با سرشت و فطرتشان سازگار است و عقلشان آن را تأیید می کند،به دروغ چیزی بر خود بندد؟ رسالتی که تمام سنّتها و قوانین زندگی تأیید می کند که رسالت پروردگار جهانیان است.بلی.آن که نیاز به تکلّف و به خود بستن چیزی را دارد همان صاحب باطل است،زیرا چیزی که می آورد جز مستثنیاتی نیست که آنچه در زندگی وجود دارد آن را رد می کند،و نفوس به سرشت خود از پذیرفتنش خودداری می ورزند،و برای آن که مردم را بفریبد ناگزیر است به تکلّف پردازد و چیزها بر خود ببندد،و به روشهای پیچ در پیچ متوسّل شود.به عنوان مثال این وضع،شخص دروغگوست،زیرا او که می خواهد از چیزی غیر واقعی سخن گوید که مردم آن را باور نمی کنند،ناچار می شود سخنش را به آرایشهای کلام بیاراید،و با سوگندهای پی در پی تقویت کند، امّا راستگو در سخن خود بسیار واضح و در نفس خود مطمئن و آسوده خاطر است.

زندگی پیامبر گواه هماهنگی او با حقایق با سرشتی پاک،و صراحتی رسا،و بینشی نافذ است،وی امر پروردگارش را به شتاب نمی خواهد،و حکمی را که خدا بیانی قرآنی بر آن نفرستاده بر خود نمی بندد و جعل نمی کند،و خدا را بر چیزی که مردم هنوز به سطح ادراکش نرسیده اند مجبور نمی کند،و حق و تسلّط کسی را از او نمی رباید،و بی تابی نمی کند،و نمی هراسد،و انحصار طلبی

ص :۴۰۸

نمی ورزد،و ظاهرسازی نمی کند،و غلّ و غش به کار نمی برد،و جز حق آشکار ۱۱/ و رأی روشن و واضح را نمی طلبد.

در متون اسلامی بیانی برای صفات متکلّفان آمده است.از امام صادق(ع) مروی است که گفت:

«متکلّف خطا می کند گرچه درست برود(یعنی اگر در غایت و محتوای کلام خود بر صواب باشد در روش خود خطا کار است یا بر عکس)و متکلّف در پایان کار خود جز خواری را به دست نیاورد و در زمان حال جز رنج و دشواری و بدبختی را جلب نکند(زیرا او بر خلاف سنّت زندگی حرکت می کند)و متکلّف ظاهرش ریا و باطنش نفاق است،و این دو(کردار ناپسند)دو بالی هستند که متکلّف با آنها پرواز می کند،و خلاصه تکلّف از اخلاق صالحان،و شعار پرهیزگاران نیست،و متکلّف در هر مورد همان است که خدای تعالی به پیامبر خود گفت(و حضرتش این آیه را تلاوت کرد:... وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ)». (۱)

و رسول اکرم(ص)گفت:

«متکلّف را سه نشانه است.با آن که فراتر از اوست منازعه می کند،و به دنبال چیزی می رود که بدان نمی رسد،و چیزی می گوید که نمی داند». (۲)

و از امیر المؤمنین(ع)مروی است که گفت:

«مسلمانان به پیامبر خدا(ص)گفتند:ای پیامبر اگر کسانی را که بر آنان دستی داشتی به اکراه به اسلام در می آوردی بیگمان تعداد ما افزون می شد و در برابر دشمن خود تقویت می شدیم.پیامبر خدا(ص)گفت:من آن نیستم که بدعتی را به خدای-عزّ و جلّ-عرضه کنم که در آن باره با من چیزی نگفته است،و من از متکلّفان نیستم».

[۸۷]

رسالت از پیامبری که مردم را بدان دعوت می کند شناخته می شود،

ص :۴۰۹

۱- ۸۶) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۷۳.
۲- ۸۷) -همان مأخذ.

پس پیامبر راستگویی است امین که مزدی نمی طلبد و چیزی را از خود نمی سازد،و همچنین رسالت به محتوای خود شناخته می شود هم چنان که پیامبر به مانند چنان رسالتی شناخته شود.

از برجسته ترین نشانه های راستی رسالت اسلام جهانی بودن آن است که از مرزها و ناحیه ها می گذرد تا از آن همه مردم باشد،پس اسلام نه عشایری است،و نه نژادی،و نه قومی،و نه طبقاتی،و نه قارّه ای،و نه...،بلی.آنچه از نزد پروردگار جهانیان بیاید برای تمام جهانیان است،اما آنچه برانگیخته از فکر انسان محدود باشد به حدود همان انسان محدود می شود.

« إِنْ هُوَ إِلاّ ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ -و این جز اندرزی برای مردم جهان نیست.» و فطرت انسان در هر مکان و زمان یکی است،و قرآن به این فطرت اشاره می کند که خصوصیّتش تسلیم شدن و اعتقاد داشتن به حقایقی است که فطرت شامل آنهاست،و این امر از طریق یادآوری صورت می گیرد.

[۸۸]

و اگر بشر به یاد نیاورد و آنچه را قرآن آورده است تصدیق نکند پس بیگمان فطرت او نابود شده و عقلش از کار افتاده است،و هر آینه درستی این رسالت پس از مرگ بر او کشف می شود،یا در زندگی هنگام تجلّی اعظم برای او آشکار می گردد.

« وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ -و هر آینه تو بعد از این از خبرش آگاه خواهی شد.» این هشدار نهفته کافی است که انسان را از عواقب تکذیب نسبت به حق،و پی سپاری در کجراهه و نافرمانی هراسان سازد،و به تصدیق رسالت،و دست کشیدن از همپایی با بی خبری و گمراهی هدایت کند.

ص: ۴۱۰

سورهٔ زمر

اشاره

ص: ۴۱۱

فضیلت سوره:

از ابی عبد اللّه الصادق(ع)نقل است که گفت:

«هر کس سورهٔ زمر را آهسته بخواند،خدا شرف دنیا و آخرت را بدو عطا کند،و بی مال و عشیره او را مسلّط سازد،چنان که هر که او را ببیند از او پروا کند،و پیکرش را بر آتش دوزخ حرام سازد،و در بهشت برای او هزار شهر بنا کند، در هر شهری هزار کاخ و در هر کاخی هزار زن سپید اندام،و همراه با آن او را دو چشمهٔ جوشان همواره روان،و دو چشمهٔ سبز با فیضان،و حورانی در خیمه ها مستوران،و باغهای دارای درختان،و از هر میوه ای دو گونه در آن».

(نور الثقلین،ج ۱،ص ۴۷۴) و از پیامبر(ص)مروی است که گفت:

«هر کس این سوره را بخواند نبیّ و صدّیقی نباشد که بر او درود نگوید و برایش آمرزش نطلبد،و هر کس آن را بنویسد و بر خود آویزد یا در بستر خود نهد،هر که بر او وارد شود تا از نزدش بیرون رود،بر او به خیر ثنا گوید و سپاسش دارد و هم چنان شکرگزار او باشند،و همواره به لطف و عطوفت خدای عزّ و جلّ چنان بمانند».

(تفسیر البرهان،ج ۴،ص ۶۷)

زمینۀ کلّی سوره

از مردم کسانی هستند که از برتری پیامبران و اولیاء بر دیگران به عزم و پرهیزگاری و علم و اجتهاد مبهوت و حیران می شوند،و از آن رو می پندارند که ایشان پسران خدایند،و بدین سان به اتّکاء شفاعت ایشان گناهان در نظرشان سبک و ناچیز می آیند.

سورۀ الزّمر به مخالفت با این باور فاسد می پردازد تا صورت توحید ناب و پاك را برای ما کامل سازد،پس از آن که سورۀ الصّافات عقیدۀ فاسدی را که می پنداشت فرشتگان پسران خدایند،و سورۀ(ص)خدایان دروغین سلطه و ثروت را درهم کوفتند.

از آن جا که محور دیگر عقاید فاسد کوشش برای گریز از مسئولیّتهاست، این سوره آن موضوع را نیز با حجتهایی استوار بررسی و درمان می کند و چون صاعقه هایی سخت ژرفنای ضمیر را می لرزاند.

سوره الزمر /۱۱

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . تَنْزِيلُ اَلْكِتٰابِ مِنَ اَللّٰهِ اَلْعَزِيزِ اَلْحَكِيمِ (۱) إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اَللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ اَلدِّينَ (۲)
أَلاٰ لِلّٰهِ اَلدِّينُ اَلْخٰالِصُ وَ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّٰ لِيُقَرِّبُونٰا إِلَى اَللّٰهِ زُلْفىٰ إِنَّ اَللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مٰا هُمْ فِيهِ
يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَهْدِي مَنْ هُوَ كٰاذِبٌ كَفّٰارٌ (۳) لَوْ أَرٰادَ اَللّٰهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً لاَصْطَفىٰ مِمّٰا يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ سُبْحٰانَهُ هُوَ اَللّٰهُ اَلْوٰاحِدُ
اَلْقَهّٰارُ (۴) خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اَللَّيْلَ عَلَى اَلنَّهٰارِ وَ يُكَوِّرُ اَلنَّهٰارَ عَلَى اَللَّيْلِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي
لِأَجَلٍ مُسَمًّى أَلاٰ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْغَفّٰارُ (۵) خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ اَلْأَنْعٰامِ ثَمٰانِيَةَ أَزْوٰاجٍ يَخْلُقُكُمْ
فِي بُطُونِ أُمَّهٰاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمٰاتٍ ثَلاٰثٍ ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ اَلْمُلْكُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ (۶)

ص: ۴۱۴

معنای واژه ها

۵[یکوّر]

:تشبیه به چیزی که بر چیزی می پیچد و آن را می پوشاند،پس چون شب بیاید بدان می ماند که به روز پیچیده و آن را پوشانده است.

آگاه باش که دین خالص از آن خداست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که قرآن نظرهای ما را به خود متوجّه می سازد،و تأکید می کند که

ص :۴۱۵

فرو فرستادهٔ پروردگار پیروزمند حکیم است،روند مطلب به موضوع اصلی این سوره معطوف می گردد.

(و درس نخستین بنا بر عادت به مهمترین موضوعات این سوره اشاره می کند) که همانا نفی مشارکت اولیاء با پروردگار عزّت و پیروزمندی،و ضرورت ناب ساختن و منحصر داشتن بندگی نسبت به خدایی است که دین خالص و ناب از آن اوست.

و بر مخالفان این اصل احتجاج می کند و حجّت می آورد:

نخست:به اختلاف آنها که پروردگار در روز قیامت دربارهٔ آن حکم خواهد کرد.

دوم:به این که خدا آنها را هدایت نمی کند زیرا بر خدا دروغ بستند و به کفران نعمتهایش پرداختند.

سوم:به این که تنها خداست که اگر اراده کند برای خود فرزندی بگیرد فرزند را اختیار می کند و نه آنها.

و سخن به تقدیس خدا از آنچه مشرکان بدو نسبت می دهند ختم می شود، زیرا اوست یکتای یگانه،و دلیل یگانگی او قاهر بودن اوست برای هر چیز و هر شخص.

شرح آیات:

[۱]

« تَنْزِيلُ الْكِتٰابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ -نازل شدن این کتاب از جانب خدای پیروزمند حکیم است.» کلمهٔ«تنزیل»نزول قرآن را به نحو مرحله به مرحله می رساند،در حالی که کلمهٔ«انزل»در آیهٔ بعد نزول یکبارهٔ آن را می رساند،و در این خصوص تناقضی وجود ندارد زیرا قرآن دو بار نازل شد:یک بار،یک جا در شب قدر،و دیگر بار به صورتی هماهنگ و مناسب با رویدادها و شرایط گوناگون تا بدان وسیله دل پیامبر استوار شود و قرآن که از سوی ذات پیروزمند حکیم است شخصیت امّت را در

قالب ریزد و شکل دهد،ذات پیروزمندی که با عزّت و چیرگی خود قرآن را فرض و واجب الرّعایه ساخت.خدای تعالی گوید:« إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرٰادُّکَ إِلیٰ مَعٰادٍ -آن کس که قرآن را بر تو فرض کرده است تو را به وعده گاهت (شهر مکّه)باز می گرداند» (۱) و با حکمت خود آن را استوار و تغییر ناپذیر ساخت که باطل کننده ای در برابر آن و از پس،آن نخواهد آمد.

[۲]

« إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ الْکِتٰابَ بِالْحَقِّ -ما این کتاب را به حقّ بر تو نازل کردیم.» حقّ همان وسیله و هدف این کتاب است،و قرآن به حق نازل می شود یعنی برای ما قانونها و سنّتها و ارزشها و نظامهای جاری در آفرینش را کشف و آشکار می سازد هم چنان که تکالیف حق را تشریع و وضع می کند.در آیاتی که می آید در می یابیم که یادآوری و ذکر کلمهٔ حق در این سوره هدف دارد و یکی از هدفهای آن بیان این امر است که مسئولیّت حقّ است،و به یقین بشر را پاداش نمی دهند مگر به سبب آنچه از خیر یا شرّ انجام داده است.

« فَاعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ -پس خدا را بپرست و دین خود را برای او ناب و خالص گردان.» یعنی عبادت و بندگی خود را عبادتی واقعی قرار بده نه عبادتی نظری.

دین چیست؟ دین رهبری و سیادت قانونی بر جامعه است،سیادتی که مردم به رغبت و بدون اکراه آن را پذیرفته اند،و اخلاص دین برای خدا آن است که او را تنها و یگانه مصدر رهبری و قانونگذاری قرار دهند.

[۳]

ولی چرا واجب است که کتاب خدا را تنها و یگانه مصدر قانونگذاری قرار دهیم؟ افزون بر این که جایز نیست از روی خواستها و امیال خود یا بر حسب

۱- ۱) -القصص/۸۵.

فشارهای شخصی و اجتماعی قانونگذاری کنیم،زیرا دین ناب و خالص(بی مشارکت هیچ کس و هیچ عاملی)تنها و تنها از آن خداست.

« أَلاٰ لِلّٰهِ الدِّينُ الْخٰالِصُ -هلا،آگاه باش که دین خالص از آن خداست.» پس سیادت و حاکمیت مطلق بر آفریدگان تنها از آن خداست،بنا بر این واجب است که عبادت و بندگی نیز تنها برای او باشد.

به یقین خداست که بر هستی هیمنه و تسلّط مطلق دارد و به نیروی خود نظامها و قوانین را به صورتی معجزه آسا می گرداند و می گذارند،و هیچ کسی در این کار با او مشارکت ندارد،زیرا پروردگار چیزی را به ممارست و با اندامها و ابزارها انجام نمی دهد« إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ -چون بخواهد چیزی را بیافریند،فرمانش این است که می گوید:موجود شود!پس موجود می شود». (۱)

در این صورت چرا بعضی به خدا شرک می ورزند،آیا معتقدند که خدا را در کار شریکی است؟هرگز...آنها برای خدا شریک می سازند زیرا معتقدند که این شریکان راههای وصول به خدایند.

« وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّٰ لِيُقَرِّبُونٰا إِلَى اللّٰهِ زُلْفىٰ -و آنان که سوای او دیگری را به خدایی گرفتند،گفتند:اینان را از آن رو می پرستیم تا وسیلۀ نزدیکی ما به خدای یکتا شوند.» نفی و استثناء دلیل حصر(و منحصر بودن چیزی)است،و در صورتی که هدف آنها رسیدن به خداست چرا راهی را برمی گزینند که خدا خود بدان فرمان نداده است؟! از جملۀ«اتّخذوا من دونه-سوای او را به خدایی گرفتند»،در می یابیم که آنها خود کسانی هستند که خداوارها را ساخته و بر آنها زنگ و هالۀ تقدیس

۱- ۲) -یس۸۲/.

انداخته اند بی آن که خداوارها را بر ایشان قدرتی مطلق باشد یا خدای سبحان فرمان به پرستش آنها داده باشد.

از کلمهٔ«أولیاء-دوستداران»در می یابیم که آن کسان آن خداوارها را دوست داشتند و از آنها پیروی می کردند و به آنها نزدیکی می جستند.

ضمیر در کلمهٔ«نعبدهم-ایشان را می پرستیم»می رساند که آن اولیاء دارای عقلند،در حالی که می بینیم بعضی دیگر از مردم بتهایی را می پرستند که عقل ندارد.برای چه؟شاید برای آن که آن بتها نیز-در باور و پندار آنان-مظهر نیروهای عاقلند،همچون فرشتگان و پیامبران یا اولیاء صالح،و این مطلب از حدیث زیر معلوم می شود:

«پیامبر خدا(ص)روی به مشرکان عرب کرد و گفت:«چرا شما این بتها را به جای خدا به پرستش گرفتید؟»گفتند:ما بدین وسیله به خدای تعالی نزدیکی می جوییم.

پس به آنان گفت:آیا این بتها شنوا و فرمانبردار پروردگار خود هستند و برای او عبادت می کنند که شما با بزرگداشتشان به خدای تعالی نزدیک شوید؟ گفتند:نه.

گفت:پس این شمایید که آنها را با دستهای خود تراشیده اید؟گفتند:

آری.

گفت:پس اگر برای این بتها روا می بود که عبادت کنند شایسته تر آن بود که آنها شما را عبادت می کردند تا شما آنها را،و بنا بر این کسی که به مصالح شما و عواقبتان آگاه است و در اختلافاتی که دارید حکم می کند به شما امر نکرده است که این بتها را بزرگ دارید.

(راوی)گوید:چون پیامبر(ص)این سخن را گفت،آنها با یکدیگر به اختلاف در آمدند،برخی گفتند:در واقع خدا در کالبدهای مردانی که بدین شکلها بوده اند حلول کرده و ما این صورتها را تصویر کرده ایم و بزرگ می داریم تا آن صورتهایی را که پروردگارمان در آنها حلول کرده بزرگ داشته باشیم.

بعضی گفتند:این پیکره های اقوام گذشته اند که پیش از ما فرمانبردار خدا بوده اند،پس ما برای بزرگداشت خدا پیکرۀ اینها را ساخته ایم و می پرستیم.

دیگران گفتند:وقتی خدا آدم را آفرید و به فرشتگان فرمود بدو سجده کنند،ما سزاوارتر از فرشتگان بر آن سجده گزاری بودیم،ولی آن سعادت از دست ما رفت،اکنون پیکرۀ او را ساخته ایم و به این پیکره برای نزدیکی جستن به خدا سجده می کنیم، /۱۱ چنان که فرشتگان نیز با سجده گزاری به آدم به خدای تعالی نزدیکی جستند». (۱)

« إِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مٰا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ -خدا در آنچه اختلاف می کنند میانشان حکم خواهد کرد.» گفته اند:این تهدیدی است نهفته به آن قوم که بیگمان به زودی آنان را به سبب کردار و گفتارشان بازخواست خواهند کرد و باید حسابی دشوار بر آنچه کرده و گفته اند پس بدهند،پس در این صورت بر آنها جایز نیست که در نسبت دادن اولیاء به خدا مبالغه کنند و ایشان را بدون اذن خدای سبحان شفیع خود بشمارند.

شاید این آیه به آنچه میان امّتها درباره تقدیس بزرگان و نسبت دادن آنان به پروردگار عزّت شهرت دارد اشاره می کند،همچون اعتقاد به این که این پادشاه یا آن سلطان همان سایۀ خدا در زمین است بی آن که به ارزشهای الهی و مقیاسهای رسالتی رجوع شود،در حالی که هر کسی که فضلی نصیب او گشته ولیّ خدا نمی گردد بلکه آن کسی که حقّا خدا را می پرستد و از پیامبرانش صادقانه پیروی می کند دوستدار و ولیّ خداست.

از خود می پرسیم:حکمت بیان این حقیقت در این جا چیست؟ در واقع مردم می پندارند که اگر امری را به دروغ به خدا نسبت دهند بر خدا واجب است که به صورتی غیبی آنها را باز دارد،مثلا صاعقه ای بر سرشان فرود آورد یا دست کم فرشته ای را نزدشان بفرستد که به آنها هشدار دهد و بترساندشان،و

۱- ۳) -الاحتجاج،از طبرسی،ص ۲۶.

اگر چنین نکند چنان است که آنها بر حقّند،و شاید برای همین است که پروردگار ما تأکید می کند که دروغگویان و دجّالان و کسانی را که بر نعمتهای او ناسپاسی کرده اند هدایت نمی کند،و از برجسته ترین نعمتها همان نعمت رسالتهاست که به فضل و منّت نهادن خود آنها را فرو فرستاده است،پس بگذار آنها در گمراهی خود هم چنان به سر برند تا به پاداش دروغگویی و ناسپاسی خود به نعمتهای پروردگارشان عذاب جهنّم را بچشند.

بدین سان پروردگار ما اوّلا بیان می کند که:به راستی خواستها و امیال آنها از حقّی که نزد خداست و آن جا که میان ایشان در روز قیامت حکم می کند، بسی دور است.و ثانیا بیان می کند که او آنها را هدایت نمی کند و آنان خود به سبب دروغگویی و کفرشان مسئول گمراهی خویش اند.

امیال و خواستهای مردم افکاری باطل برای توجیه این عقاید اختراع کرده است،و به نظریّهٔ فیض و نظریّهٔ حلول و غنوصی قائل شده اند تا تقدیس خود را نسبت به پاره ای عناصر و خدا شمردن بعضی از مردم را توجیه کنند،مثلا گفته اند که خدا-که منزّه و مبرّا از چیزهایی است که برایش شریک می آورند-همچون خورشید است که پرتوها از او سرچشمه می گیرد و فیض می یابد،و چون دریاست که ابرها از آن برمی خیزد،یا سرچشمه ای است که جویبارها از آن جاری می شود،یا او -سبحانه و تعالی-به سطح آفریدگان خود تنزّل می کند و در وجود دوستداران و اولیاء خویش حلول می کند تا آن جا که یکی از آنها در یکی از شطحیّات کفرآمیز خود گفت:در جبّهٔ من جز خدا وجود ندارد.

« إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفّارٌ -خدا آن را که دروغگو و ناسپاس باشد هدایت نمی کند.» [۴]

خدا خوابهای باطل آنها را درهم می ریزد و تأکید می کند که او هرگز فرزندی برنگرفته و نخواهد گرفت،و اگر هم چنان اراده کند او کسی خواهد بود که خود او را به نحوی برگزیند.

« لَوْ أَرادَ اللّهُ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً لاَصْطَفی مِمّا یَخْلُقُ ما یَشاءُ -اگر خدا

می خواست برای خود فرزنـدی برگیرد،از میان مخلوقات خود هر چه را که می خواست برمی گزیـد.» از این آیه حقایق زیر را درمی یابیم:

نخست:برگرفتن فرزند اگر انجام پذیرد(که انجام نخواهد گرفت)از طریق و به وسـیلۀ آن دروغگویان نیست،بلکه تنها خداست که صـاحب این حق است،و اگر این امر صورت گیرد آن فرزنـد فرزنـد اوست نه فرزنـد آنهـا،و اوست که به جـای آنهـا او را اختیار و انتخاب می کند،و هیچ کافری را حقّ آن نیست که بگوید فلان پسر خدا و نزدیکترین مردم به اوست،بی آن که اجازه و حقی در این باره داشته باشد.

دوم:چنین چیزی انجام نمی یابـد-یعنی اگر به فرزنـدی گرفتن صورت پـذیرد-انتخاب و به گزینی صورت نمی گیرد،به سـبب رابطـۀ نسبی میان خدای سـبحان و بعضـی از آفریدگانش،زیرا هر چیزی آفریدۀ خداست،و در اصل آفرینش میان چیزی با چیز دیگر برتری و تفاوتی وجود نـدارد،و چنین نیست که خـدا در آفرینش بعضـی چیزها هنگام احداث و ایجادش ممارست کرده باشـد و در آفرینش بعضـی چیزها به سادگی و سـهولت کار را برگزار کرده باشـد،هرگز...و هیچ مراتبی در آفرینش،چنان که فیلسوفان بدون حجّتی پنداشته اند،وجود ندارد،بلکه آن کار به وسیلۀ به گزینی صورت می یابد.

سوّم:در واقع به گزینی الهی از طریق ارزشـهای الهی است نه تفاضـل و برتری جوهری،زیرا تمـام چیزها آفریدگاننـد،پس او را نیازی به هیـچ یک از آنها نیست،چه او خود پیش از هر چیزی بوده است،پس چگونه نیازمنـد به چیزی شود که از ازل نبوده،و به علاوه چگونه نیازمند به چیزی شود که آن چیز در هستی یافتن خود نیاز به آفریدگار سـبحان خود دارد؟! ما این بینشها را به ترتیب از سه کلمۀ«یتّخذ-برمی گیرد»و«اصطفی- به گزین کرد»و«مما یخلق-از آنچه می آفریند»در می یابیم.

«سبحانه-منزّه است او.»

از نسبت دادن شریک بدو یا از برگرفتن فرزند حتّی از میان آفریدگان برگزیده اش.

« هُوَ اللّهُ الْواحِدُ -اوست خدای یکتا.» پس تجزیه نمی شود،به اضافه کردن یا به تنزّل یا به حلول،و در خورشید و ماه و ستارگان و بیابان و کوه و درخت و دریا و جانداران،چنان که گمراهانی از طرفداران وحدت وجود ادّعا کرده اند،تجلّی نمی کند.

«در گیراگیر جنگ جمل اعرابی نزد امام امیر المؤمنین آمد و گفت:ای امیر مؤمنان آیا تو می گویی که خدا یکتاست؟ مردم بدو اعتراض کردند و گفتند:ای اعرابی چه وقت این پرسش است مگر نمی بینی که امیر المؤمنین در چه وصفی است که باید به چند جا دل بدهد؟ امیر المؤمنین گفت:او را به حال خود گذارید،زیرا آنچه این اعرابی می خواهد همان چیزی است که ما آن را از این قوم می خواهیم(یعنی ما در دریای جنگ برای بیان همین بینشها شنا می کنیم).

سپس گفت:ای اعرابی در گفتن«خدا یکتاست»سخن بر چهار گونه است:دو گونۀ آن بر خدا نارواست و دو گونۀ آن درست است،امّا آن دو صورت که بر او روا نیست این است که گوینده بگوید«یک»و مرادش عدد یک باشد، که این روا نیست،زیرا آنچه دومی ندارد در باب اعداد داخل نمی شود،نمی بینی که آن کس که گفت«سوّمین سه تن»کفر ورزید؟و گفتۀ گوینده ای که بگوید او یکی از مردم است و مرادش نوع از جنس باشد،این نیز روا نیست،زیرا چنین بیانی تشبیه است و پروردگار ما شکوهمندتر از آن است(که تشبیه به چیزی یا کسی شود).

اما دو گونه ای که رواست آن است که گوینده بگوید:او یکتاست و در میان چیزها شبیهی ندارد،پروردگار ما چنین است،و گفتۀ گوینده ای که بگوید:

به راستی او عزّ و جلّ یگانه در معنی است،یعنی او در وجود و عقل و وهم تقسیم پذیر

نیست،پروردگار ما عزّ و جلّ چنین است». (۱)

« اَلْقَهّارُ -قهّار.» از آن جا که قهّار(و بر همه غالب است)یکتاست،زیرا چیزی وجود نـدارد که در برابر ارادهٔ او مبارزه کنـد و با مشیّت ذات سبحان او مقاومت ورزد.

هم چنان که ذات سبحان او به هیچ کس و چیز سر فرود نمی آورد،هیچ کس نیز امری را بر او حتمیّ و واجب نمی سازد،پس مسیح بن مریم و عزیر جز دو بنـدهٔ سرسپرده به فرمان او نیستند،و چیزی را بر او حتمی نمی سازنـد،و ذات سبحان اوست که عبادت خود را خواه و ناخواه بر آن دو فرض و واجب ساخته است.

از این جاست که اندیشهٔ شفاعت حق تبلور می یابـد بـدین معنی که بنـدگان گرامی داشتهٔ خدا به درگاه او دعا می کنند که بعضـی از گناهکاران را بیامرزد،آن گاه او اگر بخواهـد می آمرزد و اگر بخواهد عذاب می کند.خدا دربارهٔ بعضـی از منافقان گفته است:« سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِينَ -تفاوتی نکنـد،چه برایشان آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی،خدایشان نخواهد آمرزید.و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند». (۲) و خدای تعالی گوید:« اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاٰ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللّٰهُ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِينَ -می خواهی برایشان آمرزش بخواه می خواهی آمرزش نخواه،اگر هفتاد بار هم برایشان آمرزش بخواهی خدایشان نخواهد آمرزید، زیرا به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند». (۳)

ولی خدا به پیامبر و اولی الامر پس از او اجازهٔ شفاعت در دنیا و آخرت داده است،پس هر که را بخواهد و به هر گونه بخواهد می آمرزد،و هر که را بخواهد و به هر گونه بخواهد عذاب می کند،و آمرزش خدا به واسطهٔ پیامبر ممکن است،امّا بر

۱- (۴) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۷۵-۴۷۶.

۲- (۵) -المنافقون/۶.

۳- (۶) -التوبه/۸۰.

حسب مقیاسهایی محدود و معیّن،پس پیامبر هیچ اجازهٔ شفاعت برای گناهکاران مصرّ یا کافران ندارد.خدا در یکی از آیات اندیشهٔ شفاعت را خلاصه می کند و گوید:« وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ لِيُطٰاعَ بِإِذْنِ اللّٰهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِيماً -هیچ پیامبری را نفرستادیم جز آن که دیگران به امر خدا باید مطیع او شوند.و اگر به هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود،خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند». (۱)

دعاهایی که پاره ای از فرقه ها هنگام طواف خود پیرامون کعبه می خوانند خطاست که می گویند:«بیامرز!بیامرز!اگر نیامرزیده ای حتما بیامرز»،زیرا هیچ کس هیچ چیز را بر خدای سبحان حتمی نمی سازد.

[۵]

پیش از این،در آیهٔ سوم تفسیر این گفتهٔ خدای سبحان را آوردیم که گوید:« أَلاٰ لِلّٰهِ الدِّينُ الْخٰالِصُ -آگاه باش که دین خالص از آن خداست»و گفتیم که اشاره به سنّتها و قوانینی می کند که به تدبیر و چیرگی مطلق و ارادهٔ خدا بر آفریدگان حکومت می کند،و خدا آن را بدین گفتهٔ خود توضیح می دهد:

« خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ -آسمانها و زمین را به حقّ بیافرید.» پیداست که خدای سبحان پس از نفی عقایدی که مشرکان بدان متشبّث می شوند،و نفی فرزند داشتن برای خود،و این که هیچ یک از شریکان برساخته مشرکان را بدو نزدیک نمی سازند ما را یادآور ذات متعال خود می شود زیرا به راستی شناخت حقیقی خدا خود ضامن نفی عقاید باطل و زدودن اوهام و پندارهای بشری است که همه زاییدهٔ جهل نسبت به آفریدگار است.

شاید اشاره به«حقّ»در این جا برای بیان آن است که آرزوهای مردم در مورد شفاعت باطل ۱۱/ سراب است،زیرا اساس آفرینش همان حقّ است،و به راستی کسی به پاداش نیک و کمال با آرزو و گمان و پندار یا شفاعت باطل دست

۱- ۷) -النساء۶۴/.

نمی یابد،بلکه تنها و تنها به وسیلۀ حق چنین توفیقی می یابد.

دلیل یگانگی و قاهر بودن پروردگار و این که آسمانها و زمین را به حق آفریده است همین رفت و آمد شب و روز است که آن را ملاحظه می کنیم.

« يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهارَ عَلَى اللَّيْلِ -شب را به روز داخل می کند و روز را به شب.» و در آمدن این به فزونی یافتنش با کاستن آن و بر عکس انجام می گیرد،پس خدا آسمانها و زمین را با حرکت دقیق آنها که نمی توانند به اندازۀ سرمویی در برابر آن مقاومت ورزند مقهور ساخته،و سپس آن دو را با نظامی دقیق می گرداند و این امر ما را هدایت می کند که او همه چیز را به حق قرار داده است.

« وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ -و آفتاب و ماه را رام گردانید.» که ما را هدایت بدان می کند که او قاهر است.

در حدیث پشت در پشت از امام صادق(ع)آمده است:

«بنگر برآمدن و تافتن آفتاب بر جهان که چگونه آن را تدبیر کرده،اگر خورشید در جایی از آسمان برمی آمد و همان جا درنگ می کرد و از آن جا فراتر نمی رفت پرتو و سودش به بسیاری از جهات نمی رسید،زیرا کوه ها و دیوارها آن بخشها را از تابش آن می پوشاندند،پس آن را گونه ای قرار داده است که در آغاز روز از مشرق می دمد و بر بخش روبروی خود در سمت مغرب می تابد،سپس هم چنان می گردد و بر بخشی را پس از بخشی دیگر پرتو می افکند تا به مغرب می رسد،و بر آن بخشی می تابد که در آغاز روز از پرتو آن پوشیده مانده بود،پس جایی از جایها نمی ماند که سود نبرد و به سهمی از پرتو آفتاب که برای آن مقدّر شده نرسد». (۱)

« كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى -و هر یک تا زمانی معیّن در حرکتند.» /۱۱ همان گونه که خدا خورشید و ماه را آفریده و آن دو را به قدرت خود رام کرده است،سرانجام آن دو نیز به دست اوست،و شاید دانشمندان از میزان انرژی و

۱- ۸) -بحار الانوار،ج ۳،ص ۱۱۳.

نور و جنبشی که خورشید و ماه دارند به عمر تقریبی آن دو راه یابند.

« أَلاٰ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفّٰارُ -آگاه باش که اوست پیروزمند و آمرزنده.» پس به عزّت و چیرگی خود نظم را در هر چیزی برقرار ساخت،و خورشید و ماه و ستارگان را ملازم فلکهای خود کرد،و آنها را برای چیزی که به خاطر آن آفریده شده اند،رام ساخت،و با مغفرت و آمرزش خود در برابر نافرمانان در توبه را بگشود تا از مهربانی و رحمت او نومید نشوند،مگر قوم کافران.

صفت عزّت و تسلّط پرهیز و پروا را برمی انگیزد در حالی که صفت آمرزش رغبت و میل به وجود می آورد و این هر دو صفت برای مستقیم ساختن نفس بشریّت ضرور است.

و-از متکلّمان-خطا کرد آن که گفت:قائل شدن به مغفرت و آمرزش مخالف با قرآن است زیرا چنان عقیده ای موجب تشویق کار زشت می شود،و این مذهب بغدادیان معتزلی است،و مذهب بصریان این است که می گویند:عذاب خدا عقلا جایز است،و همچنین بر او واجب است که آمرزش با توبه حاصل نشود، زیرا اگر انسان بداند که اگر مرتکب گناه شود و سپس توبه کند خدا او را می آمرزد، از گناه تنگدل نمی شود. (1)

[۶]

« خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا -شما را از یک تن بیافرید،و از آن یک تن زنش را آفرید.» یعنی همسر انسان را از خود او قرار داد،و این دلالت بر تکاملی بودن نرینه و مادینه دارد.

« وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعٰامِ ثَمٰانِيَةَ أَزْوٰاجٍ -و برایتان از چهارپایان هشت جفت بیافرید.» این لنگه های دیگرند که جفت می شوند،و هشت لنگه ای که در سورۀ انعام

۱- ۹) -التفسیر الکبیر،ج ۲۶،ص ۲۴۰.

یاد شده است عبارتند از:«گوسفند،نر و ماده و از بز،نر و ماده» (۱) «و از شتر،نر و ماده و از گاو،نر و ماده». (۲)

مفسّران در کلمهٔ«و أنزل-فرو فرستاده»اختلاف کرده اند که چگونه ممکن است چارپایان فرو فرستاده شوند،و این خلاصهٔ مطالبی است که گفته اند:

۱-انزال به معنی احداث و ایجاد است،همچون گفتهٔ خدا که گوید:

« قَدْ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمْ لِباساً يُوارِي سَوْآتِكُمْ -برای شما جامه ای فرستادیم تا شرمگاهتان را بپوشد». (۳)

و در حدیث از امیر المؤمنین(ع)آمده است که گفت:

«پس این انزال از جانب او یعنی آن را بیافرید». (۴)

۲-خدا پس از آن که آنها را در بهشت آفرید فرو فرستاد،و در خبر آمده است که گوسفند از چارپایان بهشت،و شتر از چارپایان بهشت است.

۳-آنها را نزل(سفرهٔ مهمانی)و رزق و روزی قرار داد،و روزی از آسمان می آید.

۴-قضا و قدر خدا و حکم او به نزول از آسمان توصیف شده است.

اگر بدانیم که برکتهای زمین به تمامی-یا لا اقل بیشتر آنها-از آسمان است خواه از پرتو خورشید یا از آبی که خدا آن را از آسمان فرو می فرستد، درمی یابیم که تمام این تأویلها غیر ضرور است،و خدا داناست.

« يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ -شما را در شکمهای مادرهایتان در چند مرحله آفرینش بخشید.» تو و همسرت نمی دانید در رحم چیست،و جنین چگونه تکوین می یابد،و گونه های آفرینش او چیست و چه صورتهایی می پذیرد تا کودکی می شود،ولی خدا

۱- ۱۰) -الانعام۱۴۲/.

۲- ۱۱) -الانعام۱۴۳/.

۳- ۱۲) -الاعراف۲۶/.

۴- ۱۳) -تفسیر نور الثقلین،ج ۳،ص ۴۷۶.

تو را می آفریند و در آن جا به تو شکل می دهد.

«فِي ظُلُمٰاتٍ ثَلاٰثٍ -در سه تاریکی.» /۱۱ تاریکی شکم،و تاریکی رحم،و تاریکی زهدان.

«ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ -این است خدای یکتا پروردگار شما.

فرمانروایی از آن اوست.» همانا خدایی که در درون تاریکیهای سه گانه تو را نقشبندی می کند،همو مالك حق و پادشاه قدرتمندی است که سزاوارتر است او را بپرستی و ملك و هستی تمام،تنها و تنها از آن اوست،زیرا:

«لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ -خدایی جز او نیست.پس چگونه روی گردانتان می سازند؟» به چه سویی روی می آورید،و کیست که او را به جای خدا می پرستید؟! /۱۱

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۷ تا ۱۶]

اشاره

إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اَللّٰهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لاٰ يَرْضىٰ لِعِبٰادِهِ اَلْكُفْرَ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۷) وَ إِذٰا مَسَّ اَلْإِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ ثُمَّ إِذٰا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مٰا كٰانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلّٰهِ أَنْدٰاداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً إِنَّكَ مِنْ أَصْحٰابِ اَلنّٰارِ (۸) أَمَّنْ هُوَ قٰانِتٌ آنٰاءَ اَللَّيْلِ سٰاجِداً وَ قٰائِماً يَحْذَرُ اَلْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي اَلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ اَلَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ (۹) قُلْ يٰا عِبٰادِ اَلَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ اَلدُّنْيٰا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اَللّٰهِ وٰاسِعَةٌ إِنَّمٰا يُوَفَّى اَلصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ (۱۰) قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اَللّٰهَ مُخْلِصاً لَهُ اَلدِّينَ (۱۱) وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ اَلْمُسْلِمِينَ (۱۲) قُلْ إِنِّي أَخٰافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳) قُلِ اَللّٰهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي (۱۴) فَاعْبُدُوا مٰا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ اَلْخٰاسِرِينَ اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ أَلاٰ ذٰلِكَ هُوَ اَلْخُسْرٰانُ اَلْمُبِينُ (۱۵) لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ اَلنّٰارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذٰلِكَ يُخَوِّفُ اَللّٰهُ بِهِ عِبٰادَهُ يٰا عِبٰادِ فَاتَّقُونِ (۱۶)

کفر را بر بندگانش نمی پسندد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سیاق قرآنی در این درس به گفت و گو درباره شرک نسبت به خدا ادامه می دهد،و بیان می کند که چون زیان و گزندی متوجّه انسان شود آدمی به درگاه پروردگار خود،بدون همتایان ساختگی او،روی می آورد،و پروردگار با حجّتی وجدانی و رسا برای آنها حجت می آورد که آن همتایان برساخته نه زیانی می رسانند و نه سودی دارند پس چرا باید آنها را شریک او بیاورند،و به هنگام ضرورتها و نیاز آن همتایان پرستندگان خود را کاملا از یاد می برند،و همین دلالت بر آن دارد که آنها چنان که اینان می پندارند شفیعانی نزد خدا نیستند.تقریبا تمام آیات قرآن از توحید و نفی شرک با ما سخن می گویند،و این برای آن است که شرک به یک

ص :۴۳۰

رنگ و یک گونه نیست،بلکه گونه هایی متفاوت دارد،زیرا شرک سرسپردگی و تسلیم به جاذبیّت مادّه به صورتهای گوناگون آن است،و مادّه می تواند زمینی یا شخصی یا ترس و پروایی یا آز و طمعی باشد،و از این رو رهایی یافتن از شرک و زنجیرهای آن باید به رهایی از هر جاذبیّتی باشد که انسان را به سوی زمین(و متعلّقات زمین)جذب می کند،تا آدمی بتواند در دور دست آسمان توحید به پرواز درآید.

از این جاست که می بینیم قرآن با عظمت در قضیّهٔ توحید از ضرورت رهایی یافتن از شرک با ما سخن می گوید،و در هر بار از بعضی انواع شرک گفت و گو می کند.وانگهی مردم در سرسپردگی و گرایش خود /۱۱ به مادّه متفاوتند، برخی با صراحت تمام سر می سپارند،و برخی از آنها سلاح توجیه و بهانه را به کار می برند،و بدین سان درهم شکستن پایه های این توجیه و بهانه سازی از برجسته ترین هدفهای قرآن حکمت آموز است،و از آن جا که بهانه ها توجیهات هر قوم با قوم دیگر متفاوت است و بلکه حتّی میان خود افرادی که به یک مذهب مشرکانه وابسته اند نیز تفاوت دارد،قرآن حکمت آموز هر توجیه و بهانه ای را به عنوانی مستقلّ و متفاوت بررسی می کند.

در این درس،خدا دو نمونه از مردم را معرّفی می کند:کافران مشرک که در حال سختی و گزند با دعا به خدا پناه می برند،و مؤمنانی که در تمام ساعات شب به درگاه خدا دعا می کنند و نماز می خوانند و سجده می گذارند،و به آخرت می اندیشند،و خالصانه خدا را می پرستند و بدو تسلیم شده اند،تا آرزوها و پندارهایی را درهم بشکند که بعضی در ارتکاب نافرمانیها بدانها تکیه می کنند و -مثلا-می پندارند که همتایان برساخته نزد خدا شفیع آنان خواهند شد،پس چرا از گناه بپرهیزند؟!

شرح آیات:

[۷]

بعضی از مشرکان شرک خود را با جبر توجیه می کنند،آن گاه که

ص :۴۳۱

می گویند:اگر خدا از شرک آنها خشنود نبود چرا آنها را از آن باز نداشت،و چون آنها را باز نداشته پس از آن خشنود است،ولی خدا می گوید:هرگز...من کفر را بر بندگانم نمی پسندم.

اگر خدا شرک را بر بندگانش نمی پسندد،چرا آنها مشرکند،بی آن که خدا چونان گرفتن مقتدری مسلّط آنها را به قهر و غلبه بگیرد و مؤاخذه کند؟! قرآن پاسخ می دهد:برای آن که این دنیا سرای آزمون و امتحان است و خدا بندگان را آزاد گذاشته و مهلتی به آنان داده تا ارادهٔ آنها را بیازماید.

« إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ -اگر ناسپاسی کنید(و کفر ورزید)، خدا از شما بی نیاز است.» پس کفر مردم سبب زیانمندی او نمی شود،و عبادتشان نیز به وزن ذرّه ای در ملک او نمی افزاید.

« وَ لاٰ يَرْضىٰ لِعِبٰادِهِ الْكُفْرَ -و کفر را بر بندگانش نمی پسندد.» یعنی به راستی خدا برای شما روا نمی داند که بدون رضایت او هر چه را می خواهید بپرستید.

حکیمان ارادهٔ خدا را به دو قسم تقسیم کرده اند:

۱-ارادهٔ تکوین(هست کردن از نیست).

۲-ارادهٔ تشریع(قانونگذاری).

از ناحیهٔ تکوینی خدا آزادی را به وفور برای انسان تأمین کرده تا با آن آزادی هر چه می خواهد بکند،پس آدمی بدو-سبحانه و تعالی-شرک می آورد، ولی از ناحیهٔ تشریعی خدا شرک را برای بشر نمی پسندد،به تعبیر دیگر خدا مردم را مجبور به یکتاپرستی و توحید نمی کند،و اگر چنین می کرد پاداش نیک و بد باطل می شد،بلکه خدا به مردم امر و نهی می کند،تشویقشان می کند و بیم و هشدارشان می دهد،و مشیّت را به فراوانی به آنان می بخشد،و اگر مشیّت الهی نبود هیچ کس نمی توانست از او نافرمانی کند،پس اوست که مردم را مختار گذاشته،و به آنان قدرت عطا کرده است.

در حدیث از فضیل بن یسار آمده است که گفت:شنیدم ابا عبد اللّه(ع) می گوید:«خواست و اراده کرد،و دوست نداشت و نپسندید،خواست که هیچ چیز جز به علم او نباشد،و اراده کرد هم چنان را،و دوست نداشت که به او بگویند:

سوّمین فرد از سه تن،و کفر را بر بندگانش نپسندید». (۱)

می توانیم این حالت را چنین تشبیه کنیم که پدری دیناری به پسرش می دهد و به او دستور می دهد که با آن چیزی بخرد که برای او سودمند باشد ولی او چیزی می خرد که زیانبخش است،پس او با مال پدرش چیزی خریده که پدر بدان راضی نیست.

خشنودی یا ناخشنودی خدا همچون ما،افراد بشر نیست-چنان که پیشتر در بسیاری از سوره ها دیدیم خدا پایانها را در نظر می گیرد نه آغازها را-پس خشنودی خدا به توفیقی است که به انسان می دهد، /۱۱ و پاسخگویی انسان به طبیعت پیرامون خویش،زیرا هر چه در زندگی وجود دارد به توحید پاسخ می گوید و با آن هماهنگ می شود و با شرک تناقض دارد و از آن دور می گردد.

« وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ -و برای شما می پسندد که سپاسگزار باشید.» پس خدا شکر را برای بندگانش می پسندد،و هنگامی که انسان پروردگار خود را سپاس می گزارد در سپاسگزاری او دو اراده وجود دارد:ارادۀ تکوینی و ارادۀ تشریعی،البته کسانی هستند که شرک خود را با افکندن مسئولیّت بر عهدۀ دیگران توجیه می کنند،ولی خدا این را نفی می کند و تأکید می کند که هر انسانی مسئولیّت عمل خود را بر دوش دارد،و پدران و دانشمندان یا سلطه ها چیزی از بار او را بر نمی دارند.

« وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ -و هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد.» الوازره:نفسی است که باری را حمل می کند،پس هر انسانی باری را

۱- ۱۴) -التوحید،ص ۳۳۹.

می کشد،و خود برای خود باری دارد که راضی نمی شود بار دیگران را نیز بردارد، زیرا او را باری است که برایش بسنده است.

و ما،چه توجیه کنیم یا توجیه نکنیم پاداش اعمالمان را به دقت در روز قیامت به ما خواهند داد،بدان گاه که پروردگار بندگانش را از هر کار بزرگ و کوچکی که کرده اند خبر می دهد،و چه بسا که خود فراموش کرده یا بخشی از آنها را از یاد برده باشند ولی نوشتهٔ پروردگار ما نه گمراه می شود و نه فراموش می کند.

« ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ -آن گاه بازگشت همهٔ شما نزد پروردگارتان است.او شما را از کارهایی که می کردید آگاه می کند.» علم خدا به ظواهر کار اکتفاء نمی کند بلکه به دل،آن جا که مرکز انگیزه ها و نیّتهاست راه می یابد.

« إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ -او بدانچه در دلها می گذرد آگاه است.» شاید این آیه به عمل دل و مسئولیّت انسان دربارهٔ آن اشاره می کند،که وسوسه ها و توجیهات و بهانه ها ۱۱/ و عقاید تباه و خشنودی و دشمنی همه و همه از کار دل است.پس مثلا-چه بسا که شخص می پندارد مجبور به کاری است در صورتی که مجبور نیست و خدا می داند که در دل او چه می گذرد.

[۸]

پس از آن که سیاق مطلب پایه های توجیه و بهانه را درهم می شکند و دل را برای دریافت حجّت آماده می سازد،با نافذترین حجّتها که همان دلیل فطرت و و جدان است به ما ابلاغ می کند،آن جا که در اوقات آزمون و سختی امید انسان از هر چیزی جز ذات سبحان او قطع می شود،و همانجاست که دلش به خدا می پیوندد،(در آن موقعیّت حساس به ما ابلاغ می کند)که به راستی او همان امیدی است که وقتی جای نجاتی وجود ندارد،تو را نجات می دهد،و دلت بدو می آویزد، بدان گاه که هیچ تخته پارهٔ خلاصی نمی یابی که بدان چنگ زنی.و این یکی از دلیلها و شاهدهایی است که ما را بدو-سبحانه و تعالی-رهنمون می شود.در روزهای آسایش غفلت و بی خبری ما را می رباید،و خدا را از یاد می بریم،ولی

مصیبتها لرزه هایی سخت نه تنها بر وجود انسان بلکه بر ضمیر و وجدان او وارد می سازد چنان که خدا را می بیند.البتّه مؤمنان غیر از این گروهند،ایشان خدا را می بینند بدان گونه که امیر المؤمنین(ع)می دید و می گفت:

«هیچ چیزی را ندیدم مگر آن که خدا را پیش از آن و همراه با آن و پس از آن دیدم».

« وَ إِذٰا مَسَّ الْإِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰا رَبَّهُ مُنِیباً إِلَیْهِ -چون به آدمی گزندی برسد به پروردگارش روی می آورد و او را می خواند.» یعنی به خدا باز می گردد و شریکان برساخته به جای او را رها می کند،و دعا و انابه به حالت تضرّع و بیچارگی است،پس او از یک سو خدا را می خواند که او را از آن گزند رهایی بخشد و از سوی دیگر از آنچه از دستش برآمده است توبه می کند.

در این امر شهادتی است فطری بر این که همتایانی که آنها را شفیع و واسطه گرفته بود یارای آن ندارند که نه آن گزند را از او دور کنند و نه میان او و خدا میانجیگری کنند،بلکه خدا از تمام آن خداوارهای برساخته بدو نزدیکتر است،و فرمان او به رجوع کردن به پیامبر یا جانشین شرعی او همان مقیاس است.

« ثُمَّ إِذٰا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ -آن گاه چون به او نعمتی بخشد.» /۱۱ خوّله:به تملّک او دهد،و او را متعهّد برای نعمت قرار دهد،و فلانی مخوّل است:یعنی حقّ تصرّف دارد،بدان وقت که خدا بدو نعمت بخشد،و گزند را به آسایش مبدّل سازد.

« نَسِیَ مٰا کٰانَ یَدْعُوا إِلَیْهِ مِنْ قَبْلُ -همۀ آن دعا را که پیش از این کرده بود از یاد می برد.» به نظر می رسد که کسی که گرفتار گزندی شده و امیدی به نجات نداشته و خدا او را از آن گزند نجات می دهد در بازگشت به گناه شتابنده تر از کسی است که از طریق وسایل مادّی به نجات رسیده است.

در این تعبیر قرآنی اشاره است به این که او همه چیز مربوط به حالت پیشین خود را از یاد می برد،و این را از کلمۀ«ما آنچه را»در می یابیم.

ص: ۴۳۵

« وَ جَعَلَ لِلّهِ أَنْداداً -و برای خدا همتایانی قرار می دهد.» نیز می گوید:اگر دوستم نبود،اگر آن دکتر نبود،اگر آن تصادف خوب نبود،اگر بختم نبود،اگر هوش و زیرکی من نبود،بیگمان هلاک شده بودم،و فراموش می کند که در واقع آن که او را نجات داده،بیگمان همان کسی است که « یَدْعُوا إِلَیْهِ مِنْ قَبْلُ -پیش از این او را به دعا می خواند»و او پروردگار عزّت و قدرت است.

شاید معنی«جعل،به مفهوم قرار می دهد»در این جا بها دادن بدان همتایان برساخته به وسیلۀ گسترانیدن و مالیدن رنگ نیرویی ذاتی بر آنهاست،و به تعبیر دیگر جعل و ساختن شرعیّت برای آنهاست که اثرش تنها بر خود او اکتفاء نکند،بلکه به دیگران هم سرایت کند و سبب گمراهی آنان نیز بشود.

و گواه بر این برداشت عبارت پیامد زیر است:

« لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِهِ -تا مردم را از طریق او گمراه کند،» زیرا او به مردم آشکارا نمی گوید که خدا نجاتش داده است تا بدو راه برند بلکه به مردم به دروغ خبر می دهد که غیر از خداست که او را نجات داده و بدین سان مردم را از راه خدا که همان خالص داشتن دین تنها برای اوست،منحرف می کند.

این از یک طرف و از طرف دیگر دل انسان تهی بودن و گسیختگی را رد می کند و نمی پذیرد،پس ناگزیر باید به چیزی بیاویزد و متعلّق بدان باشد،پس وقتی پروردگار خود را فراموش می کند خداواری دروغین از شریکان و همتایان برساخته می تراشد و او را به جای پروردگار خویش می گیرد.

انگیزۀ روانی در ورای این ناسپاسی و کفر نسبت به نعمت رهایی یافتن از مهلکه همان رها سازی خود از مسئولیّت سپاسگزاری به خداست.کسی که در مهلکه ای واقع می شود نسبت به خدا احساس تقصیر می کند و عزم خود را جزم می کند که آن تقصیر را جبران کند،و با خدا عهد می بندد که اگر او را از هلاک نجات دهد چنان کند،ولی اکنون که تند باد بلا از او دور شده و می پندارد که از پروردگار

خود بی نیاز است،تندبادهای امیال و شهوات او را به سوی گناهان بزرگ،و ترک واجبات،و غرق شدن در روا شمردن همه چیز(و بی بند و باری)می کشاند،از این رو پروردگارش را فراموش می کند و به کفران نعمتی که بدو بخشیده می پردازد و آن نعمت را به خدایان برساخته نسبت می دهد،پس پروردگار بدو می گوید:

« قُلْ تَمَتَّعْ بِکُفْرِکَ قَلِیلاً -بگو،اندکی از کفرت بهره مند شو،» زیرا تو جز بر متاعی اندک و برای مدّتی اندک دست نیافته ای که یا با مشکلاتی که بر تو تجدید می شود یا با مرگ پایان خواهد یافت.

« إِنَّکَ مِنْ أَصْحٰابِ النّٰارِ -که همانا تو از دوزخیان خواهی بود.» و آیا چیزی که صاحبش را به دوزخ می کشاند بهره و تمتّعی محسوب می شود؟ تعبیر به«اصحاب النّار-یاران آتش»از آن رو است که انسان یار خود را دوست دارد و از او جدا نمی شود،پس او و آتش دو همنشینند که از هم جدا نمی شوند.

[۹]

در برابر اینان که برای خدا همتایانی ساختند گروهی دیگر وجود دارند که مخلصانند،و خدا دربارهٔ ایشان گوید:

« أَمَّنْ هُوَ قٰانِتٌ آنٰاءَ اللَّیْلِ سٰاجِداً وَ قٰائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ -آیا آن کس که در همهٔ ساعات شب به عبادت پرداخته،یا در سجود است یا در قیام،و از آخرت بیمناک است و به رحمت پروردگارش امیدوار است.» /۱۱ در تیرگی شب به عبادت پروردگارش مشغول است،دو پای خود را به صف نهاده،یا در سجود یا در قیام و در بیم و امید است.

پیداست که بیم و امید در دلش به یک اندازه است،از دوزخ و هولهای آن می هراسد،و به رحمت پروردگارش در بهشت امیدوار است.

به راستی که عادت این گروه دلشادی و دلدادگی در حالتهای عادی به خداست،چه رسد به آن که گزندی به ایشان برسد.

بدین سان سیاق قرآنی دو گونه از بشر را ترسیم می کند:آن کس که پس از

نجات یافتن از مهلکه و وعده هایی که برای توبه داده است کفر می ورزد،و آن کس که در تمام ساعتهای شب و به هنگام روز به عبادت مشغول است،تا تفاوت میان آن دو آشکار باشد،و می گوید که روا نیست در پاداش این یک را همانند آن یک قرار دهیم،و این همان موضوع اساسی در این سوره است که تفاوت سرنوشت گروه نیکوکار را با گروهی که به دوزخ رانده می شوند توضیح می دهد و روشن می سازد.

« قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ -بگو آیا برابرند آنهایی که می دانند.» که همانا خدا حقّ است و پاداش حق است و به راستی پیامبر صادق و راستگوست، « وَ الَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ -و آنهایی که نمی دانند؟» هرگز...به هیچ رو برابر و همانند نیستند.پس تکیه کردن به شفاعت همتایان روا نیست.و تکیه بر آرزوها و گمانها جایز نباشد.

« إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبٰابِ -تنها خردمندان پند می پذیرند.» با وجود آشکار بودن تفاوت میان دانا و نادان،بسیاری از مردم بدین نکته راه نمی یابند،زیرا آنها طرفدار پوستها و ظاهرها و به دنبال هیاهوها و آوازه های دروغینند،و صاحبان خرد ژرف اندیش در جوهر امور و مغز آنها نیستند.

در حدیث از عمّار ساباطی آمده است که گفت:«از ابی عبد اللّه(ع)دربارۀ این گفتۀ خدای عزّ و جلّ پرسیدم: وَ إِذٰا مَسَّ الْإِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ - چون به آدمی گزندی رسد،به پروردگارش روی می آورد و او را می خواند». (۱)

گفت:دربارۀ ابی الفصیل نازل شده است،که پیامبر خدا در نظر او جادوگری بود، چون او را گزندی می رسید یعنی بیمار می شد به پروردگارش روی می آورد و او را می خواند،یعنی از گفتۀ خود دربارۀ پیامبر خدا(ص)به درگاه او توبه می کرد

۱- ۱۵) -الزمر۸/.

« ثُمَّ إِذٰا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ -آن گاه چون به او نعمتی بخشد» (۱) یعنی نعمت تندرستی « نَسِیَ مٰا کٰانَ یَدْعُوا إِلَیْهِ -همهٔ آنچه را که پیش از این کرده بود از یاد می برد» (۲) یعنی توبه به درگاه خدای عزّ و جلّ را از آنچه دربارهٔ پیامبر خدا(ص)گفته بود که حضرتش جادوگر است،و از این رو خدای عزّ و جلّ گفت:« قُلْ تَمَتَّعْ بِکُفْرِکَ قَلِیلاً إِنَّکَ مِنْ أَصْحٰابِ النّٰارِ -بگو اندکی از کفرت بهره مند شود که تو از دوزخیان خواهی بود» (۳) یعنی فرمانروایی تو بر مردم برای خدای عزّ و جلّ و از جانب پیامبر او(ص)به ناحق است.(راوی،عمّار ساباطی)گفت:سپس ابو عبد اللّه(ع) گفت:آن گاه گفتهٔ خدا معطوف به علی(ع)می شود که حال و فضل او را نزد خدای تبارک و تعالی خبر می دهد:« أَمَّنْ هُوَ قٰانِتٌ آنٰاءَ اللَّیْلِ سٰاجِداً وَ قٰائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ -آیا آن کس که در همهٔ ساعات شب به عبادت پرداخته،یا در سجود است یا در قیام،و از آخرت بیمناک است و به رحمت پروردگارش امیدوار است،بگو آیا برابرند آنان که می دانند» (۴) که به راستی محمّد پیامبر خداست« وَ الَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ -و آنان که نمی دانند» (۵) به راستی محمّد پیامبر خداست،و می گویند همانا او جادوگری دروغگوست« إِنَّمٰا یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبٰابِ -تنها خردمندان می پذیرند» (۶) » (۷) .

در روایتی از انس آمده است که گفت:«دربارهٔ علی(ع)نازل شده است « أَمَّنْ هُوَ قٰانِتٌ آنٰاءَ اللَّیْلِ سٰاجِداً وَ قٰائِماً... -آیا آن کس که در همه ساعات شب به عبادت پرداخته،یا در سجود است یا در قیام...تا پایان آیه». (۸) (انس) گفت:نزد علی-علیه السلام-آمدم،وقت مغرب بود او را دیدم که نماز می گزارد و هم چنان می خواند تا فجر دمید،آن گاه وضوی خود را تازه کرد و به مسجد بیرون شد و با مردم نماز صبح را بگزارد،سپس در تعقیب نماز نشست تا آفتاب دمید،آن

۱- ۱۶،۱۷،۱۸) -الزّمر/۸.

۲- ۱۹،۲۰،۲۱) -الزّمر/۹.

۳- ۲۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۷۸.

۴- ۲۳) -الزّمر/۹.

۵-

۶-

۷-

۸-

گاه مردم نزد او آمدند و او به داوری میان ایشان شروع کرد تا وقت اقامهٔ نماز ظهر شد،آن گاه وضویش را تازه کرد و نماز ظهر را با مردم گزارد،سپس در تعقیب نماز ظهر نشست تا نماز عصر را نیز با مردم گزارد،سپس هم چنان میان مردم داوری می کرد و برای آنها فتوی می داد تا خورشید روی نهفت».

[۱۰]

پس از آن که سیاق آیه از مردم اقرار می گیرد که آنان که می دانند با آنها که نمی دانند برابر نیستند،صفات و پاداش کسانی را شرح می دهد که می دانند و شخصیت خود را با آنچه می دانند ۱۱/ به وسیلهٔ ایمان و تقوا و احسان و هجرت(به هنگام ضرورت)و صبر می آرایند و شکل می دهند.

« قُلْ یٰا عِبٰادِ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هٰذِهِ الدُّنْیٰا حَسَنَهٌ وَ أَرْضُ اللّٰهِ وٰاسِعَهٌ إِنَّمٰا یُوَفَّی الصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسٰابٍ -بگو:ای بندگان من که ایمان آورده اید از پروردگارتان بترسید.برای آنان که در حیات این جهانی نیکی کرده اند،پاداش نیک است.و زمین خدا پهناور است.مزد صابران بی حساب و کامل ادا می شود.» تقوا،پرهیز کردن از مهلکات است،و سرانجام آن رستگاری،و کامیابی به بهشت،اما احسان و نیکوکاری سرانجامش سعادت در دنیا نیز هست،و معنایش این است که رنگ زندگی فرد بخشندگی به دیگران باشد،و پیامبران-علیهم السلام-بدانچه از شرف رسالت رسیده اند به وسیلهٔ احسان بوده است.امّا هجرت به هنگام ضرورت هدفش نگهداری از استقلال و آزادی است،و نسبت صبر با ایمان به منزلهٔ سر با پیکر است،و ایمان مغز توحید و جوهر اخلاص و زره استقلال است،و پاداش آن نزد خدا چندان است که شمارندگان به شمارش آن قادر نیستند، زیرا بی حساب است.

امام صادق-علیه السلام-از پیامبر-صلّی اللّٰه علیه و آله-چنین نقل کرده است:

«آن گاه که دفترهای اعمال را بگشایند و ترازوها را نصب کنند،برای اهل بلا و آزمون دادگان ترازویی ننهند و دفترشان را نگشایند،آن گاه این آیه را

تلاوت کرد». (۱)

[۱۱]

با وجود آن که هجرت در صورتی که مورد فشارها قرار گیریم و در دین خود با فتنه ای مواجه شویم،تا امروز هم چنان حکمش استوار و برقرار است، ولی در پاره ای اوقات ستیزه و مبارزه لازم می آید.

بدین سان خدا به پیامبر خود فرمان می دهد که اخلاص خود را به پروردگار خویش،و مردود شمردن همتایان برساخته را آشکارا به تمام مردم اعلان کند،و این به معنی تمرّد و ستیزه بر ضد سلطه های ستمگر و فرمانروایان شادخوار و رهبری جاهلان است.

« قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللّٰهَ -بگو:من مأمور شده ام که خدا را بپرستم.» و این فرمان خداست،پس هیچ قداست و شرعیّت و احترامی برای این سلطه های فاسد وجود ندارد،زیرا خدا بدان فرمان نداده،بلکه رد کردن آنها را فرموده،آن جا که به پیامبر خود گوید:

« مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ -و برای او(و تنها او)در دین اخلاص ورزم.» تنها و تنها بدو تسلیم باشم،و فقط به راه و روشها و قوانین او گردن نهم،و تا وقتی فرمان خدا چنین است به یقین مؤمن به خدا هر آزاری را در راه تطبیق و اجرای این فرمان الهی تحمّل می کند،و خدا او را بر این کار یاری می دهد،و مؤمن نمی تواند بدون آن که در معرض خشم و عذاب خدا قرار گیرد،از این فرمان درگذرد.

[۱۲]

و تا وقتی که فرمان از جانب خداست شرعیّت و قانونمندی خود را از مردم نمی گیرد،پس خواه دیگران ایمان بیاورند یا کفر ورزند،در تمرّد من بر ضدّ همتایان برساخته با من موافقت یا مخالفت کنند،به هر حال من به راه خود ادامه دهم.

« وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِینَ -و مرا مأمور فرموده اند که نخستین

۱- ۲۴) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۸۱.

مسلمانان باشم.» در سرسپردگی به خدا بر همهٔ ایشان پیشی گیرم،بدون توجّه به دیگران، چنان که جادوگران پس از آن که ایمان آوردند گفتند:« لاٰ ضَیْرَ إِنّٰا إِلیٰ رَبِّنٰا مُنْقَلِبُونَ* إِنّٰا نَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لَنٰا رَبُّنٰا خَطٰایٰانٰا أَنْ کُنّٰا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِینَ -باکی نیست،ما نزد پروردگارمان باز می گردیم*ما امید می داریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد که ما نخستین کسانی هستیم که ایمان آوردیم». (۱)

با وجود آن که در عمل آنها نخستین مؤمنان نبودند،و تنها خاندانی از قوم موسی از بیم فرعون و اطرافیانش بدو ایمان آوردند،امّا همین گروه راه را برای دیگران گشودند که ایمان بیاورند.

[۱۳]

« قُلْ إِنِّی أَخٰافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ -بگو اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب آن روز بزرگ می ترسم.» این نهایت اوج هشدار و بیم دادن است که پیامبر خدا از عذابی بزرگ بیم دارد،چه رسد به ما! ۱۱/ [۱۴-۱۵]

« قُلِ اللّٰهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِینِی* فَاعْبُدُوا مٰا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ -بگو خدا را می پرستم و برای او در دین خود اخلاص می ورزم*شما بپرستید هر چیز دیگری را که بخواهید جز او.» امّا من خدا را در دین خود به اخلاص می پرستم و تنها او را بندگی می کنم، اما شما هر چه را می خواهید بپرستید.

بدین سان پیامبر به فرمان خدا با آن جاهلان که خواستهای خود را خدای خویش گرفتند و آنچه را می خواستند پرستیدند،مقابله و مبارزه می کند.و این خلاصهٔ اخلاص و گزیدهٔ توحید است،و هنگامی که انسان بدین والاترین درجهٔ اخلاص برسد از هیچ کس نمی هراسد و به هیچ چیز سر نمی سپارد زیرا این اخلاص:

۱- ۲۵) -الشعراء ۵۰/-۵۱.

نخست:آزادی کامل و استقلال همه جانبه و فراگیر او را تضمین می کند، زیرا دشمنان در وجود او رخنه و خللی نمی یابند که از خلال آن او را به بندگی کشند،پس نه مال و جاه و ستایش او را می فریبد و نه زندان و تبعید و اعدام او را می ترساند.

دوم:استقامت و درست روی او را بر راه صحیح،بی رنجی تضمین می کند،زیرا مخالفت مردم و سرزنش و زخم زبانهایشان آدمی را می آزارد،امّا او به اذن خدا از تأثّر پذیری از سرزنش ملامتگران و نیش زدنهای جاهلان بسی فراتر و والاتر رفته است.

سوّم:بد آمدن و بیزاری جستن او از مردم به سبب گروه گرایی و تعصب یا کینه نیست،بلکه از فرط دوستی او نسبت به خدا و نسبت به مردم است،پس او هر کسی را که به حق روی آورده باشد با آغوش باز و خوشامد استقبال می کند،و همچنین در پردهٔ گوشه گیری نمی ماند و میان خود و مردم پرده ای از خویشتن بزرگی و گروه گرایی نمی کشد.

« قُلْ إِنَّ الْخاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ -بگو زیان کنندگان کسانی هستند که در روز قیامت خود و خاندانشان را از دست بدهند.به هوش باشید که این زیانی آشکار است.» آری.انسان در آن روز همه چیز را زیان می کند،خود را زیانمند می بیند که از هیچ چیز بهره ای نمی برد،و خاندانش را نیز زیان می کند که اگر مؤمن بوده اند در آن روز آنها را نمی بیند،و از شفاعتشان محروم می ماند،زیرا ۱۱/ شفاعت سودی نمی رساند مگر به کسی رضایت خدا را فراهم آورده باشد،و اگر با او در دوزخ باشند بازهم آنها را همراه خود نمی یابد،چه هر یک از آنها را کاری است که او را از دیگران باز می دارد،و وای از این خسارت و زیان بزرگ.

[۱۶]

پس از آن خدا عذاب آن کسان را که خود و خاندانشان را زیان کرده اند برای ما بیان می کند که در لهیب آتش در پایین ترین طبقات دوزخ به سر می برند،و شاید در این بیان اشاره به وصفی باشد که در دنیا می گذرد که هر چه در

آخرت است همان تجسّم و تبلور وضع دنیاست،در این جا زیر پوششهایی قرار داشتند،از پوششهای شهوتها و آزمندیها تا پرده های فرهنگ جاهلیّت و سرسپردگی به طاغوت،و در آن جا هم در زیر طبقاتی قرار دارند.

« لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ -بالای سرشان طبقات آتش است و در زیر پایشان طبقات آتش.» از بالا و پایین دوزخ آتش آنها را در برگرفته و احاطه کرده است،و چه بسا گفتهٔ خدا:« وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ -در زیر پایشان طبقاتی است»دلالت بر این دارد که در آن جا کسانی هستند همچون اصحاب تابوت و دیگران که در دوزخ از آنها نیز پایین ترند.

« ذٰلِکَ یُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِ عِبٰادَهُ یٰا عِبٰادِ فَاتَّقُونِ -این چیزی است که خدا بندگان خود را بدان می ترساند.پس ای بندگان من،از من بترسید.» از عذاب و خشم من بپرهیزید،و آیات آینده پاسخ می دهد که چگونه از خشم او بپرهیزیم.

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱۷ تا ۲۱]

اشاره

وَ اَلَّذِینَ اِجْتَنَبُوا اَلطّٰاغُوتَ أَنْ یَعْبُدُوهٰا وَ أَنٰابُوا إِلَی اَللّٰهِ لَهُمُ اَلْبُشْریٰ فَبَشِّرْ عِبٰادِ (۱۷) اَلَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ اَلْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ هَدٰاهُمُ اَللّٰهُ وَ أُولٰئِکَ هُمْ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ (۱۸) أَ فَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ کَلِمَةُ اَلْعَذٰابِ أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِی اَلنّٰارِ (۱۹) لٰکِنِ اَلَّذِینَ اِتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهٰا غُرَفٌ مَبْنِیَّةٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ وَعْدَ اَللّٰهِ لاٰ یُخْلِفُ اَللّٰهُ اَلْمِیعٰادَ (۲۰) أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَسَلَکَهُ یَنٰابِیعَ فِی اَلْأَرْضِ ثُمَّ یُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَرٰاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَجْعَلُهُ حُطٰاماً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْریٰ لِأُولِی اَلْأَلْبٰابِ (۲۱)

معنای واژه ها

۲۱[یهیج]

:کشت را پژمرده و خشک می کند،از«هاج» یعنی منقلب ساخت،گویی گیاه از حالت نخستین خود دگرگون می شود.

بندگانم را بشارت ده

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سیاق قرآن در بیان دو نمونه از مردم ادامه می یابد و میان آن دو مقایسه می کند تا بدانیم که آن دو در پاداش یکسان نیستند،و برای آن که آگاهی ما نسبت به آن دو افزون شود از طریق مقایسه روشنایی با تیرگی ما را به حقایق مربوط بدان دو نمونه بینا می سازد،و اصولاً قرآن به صورت دو بدو نازل شده که همواره میان حق و باطل و صلاح و فساد را جدا می کند.

هنگامی که خدا صفات قانتان(عبادت کنندگان)را-که همان امامان هدایتند-شرح می دهد،و ایشان را از پیشوایان کفر متمایز می سازد،به بیان اوصاف پیروانشان باز می گردد،که در میان آنان کسانی هستند که از طاغوت دوری می گزینند،و گفتار را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند،و نیز کسانی هستند که حکم عذاب بر آنها محقّق شده است.

این درس ما را یادآور عقل می شود که همان مغز و جوهر انسان است،و چیزی است که به وسیلۀ آن خدا گروهی را هدایت می کند و ایشان را از اصحاب بهشت قرار می دهد که برایشان غرفه هایی است بر فراز غرفه ها،و عقل را نیز به

نشانه های خـدا در آفریـدگان بیدار می سازد آن جا که ما را یادآور چرخش گیاهی می شود که با فرو باریدن باران آغاز می گردد،و انباشـته شدن آب در سرچشـمه ها،و بیرون آوردن کشتهای گوناگون،و سرانجام به چوب خشک و خاشاک پایان می یابد.

شرح آیات:

[۱۷]

طاغوت کیست؟ هر کس که به ناروا خود را بر دیگران تحمیل کنـد طاغوت شـمرده می شود، زیرا چنان کسـی از حدود خود طغیان و سرکشـی کرده و خـدا را بندگی نمی کند و زور می گوید و بزرگ خویشـتنی می نماید،و طاغی(سـرکش)نامیده می شـود،و پروردگـار دربـارهٔ او می گویـد:« إِنَّ الْإِنْسـانَ لَيَطْغى* أَنْ رَآهُ اسْـتَغْنى -حقـا که آدمی سرکشـی می کنـد*هر گـاه که خویشتن را بی نیاز بیند». (۱)

وی از حـدود خود به دیگران تجاوز می کنـد،و می کوشد که مردم را از بندگی خدا باز دارد،و آنان را به بندگی خود فرا می خوانـد،که در این حال در سرکشـی و طغیان زیاده روی کرده است،و از این رو«طاغوت»نامیده شده،زیرا این صـیغه (صـفت بر وزن فـاعول)معنی مبـالغه و افزونی در چیزی یـا کاری را می دهـد.چنان که گوییم«ملکوت»به سـبب مبالغه در ملک،و جبروت مبالغه در چیرگی و تسلّط،و رحموت که مبالغه در رحمت باشد.

پرستیدن طاغوت چیست؟ اندکی از ملّتهایی که به حکمرانی جبّاران سـرسپرده اند می پنداشـتند که آن جابران خدایانی هستند و از این رو برای بزرگـداشت به آنها سـجده می کردنـد،در حالی که بیشتر آنان از ترس یا آزمنـدی،یا همگامی اندک اندک خود را به طاغوت تسلیم کرده بودند،و بدین سان فرمانبرداری آنان از او عبادت و سرسپردگیشان بدو

۱- ۲۶) -العلق ۶/-۷.

سجده محسوب شد.

امام صادق-علیه السلام-(بر حسب روایت ابی بصیر)در خطاب به مؤمنان گوید:

«شما خود همانهایید، (۱) و هر کس که از جبّاری فرمان می برد در واقع او را می پرستد». (۲)

چگونه از طاغوت دوری گزینند؟ ۱۱/ طاغوت حقیقتی است که تقریبا در هر جایی قرار دارد،به هر جا روی آوری سلطه ای شیطانی را می یابی که خود را تحمیل کرده و شبکه ای فاسد از یاران و پیروان خود به وجود آورده است.و مؤمن کسی است که از این وضع اجتناب کند و خود را از تأثیرهای فاسد آن پاک نگاهدارد،و در این صورت بر طاغوت می شورد و با او مبارزه می کند تا بدیهای طاغوت او را در برنگیرد،و این یکی از معانی اجتناب است.ولی آثار منفی طاغوت در هر جایی گسترده است و مؤمنان خواه ناخواه به پلیدیهای آن آلوده می شوند،این سازمانهای اجتماعی و اقتصادی،و آن افکار جاهلیّت که محیط زیست مؤمنان را فرا گرفته و ناچارند گاه بدانها تسلیم شوند.

پس چه کنند؟ بر مؤمنان واجب است که در هر لحظه به درگاه خدا روی آورند،پس هر چه فشارهای سلطهٔ فاسد از لحاظ روانی تو را شکست دهد،و بدان گرایش یابی یا به قوانین آن گردن نهی یا از بیم خشم آن یا به امید عطایش پیوندی بدان بیابی ناگزیری به اصل پاک خود بازگردی و با توبه ای صادقانه به خدا توبه آوری تا بر زبان پیامبر مرسل او مژده و بشارت نصیب تو گردد.

« وَ الَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطّاغُوتَ أَنْ یَعْبُدُوها وَ أَنابُوا إِلَی اللّهِ لَهُمُ الْبُشْری -و کسانی را که از پرستش طاغوت(بت و جابر)پرهیز کرده اند و به خدا

ص:۴۴۷

۱- ۲۷) -یعنی شما همان طاغوت پرستانید،چون گرچه مؤمنید امّا از طاغوت زمان نیز فرمان می برید.-م.
۲- ۲۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۸۱.

روی آورده اند بشارت است،» و خدا تو را در دژ بندگی خود وارد می کند.

« فَبَشِّرْ عِبادِ -پس بندگان مرا بشارت ده.» [۱۸]

طـاغوت چیرگی خود را بر مردم تحمیـل نمی کنـد مگر پس از آن که فلسـفهٔ خود را در میانشـان پراکنـده باشـد،پس طاغوت همچون دودکشی بزرگ است که همواره موجی از دود سیاه را می پراکند و فضاها را آلوده می سازد.

دسـتگاههای تبلیغـاتی چیرگی گستر آن افکـار شـرک آمیزی را می پراکنـد که آنهـا را از پروردگارشان دور می کنـد، /۱۱ و اندیشه هایی باطل را در میانشان شایع می سازد که اطمینان به خود را از آنان می رباید،و چندگانگی سـخن در آنها ایجاد می کنـد و آنها را در هاله ای از خواهشـها و آرزوهای باطل قرار می دهـد،و در میانشان شایع می کنـد که او را هیمنه و سـلطه ای است استوار و تصمیماتی درست و خود مردی است الهی و مقدّس.

هم چنـان که در میـان مردم به گروه گراییهـای نژادی و قبیله ای و قومی می پردازد،و بتهای میراث و سـتونهای یادوارهٔ مصالح مادّی را در نظر آنها ستوده می نمایاند.

در پیرامون گروهی از دین فروشان و دانش فروشان پرواز می کننـد،و با مکر و حیله مردم را بـدو رهنمون می شونـد و باطل او را در نظرش می آرایند و چهرهٔ او را در نظر مردم درخشان و پر زرق و برق می سازند.

بدین سان رهایی از دایرهٔ نفوذ طاغوت کاری بسـیار دشوار می شود که نیاز به همت و سختکوشی دارد،و شاید همین است که کلمـهٔ«و اجتنبوا-دوری گزیدنـد»در آیـهٔ پیشـین بـدان اشـاره می کنـد و در این آیه بویژه به دوری گزیـدن از فرهنگ طاغوتی اختصاص می یابد که پروردگار ما گوید:

« اَلَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ -آن کسانی که به سخن گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند،» و این گونه کسانی را توصیف می کند که از طاغوت و تأثیرهای

شرك آميزش بدين سان دوری گزيدند كه از هر سخنی پيروی نمی كنند بلكه به دنبال بهترين سخن می روند.

ولی اين چگونه صورت می پذيرد؟ نخست:اين كه بندگان خدا با توجّه و دلبستن خود به سخنی كه فكری را تعبير می كند رفتار می كنند،آن را نمی شنوند بلكه بدان گوش فرا می دهند،و فرق ميان شنيدن و گوش فرا دادن بسيار است،در شنيدن اهتمام و كوششی به كار نمی رود و به عكس در شنودن يا گوش فرا دادن اهتمام وجود دارد،و در حديث چنين آمده است كه:

«سنجندگان سخن باشيد».

دوم:آنان تعقّل و انديشيدن را به كار می برند تا بهترين گفته را بشناسند،و بدان وسيله ميان پست و خوب و نيكو و نيكوتر تميز می دهند،و به شناختن سخن نيكو نيز بسنده نمی كنند بلكه برای شناخت سخن نيكوتر بر وفق ارزشهای خرد و وحی می كوشند،زيرا بهترين سخن همان است كه بر حسب هدايت عقل برای دنياشان شايسته تر است و بر حسب هدايت وحی برای آخرتشان.

سوّم:هنگامی كه بهترين سخن را شناختند از آن پيروی می كنند،و علم را برای علم نمی جويند بلكه آن را برای عمل می خواهند و می طلبند،و علم را برای آن كه آن را به ديگران منتقل كنند نمی آموزند بلكه برای آن می آموزند كه نخست خود بدان عمل كنند.

« أُولٰئِكَ الَّذِينَ هَدٰاهُمُ اللّٰهُ وَ أُولٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبٰابِ -ايشانند كسانی كه خدا هدايتشان كرده و اينان خردمندانند.» ايشان دو حجّت اند در يك حجّت،حجّت وحی و حجّت عقل،و هر دو دو تجلی نور خدايند،كه خدا به تقدير در ضمير هر انسانی به وديعه نهاده است،و آن را با درخشندگی از طريق رسالتهای خود فرستاده است،و اين نور در ضمير ايشان از آن رو جلوه گر شده است كه از بهترين سخن پيروی كرده اند.و همچنين هدايت خدا بر دل هر كس كه به جانب او بدود و بكوشد و از او پيروی كند نازل می شود،

مگر نه آن که پروردگار ما،سبحانه گفته است:« وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا -کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند هر آینه به راههای خویش هدایتشان می کنیم» (۱) و آرزوهای کسانی که انتظار دارند بدون کوشش و جهاد هدایت شوند باطل است.

از این آیه به اندیشه ای راه می بریم که کلیدی برای یافتن نهفته های کتاب حکمت آموز قرآن است،و آن این است که سرتاسر کتاب پروردگار ما نیکوست، ولی مردم در میزان بهره بردن از آن متفاوت اند،و مثل قرآن همچون انواع خوراک است که در فایده و نیکی و لذّت یکسانند ولی مردم در بهره گیری از آن تفاوت دارند.

مثلا آیات جهاد در زمان مبارزات بیش از آیات صبر و بردباری تجلّی می کند،در حالی که آیات انفاق برای توانگران به اندازهٔ آیات خویشتنداری برای تهیدستان تجلّی می کند.

شناخت اوضاع اجتماعی و شخصی به وسیلهٔ عقل صورت می گیرد،پس عقل دلیلی مستقل در میان ادلّهٔ شرعی نیست که به کتاب و سنّت و اجماع افزوده شود،بلکه نوری است که /۱۱ به وسیلهٔ آن کتاب شناخته می شود،و سنّت را بدان تمیز می دهیم،و به مدد آن به اجماع تکیه می کنیم،پس اگر عقل نباشد چگونه به معانی قرآن راه یابیم،و چگونه راویانی را که سنّت را به ما منتقل کرده اند تصدیق یا تکذیب کنیم،و چگونه اجماع سنّت را به ما منتقل کند؟ [۱۹]

بر عکس مؤمنان،دیگران هر یک هنگامی که به گمراهی طاغوت تسلیم شد،کلمهٔ عذاب هنگامی بر او محقّق شد که خدا گمراهش ساخت،و هدایت عقلش را پس از آن که او خود با آن بد رفتار کرد،از او باز گرفت و سلب کرد.

« أَ فَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ کَلِمَةُ الْعَذابِ -آیا کسی را که حکم عذاب خدا بر

۱- ۲۹) -العنکبوت/۶۹.

او محقّق شده،» و خدا گمراهش کرده و به بیابان بی فریاد دچارش ساخته،چون خود از عقلش سودی نجسته و از هدایت پروردگارش پیروی نکرده است.

« أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِی النّارِ -تو می توانی او را که در آتش است برهانی؟» به راستی که او هیچگاه از آتش رهایی نمی یابد،زیرا تنها وسیلهٔ رهایی رحمت خداست و او از آن محروم است.

[۲۰]

این است سزای کسانی که از طاغوت پیروی کردند،امّا آنان که در دنیا پرهیزگاری کردند در بهشت در آسایش اند.

« لٰکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ -امّا برای آنان که از خدا می ترسند غرفه هایی است که خانه هایی است بلند.» « مِنْ فَوْقِهٰا غُرَفٌ -بر فراز آنها غرفه هایی،» شبیه به ساختمانهای چند طبقه ای که با استواری ساخته شده، « مَبْنِیَّةٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ - که از زیرشان جویباران روان است.» /۱۱ آنچه این پاداش نیک را برای ایشان تضمین می کند همان وعدهٔ خداست.

آیا دیده ای که خدا وعده خلافی کند؟ « وَعْدَ اللّٰهِ لاٰ یُخْلِفُ اللّٰهُ الْمِیعٰادَ -این وعدهٔ خداست،و خدا وعدهٔ خود را خلاف نخواهد کرد.» پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-در تفسیر این آیه بدان بهشت تشویق می کند و در پاسخ علی-علیه السلام-می گوید،آن گاه که وی دربارهٔ تفسیر این آیه از حضرتش پرسید:

«ای پیامبر خدا!این غرفه ها را با چه چیز ساخته اند؟گفت:ای علی این غرفه هایی است که خدا آنها را برای اولیاء خود با درّ و یاقوت و زبرجد ساخته است،سقفهایش از طلاست،و با نقره محکم شده و به هم پیوسته،هر غرفه ای را هزار در زرّین است و بر هر دری فرشته ای گماشته است،و در آن فرشهای گرانبها،

بر روی یکدیگر،از ابریشم و دیبا به رنگهای گوناگون،درون آنها انباشته از مشک و عنبر و کافور،و این گفتهٔ خداست:« وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ -و فرشهای گرانبها». (۱)

چون مؤمن در بهشت به منزلهای خود درآید بر سر او افسر ملک و بزرگواری نهند و آرایه های زر و سیم و یاقوت و درّ به رشته کشیده شده در نیمتاجی زیر تاج بر او بیاویزند و هفتاد جامهٔ حریر به رنگهای گوناگون،بافته شده از تار زر و سیم و دانه نشان به مروارید و یاقوت سرخ بر او بپوشانند،و این گفتهٔ اوست:« یُحَلَّوْنَ فِیهٰا مِنْ أَسٰاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبٰاسُهُمْ فِیهٰا حَرِیرٌ - در آن جا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته شوند و لباسشان از حریر است». (۲) چون مؤمن بر تخت خود نشیند تختش از شادی به جنبش درآید،و چون دوستدار خدا در منازل خود در بهشت استقرار یابد فرشتهٔ گماشته بر باغ بهشتی او را به بزرگداشتی از جانب خدا شادباش گوید و خدمتگزاران و کنیزان مؤمن بدو خوشامد گویند و دوستدار خدا بر تخت خود تکیه زند و همسر حوریّه زیبایش نزد او رود و چندان برای دوستدار خدا درنگ کند تا او از کار خود فارغ شود». (۳)

[۲۱]

وقتی در نعمتهایی که در این جا در پیرامون ما گسترده است تأمّل می کنیم ایمانمان به درستی وعدهٔ پروردگارمان به نعمتهای بهشت که پاکیزه تر و پایدارتر است افزون می شود.

بیایید به بلندیها رویم تا به باران بنگریم،آن گاه که بر زمین می بارد و خدا برکتهای خدا را بر زمین می پراکند.در طبقات زمین تأمّل کنید،و در قناتها به ژرفی بنگرید که خدا آنها را در زمین قرار داده و به حوضهای بزرگی که قنوات بدانها منتهی می شود و آبها پس از پالایش در درون زمین در آنها انباشته می شود،سپس

۱- ۳۰) -الواقعه،۳۴(این آیه را به«فراشها،یعنی زنان ارجمند»نیز ترجمه کرده اند ولی در این حدیث با توجّه به بیان جنس آنها که از ابریشم و دیبا و به رنگهای گوناگون است همان فرشهای گرانبها مصداق دارد -م.)

۲- ۳۱) -الحجّ/۲۳.

۳- ۳۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۸۳.

سرچشمه هایی پیاپی بر مدار قانون می جوشد و می شکافد...آیا دست قدرت الهی را مشاهده نمی کنید که آفرینش را به بهترین صورتی تنظیم کرده است؟! « أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً -آیا ندیده ای که خدا از آسمان باران فرستاد؟» چگونه بادها را برای بردن ابرهای سنگین از فراز دریاها به کار گرفت،و چگونه آنها را از جریانهای سرد عبور داد،و چگونه با جنبش بادها در فضای آسمان آنها را بارور و باران زا کرد؟!سپس چگونه آنها را به جایی که فرمان داد بار خود را فرو گذارند،هدایت کرد؟تبارک اللّه،پروردگار قدرت و رحمت.

آب همان آب است،ولی آن را به دو بخش تقسیم می کند،بخشی که بی درنگ به مصرف می رسد،و بخشی که در درون زمین انباشته می شود.

« فَسَلَكَهُ يَنٰابِيعَ فِي الْأَرْضِ -و آن را چون چشمه سارهایی در زمین روان گردانید.» از بهار تا پاییز،و از زمستان تا گرماگرم تابستان.

« ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهُ -آن گاه به وسیلۀ آن کشته های رنگارنگ برویانید،» پس با آبی یکسان خدا گیاهانی گوناگون پدید می آورد.

« ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰاهُ مُصْفَرًّا -سپس همه خشک می شوند و می بینی که زرد شده اند.» هنگامی که میوه ها برسد و دانه ها خشک شود،در حال خود نمی ماند، بلکه پس از سبزی رنگ به زردی می زند،و این آمادگی برای درو و برداشت آنهاست.

« ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطٰاماً -آن گاه خردشان می سازد.» /۱۱ خرده ریزه هایی که باد آنها را می پراکند،و حطام خس و خاشاکی است که از گیاه حاصل می شود،آیا آثار قدرت و تدبیر را در تمام این دورۀ زندگی زودگذر نمی بینید؟!

ص:۴۵۳

« إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ لِأُولِي الْأَلْبٰابِ -هر آينه خردمندان را در آن اندرزى است.» خدا را از خلال نشانه هايش مى شناسند،و صنع خدا را در آنچه از خلال صنع او در گذشته برمى آيد مى شناسند،و سنّت يگانهٔ خدا را در آفرينش مى شناسند، پس همان چيزى كه بر گياه در دورهٔ زندگيش مى گذرد بر انسان نيز در همان دوره مى گذرد،و بر اوست كه آمادهٔ كوچيدن شود،و از تقوا توشهٔ راه سازد،و از سراى فريب و غرور براى سراى پاداش ره توشه برگيرد.

و سخن پايانى:همانا اين چرخهٔ گياهى گياه را در دو حالت منعكس مى سازد،هنگامى كه در سبزى خود مى بالد و مى درخشد،و هنگامى كه خرد و خاشاك مى شود.به راستى همان گياه است كه از دو حالت عبور مى كند،همچنين است انسان كه ممكن است در اوج ايمان خويش باشد يا در قعر كفر قرار گيرد.آيا اين دو برابرند؟ /١١

[سوره الزمر (٣٩): آيات ٢٢ تا ٢٩]

اشاره

أَ فَمَنْ شَرَحَ اَللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقٰاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اَللّٰهِ أُولٰئِكَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (٢٢) اَللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ اَلْحَدِيثِ كِتٰاباً مُتَشٰابِهاً مَثٰانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ اَلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلىٰ ذِكْرِ اَللّٰهِ ذٰلِكَ هُدَى اَللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اَللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ هٰادٍ (٢٣) أَ فَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ اَلْعَذٰابِ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ وَ قِيلَ لِلظّٰالِمِينَ ذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (٢۴) كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتٰاهُمُ اَلْعَذٰابُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَشْعُرُونَ (٢۵) فَأَذٰاقَهُمُ اَللّٰهُ اَلْخِزْيَ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ لَعَذٰابُ اَلْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ (٢۶) وَ لَقَدْ ضَرَبْنٰا لِلنّٰاسِ فِي هٰذَا اَلْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٢٧) قُرْآناً عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (٢٨) ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكٰاءُ مُتَشٰاكِسُونَ وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيٰانِ مَثَلاً اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (٢٩)

معنای واژه ها

۲۳[مثانی]

:جمع مثنی(دو به دو)یعنی این که داستانهای این کتاب و اخبار و احکام آن دو به دو در قالبهای مختلف برای جایگزینی در ذهنها می آید.

۲۹[متشاکسون]

:تشاکس یعنی جلوگیری کردن از یکدیگر و نزاع با هم،و اصل آن از شکاسه است به معنی بد خلقی و دشمنی ورزی.

خدا بهترین سخن را نازل کرده است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از تجلّیات اعجاز بلاغی در کتاب پروردگار ما آن است که«مثانی یعنی» دو به دو است و پیکر آنان را که ایمان آورده اند می لرزاند،و از معانی«مثانی دو تا دو تا»آن است که دو رشته از افکار متداخل را که از آن دو سخن می گوید با هم در

سیاق آیات خود با نظمی دقیق و روشی استوار پیاپی می آورد،و این برای آن است که از جانب خدایی است که چیزی او را از چیزی دیگر باز نمی دارد.

در این جا می بینیم که سیاق مطلب در عین حال که گفت و گو از جهات تفاوت دو گروه از مردم را دنبال می کند:کسی که خدا دلش را بر روی اسلام گشوده،و کسی که نسبت به یاد خدا سخت دل شده و با چهره خود عذاب بد را از خود باز می دارد(و در برابر عذاب روی ترش می کند)،و خدا را تکذیب می کند تا به پاداش آن خواری در دنیا نصیبش شود،در همان حال روند مطلب ویژگیهای قرآن را بیان می کند و این که نفوس پاک چگونه آن را دریافت می کنند،و چگونه خدا در آن هر مثالی را برای مردم می زند شاید پند گیرند.

شرح آیات:

[۲۲]

معرفت و شناخت چیست؟و چگونه بشر از ته نشستهای جهل رهایی می یابد،و برای چه می بینیم بعضی به والاترین درجه های ایمان فرا می روند در حالی که بعضی دیگر به ژرفترین گودالهای کفر فرو می افتند؟ قرآن را بینشی است روشن در باب شناخت که در این نکته خلاصه می شود که محل و قرارگاه علم دل است،پس اگر دل گشوده باشد معرفت و ایمان صاحبش می افزاید،در حالی که دل سخت و فروبسته گنجایش شناخت ندارد.

« أَ فَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ -آیا کسی که خدا دلش را بر روی اسلام گشود،» دل گشوده بر روی اسلام کدام است؟ اسلام همان تسلیم به خدا،به سنّتهای خدا،به قوانین خدا و به حقّ است، هر جا باشد.پس وقتی خدا دلی را بگشاید،آن دل بدو سر می سپارد و برای شنیدن کلمات خدا نرم و هموار می شود،هم چنان که زمین پاک مستعدّ برای آب آسمان نرم و فروتن می شود،هم چنان که خاک خوب برای رویاندن گیاه با برکت نرم می شود،و هم چنان که گلها نسیم ملایم را به آغوش باز استقبال می کنند.در حالی

که دل سخت همچون تخته سنگ سخت برای معارف حق گنجایش ندارد و در برابر ریزش باران جان نمی گیرد و گلی نمی رویاند و به استقبال نسیم نمی رود و جنبشی نمی نماید.

پیامبر گرامی ما به ابن مسعود چنین سفارش کرد و بدو گفت:«ای ابن مسعود!کسی که خدا دلش را گشوده باشد در پرتو نور پروردگارش قرار دارد،زیرا به راستی چون نور بر دل افتد آن را می گشاید و باز می کند.گفتند:ای پیامبر خدا آیا آن را نشانه ای است؟گفت:آری،روی گرداندن از سرای فریب و غرور،و توجّه به سرای جاودانگی،و آمادگی برای مرگ پیش از فرو رسیدن فوت،پس هر کس به دنیا بی میلی کند آرزوی خود را در آن کوتاه می سازد و آن را به اهلش وامی گذرد». (۱)

« فَهُوَ عَلیٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ -او بر پرتو نور پروردگارش جای دارد،» و به نور ربّانی است که دل انسان به عالم حقایق می پیوندد،و برای دریافت آنها فراخ می شود،و بدانها گشوده می گردد،و نور خدا همان عقل است که از وحی پرتو گیرد،و شاید تعبیر به«علی بر»برای رساندن این معنی است مؤمن بر راهی راست و روشن شده راه می سپارد،همچون گفتهٔ او سبحانه:« أُولٰئِکَ عَلیٰ هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ -آنان از سوی پروردگارشان بر راه هدایتند». (۲)

ممکن است از این آیه دریابیم که دل را دو حالت است:حالتی که در بر خود می بندد و جز خویش را نمی بیند و تنها در چارچوب منافع و آرزوها و پندارهای خود به سر می برد،و جهان پیرامونش را برای خود می خواهد،پس سخت می شود و همراه با آرزوها و امیالش دگرگونی می یابد،و جامهٔ آلودگی و طبیعی مسلکی در می پوشد،قانون را نمی شناسد،و به سنّت ایمان ندارد،و در مثل همچون کسی است که در اتاقی به سر می برد و می پندارد هیچ کس در آن اتاق همراه او

۱- ۳۳) -بحار الانوار،ج ۷۷،ص ۹۳.
۲- ۳۴) -البقره۵/.

نیست،پس هر چه می خواهد می کند،و از هر ملاحظه و التزامی خود را وامی رهاند، امّا حالت دوّم همان خروج از سلّول زندان خویش به پهنهٔ فراخ حقیقت است،آن جا که در جهان واقعی که به هستی آن اعتراف دارد به سر می برد،و برای آشنا شدن و هماهنگی با آن می کوشد،و در مثل دارندهٔ این حالت همچون کسی است که به شهری درآید و بداند که در آن مردمی هستند که ناگزیر است با آنها همزیستی کند،و آنان را قوانینی است که ناچار باید آنها را مراعات کند،و بدین سان چون آنان را می شناسد و به حقوقشان آگاهی دارد درمانده نمی شود،بلکه آنها را با خوشامد استقبال می کند و بی تردید به نظامشان گردن می نهد و احترام می گذارد.

اگر حالت اوّل باشد جمود و عقب ماندگی و نادانی و آشوب را منعکس می کند،ولی حالت دوم همان اوج پویایی و پیشرفت و دانش و مراعات است.

« فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللّهِ -پس وای بر سخت دلانی که یاد خدا در دلهایشان راه ندارد.» خدایی که نشانه های رحمت و قدرت و عظمتش همه چیز را فراگرفته،با این همه می بینی که دلهاشان نسبت به یاد او سخت است،تا چه رسد به دیگر حقایق آفرینش؟آیا کسی را که برای دیدن نور خورشید نابیناست دیده ای؟آیا وی می تواند نور شمعی را ببیند؟!همچنین است وقتی دل نسبت به یاد خدا سخت شود،پس امیدی نمی رود که برای شناخت چیزی گشوده و نرم گردد.

« أُولئِكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ -آنان در گمراهی آشکاری هستند.» گمراهی آشکار بر اینان احاطه دارد،هم چنان که نور خدا بر آنان احاطه دارد.

[۲۳]

از برجسته ترین نشانه های گشودگی دل استقبال و پذیرا بودن نور خدا در قرآن است،به راستی خدا بهترین سخن را نازل کرده،زیبایی و نکویی و بلاغت و علم و هدایت و نور را یک جا و فشرده گرد آورده است،و پروردگار در آن جلوه گر است چنان که دلهای مؤمنان در آن زیبایی پروردگار خود را می بیند همان گونه که چشمهایشان زیبایی صنع او را می نگرد.

ص :۴۵۸

« اَللّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ -خدا بهترین سخن را نازل کرده است.» که به راستی آئینه ای است که دل انگیزی آفرینش و زیبایی آفریدگار و نکوترین اخلاق و شریفترین کارها را منعکس می کند.

« کِتاباً -کتابی».

تنظیم شده در وحدتی به هم پیوسته،و با یکدیگر گرد آمده با پیوندی که هیچ رخنه و ضعف و تناقض و اختلافی در آن نیست.

« مُتَشابِهاً -شبیه به هم.» برخی از آن گواه بر بعضی دیگر است و آن را تفسیر و بیان می کند،و در عین حال خرد به کنه فهم آن فرانمی رود،و در ژرفای علم آن هیچ کس راه نمی یابد،و هر آیه ای را بخوانی دانشی نو و هدایتی شگفت بهره می بری.هر چه از دانش به تو می دهد از لحاظ تو کامل است ولی بسیاری از دانش دستگیر تو نمی شود زیرا همچون اوقیانوسی است که شگفتیهایش پایان نمی یابد و غرائبش تمام نمی شود.

« مَثانِيَ -دو تا دو تاست.» پس در آن چنین نکاتی را می یابیم:

نخست:تفاوتهای میان آفریدگار و آفریدگان،میان حق و باطل،میان نیکوکار و تبهکار،هم چنان که ما را یادآور تفاوتهای آشکار میان روشنایی و تیرگی، میان سایه و آفتاب گرم،میان آزادی و بندگی،و...و می شود.

شاید سورهٔ الزّمر در این تمییز به اوج رسیده است،بویژه در مورد مردم،آن جا که صفت(فرقان جدا کننده و تمیز دهنده)در شناخت صالحان و جداسازی ایشان از دیگران در قرآن تجلّی کرده است.

دوم:مقایسه میان جفتهای طبیعت،میان نر و ماده،میان آسمان و زمین،و خشکی و دریا،انسان و حیوان،زیتون و انگور،میوه و اصل،و بر همین منوال.

سوّم:شواهد و مثالها،حقیقتی نیست که کتاب پروردگار ما آن را یادآور شده و به آوردن تفسیر و دلیل و مثال آن نپرداخته باشد،و هیچ آیه ای را در آن

نمی خوانی مگر آن که عادتا در همان سیاق مطلب یا در جایی دیگر توضیحی بر آن می یابی،اگر سرانجام پرهیزگاران را ذکر کرده است مثالهایی از پاداش ایشان نزد خدا و پیروزی آنان در دنیا زده است،و اگر یکی از صفات پرهیزگاران را یاد کرده آن را با شواهدی از زندگی پیامبران-علیهم السلام-همتا ساخته،و اگر حقیقتی از حقایق توحید را یاد کرده شواهد آن را به دنبالش آورده است.

پس مثلا-وقتی روند مطلب گشوده شدن دل بر اثر اسلام یاد کرده مثال آن را در تسلیم و سرسپردگی دل مؤمنان به آیات قرآن بیان کرده است.

همچنین است اشاره های آیات آینده بدین نکته که قرآن برای مردم از هر چیزی مثلی زده است پس آن مثل،همتا آوردن برای هر حقیقتی است که در قرآن یاد شده است.

از آن جا که قرآن مثانی و دو تا دو تاست،حقیقت را به واسطهٔ حجّت می آورد و به راستی که دل مؤمنان بدان از هوش می رود و /۱۱ لرزش خوف در اعصابشان می دود و از این رو بر اثر آن پیکر و پوستهایشان می لرزد.

« تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ -که از تلاوت آن کسانی را که از پروردگارشان می ترسند از خوف تن بلرزد.» وقتی نفس با حقیقتی بزرگتر از گنجایی خود روبرو شود از آن مدهوش می شود و به صاحب آن نفس لرزه ای دست می دهد که یا به سبب لرزش اعصاب است یا به دلیل گرد آمدن خون در پیرامون دل چنان که در حالات ترس شدید روی می دهد.

از آن جا که این گروه از خدا می ترسند،و چیزی از عظمت و کبریای او را می شناسند،و می دانند که کتاب خدا رسالت او را به ایشان می رساند،دلهایشان به سبب تجلّیات او که در کتابش پیداست آرام و قرار نمی گیرد،و اگر در آن لحظه خدا آنان را به روح خود تأیید نکند به یقین دلهایشان فرو می ریزد هم چنان که کوه هنگامی که پروردگار در برابر موسی بر آن تجلی کرد از پای درآمد،و موسی(ع) بی هوش بیفتاد.آیا تجلّی خدا را بر کوه بزرگتر از تجلّیات او در کتاب خود بر پیامبر

و مؤمنان می بینی؟ به راستی که مؤمنان را به مجرّد یاد خدا دل می هراسد،پس چگونه هنگامی که رسالت و پیام خدا را برای آنها تلاوت می کنند صاعقه زده و بیهوش نشود،همانا این خداست که با ایشان سخن می گوید،چگونه سخت و تأثّر ناپذیر بمانند؟بلی.من و امثال من که شهوتها دلهایمان را از هر سو در برگرفته آن حالت را نمی شناسیم،مگر آن که خدا پرده ها و موانع را بردارد و دل به نور پروردگار پیوندد.

« ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ -سپس تن ها و دلهایشان به یاد خدا بیارامد.» چون آثار برخورد از میان برود،و خرد به تأیید خدا بر هراس رویارویی غلبه کند تن ها برای تعبیر از سرسپردگی و خشوع دل و آمادگی برای پذیرا شدن روشنایی هدایت نرم شود و بیارامد.

مفسّران گفته اند:همانا لرزش تن تعبیر از خوف آنان از عذاب خداست، امّا هنگامی که می آرامد دلیل بر آرزومندی آنان به رحمت خداست.و بدین سان دل مؤمن میان بیم و امید به سر می برد.

فخر رازی گوید:در واقع دو مقام یاد شده در این آیه«تقشعر و تلین- لرزیدن و آرمیدن»را واجب نیست منحصر به شنیدن آیه عذاب و رحمت بدانیم، بلکه آن حالت نخستین مراتب است و پس از آن در حصول این دو حالت مراتبی بی حدّ و حصر وجود دارد.

آن گاه این مفسّر بزرگ می پردازد به فرق میان حالت مؤمنان هنگام تلاوت قرآن،و حالت وجد صوفیان هنگام شنیدن اشعار هجران و وصال و می گوید:شیخ ابو حامد غزالی پرسشی را در کتاب«احیاء علوم الدّین»آورده و آن این است که ما بسیاری از مردم را می بینیم که هنگام شنیدن ابیات مشتمل بر شرح وصال و هجران وجدی تمام در ایشان پدیدار می شود و به هنگام شنیدن آیات چیزی از این احوال در آنان به ظهور نمی رسد،آن گاه او این معنی را مسلّم گرفته و عذر در آن را از راههای

بسیار یاد کرده است،و من می گویم:من از این معنی محروم آفریده شده ام،من به راستی هر چه در رازهای قرآن می اندیشم تنم به لرزه می افتد و موی بر اندامم راست می شود و در دلم دهشت و هراسی فراهم می آید،و هر چند این اشعار را می شنوم حالت هزل و شوخی بر من مستولی می شود،و البتّه در نفس خود هیچ اثری از آنها نمی یابم،و گمان می کنم که راه درست و صراط مستقیم نیز همین است،سپس وجوهی را در بیان این معنی ذکر می کند که در پایین خلاصه می شود:

نخست این که:این اشعار شایستهٔ مقام آفریدگار نیست و اثبات آنها در حق او کفر است. (۱)

دوم:گویندهٔ قرآن خداست که به وسیلهٔ جبراییل به پیامبر به ما می رسد،در حالی که گویندهٔ این اشعار شاعری دروغگو و انباشته از شهوت و انگیزهٔ گناهان است.

سوم:مدار قرآن دعوت به حق است،و مدار اشعار باطل.

و من گویم:در واقع آن اشعار شهوتهای بعضی را برمی انگیزد و عواطف خواهش سرخوردهٔ نهفتهٔ آنها را می جنباند، /۱۱ در حالی که آیات قرآن دفینه های خرد را برمی انگیزاند و دلها را از چرک شهوتها می زداید و جلا می دهد،و از کوزه همان برون تراود که در اوست.

« ذٰلِکَ هُدَی اللّٰهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشٰاءُ -این راه خداست که هر که را خواهد بدان راهنمایی می کند.» به راستی خدا آنان را که به وسیلهٔ اشعار جاهلیّت و راههای غیر شرعی راههای نزدیکی به خدا را می جویند،به سوی خود هدایت نمی کند،بلکه گمراهشان می سازد زیرا از وسیله ای که او خود برای بندگانش بیان کرده است پیروی نمی کنند.

« وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ هٰادٍ -و هر که را خدا گمراه کند او را هیچ

۱- ۳۵) -بنگرید به تفسیر الکبیر،ج ۲۶،ص ۲۷۳.

راهنمایی نخواهد بود.» پس هر کس می خواهد که از راهی به سوی پروردگار خود هدایت شود باید برای رسیدن بدو به همو و به اولیاء او که ایشان را وسایل رحمت خود قرار داده است متوسّل شود،و الاّ برای خود مذهب و راهی اختراع می کند و بدین سبب خدا گمراهش می سازد،و باید بداند که خدا خود به ذات خود دلالت می کند،و هیچ چیزی را دلالتی واضحتر از خود او نیست،و شفیعی جز پس از اذن او به شفاعت وجود ندارد،و بدین سان نیّت خود را برای پروردگارش خالص و ناب می سازد،و حاشا از خدا که امید بنده اش را ناامید کند.

[۲۴]

قرآن به جداسازی خود باز می گردد،میان کسی که در دنیا پرهیزگاری کرده و خدا او را از عذاب دوزخ می رهاند و کسی که تقوا نکرده و در آن عالم چیزی نمی یابد که بدان آتش را از خود دور سازد،و او را می بینی که در قیامت با چهرهٔ خود آتش را از خود باز می دارد.

« أَ فَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذٰابِ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ -آیا آن کس که در روز قیامت با چهرهٔ خویش عذاب سخت قیامت را از خود باز می دارد،(همانند کسی است که بهشتی است)؟» چه عذاب هولناکی است آن عذاب،هنگامی که جهنم از خشم برشکافته، و آتشها در آن به حالت انفجار درآمده،و گناهکاران را می آورند که هیچ ثوابی ندارند که آتش را از آنها دور بدارد،و چهره هایشان در معرض آتش قرار می گیرد، همان چهره هایی که بدانها و به گناهش در دنیا می نازیدند،و با دستهای خود و آنچه داشتند از آن چهره ها مواظبت و نگهداری می کردند.

« وَ قِيلَ لِلظّٰالِمِينَ ذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ -به ستمکاران گفته می شود:

به کیفر کارهایی که کرده اید عذاب را بچشید.» /۱۱ همانا گناهان زشتی که ستمکاران در دنیا مرتکب شده اند به صورت آتشهای برافروخته و کژدمها و ماران مجسّم می شود.آیا به کسی که با دست خود بمبی هسته ای می سازد و سپس خود و سرزمینها را منفجر می سازد توجّه کرده ای که

چگونه هنگام ساختن آن بمب سهولت هول عذاب آن را به تصوّر نمی آورد، گناهکاران نیز چنینند و هنگامی که زنا یا غیبت می کننـد یا اموال یکـدیگر را به باطل می خورنـد یا از طاغوت پشتیبانی می کننـد تصوّر نمی کننـد که چه عـذاب شدیدی به دست آورده و برای خود در روز قیامت آماده کرده اند.

[۲۵]

و همـان که در آخرت است در دنیـا نیز چنان است،پس کسـی که سـدّی بسازد و به وسـیلهٔ آن به طغیان و سرکشـی پردازد به وسـیلهٔ همان سـدّ عـذاب می بینـد،چنان که سـدّ مأرب فرو ریخت(و سازنـدگانش از آن عـذاب دیدنـد)و کسـی که سـنگ را بپرسـتد،یا کوه ها را پرستشگاه گیرد به همانها عذاب می شود،همچون عاد و ثمود،و کسی که آب را بپرستد در آن غرق شود همچون قوم فرعون.

« کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ - پیشینیانشان تکذیب کردند و عذاب از جایی که نمی دانستند بر سرشان رسـید.» پس هر کس آیات خـدا را تکـذیب کنـد و از آنها روی گرداند از جایی که در نمی یابد عذاب بر سـرش می رسد.و بر ماست که به داسـتانهای قرآن رجوع کنیم و ببینیم چگونه خدا اقوام گذشته را عذاب داده است،آیا فرعون تصوّر می کرد که موسـی(ع)که خـود او را در خانـهٔ خـویش پرورده نـابودی مملکت وی به دسـتهای او صورت می گیرد؟!هرگز...و آیا فرعـون و اطرافیـانش کـه آب را می پرستیدنـد،و زیبـاترین دختـران خـود را برای خرســندی آن بـه عنـوان قربـانی بـه نیـل می افکندنـد،و فرعون به نهرهایی که از پایین کاخش می گـذشت به خود می بالید،و تمدنشان بر آب اسـتوار بود،آیا می دانسـتند که به زودی در درون معبود و پایهٔ تمدنشان غرق خواهند شد؟به راستی کسی که آیات خدا را تکذیب کند هلاکش به وسیلهٔ همان نیرویی است که بر آن تکیه کرده و دل بسته(و آن را می پرستد).

[۲۶]

« فَأَذاقَهُمُ اللّهُ الْخِزْیَ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا -خدا عذاب رسوایی را در زندگی دنیا به آنها چشاند،» زیرا خویشتن بزرگی می کردند،و به سبب غرور به چیزی اعتراف نداشتند، و هم اکنون واجب است که رسوایی و ننگ دنبالشان کند،این در دنیا...

« وَ لَعَذٰابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ -ولی اگر بدانند،عذاب آخرت بزرگتر است.» /۱۱ بزرگتر است از لحاظ خواری و رسوایی و دردناکی،و انسان از عذاب دنیا می گریزد(و می پرهیزد)پس چگونه از عذابی بزرگتر از آن نمی گریزد(و نمی پرهیزد)؟! [۲۷]

پس از این پروردگار به ما یادآوری می کند که برای ما مثالهایی از داستانهای پیامبران و امّتهایشان زده است.

آنها رویدادهایی است خارجی که ارزشهایی را که قرآن بدانها مژده داده مجسّم ساخته است،و این معنی مثل است،یعنی تطبیق خارجی حقیقت.

« وَ لَقَدْ ضَرَبْنٰا لِلنّٰاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ -ما در این قرآن برای مردم هر گونه مثلی آوردیم،شاید پند گیرند.» تعبیر«کلّ مثل-هر گونه مثلی»دلالت بر آن دارد که در قرآن به تمام حقایق اشاره شده،و این امر از طریق مثالهایی واقعی برای آنها انجام یافته است، پس هر چه در آن بیندیشی از آنچه مربوط به آفریده و آفریننده و رابطه میان آن دو و رابطهٔ آفریدگان با یکدیگر و جز اینهاست همه در قرآن یاد شده و با مثالهایی که تنها محدود به زندگی ملّتهای پیشین نیست بلکه شامل اشاره هایی به طبیعت و احوال آن می شود،شرح جزئیّات آنها آمده است.

[۲۸]

و پس از آن پروردگار ما را متوجّه صفات همین قرآنی می سازد که در آن هر گونه مثلی آمده است و سه صفت برای آن ذکر می کند:

۱-قرآنی:یعنی چیزی خواندنی،که ما را به گذشته پیوند می دهد،از جزئیّات حال آگاهمان می سازد و نقشهٔ آینده را طرحریزی می کند.

۲-عربی است:به زبانی مفهوم،«اعرب الکلام»یعنی به روشنی از آن سخن گفت،و گویند«اعرب فلان عن استیائه»یعنی بد آمدن خود را آشکارا بیان کرد،و«العربی»کسی است که فصیح و بلیغ باشد.

۳-بی هیچ انحراف و کجی:در آن گرایش به راست یا چپ،شرق یا

غرب وجود ندارد،زیرا ۱۱/ از سببهای انحراف،جهل و هوی و تسلیم شدن به فشارها و امثال آن است،و خدا از تمام این امور بس والاتر و فراتر است،و بدین سان قرآن از حقایق به صورتی مستقیم پرده برمی دارد.

« قُرْآناً عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ -قرآنی به زبان عربی بی هیچ انحراف و کجی،شاید پروا کنند.» این هدف قرآن است،قرآن از ما می خواهد که خدا را پرهیزگاری کنیم و از او پروا کنیم،و به مضمون تقوا در اصلاح دنیا و آخرت خود عمل کنیم.

[۲۹]

از مثالهای قرآن که زشتی وجود شریکان را به ذهنهای ما نزدیک می کند شرکت داشتن چند تن(ارباب)در مالک بودن یک تن(برده)است.

« ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكاءُ مُتَشاكِسُونَ -خدا مثلی می زند:

مردی را که چند تن در او شریکند(برده ای که چند مالک دارد)و بر سر او اختلاف دارند.» آیا بنده ای که چند مالک دارد و بنده ای که از آن یک تن است با هم مساویند؟!هرگز...زیرا در نتیجه هر مالکی می خواهد آن برده را به زیان دیگران تنها برای خود به کار گیرد.و باری تعالی این نکته را در گفتهٔ خود بیان کرده است:« وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ -و بسیاری از شریکان بر یکدیگر ستم می کنند»، (۱) و خدای تعالی گفته است:« لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا يَصِفُونَ -اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خدای یکتا می بود،هر دو تباه می شدند.پس اللّه پروردگار عرش،از هر چه به وصفش می گویند منزّه است». (۲) و دربارهٔ محال بودن همتایان و همدستان،خدای متعال گوید:« مَا اتَّخَذَ اللّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يَصِفُونَ

۱- (۳۶) -سورهٔ ص/۲۴.

۲- (۳۷) -الانبیاء/۲۲.

-خدا هیچ فرزندی ندارد و هیچ خدایی با او نیست.اگر چنین می بود هر خدایی با آفریدگان خود به سویی می کشید و بر یکدیگر برتری می جستند.خدا از آن گونه که او را وصف می کنند،منزّه است». (۱)

این جا مثالی از وضع واقع ما وجود دارد،چه بعضی از دولتهای مستضعف در چارچوب وابستگیهای گوناگون به سر می برند و قدرتهای شرق و غرب بر سر آنها کشمکش دارند،و این پیکار در زمین آنها و به دست خود آنها صورت می گیرد و در نتیجه خسارت و زیان از آن ایشان و سود از آن سروران و آقایان می شود،مثال دیگر در این مورد جریانی است ۱۱/ که امروز در کامبوج می گذرد که قدرتهای جهانی چند بر سر خاک آن دیار و به دست فرزندان همان کشور لیکن به مصلحت بیگانگان با یکدیگر می جنگند،و شهرها ویران و نزدیک به سه میلیون تن بشر از مردم کامبوج کشته شده اند.

خدایانی که به جای خدای یکتا پرستیده می شوند جز نمادهایی از نیروهایی سیاسی و اجتماعی نیستند که برای برده ساختن بشر می جنگند و برای بشر بلا و مصیبت می آفرینند.و چیزی ما را رهایی نمی بخشد جز آزاد شدن از قید پرستش آنها و شوریدن بر تسلّط آنها برای نجات از اختلافات و جنگهایشان که امروز ما را چون دانهٔ گندم زیر آسیا سنگ خود به کلّی خرد کرده است.

« وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا -و مردی که تنها از آن یکی باشد.آیا این دو با هم برابرند؟» هرگز...مردی که تنها ذاتی به نام اللّه او را رهبری می کند و در عرصهٔ شهوتها و فشارها و مصالح دیگران درنمی آید همواره آزاد و مستقیم در راهی واحد به سر می برد و تندباد اختلافات او را نمی پیچاند و طغیان زده نمی شود و با مشکل چند اربابی روبرو نمی گردد،وی از آن کشمکشها و زد و خوردها نمی هراسد و قدرتها بر سر او به مبارزه نمی پردازند،به راستی که او دور از تمایلات شیطان و آزمندیهای

ص: ۴۶۷

۱- ۳۸) -المؤمنون۹۱/.

حاکمان زندگی می کند.

در حدیث از امیر المؤمنین(ع)آمده است که گفت:

«من از آن پیامبر خدا(ص)هستم،خدای عزّ و جلّ گوید:« وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ -مردی که تنها از آن یکی باشد». (۱)

نیز از ابی جعفر(ع)دربارهٔ این آیه آمده است که گفت:

««سلما مرد تک صاحبی»همان علی(ع)است«لرجل از آن یک تن»آن یک تن پیامبر(ص)است و«شرکاء متشاکسون»یعنی شریکانی که اختلاف دارند،و یاران علی همه بر ولایت او اتّفاق دارند». (۲)

« اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ -سپاس خدا را.نه،بیشترشان نمی دانند.» و از این رو فرقی نمی شناسند میان آن کس که خدا را به یکتایی می پرستد و تنها به او و اولیاء او سر می سپارد با کسی که قدرتهای سلطه طلب و ثروت او را به بردگی می کشند.

بدین سان خدا برای بیان توحید مثالی از واقعیّت زندگی اجتماعی و سیاسی ما می زند،و بین دو روش زندگی را جدا می سازد،زندگی استقلال و زندگی بردگی،و این تکمیلی است برای بیان چیزهای متفاوت در سورهٔ الزّمر.

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۳۰ تا ۴۱]

اشاره

إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ (۳۰) ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ عِنْدَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَبَ عَلَی اَللّٰهِ وَ کَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جٰاءَهُ أَ لَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْکٰافِرِینَ (۳۲) وَ اَلَّذِی جٰاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُتَّقُونَ (۳۳) لَهُمْ مٰا یَشٰاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِکَ جَزٰاءُ اَلْمُحْسِنِینَ (۳۴) لِیُکَفِّرَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ اَلَّذِی عَمِلُوا وَ یَجْزِیَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ اَلَّذِی کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۳۵) أَ لَیْسَ اَللّٰهُ بِکٰافٍ عَبْدَهُ وَ یُخَوِّفُونَکَ بِالَّذِینَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ یُضْلِلِ اَللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ هٰادٍ (۳۶) وَ مَنْ یَهْدِ اَللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَ لَیْسَ اَللّٰهُ بِعَزِیزٍ ذِی اِنْتِقٰامٍ (۳۷) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اَللّٰهُ قُلْ أَ فَرَأَیْتُمْ مٰا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ إِنْ أَرٰادَنِیَ اَللّٰهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ کٰاشِفٰاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرٰادَنِی بِرَحْمَهٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِکٰاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِیَ اَللّٰهُ عَلَیْهِ یَتَوَکَّلُ اَلْمُتَوَکِّلُونَ (۳۸) قُلْ یٰا قَوْمِ اِعْمَلُوا عَلیٰ مَکٰانَتِکُمْ إِنِّی عٰامِلٌ فَسَوْفَ تَع۳۹)ȩĪř…ş⊓…) مَنْ یَأْتِیهِ عَذٰابٌ یُخْزِیهِ وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذٰابٌ مُقِیمٌ (۴۰) إِنّٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْکَ اَلْکِتٰابَ لِلنّٰاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اِهْتَدیٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا یَضِلُّ عَلَیْهٰا وَ مٰا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ (۴۱)

۱- ۳۹) -تفسیر البرهان،ج ۴،ص ۷۵.

۲- ۴۰) -همان مأخذ.

آیا خدا برای نگهداری بنده اش کافی نیست؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیات قرآن همچون آذرخش بر دل بی خبر فرود می آید و نیروهای فهم در آن منفجر می شود و می شکافد،و دفینه های خرد را در آن برمی انگیزد.از این رو می بینیم در این درس ما را به حقیقتی رهنمون شود که آدمیزاده از روی تکبر و بلندی طلبی می کوشد آن را انکار کند و به باطل می خواهد مردم را نسبت بدان مشتبه سازد،و آن حقیقت همان مرگ است که هر موجود زنده ای در انتظار آن است.ولی مرگ خود سبکترین و آسانترین مراحلی است که در انتظار ماست و آنچه پس از آن قرار دارد بزرگتر است،همچون مرافعهٔ روز قیامت،و این از آن روست که انسان نمی تواند بدان روز که تنها در برابر دادگاه حق می ایستد از حقایق بگریزد،پس ناگزیر است که امروز و پیش از فرا رسیدن آن روز به معیارهای اخروی اهتمام ورزد.در آغاز سورهٔ آل عمران گفتیم:ایمان به رستاخیز به منزلهٔ سنگ بنلاد در کفر انسان مسلمان است که توازن او را حفظ می کند،و او را به ایمان به حقایق خارج از محیط خود که به راستی همان محور زندگی است،فرا می خواند،و چون انسان به وجود محوری در زندگی ایمان بیاورد به جستجوی آن می پردازد و چون آن را جست می یابدش.

این درس ادامهٔ درس پیشین است،که در آن جا یادآور شدیم که دل سرسپرده و تسلیم شده به خدا را ۱۱/ خدا به اسلام هدایت می کند،پس به وجود حق اعتراف می کند و آن را می شناسد،بر عکس دل سخت که به روی خود فروبسته است و به چیزی جز آنچه در درون آن زندگی می کند اعتراف نمی کند و آن را

ص: ۴۷۰

نمی شناسد و پیرامون خود محوری می گردد.

در این درس قرآن مقایسه ای میان کسی که راست آورده و آن را تصدیق کرده با کسی که بر خدا دروغ می بندد و حق را تکذیب می کند و مدّعی است که خدا همتایانی دارد به عمل می آورد،و پس از آن خدا کفایت خود را به رسول خویش اعلان می کند،با آن که مشرکان او را از کسانی که به جای خدا به خدایی گرفته اند می ترسانند.قرآن بیان می کند که آنها نمی توانند کسی را که خدا هدایتش کرده گمراه سازند،و آن کسانی که به جای خدا به خدایی گرفته شده اند نمی توانند گزند را از ما دور سازند یا خیر را از ما بازدارند.

شرح آیات:

[۳۰]

از بارزترین و خطرناکترین مصیبتهای بشر فرو بسته شدن دل او از حقایق آفرینش،و ایمان او به مقیاسهای شخصی خود است که با آنها رویدادها و اشخاص پیرامون خود را ارزیابی می کند،پس چگونه آدمی از این مصیبت که دیگر آدمیزادگان را فرا گرفته رهایی یابد،و به تعبیر دیگر چگونه انسان از آزمندی خود بپرهیزد و از زندان تنگ نفس خود به پهنۀ فراخ حق درآید؟ شک نیست که آگاهی نسبت به مرگ و رستاخیز و سپس ایستادن در برابر دادگاه حق نزدیکترین راه رهایی از این بلیّه است،زیرا اعتقاد انسان به وجود مقیاسهای عینی ثابت نزد خدا و این که به زودی با پندارها و گفتارها و کردارهای خود عرضۀ آن مقیاسها می شود،و خواه و ناخواه به زودی بر اساس همان مقیاسها محاکمه خواهد شد،تمام اینها او را هوشیار می سازد و به رشد فطرتش باز می گرداند و عقلش را در برابر هوای نفسش پرورش می دهد و او را وا می دارد که امروز و پیش از گذشتن فرصت به جستجوی آن مقیاسها برآید.

بدین سان ایمان به رستاخیز ما را به ایمان به تمام حقایق فرا می خواند،و این ایمان،چنان که پیشتر گفتیم،سنگ بنلاد در ساختار بنای بلند معرفت و شناخت نزد انسان است،و پیش از ایمان به رستاخیز ناگزیر باید نسبت به مرگ

آگاه و هشیار باشد.

« إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ -تو می میری و آنان نیز می میرند.» ۱۱/ وقتی پیامبر(ص)با وجود عظمت و جلال و مقام خود رحلت می کنـد،آیا یک تن از ما باقی می مانـد؟خـدای تعالی گویـد:« وَ مٰا جَعَلْنٰا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخٰالِدُونَ -ما پیش از تو هیچ بشری را جاویدان نساخته ایم،چه سان اگر تو نیز بمیری آنها جاویدان بمانند؟» (۱) .

به نظر چنین می رسـد که این خطـاب تنهـا اختصـاص به پیامبر خـدا(ص) نـدارد،و هر کس که قرآن بخوانـد مورد این خطاب است،زیرا قرآن به زبان(به در می گویم،دیوار تو گوش کن)نازل شده است.

بدین سان این آیه در نفوس ما هشیاری و بیداری را برمی انگیزد و به اعصاب ما لرزه می اندازد و در خرد ما پویایی پدید می آورد و در دلهایمـان آرامشـی بـه وجـود می آورد،پس چـه بزرگ هیبـتی است مرگ را،ایـن دری کـه رفت دارد و برگشـت نـدارد،و هر کس از آن بگریزد نجاتی از دست آن نـدارد،کجا رفتنـد عزیزان ما که هر روز آنان را بر دوش خود به گورسـتان رفتگـان می بریم،و در برابر کالبـدهایشان هراسـان می ایسـتیم و در گـوش خـود نـدای حـق را می شـنویم که در آن لحظه می گوید:

و إذا حملت إلی القبور جنازه

فاعلم بانّک بعدها محمول

هر گاه جنازه ای را به گورستان بر دوش می بری،بدان که پس از آن خود نیز بر دوش برده خواهی شد.

و امام علی-علیه السلام-گوید:

«اگر بنده اجل خود و شتاب ورزی آن را به سوی خود ببیند به یقین آرزوجویی را دشمن می دارد و دنیاطلبی را رها می کند». (۲)

۱- (۴۱) -الانبیاء۳۴/.

۲- (۴۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۸۹.

[۳۱]

آیا مشکل به مرگ پایان می پذیرد؟هرگز...

« ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ -سپس همه در روز قیامت نزد پروردگارتان به مرافعه و خصومت خواهید پرداخت.» پس اختلافات شما در دنیا به آخرت منتقل می شود،و آن روز پروردگار سبحان ما خود داور است،و میزانها و قانونها بدان روز غیر از این است که در دنیاست،و بر ماست که آنها را جستجو کنیم و زندگی خود را، /۱۱ در صورتی که زندگی واقعی را خواستاریم،بر وفق آنها تطبیق دهیم.

[۳۲]

محور معیارها در آن جا راستی است،و ستمکارترین مردم بر خویشتن کسی است که بر خدا دروغ بسته و راست را تکذیب کرده و دروغ شمرده،امّا چگونه بر خدا دروغ می بندند؟ انسان وقتی دلش سخت شد،و به روی حقایق فروبسته ماند،می پندارد که خود او همان حقّ است،و در مثل به کسی می ماند که از او پرسیدند:مرکز دنیا کجاست؟گفت:هر جا که دراز گوشم ایستاده است،او و بسیاری امثال او می پندارند که مرکز زندگی هستند،و جهان از جایی آغاز می شود که آنها قرار دارند، نه از آن جا که واقعا هست،و تصوّر می کنند به راستی حق همان است که آنها آن را می بینند،و باطل همان است که آنها مردودش می شمارند،و این دروغ بستن بر خداست،و هنگامی که آگاه می شوند که دین خدا آنها را دنباله رو این حالت روانی می بیند،حق را باطل و باطل را حق می نمایند،و بدین سان به افترا بر خدا دروغ می بندند.

« فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللّٰهِ -پس کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ می بندد؟» بیان این حقیقت از سوی پیامبر گواه بر راستی اوست،زیرا کسی که بر خدا دروغ می بندد این گناه بر نفس او آسان و ناچیز می آید و آن گاه مرتکبش می شود،در حالی که می بینیم پیامبر کاملا بر عکس این،دامنهٔ گناه و جرم دروغ بستن بر خدا را بیان می کند.

بسیاری از مردم به دروغ بستن بر خدا دست می زنند ولی خود نمی فهمند،و آن هنگامی است که بی آن که خدا تسلّط و اختیاری به آنان داده باشد می گویند:

این حلال است و این حرام(و از پیش خود به تعیین بایست و نبایست و شایست و ناشایست می پردازند).

جرم کسی که بر خدا دروغ بندد بزرگ است و چیزی معادل آن نیست مگر دروغ شمردن سخنی راست که از نزد خدا می آید،زیرا انسان نسبت به شناخت راستی و راست شمردن آن مسئول است،و روا نیست که پیش خود چنین توجیه کند و بگوید:از کجا راستی و درستی این ادّعا را بدانیم؟ « وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جٰاءَهُ -و سخن راستی را که بر او آمده است تکذیب می کند،» /۱۱ و پاداش این یک و آن یک به سر بردن در جهنّم است،زیرا هر دو با هم کافرند.

« أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكٰافِرِينَ -آیا کافران را در جهنم جایگاهی نیست؟» سیاق آیه پاسخ را به عهدهٔ خود آنها می گذارد تا به زبان خویش بدان اقرار کنند.

[۳۳]

در مقابل آنها راستگویان قرار دارند که چون از خویشتن برون آیند حق را به روشنی تمام می بینند،زیرا مشکل آن کس که حق را نمی بیند فروبستگی خود اوست،و آیا آفتاب به درون اتاقی دربسته که در آن پرده ها آویخته اند وارد می شود؟هرگز...پس بر انسان است که دل خود را گشوده دارد و پرده ها و پوششها را از خویشتن برگیرد،تا نور خدا به سرتاسر دل او درآید و بتابد.

« وَ الَّذِي جٰاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ -و کسی که سخن راست آورد و تصدیقش کرد،» « جٰاءَ بِالصِّدْقِ -راست را آورد»یعنی بدان دعوت کرد،مانند پیامبر،و « صَدَّقَ بِهِ -و آن را تصدیق کرد»یعنی بدانچه ایمان دارد پایبند شد،پس ایمان به

چیزی بدون عمل کردن به مضمون این ایمان کافی نیست،و صدّیق کسی است که در اوقات دشوار،هنگامی که سلطه ها بدو اجازه نمی دهند و مردم تأییدش نمی کنند ایمان بیاورد.

در تفسیر مجمع البیان آمده است:گفته اند«جاء بالصّدق-آن کس که راست را آورد»محمد(ص)است و«صدّق به-او را تصدیق کرد»علیّ بن ابی طالب،و این معنی از امامان هدایت،از خاندان محمّد-علیهم السّلام-روایت شده است. (۱)

صدّیق راستگو و تصدیق کننده به وسیله صدق و راستی خود از عذاب خدا می پرهیزد:

« أُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ -آنان همان پرهیزگارانند.» قرآن عادتا میانه اندیشه و کردار را با پیوند تقوی می پیوندد،و تقوی و پرهیزگاری حقیقتی است که تمام حقایق در پیرامون آن می گردد،و این چیزی است که آیۀ« إِنَّمٰا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ -خدا از پرهیزگاران می پذیرد» (۲) بدان اشاره می کند.

[۳۴]

و در بهشت:

« لَهُمْ مٰا یَشٰاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ -برای ایشان هر چه بخواهند در نزد پروردگارشان مهیّاست،» زیرا ایشان آنچه در دنیا می خواستند ترک کردند،امیالشان آنان را به سرسپردگی به طاغوت فرا می خواند،و گرایش به جامعۀ فاسد،و رفتن در پی شهوت شکم و فرج...و بدین سبب خدا آنچه بخواهند به ایشان می دهد،یا برای آن که آنان هر چه نیازمند از ایشان می خواست بدو می دادند و در عوض خدا هم هر چه آنان بخواهند به ایشان می دهد.

ص: ۴۷۵

۱- (۴۳) -همان مأخذ،ص ۴۸۹.

۲- (۴۴) -المائده۲۷/.

و کلمۀ«ما هر چه»معنی اطلاق می دهد،پس چیزی را از خدا آرزو نمی کنند مگر آن که به ایشان عطا می کند.(یعنی هر چه را از خدا آرزو کنند به ایشان عطا می کند).

نیز گفته انـد:آنچه را نزد پروردگارشـان هست می خواهنـد،پس خـدا در بهشت نعمتهایی را که می خواهنـد برای ایشان آماده کرده است،و در این دو معنی تعارضی نیست.

« ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ -این است پـاداش نیکوکاران.» پس از مرحلـۀ پرهیزگاری نیکوکاری می آیـد،و نیکوکاری یا احسان همان عطا و بخشش است،و از خود می پرسیم:آیا ممکن است انسان بدون آن که از صدف خودخواهی بیرون آید چیزی عطا کند؟ هرگز...پس کسـی که در محدوده نفس و شـهوتهای خود به سـر می برد نمی تواند عطا و بخشش کند،زیرا کسی دست به بخشـش می زنـد که پیش از انـدیشه به نیازمنـدیهای شـخص خود به نیازمنـدیهای دیگران بیندیشـد،پس بنا بر این احسان و نیکوکاری والاترین مراحل تکامل بشری است،انسان می تواند متّقی و پرهیزگار باشد ولی عطا نکند مگر به حساب و محسن و نیکوکار به خلف یقین دارد و بذل و بخشش را آسان می شمارد و انجام می دهد.

پیداست که ایمان و تقوا به احسان و نیکوکاری تکمیل می شود،و احسان بالاترین مراحل در قلّه پیمایی ایمانی است.

[۳۵]

پرهیزگاران هم چنان از بدیهای خود که اگر می ماند بخشی از خوبیهایشان را می خورد و از میان می برد هراسان و نگران می مانند،امّا خدا آن گاه که وعدۀ آمرزش آن بدیها را می دهد،به ایشان اطمینان می بخشد:

« لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا -تا خدا بدترین اعمالی را که مرتکب شده اند از آنان بزداید.» اگر خطّ سـیر کلّی انسان در زندگی درست باشد،لغزشهای او را بر او می بخشایند،هم چنان که اگر استراتژی فرماندهی درست باشد اشتباهات تاکتیکی

او بر آن اثری ندارد،بر عکس اگر استراتژی نادرست باشد درستی نقشه های تاکتیکی و مرحله ای او سودی برایش ندارد.

همچنین اگر خطّ کلّی زندگی شخص درست باشد،و خدا و پیامبر و اولی الامر بر حق را ولیّ خود بگیرد،و به تکالیف واجب خود در سنگرگیری ضد انحرافات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی قیام کند،به ستمگر مدد نرساند و ستمدیده را نومید نسازد،و اموال مردم را به باطل نخورد،و بدان وسیله خود را به حکمرانان نیاویزد،و به دنبال اینها از گناهان بزرگ دوری گزیند،آن گاه پاره ای بی مبالاتیها و گناهان کوچک را مرتکب شود،یا حتی بدون انکار و اصرار گناهانی بزرگ نیز از او سر بزند،سپس به صورت توبه کاری واقعی به درگاه پروردگار خود توبه کند، امید آمرزش خدا بر او می رود.

امّا کسی که خطّ کلّی او منحرف بوده و دوستدار دشمنان خدا بوده،به ستمکاران ضدّ بندگان خدا مدد کرده،فزونی نماز و روزهٔ او برایش سودی ندارد، همچنین است اگر با لقمهٔ حرام زندگی کرده تا آن جا که از حرام گوشت و استخوانش برآمده باشد.

شاید معیار اصلی در این مورد این باشد که بدی از خاستگاه بد صادر نشده باشد،چه انسان گناهی را مرتکب می شود ولی دلش هم چنان به ایمان اطمینان دارد پس ممکن است که کار را ترمیم و اصلاح کرد،ولی اگر مرتکب گناهان بزرگ شود و منکر پروردگاری پروردگار باشد و حرام شده ها را حلال شمارد،توبهٔ او به خدا بعید است.

اسلام برای تشویق حالت احسان و نیکوکاری در میان امّت ضمان را از نیکوکارانی که ۱۱/ در خطا می افتند لغو کرد،و خدای سبحان گوید:«مٰا عَلَی الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ -بر نیکوکاران هیچ گونه حرجی نیست». (۱) این آیه پایهٔ قاعده ای فقهی را نهاده است که عالمان دین احکامی بسیار را از آن استنباط

۱- (۴۵) -التوبه ۹۱/.

کرده اند،آن جا که ضمان را ساقط ساخته اند از کسانی که می خواهند نیکوکاری و احسان کنند ولی اشتباهی می کنند و به طرف دیگر زیان می رسانند،مانند کسی که می خواهد غریقی را نجات دهد ولی چون از روش نجات غریق اطّلاعی ندارد در غرق شدن او شریک می شود.

« وَ یَجْزِیَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِی کانُوا یَعْمَلُونَ -و به بهتر از آنچه می کرده اند پاداششان دهد.» [۳۶]

از گردنه های دشواری که در راه مؤمنان نیکوکار پدید می آید پروای مردم،و بیم از قطع رابطه و دور شدن از آنهاست،ولی خدا به ایشان وعده می دهد که شرّ مردم را از ایشان بسنده باشد،و خدای سبحان که آسمانها و زمین را نگه می دارد که از میان نروند،چگونه بندهٔ خود را نگهداری نکند؟ « أَ لَیْسَ اللّهُ بِکافٍ عَبْدَهُ -آیا خدا برای نگهداری بنده اش کافی نیست؟» بلی.خدا بنده اش را بر نگهداری از شر ستم شاهان و مکر حاسدان و گردنکشی ستمکاران کافی است.

« وَ یُخَوِّفُونَکَ بِالَّذِینَ مِنْ دُونِهِ -تو را به کسانی که سوای خدایند می ترسانند.» با ایجاد هراس در دل تو از کسانی که سوای خدای سبحانند،تا تو را از راه او گمراه کنند.

« وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ -و هر کس را که خدا گمراه سازد هیچ راهنمایی نخواهد بود.» نمی دانند که مهیمن مسلّط بی چون همانا خداست،و همتایان برساختهٔ سوای او،و سلطه های طاغوتی،و اجتماع فاسد،و...و...هیچ نیرویی ندارند،و از آن جا که روی به سوی غیر خدا کرده اند خدا نور هدایت را از آنها برگرفته و ربوده و آنها را گمراه کرده است.

[۳۷]

بار دیگر خدا بر اندیشهٔ کفایت و بسندگی با این گفتهٔ خود تأکید

ص :۴۷۸

می کند:

« وَ مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلٍّ -هر کس را که خدا راهنمایی کند، گمراه کننده ای نیست.» یعنی نیرویی که قادر به گمراه ساختن مردی باشد که خدا ارادهٔ هدایت او را کرده است وجود ندارد.

در حدیث از ابی عبد اللّه(ع)برای ثابت بن سعید آمده است:

«ای ثابت!با مردم چه کار دارید؟دست از مردم بدارید،و کسی را به امر(مذهب)خود دعوت نکنید.به خدا سوگند که اگر اهل آسمانها و زمین گرد آیند که بنده ای را هدایت کنند که خدا گمراهی او را اراده کرده است،بر هدایتش توانایی ندارند،و اگر اهل آسمانها و زمین گرد آیند تا بنده ای را گمراه سازند که خدا هدایت او را اراده کرده،نمی توانند او را گمراه کنند.از مردم دست بدارید و بس کنید،و کسی نگوید:عمویم،برادرم،پسر عمویم و همسایه ام،زیرا خدا هر گاه برای بنده ای خیر بخواهد روح او را پاکیزه می سازد که هر معروف و کار نیکی را که بشنود بشناسد و هر منکر را زشت و ناروا شمارد،سپس در دل او کلمه ای می افکند که کارش بدان فراهم می آید و به سامان می رسد». (۱)

این حدیث را گفتهٔ خدای تعالی تفسیر می کند که:« فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلیٰ آثارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهٰذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً -شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند خویشتن را به خاطرشان(یا به دنبالشان)از اندوه هلاک سازی». (۲)

« أَ لَیْسَ اللّٰهُ بِعَزِیزٍ ذِی انْتِقٰامٍ -آیا خدا پیروزمند و انتقام گیرنده نیست؟» به یقین خدا«عزیز پیروزمند مسلّط»است،و از پیروزمندی او انتقامش از کافران است،و از مظاهر انتقامش گمراه ساختن مخالفان لجوج است،هم چنان که از مظاهر عزّتش هدایت نیکوکاران است.

۱- ۴۶) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۹۰.

۲- ۴۷) -الکهف/۶.

و از مثالها پیروزی و تسلّط خدا آفرینش آسمانها و زمین و تدبیر او در ادارهٔ آن دو است.

« وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ –اگر از آنها بپرسی:چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟خواهند گفت:خدای یکتا.» /۱۱ همانا خداست که آسمانها و زمین را آفریده،و آن دو به دست اویند،پس به محیط دولتی که فرومایه ای بر آن حکم می راند منگر که بگویی:این پروردگار من است.هرگز...زیرا آن کس که آسمانها و زمین را آفریده پروردگار تو است و تو و آن حکمران هر دو زیر سیطرهٔ خدا هستید و هر چه او دارد از آن خدای سبحان است.

« قُلْ أَ فَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ –بگو پس اینهایی را که سوای او می پرستید چگونه می بینید؟اگر خدای یکتا بخواهد به من رنجی رساند آیا اینان می توانند آن رنج را دفع کنند؟» اگر تمام قدرتهای جهان گرد آیند که مثلا گزند ویروس ساده ای چون ویروس بیماری ایدز را از کسی بازدارند آیا به گمانت می رسد که می توانند؟ هرگز...

تمام دستگاههای پیشرفتهٔ پزشکی در ایالات متّحده نتوانست جان رئیس جمهور کندی را پس از اصابت او به گلوله های کشنده نجات دهد،و همچنین اتحاد شوروی نتوانست جان طاغوت خود،استالین را نجات دهد.

« أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ –یا اگر بخواهد به من رحمتی ارزانی دارد،می توانند آن رحمت را از من بازدارند؟» اگر ارادهٔ خدا بخواهد آب باران بر سرزمینی معیّن ببارد،و طاغوت گردنکش آن سرزمین بخواهد آن را باز دارد،آیا می تواند؟!هرگز...مشکل آدمی همان سرسپردگی و تسلیم شدن روانی او به طاغوت است،و اگر از لحاظ روانی بدو سر نسپارد طاغوت هیچ کاری نمی تواند بکند.

« قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ –بگو:خدا برای من بس

است.توکّل کنندگان به او توکّل می کنند.» پس خدا مرا بس و توکّل و پشتگرمی و اعتماد و همه چیز من تنها و تنها به اوست.

این آیات دلگرمی برای پیامبر و برای کسی است که حامل رسالت پروردگار خویش است تا سست نشود و از کافران و کسانی که آنها را به جای خدا می خوانند،نترسد،چه خدا مواردی را که در زیر می آید تضمین کرده است:

۱-بسنده بودنش را برای پیامبر خود و هر کس که پس از او حامل رسالت اوست از بیم دادن کافران بدو.

۲-این را که خدای سبحان کافران و کسانی را که آنها به جای او می خوانندشان گمراه می کند و به راه راست رهنمون نمی شود.

۳-این را که خدا به زودی کسانی را که ایمان آورده اند هنگامی که به هدایت او متوسّل شوند راهنمایی می کند و هرگز کارهایشان را به گمراهه نمی کشاند.

۴-این که خدا مسلّط و پیروزمند و انتقام گیرنده است،و شدّت خود را از کسانی که کفر می ورزند باز نمی دارد،و به زودی همچون پیروزمندی انتقام گیرنده آنها را می گیرد و به کیفر می رساند.

۵-این که وقتی خدا خیری را برای مؤمنان بخواهد هیچ نیرویی نمی تواند ایشان را شکست دهد،و همانا پشتیبانی و بسندگی و کفایت ایشان بر عهدهٔ خداست،زیرا خدا چنان اراده کرده است.

[۳۹]

و هنگامی که خدا پیامبر را مطمئن می سازد به او فرمان می دهد که با کافران مبارزه کند:

« قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ -بگو:

ای قوم من،بر وفق امکان خویش عمل کنید،من نیز عمل می کنم،و به زودی خواهید دانست.» این مبارزه طلبی از جانب پیامبر(ص)از روح اطمینان به سبب پشتیبانی و کفایت و بندگی خدا سرچشمه می گیرد،و واجب است اهل رسالت بدین روح

آراسته باشند و هم چنان که پیامبر(ص)گفت بگویند:ای قوم!هر کار می خواهید بکنید و هر نیرنگی می خواهید ببازید،و هر ستمی می خواهید برانید و هر چه می خواهید بکشید،ما رهسپار راه خویشیم و نتایج آن به زودی آشکار خواهد شد.

[۴۰]

و آن جا در می یابند و می دانند که:

« مَنْ یَأْتِیهِ عَذابٌ یُخْزِیهِ وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقِیمٌ -چه کسی به عذابی که خوارش می سازد گرفتار می شود،یا عذاب جاوید بر سر او فرود می آید.» پس در دادگاه عدل الهی مقرر می شود که چه کس صالح و نیکوکار و چه کس مفسد و تبهکار است،و در آن جا میزان حقّ است /۱۱ و مقیاسها درست...و یادآوری قرآن بدان روز تحقّق تعادل در نفوس سالم و درست است تا به معیارهای خطا کنندهٔ مادّی روی نیاورند.

[۴۱]

پس در این صورت کسی که به وسیلهٔ این کتاب هدایت یافته در آن روز نگرانی و بی تابی بزرگ ایمن و آسوده است،و آن که گمراه شده به زیان خود به گمراهه رفته و او یگانه زیان دیده است،چه در روز قیامت خود و خانوادهٔ خود را زیان می کنند.

« إِنّا أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ لِلنّاسِ بِالْحَقِّ -ما این کتاب را به حق برای هدایت مردم بر تو نازل کردیم.» قرآن است که مقیاس روز قیامت است،و در روز قیامت به صورت مجسّم ظاهر خواهد شد،پس ناگزیر باید آن را در دنیا مقیاس خود قرار دهیم.

« فَمَنِ اهْتَدیٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها -پس هر کس که هدایت یافت به سود خود اوست،و هر که گمراه شد به زیان خود به گمراهی افتاده.» پس هدایت به سود خود او و گمراهی به زیان شخص اوست.

« وَ ما أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ -و تو وکیل و گماشته بر آنها نیستی.» هر کسی باید خود با سرنوشت خویش روبرو شود،و به اراده خود راهش را برگزیند،و مسئولیّت به گزینی و اختیار خود را تحمّل کند،و هیچ کس مسئولیّت

او را بر عهده نمی گیرد،حتی پیامبر وکیل قوم خود نیست،بلکه او بیم دهنده و هشدار دهنده است.

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۲ تا ۵۲]

اشاره

اَللّٰهُ یَتَوَفَّی اَلْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا وَ اَلَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنٰامِهٰا فَیُمْسِکُ اَلَّتِی قَضیٰ عَلَیْهَا اَلْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ اَلْأُخْریٰ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ (۴۲) أَمِ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ شُفَعٰاءَ قُلْ أَ وَ لَوْ کٰانُوا لاٰ یَمْلِکُونَ شَیْئاً وَ لاٰ یَعْقِلُونَ (۴۳) قُلْ لِلّٰهِ اَلشَّفٰاعَةُ جَمِیعاً لَهُ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴) وَ إِذٰا ذُکِرَ اَللّٰهُ وَحْدَهُ اِشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذٰا ذُکِرَ اَلَّذِینَ مِنْ دُونِهِ إِذٰا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ (۴۵) قُلِ اَللّٰهُمَّ فٰاطِرَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ عٰالِمَ اَلْغَیْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ أَنْتَ تَحْکُمُ بَیْنَ عِبٰادِکَ فِی مٰا کٰانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۴۶) وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا مٰا فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ اَلْعَذٰابِ یَوْمَ اَلْقِیٰامَةِ وَ بَدٰا لَهُمْ مِنَ اَللّٰهِ مٰا لَمْ یَکُونُوا یَحْتَسِبُونَ (۴۷) وَ بَدٰا لَهُمْ سَیِّئٰاتُ مٰا کَسَبُوا وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ (۴۸) فَإِذٰا مَسَّ اَلْإِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰانٰا ثُمَّ إِذٰا خَوَّلْنٰاهُ نِعْمَةً مِنّٰا قٰالَ إِنَّمٰا أُوتِیتُهُ عَلیٰ عِلْمٍ بَلْ هِیَ فِتْنَةٌ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ (۴۹) قَدْ قٰالَهَا اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمٰا أَغْنیٰ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ (۵۰) فَأَصٰابَهُمْ سَیِّئٰاتُ مٰا کَسَبُوا وَ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْ هٰؤُلاٰءِ سَیُصِیبُهُمْ سَیِّئٰاتُ مٰا کَسَبُوا وَ مٰا هُمْ بِمُعْجِزِینَ (۵۱) أَ وَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ یَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۵۲)

شفاعت سراسر از آن خداست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نشانه های خدا در هستی که در این درس بدانها اشاره می شود تنها برای انسان دلیل وجود خدا نیست،بلکه همچنین راهی است برای شناخت او با شناختی والا و شایسته.و بر انسان است که به درجه ای از ایمان اکتفاء نکند بلکه مسیر تکاملی آن را دنبال کند تا به مرحلۀ عرفان و شناخت برسد،و عرفان را نیز درجه هایی هست،پس هر چه یک تن در نشانه های خدا در آفاق و در خود بیندیشد، و به تحوّلها و دگرگونیهایی که پیش او روی می دهد نیک بنگرد،یقین و شناخت او افزون می شود تا بدان حدّ می رسد که می گوید:

«اگر پرده ها را بردارند یقین من افزونتر نخواهد شد». (۱)

چنان که سرور عارفان و خداشناسان امام علی(ع)این سخن را گفته است.

شرح آیات:

[۴۲]

آیۀ نخست میان خواب و بیداری،و میان مرگ و زندگی نزد انسان

ص :۴۸۴

۱- ۴۸) -غرر الحکم،ص ۶۰۳.

قرینه آورده و مقایسه کرده است.پس همان گونه که دانش معمّای مرگ را نگشوده،معمّای خواب را نیز کشف نکرده است،و این دو،دو برادرند،ولی در حالی که انسان با بیرون رفتن بخشی از روحش،یا بر حسب تعبیر بعضی مفسّران (خروج نفسش و بقای روحش)می خوابد،تمام روحش با مرگ بیرون می رود،و اگر کلمۀ نفس را به عقل تفسیر کنیم،شک نیست که بشر در حالت خواب در وضع خواب آلودگی عقلی به سر می برد.

خدا به ما یادآور می شود که اوست که نفس انسان را سلب می کند و در دو حالت خواب و مرگ آن را می گیرد،آن را که در حالت خواب سلب می کند هنگام بیداری به صاحبش برمی گرداند،در حالی که آن دیگری را نزد خود تا روز رستاخیز نگه می دارد.

در حدیث از ابی جعفر(ع)آمده است که گفت:

«بنده ای نیست که بخوابد مگر آن که نفسش به آسمان عروج می کند،و روحش در بدنش باقی می ماند،و در میان آن دو پرتوی همچون پرتو آفتاب می شود، اگر خدا به قبض روحها اجازه دهد روح نفس را اجابت می کند(و بدان می پیوندد و به عالم دیگر می رود)و اگر خدا به بازگشت روح اجازه دهد نفس روح را اجابت می کند(و در این عالم بدان می پیوندد)». (۱)

و پروردگار ما در این آیه گوید:

« اَللّٰهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا -خدا جانها را به هنگام مرگشان می گیرد،» و«توفّی»در لغت به معنی گرفتن چیزی به نحو وافی و کامل است.

« وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنٰامِهٰا -و نیز جان کسانی را که در خواب خود نمرده اند.» آن نفسی را که نمرده است خدا هنگام خواب جانش را می گیرد،

۱- ۴۹) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۴۸۹.

« فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ -جانهایی را که حکم مرگ بر آنها رانده شده نگه می دارد،» و نمی گذارد به کالبد برگردد،و شاید این آیه اشاره بدان می کند که نفس مشتاق کالبد است و می خواهد بدان برگردد،ولی خدا آن را سخت نگه می دارد.

« وَ يُرْسِلُ الْأُخْرىٰ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى -و دیگری را تا زمانی که معیّن است باز می فرستد،» امّا نفسی را که نمرده بلکه خوابیده است،خدای تعالی می گیرد و سپس برای مدّتی معیّن که همان رسیدن اجلش باشد به صاحب خود باز می گردد.و چون اجل برسد آن را سلب می کند بدون آن که تا رستاخیز بازگشتی داشته باشد.

پس این روح کدام است؟آیا تمام روح است؟یا پرتوی از آن؟یا چیزی دیگر؟ در واقع مسائل روح هنوز هم چنان از فهمهای ما به دور است.و این آیه به روشنی به مرگ و طبیعت آن اشاره می کند،ما نمرده ایم و کسی هم که مرده است نزد ما بازنگشته است تا ما را از واقعیّت این امر خبر دهد،ولی ما می خوابیم و وقتی پروردگار به ما خبر می دهد که مرگ مثل خواب است می توانیم از خلال آن به طور نسبی مرگ را بشناسیم.

لقمان از این اندیشه حکمتی را استنباط می کند و وقتی دربارۀ مرگ به پسرش اندرز می دهد به او می گوید:

«ای پسر من،اگر دربارۀ مرگ شکّی داری،خواب را از خود بازدار،و هرگز نمی توانی چنین کنی، ۱۱/ و اگر دربارۀ رستاخیز شک داری بیدار شدن را از خود بازدار،و هرگز نمی توانی چنین کنی،پس اگر در این امر بیندیشی خواهی دانست که نفس تو در دست دیگری است،و همانا خوابیدن به منزلۀ مردن است و بیدار شدن به منزلۀ رستاخیز پس از مرگ». (۱)

۱- ۵۰) -بحار الانوار،ج ۱۳،ص ۴۱۷.

ابو ذرّ غفـاری(رضوان اللّه علیه)که اندیشـهٔ خود را از این آیـهٔ کریم الهـام گرفته است گویـد:«همـان گونه که می خوابیـد می میرید،و همان گونه که بیدار می شوید به رسـتاخیز برمی خیزید»پس چرا ما از رستاخیز و حضور در محشر تعجّب می کنیم،در حالی که از بیـدار شـدن پس از خواب تعجّب نمی کنیم؟آیا او که بر بیـدار کردن خفته از خوابش قادر است قدرت ندارد که زنـدگی را به مرده بـاز گردانـد؟! « إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ -در این عبرتهاست برای آنهایی که می اندیشـند.» شاید معنی حقیقی کلمهٔ«تفکّر اندیشـیدن»همان انگیختن دانسته ها و پیوسـتن آنها به یکدیگر و تحلیل آنها باشد،و کسانی که چنین کننـد به معنی و مفهوم مرگ و خواب می رسـند،و از فراسوی تحوّل و دگرگونی به دگرگون کننـده راه می برنـد و از خلال تدبیر به مدبّر که همان خدای سبحانه و تعالی است.

به راستی از خلال این امر در می یابنـد که همانا قـدرت چیره بر پایان زنـدگی انسان همان است که واجب است آن را به حقّ بپرستند.

[۴۳]

امّا شـفیعان پنداری و برساخته سوای خدا و کسانی که مرگ و زندگی را که مهمترین قضـیّه در زندگی انسان است،در اختیار ندارند،حق ندارند در زندگی آدمی حکم برانند و انسان نیز هرگز حق ندارد که به آنها سر بسپارد و برابرشان خضوع کند.

« أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُفَعٰاءَ -آیا سوای خدا شفیعانی اختیار کردند؟» /۱۱ برای شفیعانی که نزد خدا مردود هستند دو تفسیر کرده اند:

نخست:آنها شـریکان برساخته و مجعول به جای خدایند،و همان مظاهر نیروهای مؤثّر در زندگی بشـرند،همچون صاحب سلطهٔ قوّت و دارایی و شـهرت.و قرآن هر ارزشـی برای این نیروها را نزد خدا نفی می کند،و صاحب سـلطه و دارایی و شـهرت نباید بپندارد که این امتیاز او در دنیا به آخرت نیز استمرار می یابد.بلکه او

بدان روز تنها و نیازمند و مغروق به درگاه پروردگار خود حاضر می شود،و برجستگان آنها نباید چنان پندارند که(به بیان سورة الکهف)،صاحب آن دو باغ در گفت و گوی با رفیقش پنداشت و گفت:« مٰا أَظُنُّ أَنْ تَبِیدَ هٰذِهِ أَبَداً* وَ مٰا أَظُنُّ السّٰاعَةَ قٰائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلیٰ رَبِّی لَأَجِدَنَّ خَیْراً مِنْهٰا مُنْقَلَباً -نپندارم که این باغ هرگز از میان برود*و نپندارم که قیامت هم بیاید.و اگر مرا نزد خدا برند، جایگاهی بهتر از این باغ خواهم یافت». (۱)

دوم:آنها کسانی هستند که بشر می پندارد می تواند به وسیله آنها از مسئولیّت و بازخواست بگریزد بدین سان که مسئولیّت گمراهی و کجروی خود را بر گردن آنها بیفکند،چنان که مسئولیّت کجروی و گمراهی خود را بر پدر و مادر،یا سلطه های حاکم،یا جامعه می افکند.

ولی خدا اندیشه شفاعت را به کلّی درهم می شکند و می گوید:

« قُلْ أَ وَ لَوْ کٰانُوا لاٰ یَمْلِکُونَ شَیْئاً -بگو:حتی اگر آن شفیعان قدرت به کاری نداشته باشند؟» مانند سود و زیان یا مرگ و زندگی،یا کمتر از آن.زیرا ملك و قدرت به تمامی از آن خدای عزّ و جلّ است.

« وَ لاٰ یَعْقِلُونَ -و چیزی را در نیابند؟» زیرا اگر آن شفیعان برساخته چیزی را به خردورزی در می یافتند به آنچه مخالف خشنودی خدای تعالی است فرمان نمی دادند.پس در این صورت نه قدرتی دارند و نه دانشی.و کسی که چنین باشد شفیع نیست.

[۴۴]

به راستی که شفیع حقیقی همانا خداست که زمام همه چیز را به دست دارد،و اگر گاه دیگران هم در کار باشند تنها به اذن او شفاعت می کنند.

« قُلْ لِلّٰهِ الشَّفٰاعَةُ جَمِیعاً -بگو:شفاعت سراسر از آن خداست.» پس اگر بشر می خواهد از عذاب خدا بگریزد،باید هم به درگاه او بگریزد،

۱- ۵۱) -الکهف۳۵،۳۶.

زیرا هیچ پناهگاهی از عذاب جز درگاه او وجود ندارد،چنان که پروردگار ما گوید:« فَفِرُّوا إِلَى اللّٰهِ -به درگاه خدا گریزید» (۱) و همهٔ ما از گناهان خود می ترسیم ولی آمرزنده ای برای بدیهایی که مرتکب شده ایم جز خدا نمی یابیم.

از عادت بشر است که چون گناهی مرتکب می شود می کوشد توجیه و بهانه ای برای آن بیاورد،یا برای خود شفیع و واسطه ای بتراشد و اختراع کند و بپندارد که او وی را از گناهش رهایی خواهد داد،و خدا می گوید:نه،چرا این جا و آن جا می روی و به این در و آن در می زنی؟به سوی من بیا،حتی اگر گناهکار بوده ای بیا،زیرا من هستم که تو را از گناهت می رهانم،نه آن شفیعان برساخته،و نه آن بهانه ها و توجیهات.

« لَهُ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ -از آن اوست فرمانروایی آسمانها و زمین،سپس همه به نزد او بازگردانده می شوید.» پس حقّا شفیع همان خداست و بس،زیرا اوست که در آسمانها و زمین سلطان است و چیرگی مطلق دارد،و اوست که کارهای آن روز را تدبیر می کند و سرنوشت همه به سوی اوست که حساب دقیق و پاداش کافی و وافی را در دست دارد.

[۴۵]

« وَ إِذٰا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ - چون خدا را به یکتایی یاد کنند،دلهای آن کسان که به قیامت ایمان نیاورده اند نفرت گیرد،» زیرا آنها به آخرت ایمان نیاورده اند،و می کوشند از مسئولیّتها و بازخواستها بگریزند،و می دانند که اگر آخرت امری واقعی باشد آنها سنگینی و رنج بار امانت را بر عهده خواهند داشت.از این رو است که می بینی نفرت می کنند و مشمئز می شوند،پس جنگشان با اندیشهٔ آخرت به سبب انگیزهٔ روانی است.آنها قیامت را دوست ندارند برای آن که مسئولیّت و بازخواست را دوست نمی دارند،و مثال آن این

۱- ۵۲) -الذّاریات ۵۰/.

که:اگر به جنایتکار بگویند:پلیس آمد،دلش متنفّر می شود،چرا؟زیرا پلیس او را به دادگاه خواهد کشاند،و پس از آن مجازات عادلانه در کار است.امّا مرد ستمدیده در حالی که در دست ستمکار گرفتار است چون بشنود که«پلیس آمد» می بینی پروردگارش را شکر می کند،چرا؟برای این که به زودی از دست ستمگر رهایی می یابد...همچنین اند مؤمنان مشتاق آخرت، /۱۱ زیرا می دانند که آن جا پاداشی مناسب برای نکوکاریهایشان وجود دارد،در حالی که کافران دلشان می رمد و نفرت می کند،بدانگاه که خدا به یکتایی یاد شود،چون آنها در جستجوی خدایی دیگرند که آنان را از پروردگار آسمانها و زمین برهاند،و از گناهان و تبهکاریهایشان رها سازد.

« وَ إِذٰا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ -و چون نام دیگری جز او برده شود شادمان شوند.» و چون از پدران،و ارزشهای فاسد،و شفیعان پنداری سخن گویند،از لحاظ روانی آسوده می شوند.

تطبیق این آیه را در هر انسانی،بویژه در جهان عقب مانده می یابی،چه ما افراد بشر دوست نداریم به سخن کسی که دربارهٔ مسئولیتهایمان با ما سخن می گوید گوش فرا دهیم،امّا اگر دربارهٔ توجیه وضع فاسدمان سخن گویند و مسئولیت را بر گردن دولتها یا خطها و گرایشها،یا قضا و قدر بگذارند،با آسودگی خیال گوش می دهیم،و سبب آن است که چنان سخنی مسئولیّت و بازخواستی را بر ما نمی نهد.

[۴۶]

مؤمن در رویارویی با این کجروی بزرگ و گمراهی دراز دامن بر خدا توکّل می کند و به ناله و زاری به درگاه او دعا می کند که دلش را استوار دارد تا از نفرت آنها از یاد خدا تأثیر نپذیرد،و در همان حال با افزون کردن ذکر پروردگار خود با آنها می ستیزد و مبارزه می کند.

« قُلِ اللّٰهُمَّ فٰاطِرَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ عٰالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ -بگو:بار خدایا،تویی آفرینندهٔ آسمانها و زمین،دانای نهان و آشکار.»

چون چیزی بشکافد گویند«انفطر شکافت»،و خدا با آفرینش،نیستی را از هم شکافت و ناگهان آسمانها و زمین را از درون آن به هستی آورد.

از معانی«انفطار»این است که آسمانها و زمین نبودند،پس یکباره به وجود آمدند،و خدا آنها را بدون الگویی که از آن تقلید کند ابداع و نوآفرینی کرد،و از معانی دیگر آن این که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و او به قدرت خود آنها را از هم گشود.

« أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبٰادِكَ -تو میان بندگانت داوری خواهی کرد.» /۱۱ همانا ژرفسازی احساس مراقبت خدا در نفس انسان،و این که او در میان بندگان خود داوری می کند،آدمی را بر آن می دارد که از او نافرمانی نکند،زیرا برای انسان امکان ندارد که مطلبی را روز قیامت از او پوشیده دارد یا دروغ بگوید.

پس وقتی او در میان بندگان خود داوری می کند،دیگر نقش شریکان برساخته کدام است؟که کافران آنها را شفیع می شمارند،و برای گریز از مسئولیّت به آنها متوسّل می شوند؟! با علم به این که در آن هنگام دادگاه خدا در میان مردم به حق حکم می راند و داوری می کند.

« فِي مٰا كٰانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ -در هر چه در آن اختلاف می کرده اند.» پس در آن جا سخن قاطع و حکم نهایی است که در آن شکّی وجود ندارد و تقلّب و تلبیسی نیست،و گمراهیهای هوی و توجیهات شهوتها بر آن احاطه ندارد،و انسان هر چه دربارۀ آن روز و میزان حقی که در آن برپا داشته می شود بیندیشد به همان اندازه از خود محوری دور می گردد و ضدّ سختی دل و فروبستگی آن بدون فهم حقایق،سنگر می گیرد و مصون و محفوظ می شود.

[۴۷]

کسی که به خدا کفر ورزد و بر خود یا مردم ستم راند هلاک می شود و داراییهای او هیچ سودی بدو نمی رساند.

« وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذٰابِ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ -اگر هر چه در روی زمین است و همانند آن،از آن

ستمکاران می بود،در روز قیامت خود را بدان از عذاب دردناک باز می خریدند» و در آیه ای دیگر خدا می گوید:« إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ مٰاتُوا وَ هُمْ کُفّٰارٌ فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدیٰ بِهِ أُولٰئِکَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِینَ -آنان که کافر و کافر مردند،اگر بخواهند به اندازهٔ همهٔ زمین طلا دهند و خویشتن را از عذاب بازخرند،از آنها پذیرفته نخواهد شد.برایشان عذابی دردناک است و ایشان را هیچ یاوری نیست». (۱)

بلی،انسان خود را به بهایی اندک می فروشد و دوزخ را بر اثر غیبتی یا دروغی برای خود می خرد،واقعا چه اندک بهایی است این بها که سرانجام آن نیز دوزخ است! /۱۱ قرآن همچنین شأن دنیا را در نظر ما خوار می نماید تا زخارف و زرق و برقهایش ما را نفریبد و اگر تمام زمین در دست ما باشد نفوس مؤمنان که به آخرت دلبسته است از آن دست می کشد و عفاف می ورزد،زیرا عذاب آخرت با تاوان دادن تمام زمین و همچند آن به همراه آن زایل نمی شود،پس ارزش و اعتبار خانه ای آباد یا همسری زیبا یا منصبی ساده در دنیا چیست؟! « وَ بَدٰا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مٰا لَمْ یَکُونُوا یَحْتَسِبُونَ -و از خدا برایشان چیزهایی آشکار می شد که هرگز حسابش را نمی کردند،» زیرا نامهٔ اعمالشان در آن هنگام درج هیچ عمل کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده،چیزهایی را که اصلا توقّع نداشتند و حساب نمی کردند که کار بدین دقّت و چنین جدّی باشد.در حدیث از امام باقر(ع)آمده است که گفت:

«از گناهان بسیار خرد و کوچک نیز بپرهیزید زیرا آنها را نیز بازخواست کننده ای است،تنی از شما می گوید:گناه می کنم و آمرزش می خواهم، و خدای عزّ و جلّ می گوید:« وَ نَکْتُبُ (۲) مٰا قَدَّمُوا وَ آثٰارَهُمْ وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنٰاهُ فِی إِمٰامٍ مُبِینٍ

۱- (۵۳) -آل عمران/۹۱.

۲- (۵۴) -در متن:«سنکتب»و تصحیح مطابق با قرآن مجید است-م.

-و هر کاری را که پیش از این کرده اند و هر اثری را که پدید آورده اند،می نویسیم و هر چیزی را در کتاب مبین(لوح محفوظ)شمار کرده ایم» (۱) و خدای عزّ و جلّ گفت:« إِنَّهٰا إِنْ تَکُ مِثْقٰالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّمٰاوٰاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ -اگر عمل به وزن یک دانۀ خردل در درون صخره ای یا در آسمانها یا در زمین باشد،خدا به حسابش می آورد،که او ریزبین و آگاه است» (۲) ». (۳)

از خلال این آیه به نظر می رسد که انسان تصور می کند همین که گناهانش ساده و کوچک باشد موجب افتادن به دوزخ نمی شود،ولی حقیقت چیزی دیگر است،زیرا گناهان بر روی هم انباشته می شود و همچون کوهی بر دل او سنگینی می کند.

نیز در حدیثی از ابی الحسن(ع)آمده است:

«خیر بسیار را بسیار نشمرید و گناهان اندک را اندک نینگارید،زیرا گناهان اندک جمع می شود تا بسیار می گردد،و از خدا در نهان بترسید تا داد خود را داده باشید». (۴)

[۴۸]

« وَ بَدٰا لَهُمْ سَیِّئٰاتُ مٰا کَسَبُوا -پاداش بد اعمالی که می کردند برایشان آشکار شد.» ۱۱/ پس بدیهایی که در زندگی دنیا به مکر می کردند حقیقتش برای آنها آشکار شد،زیرا نفس فرمانروا به بدی و شیطانهای جن و انس،تمام آنها بدیهای اعمال بشر را در نظرش می آرایند و زیبا می نمایانند،تا آن جا که ظاهر زشتی آنها از دیده اش پنهان می شود و به نظرش زیبا می رسد،و این کار با وانمود کردن زیباییها صورت می گیرد،در حالی که در قیامت که تمام نهفته ها و پنهان داشته ها آزمایش

۱- (۵۵) -یس۱۲/.

۲- (۵۶) -لقمان۱۶/.

۳- (۵۷) -بحار الانوار،ج ۷۳،ص ۳۲۱.

۴- (۵۸) -همان مأخذ،ص ۳۴۶.

می شود بدیهای اعمالی که مرتکب شده اند آشکار می شود.

و باید این آیه به مجسّم شدن اعمال اشاره داشته باشد،آن جا که بدیها به صورت کژدمها و مارها و آتشهای شعله برکشیده در می آید،و دلیل این احتمال،گفتهٔ خدای متعال است:

« وَ حَاقَ بِهِمْ -و گرداگردشان را بگرفت.» یعنی از هر طرف آنها را احاطه کرد، « مَا كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ -آنچه مسخره اش می کردند.» پس همان رسالتی که آن را مسخره می کردند آنها را هلاك ساخت،و قرآن در روز رستاخیز کسانی را که در این جا از آن پیروی کرده اند در آن جا به بهشت رهبری می کند،و کسانی را که از در این جا از آن روی گردانده اند در آن جا به دوزخ می راند.و همچنین است تمام رسالتهای الهی.

[۴۹]

سیاق آیه در بیان این معنی پیش می رود که ثروت ارزش مطلق نیست،زیرا نه تنها در آخرت به هیچ نحو مانع عذاب خدا نمی شود بلکه در دنیا نیز وقتی مصیبت و گزند گریبانگیر آدمی می شود او را می بینی که پروردگار خود را می خواند،ولی او بی درنگ نعمتها را به خود نسبت می دهد،و ادّعا می کند که در واقع با علم و دانش خود بر آنها دست یافته است.هرگز،به راستی که تمام نعمتها از سوی خداست ولی این نعمت بخشی دلیل بر گرامی بودن وی نزد خدا نیست، بلکه فقط آزمونی است که خدا بدان وسیله آفریده خود را می آزماید.

« فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ -چون آدمی را گزندی رسد ما را می خواند،و چون از جانب خویش نعمتی ارزانیش داریم،گوید:به سبب دانائیم این نعمت را به من داده اند.» /۱۱ این آیه آیهٔ هشتم همین سوره را تکمیل می کند،که بر حسب آن انسان آن جا نجات را به همتایان نسبت می دهد در حالی که در این جا آن را به خود نسبت می دهد،و تفاوت آشکار است،در مرتبهٔ نخست غیر خود را خدا پنداشته و به خدایی گرفته،و در مرتبهٔ دوّم خویشتن را خدا شمرده است،و اعتقاد دارد نعمتی که بدو

ارزانی داشته اند از جانب شخص اوست.

از آن جا که روند مطلب در آن جا در مقام نفی همتایان است حالت شریک آوردن آنها را بررسی کرده،در حالی که در این جا-چنان که پیداست- ارزش ثروت را نفی می کند و به بررسی و درمان خودپرستی و این پندار باطل انسان می پردازد که نعمتهایی را که به دست آورده بر اثر علم خود او بوده است.

این آیه ما را به یاد سخن قارون می اندازد« إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ* وَ ابْتَغِ فِيما آتاكَ اللّهُ الدّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيا وَ أَحْسِنْ كَما أَحْسَنَ اللّهُ إِلَيْكَ وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ* قالَ إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدِي -آن گاه که قومش به او گفتند:سرمست مباش،زیرا خدا سرمستان را دوست ندارد*در آنچه خدایت ارزانی داشته،سرای آخرت را به جوی و بهرهٔ خویش را از دنیا فراموش مکن.و هم چنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین از پی فساد مرو که خدا فساد کنندگان را دوست ندارد*گفت:آنچه به من داده شده،در خور دانش من بوده است». (۱)

« بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ -این آزمایشی باشد ولی بیشترشان نمی دانند.» چرا پروردگار ما نخست می گوید«نعمه»که صیغهٔ مؤنث است که ضمیر مذکر را به کار برده سپس به صیغهٔ مؤنث باز می گردد؟ شاید پاسخ این باشد که اصل در سیاق عبارت به کار بردن صیغهٔ مؤنث است و از آن جا در گفتهٔ خود:«أوتیته»از آن منصرف شده تا بیان کند که چون خدا چیزی از«نعمه»را به آدمی ارزانی دارد انسان تصوّر می کند که بر تمام نعمت دست یافته است در حالی که خدا جز چیزی کوچک و ساده از آن را بدو ارزانی نداشته (و شیء چیز مذکّر است)و آن گاه او به همین مقدار اندک به سرکشی و طغیان

۱- ۵۹) -القصص ۷۶/-۷۸.

دست می زند چه رسد به تمام نعمتها.

سیاق آیه اشاره می کند که می سزد که انسان نپندارد که این نعمت برای او خوب است...بلکه بی یقین این آزمون و امتحانی است،و ممکن است استدراجی از جانب خدا باشد(که او را غافل بگذارد و درجه به درجه در آن غفلت بکشاندش)،و در روایت از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است:

«ای آدمیزاده!چون دیدی پروردگار تو،سبحانه نعمت را بر تو ادامه می دهد و پیاپی می فرستد،در حالی که تو او را نافرمانی می کنی،از او بپرهیز». (۱)

و همو-علیه السلام-گفت:

«چه بسیار کسی که با احسان و نعمت بخشی(خدا)بدو درجه به درجه از پلّکان غفلت فرو رفته،و با پرده پوشی بر گناهش فریب خورده،و با گفتهٔ نیک دیگران در حق خود به آزمون گرفته شده،و خدا کسی را بدان سان که از طریق مهلت دادن آزمایش می کند،نیازموده است». (۲)

اسلام به ما فرمان می دهد که از نعمتها سخت بر حذر باشیم و احتیاط کنیم تا ما را نفریبد.امیر المؤمنین-علیه السلام-گوید:

«ای مردم!باید خدا به هنگام نعمت شما را ترسان بیند،چنان که از کیفر هراسان.آن که گشایشی در مالش پدید گردید و گشایش را چون دامی پنهان ندید، خود را از کاری بیمناک در امان پنداشت،و آن که تنگدست شد و تنگدستی را آزمایشی به حساب نیاورد پاداشی را که امید آن می رفت،ضایع گذاشت». (۳)

بلکه واجب است بیم انسان از توانگری بیشتر از بیم او از فقر،و از تندرستی بیش از بیماری باشد.چه خدای سبحان حرج(و سخت گیری)را از بیمار

۱- ۶۰) -بحار الانوار،ج ۷۳،ص ۳۸۳(اصل این بیان در نهج البلاغه،حکمت ۲۵،ص ۳۶۴ است-م.)
۲- ۶۱) -همان مأخذ و صفحه،(اصل این بیان در نهج البلاغه حکمت ۱۱۶،ص ۳۸۱ و حکمت ۲۶۰، ص ۴۰۳ است-م.)
۳- ۶۲) -همان مأخذ و صفحه(اصل این بیان در نهج البلاغه،ترجمهٔ دکتر شهیدی،حکمت ۳۵۸،ص ۴۲۴ است-م.)

برداشته،و به کسی جز آنچه بدو داده تکلیف ننهاده است در حالی که دارندهٔ تندرستی و ثروت ملتزم به مجموعه ای بزرگ از حقوق است که اگر در آنها کوتاهی کند سزاوار عذاب است،و در حدیث آمده است:

«ایمان نیاورده کسی از شما مگر آن که فقر در نظرش خوشتر از توانگری، و بیماری خوشتر از تندرستی(یا عافیت)باشد». (۱)

[۵۰]

در تاریخ عبرت و اندرزی است،خدا نسلهایی را هلاک کرده است که ثروتهای کلان داشتند و می پنداشتند به آنها آزادی داده اند تا هر تصرّفی می خواهند بکنند،و از مسئولیّت کارهای بد خود بگریزند،و شبیه به همین گروه گفته اند که با علم خود بدان ثروت رسیده اند و قادرند از خود دفع گزند کنند.

« قَدْ قٰالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ -این سخنی بود که پیشینیانشان هم می گفتند،» و با مغرور شدن به نعمتها در نافرمانیها غوطه خوردند.

« فَمٰا أَغْنىٰ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ -ولی هر چه را گرد آورده بودند به حالشان سود نکرد.» [۵۱]

آنها بر دستاوردهای مادّی خود تکیه کردند و پنداشتند که آن دستاوردها بدیها را برای آنها حلال می سازد،یا دست کم می توانند مجازات را از خود دور کنند،ولی هیهات(چه تصوّر دور از واقعی).

« فَأَصٰابَهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰا كَسَبُوا -عقوبت اعمالشان دامنگیرشان شد.» و عقوبت گناهانی که مرتکب شده بودند گریبانشان را گرفت و این سنّت و قانون خداست که در مورد آیندگان نیز همچون گذشتگان جاری می شود.

« وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هٰؤُلاٰءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰا كَسَبُوا -و از این میان به آنهایی که راه کفر پیش گرفته اند عقوبت اعمالشان خواهد رسید،» به پاداش بدیهایی که مرتکب شده اند.

۱- ۶۳) -همان مأخذ و صفحه.

« وَ مٰا هُمْ بِمُعْجِزِينَ -و نمی تواننـد از ما بگریزنـد.» یعنی نمی تواننـد خـدا را از هلاک کردنشان یا حاضـر آوردنشان به دوزخ مانع شوند.

[۵۲]

آنهـا پنداشـته انـد که علمشـان سـبب دسـتاوردهای مـادّی ایشان شـده است،پس قرآن به آنها پاسـخ می دهـد که اوّلا ۱۱/ آن دسـتاوردها مـانع عـذاب آنـان نخواهـد شـد،و ثانیـا روزی از جـانب خـداست،و پیـداست کـه روزی غیر از کسـب و دسـتاورد است،روزی آن است که خدا آن را می بخشد خواه با کوشـش و سـعی و خواه بدون آن،و کسب و دسـتاورد آن چیزی اسـت که نیاز به سعی و کوشش دارد،پس هر دستاوردی روزی است ولی هر روزیی کسب و دستاورد نیست،و نعمتهای اولیّهٔ فطری همان روزی خداست مانند گوش و چشم و دل و نیرو و جوانی.

اگر روزی خـدا نمی بود آیا انسان قادر بر کسب و به دست آوردن چیزی می شـد؟ اگر خـدا به تو گوش و چشم و دل نـدهد آیا می توانی به دنبال روزی خود بـدوی؟نعمتهای خـدا که به انسان فرصت و امکان کسب می دهد بسـیار است و اگر یکی از آن نعمتهـا نباشـد انسـان توانـایی کسب نـدارد،آیا پس از این درست است ادعا شود که علم انسان سـبب بی نیازی و توانگری اوست؟هرگز...

« أَ وَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ -آیا هنوز ندانسـته انـد که خـداست که روزی هر کس را که بخواهـد افزون می سـازد یـا تنگ روزیش می کنـد؟و در این خود عبرتهاست برای مردمی که ایمان می آورنـد.» اما غیر مؤمنان را می بینی که روزی را به هر چیزی سوای خـدا نسـبت می دهند،یکی را می بینی که روزی خدا را به خود مربوط می کنـد،تا آن جا که باور می کنـد که اوست که به خود روزی می دهد،یا روزی خدا را به سـتارگان مربوط می دانـد،بـدین معنی کـه ایـن سـتارگانند که بـدو روزی می رساننـد،ولی حاضـر نیست بگویـد:این خـداست که به من روزی می دهد،زیرا اگر چنین بگوید بر او واجب

می شود که حقوق روزی خواری را نیز بپردازد و مسئولیتهای آن را بر عهده گیرد و بپذیرد.

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۵۳ تا ۶۰]

اشاره

قُلْ یٰا عِبٰادِیَ اَلَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ لاٰ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ یَغْفِرُ اَلذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِیمُ (۵۳) وَ أَنِیبُوا إِلیٰ رَبِّکُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ اَلْعَذٰابُ ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ (۵۴) وَ اِتَّبِعُوا أَحْسَنَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ اَلْعَذٰابُ بَغْتَهً وَ أَنْتُمْ لاٰ تَشْعُرُونَ (۵۵) أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یٰا حَسْرَتیٰ عَلیٰ مٰا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اَللّٰهِ وَ إِنْ کُنْتُ لَمِنَ اَلسّٰاخِرِینَ (۵۶) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اَللّٰهَ هَدٰانِی لَکُنْتُ مِنَ اَلْمُتَّقِینَ (۵۷) أَوْ تَقُولَ حِینَ تَرَی اَلْعَذٰابَ لَوْ أَنَّ لِی کَرَّهً فَأَکُونَ مِنَ اَلْمُحْسِنِینَ (۵۸) بَلیٰ قَدْ جٰاءَتْکَ آیٰاتِی فَکَذَّبْتَ بِهٰا وَ اِسْتَکْبَرْتَ وَ کُنْتَ مِنَ اَلْکٰافِرِینَ (۵۹) وَ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ تَرَی اَلَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اَللّٰهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ أَ لَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْمُتَکَبِّرِینَ (۶۰)

ص: ۴۹۹

همانا خدا همهٔ گناهان را می آمرزد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پروردگـار ما در آیات این درس ما را یادآور رحمت گستردهٔ خود می شود و این که تا کجا می توانیم از آن بهره گیریم.مگر نه آن که خدا ما را از روزی گسترده اش نعمت بخشیده و نعمتهای آشکار و پنهان خود را به ما ارزانی داشته است؟! مگر نه آن که خـدا مـا را به بهره جویی از رحمت خود فراخوانـده و امر کرده است که وقتی با گناهان خویش بر خود زیاده روی می کنـم از رحمـت او نومیـد نشـویم؟! بلی،امّـا بـه هر انـدازه کـه میـان مـا و رحمـت پروردگارمـان گردنـه هـای نفسـانی حـایل شود،همچون زیـاده روی ما بر خویشـتن با گناهانی که مرتکب می شویم و نومیـدی ما از رحمت خـدای تعالی بـدین سـبب،و همچنین بعضی گردنه های اجتماعی که به همین مشکل منتهی می شود.

این درس آمده است تا بخشی از این مشکلات نفسانی و اجتماعی انسان را بررسی کند.

شرح آیات:

[۵۳]

آیات درسـهای گذشته نسبت به کسانی که سوای خدا را همتای او یا شفیع گیرند،یا روزی را مربوط به دانش خویش شمارند بسیار شدید بود،تا آن جا که نزدیک بود که شعلهٔ آتش از آنها بر جهد،و دلهای کسانی که قرآن را چنان که

سزاوار است می خوانند نزدیک بود از تأثیر گذاری آیات الزّمر از پای در آید،نه تنها به سبب نفوذ بلاغت و نیرو صاعقه آسای پی در پی آن بلکه همچنین به سبب بیان جدّی بودن حساب و دامنهٔ دقّت آن که کار را بر بشر چنان سخت می گیرد که هیچ کس از آن رهایی نمی یابد،پس حتّی بندگان صالح خدا بدین اشتباه در می افتند که روزی را به دانش خود مربوط می دانند و نسبت می دهند یا می پندارند که کسانی سوای خدا وجود دارند که از آنها شفاعت کنند یا دلهایشان به چیزهایی که با پاکی نیّاتشان منافات دارد آلوده می شود.

شاید خطر نومیدی از عدل خدا هنگامی که این آیات را تلاوت می کنند از هر زمان دیگری بیشتر باشد،پس این آیه که امید بخش ترین آیه در میان آیات رحمت است در قرآن آمد تا توازن و تعادل را به نفوس آنان بازگرداند.مگر نه این که دل مؤمن میان بیم شدید و امید شدید به سر می برد؟ « قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ -بگو:ای بندگان من که بر زیان خویش زیاد رفته اید.» به راستی که این اوج رحمت و مهربانی است که پروردگار زیاده روان و اسراف کنندگان را از آفریدگان خود بدین کلمهٔ«عبادی بندگان من»می خواند که با کلمهٔ(عبد بنده)تفاوت دارد،چه خطاب به کلمهٔ«عباد»عادتا به«عباد الصالحین بندگان نیکوکار»اختصاص دارد،امّا این جا-همچون رحمت خدا- شامل همگان شده،حتّی کسانی که از حدود تجاوز کرده اند و به قوانین الهی پایبند نبوده اند،بلکه در نافرمانیها و گناهان اسراف و زیاده روی کرده اند،ولی خدا آنها را از در رحمت خود که همه چیز را در برمی گیرد دور نمی راند،بلکه آن را بر هر دو لنگهٔ خود می گشاید،و آنان را به توبه فرا می خواند،هم چنان که از نومیدی و یأس منعشان می کند.

« لاٰ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ -از رحمت خدا مأیوس مشوید.» /۱۱ گفته اند:«القنوط»خود همان نومید شدن از رحمت است،و چون به کلمهٔ «من رحمه اللّه-از رحمت خدا»افزوده شود برای تأکید امر است.

« إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الـذُّنُوبَ جَمِیعاً -زیرا خدا همۀ گناهان را می آمرزد.» تمام گناهان را بدون اسـتثناء،و اگر در آیات امید در قرآن پـاره ای اسـتثناء باشـد،کلمـۀ«جمیعـا-تمـام»پس از«ذنوب-گناهـان»که اصـلا خود برای عموم است،به جملـۀ وسـعت دامنـۀ می افزایـد،که شامـل گناهـان بزرگ چون زنـا و غیبت، یـا قتـل یـا خـدمت به سـتمکاران می شود.و گمـان می کنم این آیه بویژه گناهان قلبی را در نظر دارد که به شـرک به خـدا،و از بین بردن خلوص در دین نزدیک می شود،که پیشتر در آیات این سوره آمده است.

نیز در حدیثی از پیامبر خدا(ص)آمده است که گفت:

«من این آیه را از آن که دنیا و آنچه در آن است از آن من باشد خوشتر دارم». (۱)

امیر المؤمنین(ع)که بیان او تفسیر پیش گفتۀ این آیه را تأکید می کند، گفت:

«در قرآن آیه ای گسترده تر و شاملتر از«یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا... ای بنـدگان من که زیاده روی کردیـد...تا آخر آیه»نیست». (۲)

و در پایان همین آیه تأکیدی بر رحمت خدا و دلیلی بر گستردگی و شمول آن می یابیم،که خدای تعالی می گوید:

« إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ -هر آینه او،هموست آمرزندۀ مهربان.» در این آیه سه بار رحمت خدا تأکید شده است:

نخست:آن جا که گفتـۀ خـدای تعالی آمـده تا مردم را از نومیدی از رحمت نهی کند« لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ -از رحمت خدا مأیوس مشوید.» دوم:هنگام عمومیّت دادن او به آمرزش به این کیفیّت که به نوعی از گناهان محدود و منحصر نمی شود:« إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً -خدا همۀ

ص: ۵۰۲

۱- ۶۴) -مجمع البیان،ج ۱،ص ۵۰۳.

۲- ۶۵) -همان مأخذ.

گناهان را می آمرزد».

سوّم:هنگامی که خدا خود را در پایان این آیه توصیف می کند که همانا او « اَلْغَفُورُ الرَّحِیمُ -آمرزندهٔ مهربان»است.

در این جا بگذارید این روایت دربارهٔ رحمت خدا را بخوانیم تا اطمینان و امید ما به آمرزش خدای تعالی افزونی گیرد.

در کتاب نور الثقلین آمده است:معاذ بن جبل گریان بر پیامبر خدا(ص) وارد شد و سلام کرد،حضرتش سلام او را پاسخ داد و سپس گفت:ای معاذ،چه چیز تو را می گریاند؟گفت:ای پیامبر خدا،بر در جوانی است با پیکری شاداب، خوشرنگ و رو،نیکو صورت که با وجود جوانی همچون پیر زنی پسر مرده بر مرگ پسرش می گرید و می خواهد به خدمت حضرتت بیاید.پیامبر(ص)گفت:ای معاذ، آن جوان را نزد من وارد کن،پس او را نزد آن حضرت آورد،پسر سلام گفت،و پیامبر(ص)سلامش را پاسخ داد و سپس گفت:ای جوان چه چیز گریانت داشته است؟گفت:چگونه نگریم که گناهانی مرتکب شده ام که اگر خدای عزّ و جلّ به خاطر پاره ای از آنها مرا بگیرد به آتش دوزخ خواهد افکند،و جز این ببینم که او مرا بدان گناهان خواهد گرفت و هرگز مرا نمی آمرزد.پیامبر خدا(ص)گفت:آیا چیزی را شریک خدا آورده ای؟گفت:پناه می برم به خدا که چیزی را برای پروردگارم شریک آورده باشم،گفت:آیا کسی را که خدا ریختن خونش را حرام داشته کشته ای؟گفت:نه،آن گاه پیامبر(ص)گفت:خدا گناهانت را گرچه مانند کوه های استوار باشند،می آمرزد.جوان گفت:به راستی که آنها از کوه های استوار نیز بزرگترند.پیامبر(ص)گفت:خدا گناهانت را گرچه مانند زمینهای هفتگانه و دریاها و ریگها و درختان آنها و آفریدگانی که در آنها هستند باشند، می آمرزد.گفت:به راستی که آنها از زمینهای هفتگانه و دریاها و درختان آنها و آفریدگانی که در آنها هستند،بزرگترند.پس پیامبر(ص)گفت:خدا گناهانت را می آمرزد،گرچه مانند آسمانها و ستارگان آنها و همتای عرش و کرسی باشند.

گفت:به راستی که از آنها بزرگترند.(معاذ)گفت:آن گاه پیامبر به حالت

خشم آلود بر او نگریست و سپس گفت:وای بر تو،ای جوان،گناهان تو بزرگتر است یا پروردگارت؟جوان به چهره برخاک افتاد در حالی که می گفت:منزّه است پروردگارم،هیچ چیز از پروردگارم بزرگتر نباشد،ای پیامبر خدا،پروردگارم از هر بزرگی بزرگتر است، /۱۱ پس پیامبر(ص)گفت:آیا گناه بزرگ تو را جز پروردگار بزرگ می آمرزد.جوان گفت:نه به خدا،ای پیامبر خدا.سپس جوان خاموش شد، آن گاه پیامبر(ص)بدو گفت:وای بر تو،ای جوان آیا یکی از گناهانت را به من نمی گویی؟گفت:چرا،به تو خبر می دهم،من هفت سال گورها را می شکافتم، مردگان را بیرون می آوردم و کفنها را بر می کندم،پس کنیزی از یکی از دختران انصار بمرد،چون او را به گورش بردند و به خاک سپردند و خانواده اش از نزد او بازگشتند و شب تیره شد من بر سر گور او آمدم،و آن را شکافتم،و او را بیرون آوردم و آنچه کفن بر او پوشانده بودند به در آوردم و او را برهنه بر لبهٔ گور نهادم،و روانه شدم،آن گاه شیطان نزدم آمد و شروع به آراستن و زیبا نمودن او برای من کرد و می گفت:آیا شکم و سپیدی وی را نمی بینی؟آیا سرینهایش را نمی بینی؟و هم چنان مرا می گفت تا به سوی آن کنیزک بازگشتم و نتوانستم خویشتن داری کنم تا با او هم آغوشی کردم و او را به جای خود رها کردم،ناگاه شنیدم صدایی از پشت سرم می آید و می گوید:ای جوان،وای بر تو از سنجندهٔ روز سنجش به قیامت،روزی که من و تو را برپا نگهدارند،هم چنان که تو مرا برهنه در میان لشکر مردگان رها کردی،و از گودالم بیرون کشیدی،و کفنهایم را ربودی،و مرا وانهادی که بدین سان در حسابگاهم بایستم،وای بر جوانی تو از آتش دوزخ.پس نپندارم که هیچ گاه بوی بهشت را بشنوم،ای پیامبر خدا!چه بینی؟پیامبر(ص) گفت:دور شو از من،ای فاسق،به راستی ترسم که از آتش تو بسوزم، چه قدر به آتش نزدیکی!سپس حضرتش(ص)هم چنان این سخن را می گفت، و به او اشاره می کرد تا از برابرش دور شد و برفت.(آن جوان)به مدینه آمد و توشه راهی از آن شهر فراهم آورد و به یکی از کوه های آن جا رفت و در آن به تعبّد پرداخت و جامهٔ خشن پوشید و دستهای خود را تا گردن به زنجیر کشید و ندا کرد:

ص :۵۰۴

پروردگارا،این بنده تو بهلول است که در برابرت به زنجیر کشیده شده،پروردگارا تو مرا می شناسی و لغزشی را که از من سرزده می دانی،ای سرورم،ای پروردگارم!من از پشیمان شدگانم،به توبه نزد پیامبرت رفتم،او مرا راند و هراسم را افزود،پس به نام تو و جلال تو و عظمت چیرگی و تسلّط تو از تو مسئلت دارم که امیدم را نومید نکنی، ای سرورم،و دعایم را باطل نسازی و مرا از رحمت خود مأیوس نگردانی،پس هم چنان چهل روز و شب همین را می گفت،و چون چهل روز به پایان رسید دستهایش را به آسمان برداشت و گفت:بار خدایا دربارهٔ نیازم چه کردی؟اگر دعایم را پذیرفته ای و خطایم را آمرزیده ای به پیامبرت وحی کن،و اگر دعایم را نپذیرفته و خطایم را نیامرزیده ای و عقوبتم را می خواهی هر چه زودتر آتشی بفرست که مرا بسوزاند یا مجازاتی در دنیا که هلاکم گرداند و از رسوایی روز قیامتم برهاند.پس خدای تبارک و تعالی بر پیامبر خود(ص)فرو فرستاد: ۱۱/ « وَ الَّذِینَ إِذٰا فَعَلُوا فٰاحِشَةً -و آن کسان که چون مرتکب کاری زشت شوند». (۱) یعنی زنا کنند « أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ -یا به خود ستمی کنند» (۲) یعنی ارتکاب گناهی بزرگتر از زنا که شکافتن گور و کفن دزدی است« ذَکَرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ -خدا را یاد می کنند و برای گناهان خویش آمرزش می خواهند» (۳) می گوید:از خدا ترسیدند و به توبه شتافتند« وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّٰهُ -و کیست جز خدا که گناهان را بیامرزد»، (۴) خدای عزّ و جلّ می گوید:ای محمّد!بندهٔ من به توبه نزدت آمد و تو او را راندی،به کجا برود و آهنگ کدام کس کند،و از که بخواهد که گناه او را بیامرزد،غیر از من؟سپس خدای عزّ و جلّ گفت:« وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلیٰ مٰا فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ -و چون به زشتی گناه آگاهند در آنچه می کردند پای نفشرند» (۵) می گوید:بر زنا و شکافتن گورها و کفن دزدی نپایند و بدان ادامه ندهند « أُولٰئِکَ جَزٰاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّٰاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعٰامِلِینَ -پاداش اینان آمرزش پروردگارشان است و نیز

۱- ۶۶،۶۷،۶۸،۶۹،۷۰) -آل عمران۱۳۵/.

۲-

۳-

۴-

۵-

بهشتهایی که در آن نهرها جاری است.در آن جا جاویدانند و چه نیکو است پاداش نیکوکاران». (۱) چون این آیه بر پیامبر خدا(ص)نازل شد،بیرون آمد در حالی که آن را تلاوت می کرد و لبخند می زد.آن گاه به اصحاب خود گفت:چه کسی مرا بدان جوان توبه کار راهنمایی می کند؟معاذ عرض کرد:ای پیامبر خدا به ما خبر داده اند که وی در جایی به فلان و فلان نشانی است.پس پیامبر خدا(ص)با اصحابش روانه شدند تا بدان کوه رسیدند و در جستجوی آن جوان بر آن کوه بالا رفتند،ناگاه جوان را دیدند که میان دو تخته سنگ دستهای خود را به زنجیر بر گردن بسته و به پا ایستاده و چهره اش سیاه شده و پلکهای چشمش از فرط گریه فرو افتاده است،و می گوید:سرورم آفرینشم را نیکو ساختی و چهره ام را زیبا کردی،کاش می دانستم بر من چه می پسندی،آیا مرا در آتش می سوزانی یا در کنار خود جایم می دهی؟ بار خدایا،راستی را که تو به من بسیار احسان کردی و نعمت بخشیدی،کاش می دانستم که سرانجام من چه می شود؟به بهشتم می کشانی یا به دوزخم می رانی؟ بار خدایا،به راستی که خطای من از آسمانها و زمین و از کرسی پهناور و عرش عظیم تو بزرگتر است،کاش می دانستم خطایم را می آمرزی یا به قیامتم بدان رسوا می کنی؟و هم چنان سخنانی نزدیک به این می گفت و می گریست و خاک بر سر می ریخت.پس پیامبر خدا(ص)بدو نزدیک شد و دستهایش را از گردنش بگشود و خاک را از سرش بزدود و گفت:ای بهلول!مژده باد تو را که آزاد شدۀ خدا از دوزخی،سپس حضرتش(ص)به اصحاب خود گفت:این چنین گناهان را جبران کنید که بهلول آنها را جبران کرد،سپس حضرتش(ص)آنچه را خدای عزّ و جلّ دربارۀ او نازل کرده بود تلاوت کرد و او را به بهشت مژده داد.

و از خود می پرسیم:پس از این آیا برای ما درست است که در رحمت خدا را با نومیدی بر خود ببندیم؟ و پس از آن که خدا دری فراخ از رحمت خود بر گناهکاران گشوده،که

۱- (۶۷) -آل عمران۱۳۶/.

همان در امید است،دری دیگر نیز بر آنها گشوده که در توبه و بازگشت به درگاه اوست.

« وَ أَنِيبُوا إِلىٰ رَبِّكُمْ -به پروردگارتـان روی آوریـد.» با ترک شـریکان پنـداری به جای او،زیرا او تنها و یکتا پروردگار حقیقی آفریدگان است.

« وَ أَسْلِمُوا لَهُ -و تسلیم شوید.» با سرسپردگی و فرمانبرداری،زیرا خشنودی و امر و نهی خداست که شایسته است در شخصیّت انسان تأثیر گـذارد،امّا عوامل دیگر همچون دارایی و سلطه و آنچه به نام حتمیّات نامیده می شود،واجب است که از تمام آنها درگـذشت، و آن روی آوردن و این سـرسپردن بایـد از روی آگاهی و هشیاری تمام به ضـرورتشان صورت گیرد نه به سـبب بازگرداندن عذاب الهی زیرا این دو بدان هنگام سودی نمی رسانند.

« مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذٰابُ ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ -پیش از آن که عـذاب فرا رسـد و کسـی به یاریتان برنخیزد.» وقتی که خـدایان دروغین برساخته نتوانند عذاب خدا را از شما دور کنند.

[۵۵]

« وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ -از بهترین چیزی که از جانب پروردگارتان به نزدتان نازل شـده است پیروی کنیـد.» مفسّران در معنی«احسن-بهترین»اختلاف نظر بسیار کرده انـد،برخی از ایشان گفته انـد:همانا احسن همان ناسـخ است به دلیل گفتهٔ خـدای تعالی در سورهٔ بقره:« مٰا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهٰا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهٰا أَوْ مِثْلِهٰا -هیچ آیه ای را منسوخ یا ترک نمی کنیم مگر آن کـه بهـتر از آن یـا هماننـد آن را می آوریم»، (۱) و ابـن عبـاس گویـد:«یعنی از حلال و حرام،و امر و نهی،و وعـده و تهدید،پس کسی که آنچه را بدان امر شده انجام دهد و نهی شده را ترک کند،از بهترین پیروی کرده

۱- ۶۸) -البقره۱۰۶/.

است». (۱)

چنان که به نظر من می رسد این آیه احتمال سه معنی را دارد که هر سه مهمّ است:

معنی نخست:همان شناخت تکالیف واجب و انجام دادن آنها به بهترین و برترین صورت است به دلیل گفتهٔ خدای تعالی:« اَلَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاٰهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً -آن که مرگ و زندگی را بیافرید،تا بیازماید که کدام یک از شما به عمل نیکوتر است». (۲)

برای نزدیک ساختن این اندیشه به ذهن گوییم:انسانی که فرزندش یا شخصی که نزد او عزیز است به بیماری خطرناکی دچار می شود،برای درمان بیمار هر پزشکی را نمی جوید بلکه به جستجوی بهترین پزشک ممکن می پردازد بدین امید که در زودترین فرصت و به بهترین صورت شفا حاصل شود،و آدمی در زندگی خود با خطری سرنوشتی که همان آتش دوزخ است روبرو است،و شایسته است که برای رهانیدن خود از گزند آن بر واجبات و مستحبات آگاهی داشته باشد و آنها را به بهترین صورت انجام دهد،و چرا نه؟در حالی که در حدیث آمده است:

«دانایان هلاک می شوند مگر آنهایی که عمل کنند،و عمل کنندگان هلاک می شوند مگر آنهایی که در عمل خود اخلاص ورزند،و اخلاص ورزان نیز در معرض خطری بزرگند».

معنی دوم:در اوایل این سوره در تفسیر گفتهٔ خدا:« اَلَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ -آن کسانی که به سخن گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند» (۳) اشاره شده است که تمام قرآن نیکو است،ولی نسبت به شرایط هر شخص و عصر او«نیکوترین»تفاوت می کند،و بر سبیل مثال:نماز و روزه و حج و جهاد و...و...تمام اینها بر مردم واجب است ولی بر هر کسی یکی از این

۱- ۶۹) -المجمع،ج ۸ص ۵۰۳.

۲- ۷۰) -الملک۲/.

۳- ۷۱) -الزّمر۱۸/.

واجبات بیش از دیگر افراد و افزونتر از واجبات دیگر تأکید دارد.پس تاجر سزاوار است که بیش از دیگر مردم به آیات تجارت و داد و ستد نزدیک و آشنا باشد،در حالی که برای رزمنده بهتر آن است که آیات جهاد و پیکار را نیک بشناسد،و برای قاضی شناخت احکام قضا و حدود و آنچه بدین زمینه مربوط می شود بهتر است،و همچنین است ۱۱/ نسبت به شرایط و اوضاع و احوالی که شخص را در برگرفته که این عوامل«بهتر»را برای او معیّن و مشخص می کند،مثلا برای مجاهد در اوضاع لزوم تقیّه آشکار کردن خود بهتر نیست بلکه رازداری و پنهانکاری بهتر است،بنا بر این موقعیّت انسان و شرایط محیط هستند که بهتر را معیّن می کنند.

معنی سوّم:توحید ناب که برترین چیزی است که خدا بر آفریدگانش فرو فرستاده،و بزرگترین چیزی که توحید در آن تجلّی می کند همان پیروی از رهبری مکتبی بر حق و رد کردن رهبریهای منحرف است.و در خبر در تفسیر این آیه آمده است:«از بهترین چیزی که پروردگارتان برای شما فرستاده پیروی کنید». (۱)

فرمود:

«آن قرآن و ولایت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است».

قرآن پس از نهی از یأس،و دعوتش به روی آوردن و تسلیم شدن به خدا،و سرانجام تأکیدش بر پیروی از بهتر،پیامدها و اهمیّت این اندرز را نسبت به انسان برای ما بیان می کند و می گوید:

« مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذٰابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لاٰ تَشْعُرُونَ -پیش از آن که به ناگاه و بی خبر عذاب بر شما فرود آید.» پس این انسان که در طریق گمراهی پی می سپارد،و در ارتکاب گناهان و جرایم بزرگ زیاده روی می کند،روی آوردن و تسلیم شدن به خدا و پیروی از بهترین را رد می کند،به زودی انواع عذاب را به سوی خود خواهد کشاند و تیغی بر خود فرود خواهد آورد،نه از آن رو که هشدار و علامات خطری را که بر آن دلالت

۱- ۷۲) -البرهان،ج ۴،ص ۷۹.

دارد از بین برده بلکه برای بسیار پرداختن او به گناهان و پافشاری بر آن که کمترین اسباب معرفت و شناخت را که همان شعور باشد از انسانی که در ژرفای بی خبری و گمراهی به سر می برد سلب می کند.

[۵۶]

این در دنیا،امّا در آخرت آن جا که حقایق بر انسان کشف می شود، زیرا او به بالاـترین مراحل هشیاری و شعور می رسد،چیزی نمی ماند که او از حسرت آب شود،آن گاه که آنچه را خدا برای مؤمنانی که از فرصت زندگی دنیا بهره برده اند،به عنوان پاداش آماده کرده است،در حالی که او از استفاده از این فرصت گرانبها غافل مانده است،و نیز هنگامی که عذابی را که خدا برای کافران و مشرکان و ستمکاران آماده کرده است چنین می شود.

« أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یٰا حَسْرَتیٰ عَلیٰ مٰا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللّٰهِ -تا کسی نگوید:ای حسرتا بر من که در کار خدا کوتاهی کردم.» با زیاده روی در گناهان و کوتاهی در واجبات و انجام دادن کارهای نیک.بنا بر این واجب است که از فرصت خود در زندگی بهره جوییم،و به راستی خوشبخت کسی است که از تجربۀ دیگر اندرز گیرد.

پس اگر دیگری مقصّر از دنیا رفته و در نتیجه هلاک شد و حسرت کشیده ما هنگامی که هنوز اندرزگیری سودمند است از وضع او اندرز بگیریم،زیرا چون مرگ فرا رسد ما نمی توانیم هیچ چیز از بیش و کم وضع خود را تغییر دهیم.

هنگامی که انسان پس از مرگ به بالاترین مراحل دانش و آگاهی که همان علم یقین است می رسد دامنۀ گمراهی و کجروی خود را از حق کشف می کند.

« وَ إِنْ کُنْتُ لَمِنَ السّٰاخِرِینَ -و از مسخره کنندگان بودم.» یعنی من از مسخره کنندگانی بودم که حق و اهل و پیروان آن را به مسخره می گرفتند.

[۵۷]

خدا مسئولیّت هدایت انسان را بر عهدۀ شخص او می گذارد،با بهره جویی از نشانه ها و آیات ذات متعال خود،خواه آنچه در عالم هستی تجلّی

می کند یا آیاتی که در رسالتهای او برای مردم جلوه گر می شود.

« أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللّهَ هَدانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ -یا بگوید:اگر خدا مرا هدایت کرده بود،بیگمان من از پرهیزگاران می بودم.» بلی،خدا تمام اسباب هدایت را همچون آیات و مصلحان به وفور به انسان ارزانی می دارد،امّا اگر آدمی خود آنها را نپذیرد وی را به برگزیدن حق در زندگی دنیا مجبور نمی سازد،زیرا دنیا سرای آزمون و امتحان است،وانگهی درست نیست که انسان انتظار داشته باشد هدایت خود به خانهٔ او بیاید بلکه واجب است او به جستجوی آن پردازد و مسئولیّتهایش را بر عهده گیرد.

و از این آیه در می یابیم که بعضی از مردم بدین بهانه متوسّل خواهند شد،و خدا بیان می کند که آن بهانه و توجیه در پیشگاه او مردود است،هر گاه هدایت خواستی راهش همین است که بر یأس و نومیدی چیره شوی،و روی به درگاه خدا آوری و پیش از رسیدن عذاب یا مرگ بدو سرسپاری و تسلیم شوی،و راه حق و بهترین چیزی را که نازل شده است پیروی کنی.اگر چنین کردی هدایت یافته خواهی بود،امّا راههای دیگر از قبیل انتظار ساده و بی کوشش یا پیروی از راههای منحرف در زندگی،یا هماهنگی و دنباله روی از رهبری طاغوت یا پافشاری بر گناه با ستیزه یا نومیدی،تمام این راهها به گمراهی منتهی می شود.

[۵۸]

انسان ناگزیر باید قضیّه ای مهم و قاطع را در مورد زندگی دنیا بداند و بشناسد،و آن این است که تنها فرصت او که می تواند در آن خود و اراده اش را بیازماید همین است،پس اگر در این دنیا و در این آزمایش ناکام شود و شکست بخورد در آخرت نیز ناکام خواهد شد،و اگر در این جا کامیاب شود در آن جا نیز به نسبت شکست یا کامیابی خود در این جا،نائل خواهد آمد.

« أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذابَ -یا چون عذاب را ببیند،بگوید.» کسی که هنگامی که نسبت به حق کفر می ورزید به دیدهٔ بصیرت عذاب را نمی دید.

« لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ -اگر بار دیگر به دیگر باز

می گشتم از نیکوکاران می شدم.» بدین سان قرآن تأکید بسیار خود را بر اهمیّت احسان و نیکوکاری تکرار می کند،زیرا احسان والاترین درجه ای است که انسان بدان می رسد،بدین لحاظ که احسان نمودار بیرون آمدن انسان از خویشتنیها و خواهشهای خویش به خدمت دیگران است« وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ -و آنان که از حرص نفس خویش در امان مانده اند،هم آنان رستگارند». (۱)

[۵۹]

پس از این گریز،به سیاق قرآنی در این سوره باز می گردیم تا پاسخ قرآن را بر آن گفته ها که بر زبان دوزخیان به روز قیامت به تکرار می گذرد بشنویم.

خدای تعالی گوید:

« بَلیٰ قَدْ جٰاءَتْکَ آیٰاتِی -بلی،آیات من بر تو نازل شد،» /۱۱ و در امکان تو بود که از این حسرت و سرزنش در گذری و با زرهی،و به حق هدایت شوی،و از فرصت زندگی دنیا بهره بری.

« فَکَذَّبْتَ بِهٰا -و تو آنها را دروغ شمردی،» در مرحلهٔ نخست، « وَ اسْتَکْبَرْتَ -و گردنکشی و خویشتن بزرگی کردی.» در برابر حقّی که برایت آورده بودند،در مرحلهٔ دوّم،و این مرحله از خطرناکترین مراحل نافرمانی است.

« وَ کُنْتَ مِنَ الْکٰافِرِینَ -و از کافران بودی.» آن گاه که چیزی را که برایت آورده بودند به نحو تمام انکار کردی،و این مرحلهٔ سوّم.

[۶۰]

مهمترین چیزی را که کافران دروغ می شمارند همان رستاخیز و روز قیامت است،امری که آنها را از تحمّل مسئولیّت دور می سازد،و آیا جز کسی که به روز پاداش ایمان دارد مسئولیّت را تحمّل می کند؟

ص :۵۱۲

۱- ۷۳) -التّغابن/۱۶.

شاید از همین خاستگاه است که یادآوری قرآن در مورد این روز سترگ آمده است.

« وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللّهِ -در روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته اند می بینی.» کسانی را که گمراهی را شایع کردند و به دروغ بر خدا بستند که او به کارهای زشت و ناپسند فرمان می دهد،و از بارزترین مصداقهای عملی دروغ بستن بر خدا آن است که کسی که شایسته پیشوایی و رهبری نیست ادّعای امامت و پیشوایی کند.و در تفسیر این آیه حدیثی است پشت در پشت از سوره بن کلیب از ابی جعفر(ع)که گفت:به او گفتم:(مراد کیست)از این گفتهٔ خدای متعال عزّ و جلّ:« اَلَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللّهِ... -کسانی که به خدا دروغ بستند...تا آخر آیه»حضرتش(ع)گفت:«آن کس که گفت من امام هستم و امام نباشد»گفتم:

و گرچه علوی فاطمی باشد؟گفت:«و گرچه ۱۱/ علوی فاطمی باشد».گفتم:و گرچه از پسران علی بن ابی طالب باشد؟گفت:«و گرچه از پسران علی بن ابی طالب باشد». (۱) پس بر انسان واجب کند هیچ چیزی را که حق ندارد ادّعا نکند،و گرنه مرتکب حرام شده،و اگر ادّعای انسان شناختن علم پزشکی باشد سبب کشتن دهها تن از مردمی می شود که نزد او درمان جسته اند،و اگر ادّعای او امامت و رسالت به دروغ باشد تمام نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را تباه می کند،پس بر آدمی واجب است که از مشکل ریاست دوستی دست بکشد و به حق سرسپارد و به اهل آن تسلیم شود.

رحمت خدا با تمام گستردگی بی پایانش،دروغگویان را در برنمی گیرد بلکه آنها روز قیامت به صورتی خوار و خفیف به محشر حاضر می شوند.

« وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ -که رویشان سیاه شده است.» با آثار دروغ و نافرمانیها،و در نتیجه با گسستن تابش نور خدا بر آنها

۱- ۷۴) -البرهان،ج ۴،ص ۸۲.

« وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمٰا لَهُ مِنْ نُورٍ -و آن كه خدا راهش را به هيچ نورى روشن نكرده باشد،هيچ نورى فرا راه خويش ندارد». (۱)

آن گاه سياق آيه از ما مى پرسد و مى گويد:

« أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرِينَ -آيا مستكبران را در جهنم جايگاهى نيست؟» و ما را مى گذارد تا خود بدين پرسش پاسخ دهيم و بگوييم:آرى،تا به وجود اين جايگاه در دوزخ اقرار كنيم،و از عذابى كه خدا براى دروغگويان آماده كرده بهراسيم و تكبّر نكنيم.

[سوره الزمر (۳۹): آيات ۶۱ تا ۷۰]

اشاره

وَ يُنَجِّى اَللّٰهُ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا بِمَفٰازَتِهِمْ لاٰ يَمَسُّهُمُ اَلسُّوءُ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱) اَللّٰهُ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۶۲) لَهُ مَقٰالِيدُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيٰاتِ اَللّٰهِ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ (۶۳) قُلْ أَ فَغَيْرَ اَللّٰهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا اَلْجٰاهِلُونَ (۶۴) وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ (۶۵) بَلِ اَللّٰهَ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ اَلشّٰاكِرِينَ (۶۶) وَ مٰا قَدَرُوا اَللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ اَلْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ وَ اَلسَّمٰاوٰاتُ مَطْوِيّٰاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ (۶۷) وَ نُفِخَ فِي اَلصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اَللّٰهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرىٰ فَإِذٰا هُمْ قِيٰامٌ يَنْظُرُونَ (۶۸) وَ أَشْرَقَتِ اَلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهٰا وَ وُضِعَ اَلْكِتٰابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ اَلشُّهَدٰاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ (۶۹) وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمٰا يَفْعَلُونَ (۷۰)

۱- (۷۵) -النّور/۴۰.

و زمین به نور پروردگارش روشن شود

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیات این درس ما را یادآور روز قیامت می شود که هیچ راهی برای رهایی از گردنه های دشوار و عذاب آن جز به توحید و پرهیزگاری وجود ندارد،امّا شرک به راستی اعمال انسان را به کلّی از میان می برد گرچه از جانب پیامبر خدا(ص)با وجود عظمت او باشد.

هم چنان که در این آیات تأکیدی بر چیرگی مطلق و هیمنهٔ خدا بر هستی می یابیم که ما را به عبادت و تسلیم بی چون و چرا به او فرا می خواند،و بشر چیزی را شریک نمی آورد مگر آن که به هیمنه و چیرگی او گرچه بر بخشی از زندگی اعتقاد داشته باشد،و در واقع بعضی به سازمانها و نظامهای طاغوتها به سبب چیرگی ظاهری آنها بر جامعه گردن می نهند و تسلیم می شوند.

شرح آیات:

[۶۱]

پروردگار ما در درس پیشین از متکبّرانی با ما سخن گفت که با چهره های سیاه شده در محشر حاضر می شوند،و در جهنّم درّه ای ژرف به آنها اختصاص داده می شود که در آن سخت ترین گونه های عذاب را می بینند،و این از

چیزهایی است که /۱۱ در نفس هراس بر می انگیزد،پس خدا می خواهد اطمینان و امید را بر بندگان خود درآورد و از این رو مستقیما به آنان وعدهٔ نجات از عذاب و آسودگی خیال می دهد.

« وَ یُنَجِّی اللّٰهُ الَّذِینَ اتَّقَوْا بِمَفٰازَتِهِمْ -خدا پرهیزگاران را به سبب راه رستگاری که در پیش گرفته بودند می رهاند.» «المفازه»از فوز و معنای آن نجات و رستگاری است،و مؤمنان به وسیله پرهیزگاری خود نجات می یابند.

« لاٰ یَمَسُّهُمُ السُّوءُ -به آنها هیچ بدی نرسد.» و بدی(یا گزند)کمتر از عذاب است.

« وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ -و از اندوه به دور باشند.» طبیعت آدمی چنین است که چون انسان پاداش کار خود را بیابد و شخصی افزون طلب باشد بیگمان غالبا آن پاداش را اندک می شمارد و معتقد است که کار او از آن بیشتر و بزرگتر بوده است،امّا مؤمنان پاداش خود را افزونتر از کردارشان می دانند و نفوسشان از آن خرسند می شود،و بر کاری که کرده و پیشاپیش فرستاده اند یا انفاق و گذشتی که از مال یا جان خود کرده اند اندوه نمی خورند،زیرا ایشان پاداش خود را به روز قیامت افزونتر می دانند و به راستی نیز آن پاداش به مراتب بیشتر از چیزی است که توقّع داشته اند،بنا بر این اندوهگین نمی شوند.

[۶۲]

پروردگار ما از خلال قرآن خود را به ما می شناساند.

« اَللّٰهُ خٰالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ -خداست که آفریدگار هر چیزی است،و او نگهبان هر چیز است.» یعنی نگهدارنده و مسلّط و مدبّر،و این آیه اندیشهٔ تفویض و وانهادن را که می گوید خدای تعالی چیزها را بیافرید و سپس آنها را به حال خود وانهاد،درهم می شکند.

[۶۳]

« لَهُ مَقٰالِیدُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ -کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست.»

ص:۵۱۶

هر گونه بخواهد در آن دو تصرّف می کند،و«مقالید»جمیع مقلید یا مقلاد و معنای آن کلید است. ۱۱/ پس کلیدهای آسمانها و زمین در دست اوست عزّ و جلّ،و بودن کلیدهای چیزی در دست او دلالت بر آن دارد که در آن چیز و آنچه محتوای آن است دخل و تصرّف می کند.

شاید کلمهٔ کلیدها ما را به وجود سنّتها و نظامهایی که بر این هستی حکمرواست دلالت کند،با آن که پروردگار ما فراتر از سنّتها و قوانین و نظامهاست،جز این که او با حکمت خود از خلال آنها بر آفریدگان تسلّط و هیمنه دارد،و برای آن که مؤمنان به ذات متعال او تسلیم شوند،و نشانه های او را پیروی کنند.پس تنها آنانند که در زندگی رستگار و کامیاب می شوند و بهتر از دیگران زندگی را به مصلحت خود رام می کنند و به کار می گیرند.

« وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللّهِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ -و آنها که به آیات خدا کافر شده اند زیان دیدگان اند.» و«آیه»همان علامت و نشانه از چیز است،و آیات خدا علامات راهنمایی به حق و صلاح است،و وقتی کافران آنها را رد می کنند و نمی پذیرند گمراه می شوند و به کامیابی و نجات نمی رسند.

[۶۴]

خدا به پیامبر گرامی خود(ص)فرمان می دهد که با آن گروه مبارزه کند و بستیزد.

« قُلْ أَ فَغَیْرَ اللّهِ تَأْمُرُونِّی أَعْبُدُ أَیُّهَا الْجاهِلُونَ -بگو:ای نادانان،آیا مرا فرمان می دهید که غیر خدا را بپرستم؟» آنها نسبت به خدا جهل می ورزند،و هیمنه و تسلّط مطلق او را بر همه چیز و آفریدن آنها را از او نمی دانند و نمی شناسند،و در این گرداب جهل،وقتی بیشتر و ژرفتر غوطه ور می شوند که می پندارند همتایانی که به جای او گرفته اند شایستگی پرستش دارند و به مردم امر می کنند که به آنها سرسپارند و خضوع کنند.

شرط نیست که این همتایان(و بتها)حتما از سنگ باشند،بلکه هر باطلی که انسان بدان سرسپارد و خضوع کند همان است،خواه در اندیشه و فکری نمودار

شود که بدان ایمان دارد یا طاغوتی که بدو سر می سپارد،هم چنان که مراد از عبادت نیز تنها رکوع و سجود و مراسم عبادی خاصّی نیست که انسان در برابر هر کس که شریک خدا گرفته انجام می دهد،بلکه کمک کردن به آنها و فرمانبرداری از آنها و حتی خشنودی روانی نسبت به آنها عبادت شمرده می شود،و بر مؤمن واجب است که تمام اینها را پس براند.

[۶۵]

آن گاه خدا موضعگیری قاطع نسبت به شرک و مشرکان را بیان می کند،و پیامبر خود(ص)را با تهدیدی حقیقی بر حذر می دارد،به این که اگر فرض شود او به خدا شرک آورده جزای او همچون دیگر مردم خواهد بود.و وقتی که پروردگار ما خطاب خود را به نزدیکترین مردم به خود که همان پیامبر محمّد(ص) است با وجود عصمت و دور بودن از گناه،اختصاص می دهد برای آن است که به ما بیان کند که شرک نزد ذات متعال او بزرگترین گناهان است.

« وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ -به تو و پیامبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک بیاوری کردارت ناچیز گردد،» زیرا اعمال انسان وقتی پذیرفته خواهد بود که چارچوب کلّی آن چارچوبی توحیدی باشد،اما اگر در حالی که شرک می آوری اعمالی شایسته انجام دهی هرگز سودی به تو نمی رساند.

« وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ -و حتما خود از زیان دیدگان خواهی بود.» این نتیجۀ طبیعی ناچیز شدن عمل است،زیرا آنچه برای انسان رستگاری و کامیابی می آورد همان کردار شایسته است و هنگامی که آن کردار ناچیز و بی ارزش گردد کامیابی چگونه حاصل شود؟ شاید این آیه از هراس انگیزترین آیات قرآن کریم باشد که در این درس در مقابل امید بخش ترین آیات آمده و آن گفتۀ خدای تعالی است که:« قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لاَ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ -بگو:ای بندگان من که بر زیان خویش زیاده

رفته اید،از رحمت خدا مأیوس مشوید.زیرا خدا همهٔ گناهان را می آمرزد.اوست آمرزندهٔ مهربان». (۱)

اجتماع این دو آیه در یک سوره در سیاق توازن قرآنی دقیق وارد می شود،به گونه ای که خوانندگان آن با معادله ای دقیق سر و کار دارند که دو طرف آن بیم است و امید.

چه سان این آیه از هراس انگیزتر آیات نباشد،در حالی که به انسان هشدار و بیم می دهد که او دهها سال کردارهای شایسته انجام داده ولی به سبب شرک آوردنش بی نتیجه بوده است،و از مصادیق شرک آوردنش تسلیم و سرسپردگی او به حکمران ستمگر است؟! ۱۱/ [۶۶]

در مقابل دعوت خدا از پیامبر خود و در نتیجه فراخواندن هر مؤمن به ردّ شرک در دو آیهٔ پیشین،این آیه وی را به عبادت خدا،به تنهایی،و شکرگزاری بدو برای توفیق عبادتی که به وی داده دعوت می کند،زیرا این توفیق از بزرگترین نعمتهای خدا بر انسان است.

« بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشّٰاكِرِينَ -بلکه خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش.» در مقدّم آوردن کلمهٔ«اللّه»(که مفعول له است)بر فعل و فاعل(که فاعبد باشد)دلالت بر آن است که این عبادت باید ناب و منحصر به خدا به تنهایی باشد،و این شبیه مقدّم آوردن ضمیر منفصل«ایّاک تو را»که مفعول است بر فعل و فاعل«نعبد می پرستیم»در سورهٔ الحمد است،امّا شکری که بدان امر شده، سپاسگزاری بر عبادت خداست که جز به توفیق خدا ممکن نمی شود،یا سپاسگزاری بر تمام نعمتهای خداست.

[۶۷]

سپس-و به صورتی دیگر-قرآن ضرورت عبادت خدا را به ما تأکید می کند،عبادتی که در نتیجهٔ شناخت او عزّ و جلّ صورت گیرد.مشرکان و

۱- ۷۶) -الزّمر۵۲/.

کافران غیر از خدا را به سبب جهلشان نسبت به خدا و قدرت او به پرستش گرفته اند.امری که آنها را بر آن داشته که ارزیابی خود را از او کمتر از مقام او که مقام ربوبیّت و پروردگاری است انجام دهند:

« وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ وَ السَّمٰاوٰاتُ مَطْوِیّٰاتٌ بِیَمِینِهِ -خدا را نسنجیدند آن چنان که شایان سنجش اوست.و در روز قیامت،زمین یک جا در مشت اوست و آسمانها درهم پیچیده،در دست راست(دید قدرت)او.» (۱) در آن دو و در هر که و هر چه از آفریدگان بر آن دو هست،هر گونه بخواهد تصرّف می کند.پس این زمین با حجم بزرگش در نظر ما،و آسمانهای هفتگانه که «گم شود خرد در انتهای آن»و خیال از تصوّر فراخنایش بازماند،تسلّط و هیمنهٔ او بر یکی از آن دو شبیه تسلّط انسان است بر قطعه سکّه ای کوچک که در مشت او باشد،و دیگری شبیه به برگی است پیچیده و لوله شده در دست راست او.شک نیست که«مشت»ذات متعال او همچون«دست راست»او به معنی اندامهای خدای سبحان نیستند بلکه این دو تعبیر رمز و نمادی از قدرت و ارادهٔ اوست،همان گونه که دست رمز و نماد نیروی انسان است،و پروردگار ما این تشبیهات مجازی را برای نزدیک ساختن /۱۱ به ذهنهای ما به کار می برد و اگر قدرت خود را چنان که هست توصیف کند هرگز خرد ما آن کنه آن را در نمی یابد.

« سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یُشْرِکُونَ -منزّه است و برتر از هر چه شریک او می پندارند.» از سببهای شرک آوردن انسان این است که شناختی از خدا ندارد،پس با عقل محدود خود او را همچون خویش ناتوان و محدود تصوّر می کند،و می پندارد که به راستی او برای گرداندن و تدبیر امور و شؤون آفریدگان نیاز به شریکانی دارد،و پروردگار از این تصوّرات منزّه و مبرّاست،و از این رو قدرت او نیاز به شریکان

۱- ۷۷) -الزّمر/صدر همین آیهٔ ۶۷.

ندارد،و به هر حال برای ما جایز نیست که بدو شرک آوریم.

در خصوص این آیه امام باقر(ع)گوید:

«همانا خدا به وصف در نیاید،و چگونه به وصف درآید که خدا در کتاب خود گفته است« وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ -خدا را نسنجیدند آن چنان که شایان سنجش اوست» (۱) پس با هر اندازه ای توصیف شود خود از آن بزرگتر باشد». (۲)

از سلیمان بن مهران آمده است که گفت:ابا عبد اللّٰه(ع)را از گفتهٔ خدای عزّ و جلّ پرسیدم« مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ... -خدا را نسنجیدند...تا پایان آیه» گفت:«یعنی ملك او را که احدی با او آن ملك را«مالك نیست»و«قبض الی اللّٰه»در جایی دیگر به معنی خودداری و منع است و بسط از اوست،و عطا کردن و وسعت بخشیدن« ...وَ اللّٰهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ -و خدا ببندد (تنگدستی دهد)و بگشاید(توانگری دهد)و شما به سوی او بازگردانده می شوید» (۳) یعنی عطا می کند و جلوگیری می کند،و«قبض از او»عزّ و جلّ در وجهی دیگر«اخذ گرفتن»است،و گرفتن در وجه پذیرفتن و قبول است چنان که گفت:« وَ یَأْخُذُ الصَّدَقٰاتِ -و صدقه ها را می گیرد» (۴) یعنی آنها را از شایستگانش می پذیرد و بر آن پاداش می دهد،پس گفتهٔ او عزّ و جلّ« وَ السَّمٰاوٰاتُ مَطْوِیّٰاتٌ بِیَمِینِهِ -و آسمانها پیچیده در دست راست اوست»؟ (۵) گفت:

«الیمین دست است،و مراد از دست قدرت و قوّت باشد،و تفسیر گفته او عزّ و جلّ « وَ السَّمٰاوٰاتُ مَطْوِیّٰاتٌ بِیَمِینِهِ -و آسمانها پیچیده در دست راست اوست» یعنی به قدرت و قوّت اوست». (۶)

[۶۸]

قرآن ما را به یکی از مظاهر قدرت و چیرگی مطلق خدا راهنمایی

ص:۵۲۱

۱- (۷۷) -الزّمر/صدر همین آیهٔ ۶۷.

۲- (۷۸) -البرهان،ج ۴،ص ۸۴.

۳- (۷۹) -البقره۲۴۵/.

۴- (۸۰) -التوبه۱۰۴/.

۵- (۸۱) -الزّمر/همین آیهٔ ۶۷.

۶- (۸۲) -البرهان،ج ۴،ص ۸۴.

می کنـد،و آن وقتی است که در صور می دمند ۱۱/ و بر اثر آن تمـام آفریـدگان در کمتر از یک چشم برهم زدن بیهوش می شوند،و کسـی به هوش نمی ماند مگر بعضـی از مردم که فرشـتگان آنها را از آن دمیدن محافظت می کنند و شاید شهیدان در میان ایشان باشند.

« وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اللّٰهُ –و در صور دمیده شود.پس هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است –جز آنها که خدا بخواهد–بی هوش می شوند.» پس از این دمیدن دمیدنی دیگر است که به سـبب آن زندگی در همه روان می شود.

« ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْریٰ فَإِذٰا هُمْ قِیٰامٌ یَنْظُرُونَ –و بار دیگر در آن دمیـده شود، ناگهان از جا برمی خیزنـد و می نگرند.» «نظر»در این جـا به یکی از این دو معنی برمی گردد:یا به معنی نگریسـتن متعارف است،چه با دمیـدن نخستین تمام حواسّ انسان می میرد و سپس دیگربـار به طبیعت خود برمی گردد و از میان حواس حس بینایی نیز برمی گردد.یا به معنی انتظار کشـیدن است،زیرا در دمیـدن دوم برای پاداش برمی خیزنـد که یا به بهشت رونـد یا به دوزخ،و این امری است که همه را بر آن می دارد که منتظر و نگران حکم صادر دربارۀ خود باشـند،همچون گفتـۀ خـدای تعالی:« وَ إِنِّی مُرْسِلَةٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّةٍ فَنٰاظِرَةٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ –من هدیه ای نزدشان می فرستم و می نگرم که قاصدان چه جواب می آورند». (۱)

از این آیه همچنین معلوم می شود که مردم دو بـار می میرنـد،یـک بار در دنیا و یک بار پس از حساب هنگام نخستین دمیـدن صور،و این به نوبۀ خود گفتۀ خدای تعالی را در حکایت از مشرکان تفسیر می کند:« قٰالُوا رَبَّنٰا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ

۱- ۸۳) –النمل/۳۵.

-گویند.ای پروردگار ما،ما را دو بار میرانیدی و دو بار زنده ساختی». (۱)

هم چنان که احتمال دارد مردن در دمیدن نخست مخصوص کسانی باشد که در حین آن موجودند و هنوز نمرده اند،در حالی که زندگی یافتن از دمیدن دوم شامل همگان می شود.

[۶۹]

سیاق سوره ما را به جانبی دیگر از روز قیامت می کشاند،آن گاه که زمین از پرتو نور خدا روشن می شود ۱۱/ و ترازوها را برای حسابرسی عادلانه می نهند و اعمال مردم را که خدا به دانش خود آمار گرفته و بر شمرده پاداش مناسب می دهند.

« وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهٰا -و زمین به نور پروردگارش روشن شود.» پروردگاری که آن را آفریده و از خلال آن آفرینش جلال و عظمتش جلوه گر می شود،خدا در آفرینش خورشید و ماه تجلّی کرده است،و آن گاه در ابداع نوری که در آن روز زمین بدان وسیله بدرخشد تجلّی می کند.

در اخبار از مفضّل بن عمر آمده است که گفت:شنیدم ابو عبد اللّه(ع) می گفت:

«چون قائم ما برخیزد،زمین به نور پروردگارش روشن شود،و تیرگی از میان برود». (۲)

و شک نیست که نهضت و برپای خاستن امام حق و پیامدهای آن از برپا شدن حکومت عدل الهی از بارزترین تجلّیات نور اوست،سبحانه و تعالی،مگر نه آن که پیامبران و رسولان و اولیاء نور خدا در زمینند؟ « وَ وُضِعَ الْكِتٰابُ -و کتاب را بنهند.» تا خدا به حساب اعمال مردم برسد،و کتاب در این جا همان تراز و مقیاس است.و از این نکته در می یابیم که چیزها در آخرت از حالت معنوی خود به صورت مادّی دگرگون می شوند.پس کتاب که همان میزان حق و باطل است،و در دنیا

۱- ۸۴) -الغافر(المؤمن)۱۱/.

۲- ۸۵) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۰۴.

میان این دو فرق هست،در آخرت به ترازویی محسوس تبدیل می شود که مردم آن را می بینند.

« وَ جِیءَ بِالنَّبِیِّینَ وَ الشُّهَداءِ -و پیامبران و گواهان را بیاورند،» و ایشان ترازویی دیگر برای شناخت حق و باطل و حسابرسی مردمند، پیامبران با عصمت /۱۱ و رفتار نمونه ای خود ترازویند،در حالی که شهدا به سبب موضعگیریها و گواه بودنشان در اجتماعات خود که در پیشاپیش آنها بوده اند تراز و میزان محسوب می شوند،و شاید شهدا در این جا شاملتر و فراگیرتر از آن است که آن را به کسانی که برای حق جهاد کرده و در خون خود خفته اند منحصر کنیم،بلکه هر کسی است به حق پیوسته و ملتزم آن بوده و بر مردم حجّت شده است.پس ایّوب(ع)حجّت است بر کسانی که در برابر گرفتاری و آزمون می گریزند،و یوسف(ع)حجّت است بر کسانی که به زیبایی خود می نازند،هم چنان کسانی که ضدّ ترور و سختگیری طاغوتان و گردنکشان می شورند و پیشروی می کنند بر نشستگان و سر به زیر افکندگان وامانده حجّت هستند.

و آن گاه که این دو ترازو را حاضر آورند مردم را به آن دو(انبیا و شهدا) حسابرسی کنند و حق در آن دو جلوه گر شود.

« وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ -و در میان مردم به حق داوری شود و بر کسی ستم نرود.» نبودن ستم نتیجهٔ مترتّب بر حقّانی و عقلانی بودن مقیاسهاست،و به راستی قاضی عادی به سبب پیروی خود از باطل در قضاوتش ستم می کند،و تا وقتی امر چنین است،پس این مردمند که اگر محکوم به عذاب شوند خود به سبب مخالفتشان با حق بر خویش ستم کرده اند.و خدا در این باره گوید:« إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَظْلِمُ النّٰاسَ شَیْئاً وَ لٰکِنَّ النّٰاسَ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ -خدا به مردم هیچ ستم نمی کند ولی مردم خود به خویشتن ستم می کنند». (۱)

۱- ۸۶) -یونس۴۴/.

آن گاه خدا عدالت خود را در حسابرسی تأکید می کند.

« وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ -پاداش هر کس به کردارش به تمامی ادا می شود.» پرسش این است:چرا خدا نگفت:«و وفی کلّ شخص»یا«و وفی کلّ انسان»و صیغهٔ«وفّیت-به تمامی ادا می شود»را به کار برد؟و جواب چنان که به نظر می رسد این است که خدای تعالی می خواهد حقیقتی مهم را بیان کند،و آن این است که انسان را تنها بر اساس اعمال ظاهری که با اندامها و حواس خود انجام داده حسابرسی نمی کنند،بلکه او پاداش خود را-خواه خیر یا شرّ و حتی اعمال نفس خود و تصرّفات نفسانی خویش را-بر اساس اندیشه و دوستی و دشمنی خود (نسبت به هر کس و هر چیز)دریافت می کند،و حساب خدا بر نادانی یا گمانها و پندارها مبتنی نیست بلکه بر علم مطلق خدا استوار است.

« وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمٰا يَفْعَلُونَ -و او به کارهایی که می کرده اند آگاهتر است.» علم خدای تعالی از علم انسان نسبت به خویشتن و بلکه حتی از حساب فرشتگان نگهبان دقیقتر است،زیرا بشر در حسابهای خود در معرض فزونی و کاستی قرار دارد،و این به سبب قرار داشتن او زیر تأثیر عواملی بسیار همچون غفلت و فراموشی و نادانی و جز آنهاست،و برای این که بعضی کارهای انسان برای پوشیده ماندن راز او حتی از فرشتگان گماشته بر او نیز پنهان نگه داشته می شود.

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۷۱ تا ۷۵]

اشاره

وَ سِيقَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ جَهَنَّمَ زُمَراً حَتّٰى إِذٰا جٰاؤُهٰا فُتِحَتْ أَبْوٰابُهٰا وَ قٰالَ لَهُمْ خَزَنَتُهٰا أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيٰاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقٰاءَ يَوْمِكُمْ هٰذٰا قٰالُوا بَلىٰ وَ لٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ اَلْعَذٰابِ عَلَى اَلْكٰافِرِينَ (۷۱) قِيلَ اُدْخُلُوا أَبْوٰابَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا فَبِئْسَ مَثْوَى اَلْمُتَكَبِّرِينَ (۷۲) وَ سِيقَ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى اَلْجَنَّةِ زُمَراً حَتّٰى إِذٰا جٰاؤُهٰا وَ فُتِحَتْ أَبْوٰابُهٰا وَ قٰالَ لَهُمْ خَزَنَتُهٰا سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهٰا خٰالِدِينَ (۷۳) وَ قٰالُوا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي صَدَقَنٰا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا اَلْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ اَلْجَنَّةِ حَيْثُ نَشٰاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ اَلْعٰامِلِينَ (۷۴) وَ تَرَى اَلْمَلاٰئِكَةَ حٰافِّينَ مِنْ حَوْلِ اَلْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۷۵)

معنای واژه ها

۷۱[زمرا]

:جمع زمره که همان فوج و گروه است،یعنی فوج فوج به پیش رانده می شوند،هر فوجی مشتمل بر کسانی که کارهایی مشابه کرده اند،مانند زناکاران و قماربازان و همچنین دیگر گروه ها.

گویند ستایش از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این درس کلمۀ«الزّمر گروه ها»که این سوره بدان نامیده شده تکرار می شود.این کلمه دو بار آمده است،یک بار هنگام سخن گفتن از کافران،و

ص :۵۲۶

دیگر بـار هنگام سـخن گفتن از مؤمنان،و این نشان می دهـد که هر یک از این دو دسـته به صورت گروهی و دسـته جمعی به سرنوشت خود محشور می شوند.

شایـد این سوره از آن رو بـدین نام خوانـده شده،و قرآن دو بار بر این نام تأکید کرده است،تا طبیعت تأثیر گذاری و همکاری میـان فرزنـدان جـامعه را به مـا بفهمانـد، پس مردم مطـابق با اعمال و وابسـتگیهاشان به دوزخ یا بهشت رانـده می شونـد،و این مقیـاس اساسـی در زنـد گی انسـان است،پس وقتی آدمی بخواهـد خود را بشـناسد،یا بخواهـد دیگران او را بشناسـند،بر او و بر دیگران تکلیفی نیسـت مگر آن کـه کسـانی را که او از نظر اجتمـاعی و علمی به آنهـا وابسـته است بشناسـند،اگر آنهـا مردمی صالح بودند وی نیز از آنان و صالح است،و اگر منحرف بودند او نیز چنان است.

احادیث مروی تأکید می کند که همانا شـناختن مردان به شـناختن کسانی که پیرامونشان را گرفته اند کامل می شود. /۱۱ پس شنـاختن رهـبر بـه اطرافیـان او،و جـوان به یـارانش،و نظـام به کارکنـان در آن،و دولت به کسـانی از طبقـات اجتمـاع که از آن پشتیبانی می کنند کامل می شود و صورت می گیرد.

سلیمان(ع)گفت:

«دربارهٔ مردی هیـچ داوری نکنیـد مگر آن که بنگریـد که با چه کس همنشـینی می کنـد،زیرا مرد را به هماننـدان و دوسـتانش شناسند و به یاران و برادرانش نسبت دهند». (۱)

امام علی(ع)در سفارش به پسر خود حسین-علیهما السلام-گوید:

«با اهل خیر همنشینی کن تا از آنان باشی،و از اهل شرّ دوری گزین تا از آنها متمایز باشی». (۲)

پس زنـد گی فردی و پراکنـده نیست،بلکه به صـورت گروهی و جنس به جنس(زمرا زمرا گروه گروه)جریـان دارد،و اگر خود شخصی را نشناسی

۱- ۸۷) -بحار الانوار،ج ۷۴،ص ۱۸۸.

۲- ۸۸) -همان مأخذ.

می توانی با شناختن گروهی که او به آنها وابسته است او را بشناسی،و این حقیقت را قرآن در بسیاری از جایهای خود تأکید کرده و به صیغه ها و الفاظ مختلف آورده است،همچون مخاطب ساختن مردم به صورت گروه های گرد آمده:«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا -ای کسانی که ایمان آورده اید...»در وصف مؤمنان،و« اَلَّذِینَ کَفَرُوا - آنان که کفر ورزیدند...»در وصف کافران،و همچنین مردان و زنان منافق،و مردان و زنان شکیبا و صابر...تا پایان.

شرح آیات:

[۷۱]

« وَ سِیقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلیٰ جَهَنَّمَ زُمَراً -و کافران را گروه گروه به جهنم برانند.» یعنی گروه هایی را بر اساس تجانس و همسانی اعمالشان فرشتگان عذاب پیش می رانند.

« حَتّٰی إِذٰا جٰاؤُهٰا فُتِحَتْ أَبْوٰابُهٰا -چون به جهنّم رسند درهایش گشوده شود.» /۱۱ درهای هفتگانهٔ دوزخ،هر گروهی از دری وارد می شود،و«درها»به معنی درهای عذاب است که هر بخشی از جهنّم متضمّن گونه ای عذاب است.

در الخصال از امام صادق از جدش-علیهما السلام-آمده است:

«دوزخ را هفت در است،دری که فرعون و هامان و قارون از آن وارد شوند،و دری که مشرکان و کافرانی از آن درآیند که به اندازهٔ چشم برهم زدنی مؤمن نشده اند،و دری که بنی امیّه از آن درآیند و مخصوص آنهاست و همان باب لظی(در شعله های سرکش،به طبقهٔ پنجم دوزخ)باشد،و در سقر(طبقهٔ سوّم دوزخ)است،و در هاویه(طبقهٔ ششم دوزخ)است که هفتاد خزان بر آنها آتش دمد و هر بار که هفتاد خزان آتش دمید،لهیبی سخت بر آنها دمد که به مدت هفتاد خزان بر فراز آن فوّاره آتش پرتابشان کند،سپس هم چنان هفتاد خزان بر آنها آتش دمد و همواره بدین سان جاودانه و همیشه در دوزخ بمانند،و دری که آنان که نسبت

به ما کینه ورزیدند و با ما جنگیدند و ما را تحقیر کردند از آن درآیند،و همانا به راستی،از بزرگترین و آتش خیزترین درها باشد». (۱)

هنگامی که هر یک از گروه ها از در مخصوص به خود درآید نگهبانان دوزخ با آنان با سرزنش و پرسش روبرو شوند.

« وَ قٰالَ لَهُمْ خَزَنَتُهٰا أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيٰاتِ رَبِّكُمْ -و نگهبانان آتش گویند:آیا پیامبرانی از خود شما بر شما مبعوث نشدند تا آیات پروردگارتان را برایتان بخوانند؟» از یک سو رسولان بودند که خود نزد شما آمدند و این نعمتی است بزرگ که خدا هدایت کننده ای در جامعه مبعوث می کند،و از سوی دیگر ایشان با شما بیگانه نبودند بلکه در میان جامعۀ شما می زیستند و به زبان شما سخن می گفتند،و از جهت سوّم رسالت پروردگارتان را برای شما می آورند و آیه به آیه شما را هدایت می کردند.

« وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقٰاءَ يَوْمِكُمْ هٰذٰا -و شما را از دیدار چنین روز بترسانند؟» این،در صورتی که از ایشان پیروی می کردید برای راهنمایی شما و نجاتتان از دوزخ کافی بود.

و دوزخیان پاسخی بر ردّ این حجّتهای رسا نداشتند جز این که، « قٰالُوا بَلىٰ -گفتند:بلی،» پس رهیابی،در صورتی که عملا آن را می خواستند ممکن بود.

« وَ لٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذٰابِ عَلَى الْكٰافِرِينَ -ولی،بر کافران عذاب محقّق شده بود.»

ص :۵۲۹

---

۱ – ۸۹) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۰۴،در مورد این حدیث شایان اشاره است که کسانی که ذکر شده اند برجستگان ملازم درهای هفتگانه بوده اند و گرنه هر کس که در عمل با آنها تجانس داشته نیز با آنها وارد دوزخ می شود،و ذکر کلمۀ«هفتگانه»برای بیان تخصیص و فزونی درهاست نه منحصر بودن آنها بدین هفت در و آن گروه ها.

به راستی در توانایی انسان هست که به اختیار خود به خدا کفر ورزد،ولی پس از آن در اختیار بر او بسته می شود،و بعضی می کوشند کفر خود را چنین توجیه کنند که در آینده از آن توبه خواهند کرد،همچون عمر بن سعد که با قتل امام حسین(ع)کفر را برگزید و آن گاه سرود:

گویند که خدا آفرینندهٔ بهشت و دوزخ و شکنجه و زنجیر نهادن بر دو دست است.

اگر در آنچه می گویند راست گفته باشند من از دو سال دیگر به خدای رحمان توبه خواهم کرد.

این از خطرناکترین چیزها برای بشر است که کجروی را اختیار می کند سپس دل خود را خرسند می سازد که در آینده توبه خواهد کرد بی آن که سنّت خدا را در زندگی درک کرده باشد که عبارت از این است که انسان به آزادی،خود راهی را برگزیده و با کمال ارادهٔ خویش تصمیمی می گیرد،ولی پس از آن نمی تواند از آن تصمیم برگردد و از آن تنگنایی که به سبب گزینش بد بدان گرفتار شده بیرون آید.همچون کسی که خود را از فراز قلّه ای بلند به زیر می افکند و آن گاه خود را از آن که دیگر بالا رود عاجز می یابد،پس سقوط به اختیار او بوده ولی هر چه بکوشد امکان بالا رفتن ندارد.

قرآن این اندیشه را به الفاظ متعدد در آیات خود تعبیر می کند،گاه آن را به نام مهر نهادن بر دلها و گوشها می نامد« خَتَمَ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلىٰ سَمْعِهِمْ -خدا بر دلهایشان و گوششان مهر نهاده»، (1) و گاه باز گرفتن روشنائیش می خواند« ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمٰاتٍ لاٰ يُبْصِرُونَ -خدا روشنایی از آنان بازگرفت و نابینا در تاریکی رهایشان کرد». (2) و گاه آن را به نام سزاوار گمراهی بودن می نامد« وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلاٰلَةُ -و بر بعضی از آنها /۱۱

۱- (۹۰) -البقره۷/.

۲- (۹۱) -البقره۱۷/.

گمراهی مقرر گشت» (۱) یا به تحقق پذیرفتن کلمهٔ(عتاب)خدا« کَذٰلِکَ حَقَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ عَلَی الَّذِینَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ – پس سخن پروردگار تو دربارهٔ عصیانگران که گفت:اینان ایمان نمی آورند،به حقیقت پیوست» (۲) و نیز قرآن از این امر چنین تعبیر می کند که بر چشمان پرده پوشانده« وَ جَعَلَ عَلیٰ بَصَرِهِ غِشٰاوَهً فَمَنْ یَهْدِیهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ –و بر دیدگانش پرده افکند،اگر خدا هدایت نکند چه کسی او را هدایت خواهد کرد». (۳) یا افکندن پرده ها بر دلها« وَ جَعَلْنٰا عَلیٰ قُلُوبِهِمْ أَکِنَّهً أَنْ یَفْقَهُوهُ –و بر دلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را در نیابند» (۴) و این و آن تعبیرها همه اشاره بدان دارد که وقتی انسان بر کجروی و گمراهی اصرار ورزد خدا ارادهٔ رهیابی را از او سلب می کند و آدمی خود را سرشته بر فساد و استمرار در راه باطل می یابد.

به راستی،اختیار و اراده و آزادی از بزرگترین نعمتهای خدا بر انسان است، و هنگامی که پروردگارش آن را از او سلب کند با چه چیز حق را بر باطل و آینده اخروی را بر زمان حال دنیوی برگزیند؟ سزاوار شدن کافران به کلمهٔ عذاب به سبب ناسپاسی آنها نسبت به آزادی و تباه ساختن فرصت اختیار و به گزینی بر خویشتن است.

[۷۲]

از آن جا که کلمهٔ عذاب به سبب کجروی آنها در دنیا بر آنان به حقیقت پیوست،آن عذاب هم به صورتی محسوس در آخرت بر آنان تحقق پذیرفت.

« قِیلَ ادْخُلُوا أَبْوٰابَ جَهَنَّمَ خٰالِدِینَ فِیهٰا –گفته شود:از درهای جهنم داخل شوید،همواره در آن جا خواهید بود.» به سبب آلودگی تامّ و تمام خود به کفر،و بر انسان واجب است که هرگز به اعمال خود در دنیا فریفته نشود،زیرا او مثلا می تواند در دوزخ را از لحاظ احتراز

۱- (۹۲) -النّحل/۳۶.

۲- (۹۳) -یونس/۳۳.

۳- (۹۴) -الجاثیه/۲۳.

۴- (۹۵) -الانعام/۲۵.

از زنـا بر خود ببنـدد ولی از در تسـلیم شـدن به طـاغوت و کنـاره گیری از جهاد وارد دوزخ می شود،پس در این صورت بر ما واجب است که خود را از دوزخ چنان دور نگهداریم که تمام درهای آن را به روی خود بسته باشیم، ۱۱/ و این به انجام دادان کردارهای نیک و ترک تمام گناهان است که همان کلیـدهای درهای دوزخند،و مهمتر و خطرناکترین آن درها در متکبّران و سرکشان است که قرآن از میان تمام آن درها این یک را بویژه نام برده و نکوهش کرده است.

« فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ -جایگاه متکبران و سرکشان چه بد جایگاهی است.» [۷۳]

و در جـانب دیگر پروردگـار مـا از سـرنوشت مؤمنـان پرهیزگار با ما سـخن می گویـد که آنان را با خوشامـد و درود به سوی کاخها و حوریانشان و تمام پاداش خود در بهشت می برند.

« وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا -و آنان را که از پروردگارشان پروا کرده انـد،گروه گروه به بهشت می برند.

چون به بهشت برسند درهایش گشوده شود.» درهای هشتگانهٔ بهشت،چنان که در روایات (۱) آمده است،در کتاب الخصال از امام صادق(ع)از جدش(ع)نقل شده است که:

«بهشت را هشت در است،دری که پیامبران و صدّیقان از آن درآیند،و دری که شـهیدان و صالحان از آن وارد شوند،و پنج در که شـیعیان و عاشـقان ما از آن داخل شونـد،و دری که دیگر مسـلمانان از آنان که گواهی داده اند که خدایی جز خدای یکتا نیست و در دلشان به وزن ذرّه ای دشمنی نسبت به ما اهل بیت وجود نداشته باشد وارد می شوند». (۲)

از آن حضرت(ع)مروی است که گفت:پیامبر خدا(ص)گفت:

۱- ۹۶) -بنگرید به تعلیق شمارهٔ ۳ در روایت پیشین دربارهٔ درهای دوزخ،ص....

۲- ۹۷) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۰۵.

«بهشت را دری است که بدان در مجاهدان گویند که به سوی آن می روند،و آن گاه گشوده می شود،و ایشان شمشیرهایشان را به گردن آویخته اند،و در موقف گرد آمده اند و فرشتگان بانگ برمی آورند،پس هر کس جهاد را ترک کند،خدا بر او جامۀ ذلّت و فقر در معیشت و تیرگی در دینش می پوشاند،همانا خدا امّت مرا به سم کوفتن و تاختن مرکبهایشان و قبضۀ نیزه هایشان عزّت و چیرگی بخشید». (۱)

و امام باقر(ع)گفت:

«به خدا خوش گمان باشید،و بدانید که بهشت را هشت در است که عرض هر دری از آن درها به مسافت چهل سال راه پیمودن است». (۲)

چون مؤمنان به بهشت درآیند فرشتگان گماشته بر آن ایشان را استقبال کنند و درود و خوشامد پروردگارشان را،عزّ و جلّ،به ایشان ابراز کنند.

« وَ قٰالَ لَهُمْ خَزَنَتُهٰا سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهٰا خٰالِدِينَ -و خازنان بهشت گویندشان:سلام بر شما،بهشتتان خوش باد،به درون بیایید،همواره در این جا خواهید بود.» انسان پاک نمی شود و در نتیجه به بهشت در نمی آید مگر آن که در دنیا از گناهان و نافرمانیها دوری گزینند،و بدان وسیله و با کردار نیک خود را پاکیزه سازد،زیرا بهشت تنها جای پاکان است.

[۷۴]

از آن جا که مؤمنان ورود به بهشت را بزرگترین نعمتهای خدا بر خود می شمارند بر این نعمت او را شکر می گزارند.

« وَ قٰالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَنٰا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشٰاءُ -می گویند:سپاس خدایی را که هر وعده به ما داد راست بود.

آن زمین را به میراث به ما داد.و اکنون در هر جای بهشت که بخواهیم مکان

۱- ۹۸) -همان مأخذ.

۲- ۹۹) -همان مأخذ.

می گیریم.» گفته اند:مراد از«ارض»در این جا بهشت است،و خدا داناست.

« فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ -عمل کنندگان را چه مزد نیکویی است.» این پایان حکمت آموز آیه حقیقتی بسیار مهمّ را تأکید می کند،و آن این که گرچه پرهیزگاری و تقوی /۱۱ زره انسان و دژ اوست که از عذاب در امانش می دارد، ولی به تنهایی بدون کردار،که همواره جزء اساسی آن است،کافی نیست.

زره به تنهایی برای رزمنده ای که به میان معرکهٔ نبرد می رود کافی نیست، بلکه ناگزیر است سلاحی را برای حمله و دفاع به کار برد،همچنین است در مورد مؤمن،او با تقوی از ارتکاب گناهان بزرگ خود را پناه می دهد،ولی از سوی دیگر برای آن که خود را به بهشت نزدیک کند و آیندهٔ ابدی خویش را بسازد از عمل بی نیاز نیست.

از آن جا که بهشت به دست نمی آید مگر با کردار نیک پس از تقوی،و از آن جا که عمر انسان کوتاه و محدود است پس ناچار است به پرهیزگاری و کردار خود بیفزاید،و به اندازهٔ امکان از فرصت عمر کوتاه خود،در راه خشنودی خدا و خریداری بهشت،بهره جوید،و این بدان صورت است که آن را هدفی فراروی خود قرار دهد و تمام کوششهایش را صرف رسیدن به آن کند.

از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل شده است که گفت:عربی نزد پیامبر خدا(ص)آمد و گفت:ای پیامبر خدا،آیا بهشت را بهایی است؟ گفت:«آری».

گفت:بهای آن چیست؟ گفت:«لا اله إلاّ اللّهی که بندهٔ صالح و مخلص به آن گوید».

گفت:اخلاص آن چیست؟ گفت:«کردار بدانچه من در حق آن مبعوث شده ام». (۱)

۱- ۱۰۰) -امالی ابن الشیخ الطوسی،ص ۲۱.

پیامبر خدا(ص)گفت:«هر که بگوید لا اله الاّ اللّه درختی در بهشت برای او بنشانند»و هنگامی که حضرتش(ص)به معراج به آسمان رفت دید فرشتگان کاخهایی می سازند و بسا که(از کار و ساختمان)دست می کشند.گفت:

شما را چه می شود که بسا می سازید و بسا دست نگه می دارید؟ گفتند:ما بنا نمی کنیم مگر آن که مخارج و مصالح به ما برسد.

گفت:مخارج و مصالح شما کدام است؟ گفتند:گفتهٔ مؤمن،سبحان اللّه،و الحمد للّه،و لا اله الاّ اللّه،و اللّه اکبر. (۱)

از آنچه در سیرت امام زین العابدین(ع)روایت کرده اند این است که یک بار بیرون رفت و بوی خوش بر خود زده و جامهٔ تازه پوشیده بود،یکی از اصحابش او را دید و بدو گفت:ای پسر پیامبر خدا!به کجا می روی؟ گفت:می روم تا خواستگاری کنم.

پس از آن از هم جدا شدند.هنگامی که آن صحابی به مسجد آمد امام را دید که برای نماز ایستاده است،با شگفتی از او پرسید:مگر نه آن که گفتی به خواستگاری می روی؟ حضرتش(ع)گفت:بلی،حور عین را از پروردگارش خواستگاری می کنم. (۲)

بنا بر این کسی که نماز برپای می دارد،و کسی که در راه خدا جهاد می کند و کسی که طرحهای اسلامی را عهده دار می شود و...و...همه آیندهٔ ابدی خود را با این اعمال بنا می کنند.

[۷۵]

و تصویر سوّم از روز قیامت،افزون بر ورود آنان به دوزخ و اینان به بهشت،منظرهٔ فرشتگانی است که پیرامون عرش قدرت و عزّت حلقه زده اند و به ستایش خدا تسبیح می گویند.

ص: ۵۳۵

۱- ۱۰۱) -این نصوص نقل به مضمون شده است.

۲- ۱۰۲) -این نصوص نقل به مضمون شده است.

« وَ تَرَى الْمَلائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ -و فرشتگان را می بینی که گرد عرش خدا حلقه زده اند و به ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند،» و این منظره از بزرگترین جلوه گریهای قدرت و عظمت خداست،آن گاه قرآن به پایان دادگاه عادلانهٔ الهی که به مقیاس حق تکیه دارد اشاره می کند.

« وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ -میان آنها نیز به حق داوری گردد.» اهل بهشت هم چنان نعمتهای خدا را بر خود به یاد می آورند که بزرگترین آنها نعمت هدایت در دنیا و نجات از دوزخ در آخرت است،و پروردگار خود را می ستایند،و از سوی دیگر عدل خدا بر دوزخیان تجلّی می کند که به دوزخ وارد می شوند در حالی که به مسئولیّت خود در خصوص این سرنوشت اعتراف دارند و معترف اند که حکم خدا دربارهٔ آنها حق و راست است،پس آنان نیز پروردگارشان را می ستایند.

« وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ -و گفته شود:ستایش از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است.»

ص :۵۳۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹